والخيل والبغال والحمير لتركبوها وزينة ويخلق
ما لا تعلمون والذي فضل الانسان على سائر الحيوان
بنعمتي المنطق والبيان وشرفه بالاصغرين
القلب واللسان احمده على نعمائه واشكره
على الائه واشهد ان لا اله الا الله وحده
لا شريك له شهادة تشفي القلوب من السقم
واشهد ان محمدا عبده ورسوله ارسله الله
الى العرب والعجم وجعل امته خير الامم وصلى
عليه وعلى اله وصحبه اهل الفضل والكرم
وعلى المجتهدين الذين انتفت بانوارهم
حنادس الظلم وعلى الائمة الواقفين
بالعهود والذمم وعلى جميع اولياء الله المتصفين
باحمد الاخلاق والشيم اما بعد فيقول العبد الضعيف
الراجي الى رحمة رب العلمين المعتصم بحبل الله المتين
المتمسك باحاديث سيد المرسلين المتشبث بهدي

آله الطيبين الطاهرين المتمسك باثار اصحابه
الكاملين لاسيما الخلفاء الراشدين المتمكنين
بسرير الامة المهديين بسجادة ائمة الراشدين
ابو الامير محمد المدعو بالسعد اسعده في الدارين يوم
يوم الدين ونور الله قلبه بنور العلم واليقين
والحقه بسلفه الصالحين وجعله من ائمة المتقين
ابن قدوة العلماء فخر زمرة السالكين محمد المدعو
بالمبين ادخله الله تعالى في اعلى عليين و
افاض علينا من بركاته وبركات مشايخه
الكاملين بره ٥ كه ديدم اين مختصر را كه مصنف امام نووی
است احسن مختصرات در بيان حل وحرمت حيوان وحاوی ما يحتاج
اليه من البيان وخالي من الدلايل والبرهان لازم افتاد شرح آن كردن
وحقيقت حال كشف نمودن ومذاهب ائمه مجتهدين را معه دلايل
براهين بيان ساختن ومذهب حنفي حنيفي را غالب وراجح گردانيدن
چه اين بنده ضعيف مله حنفيه دارد ومذهب حنفي وسراجه درين مختصر نبود

مختصر بزبان فارسی ترجمه کردم اول تحقیق اسم حیوان کردم بعد از ان
انچه از احادیث و تفاسیر در مدح و ذم ان حیوان یاد داشتم بیان نمودم
بعد از ان مذاهب ائمه اربعه مع دلائل در حل و حرمت او نقل کردم
و در نقل مذاهب از طریقه احتیاط و دیانت بیرون نیامدم پس بعد هر مسئله
از مسائل متعلقه که تعلق بان حیوان داشت زیاده کردانیدم تا نفع ان
اعم و اشمل باشد بدین سبب دامن سخن درین شرح طویل افتاد و حجم کتاب کبیر آمد
شاید که بعضی را از اهل کسالت مطالعه این کتاب مورث سآمت
و ملالت کردد الا من وفقه الله تعالی و ما التوفیق الا من الله عز و جل
سبحانه تعالی و از کتب انچه تتبع و تصفح آن در تسوید این شرح اتفاق
افتاد از کتب تفسیر معالم التنزیل و کشاف و مدارک و خازن و بیضاوی و
تفسیر احمدی و جز آن و از کتب احادیث جامع الاصول و صحیح مسلم و شرح
آن تصنیف امام نووی و موطای امام محمد و شرح آن تصنیف ملا علی
قاری و موطای امام مالک و شرح آن مسوی و مصفی و مشکوة و ترجمه آن
تصنیف شیخ عبد الحق الدهلوی الحنفی و از کتب فقه هدایه و شرح هدایه ابن الهمام
و شروح دیگر هدایه و شروح کنز زیلعی و عینی و بحر الرائق و مختصر الوقایه و شروح آن

بر جندی و جامع الرموز و بر تتمه و زیلعی و نهر و فتح و عنایه و حواشی ... و ...

سعدی و چلپی و غیرهم و منح السعادت بشرح ... فیروزآبادی ...

بشرح الوهبانیه و کافی و قنیه و ... و اشباه و مجمع

البرکات و برهان شرح مواهب الرحمن و مضمرات ... و ...

درر و بحر و ناصر خسرو و کشف الوقایه و جزانه و مفتاح الا... ...

مذهب ... و از کتب شافعیه میوة الحیوان ... و ...

اردبیلی الشافعی و ... المحلی و شرح ... اللباب ... و از

کتب مالکیه ... مطالب الربانی شرح رسالة ابی زید مالکی ...

مالکی و از کتب شیعه اثنا عشریه شرح شرایع و ... نقل و ...

و اکثر مقصر از خود راضی نشدم و مهمل نگذاشتم مگر سهو و نسیان در جایی

وقوع آمده باشد لهذا امید وارم که بسمت قبول درگاه و رضای حضرت الله

موسوم گردد و دو چیز درین مقصود طلب است یکی دعا بجناب صمدیت که این

عمل را بدرجه قبول رساند و سبب نفع طالبان علم گرداند و دیگر خواهش از

نظر کنندگان درین صحیفه که از سهو و خطای کاتب ... نظر کرده

و حتی الامکان در اصلاح آن همت دریغ ندارند ان الله لا یضیع اجر المحسنین ...

توفيقي الا بالله عليه توكلت و هو رب العرش العظيم الكريم وقت شد شروع

كنم در شرح كتاب و بالله التوفيق الحمد لله تمام افراد حمد از هر جا هی بر محمودی

که باشد در برابر هر نعمت و بر هر صفت کمال بهر معنی و بهر وجه در هر وقت و در هر مکان

از ازل تا ابد بر وجه دوام و اتصال ثابت مر خدا برا در اجمع و ازل و مخصوص

است بذات اقدس او کی که بخشنده جمیع نعم و پروردگار تمام عالم و خالق

همه کاینات و متصف بجمیع کمالات و منعم کل جهت و خالق بندگان و

آفریننده اشیاء ایشان است پس هر چیز در عالم بود بی استحقاق حمد دارد همه

با فاعل او ست پس الله تعالی بالاولی باین حمد محمود باشد هذا گفته اند

محمد را با تو نسبتی است درست بر در هر که رفت بر در تست الذي احل

الطيبات وحرم الخبيثات آن خدایکه حلال گردانید پاکیزه ها

را و حرام گردانید ناپاکیزه ها را احل ماضی است از احلال معنی حلال گردانیدن

و علما را در تفسیر حلال اختلاف است بعضی گفته اند که حلال انست که مفتیان

شرع شریف مجال آن فتوی دهند و بعضی گفته اند حلال مباحیست که جایز داشته است

روا شریع و کشاده شد گره تردد از شارع گویا که اصل حلال از حل است بالفتح

بمعنی کشادن عقده عقد و طیبات جمع طیبه است معنی پاک و حلال اکثر

اهل لغت طیب را بحلال تفسیر کرده اند و بعضی گفته اند که طیب آنکه نزد وقوع آن نفس طمع
وغیر متنفر باشد و بعضی گفته اند که طیب پاک را گویند زیرا که بحسب النفس مکروه
نبود و بعضی گفته اند که طیب خاص تر است از حلال و معنیش مناسب کسب ابی
متعارف کسبهای باشد مانند قسم و در وقع گفته متاع خود را بیع دادن در تجارت
و بعضی گفته اند که حلال آنست که بآن فتوی دهند مفتیان و طیب آنست که
در دل خود نیز شبهه حرمت آن نباشد مانند آنکه کسی مکان کرد و مجهول را بر ملکیت
کروی که مالک بر چند درخت خود حمل میکند و از این جهت علمای فتوی به آن
منع نمی توانند کرد لیکن ترددی دارد در دل خود مشتبه که این رضا و رغبت را
برای احتیاج فرصت است پس از معنی رضا نیست و در همین باب در حدیث شریف
وارد شده است استفت قلبک و لو افتاک المفتون و بعضی گویند که حلال طیب
آنست که بقدر ضرورة بر وجه کفاف اکتفا کنند و نفس را حق حقوق او دهند بدو بر حظوظ
او دل ننهند مثلا از خوردنی بقدر دفع گرسنگی اکتفا کنند و از پوشاک بقدر ستر
عورت و دفع گرمی و سردی و از مسکن بقدریکه پرده زنان او و مانع بلای
گرمی و سردی باشد تواند و حرام ضد حلال است و در اصطلاح آنست که خدای تعالی از
خوردن و کردن آن نهی فرموده بندگان خود را در قرآن چون خوردن [illegible]

جولت بر رون ظلم و باغیان و حکم حرام است که با جان آوری بجز آن واجب است
و اگر باز ماند و ارتکاب بکند فاسق شود و مستوجب عقوبت گردد هم در دنیا بحد و تعزیر
و هم در عقبی بعذاب و ذبح و در تلویح است حرام آنست که واجب باشد ترک وی
و حلال آنست که مباح است فعل وی و در ذخیره گفته که حرام ممنوع شرعی را و حلال
مجوز شرعی را گویند و خبیث ناپاک و گندیده و اکثر اهل تفسیر اهل لغت او را
بحرام تعبیر کرده اند و بعضی گفته اند که خبیث مکروه طبعی را گویند و بعضی گفته
است خبیث بجنس و ناپاک است و در انفع باره بسیار دیدم خوردن حشرات الارض
چون درین کتاب در مسایل متعلقه حیوانات بیان حلال و حرام و مکروه و غیره کرده شد
بعد اراده دارم که انواع مشروعات وضع نمایم تا بیندی از آن بهره مند شود بدانکه
امور یکه مشروع اند و ثابت اند از ادله بر دو نوع اند یکی عزیمت است دوم رخصت
عزیمت اسم است مر آن مشروع را که آن اصل است در آن مشروعات چنین اصل
که غیر متعلق است بعوارض یعنی بسبب عوارض مشروع نشود و عزیمت باین معنی
عام است زیرا که این حکم اصلی پیش از عذر مشروع باشد یا بعد از عذر که نهی
بسبب بعضی از اعذار تغییر شده باشد متغیر نشده را عزیمت گویند و متغیر الیه را رخصت
و برای این معنی جای که عزیمت است از ابر بعثت لازم و بر بعضی دال لازم نیست و حضا بجز ابن

در باب المسح علی الخفین بلفظه عزیمت حکمی را گویند که اصلی باشد و مبنی بر اعذار بندگان

نباشد و رخصت حکمی که مبنی بر اعذار بندگان باشد و این تعریف اصح است و عزیمت

بر چهار نوع است یکی فرض و آن چیزی است که ثبوتش بی زیاده و نقصان ثابت

شده است بدلیل قطعی که نیست شبهه در آن مثل ایمان و ارکان اربعه از صلوة و

زکوة و صوم و حج که ثبوت اینها بدلیل قاطع است و احتمال و شبهه را در آن راه نیست

اصلا و حکم فرض لزوم است بر ذمه بجهت علم و تصدیق بقلب و بجهت عمل بدن یعنی

بر سبیل جزم داند که آن ثابت است و اعتقاد کند حقیقت او باین وجه اگر جاحد

باشد چه منکرش کافر است چراکه مبنی را لازم است که تصدیق کند فرموده خدا را

و اگر تصدیق نخواهد کرد کافر خواهد شد و تارک ادای او بی عذر فاسق است و مستحق

عقاب است در دنیا بتعزیر و در عقبی بدوزخ و اگر بعذر ترک کرده است مستوجب

عقاب نیست اصلا چون دست و پا بریده نماز را ترک کند و پوشیده نماند که سبب

استحقاق ثواب بکردن فعل مفروض است که کردن فعل مفروض حق بندگی

بجا آوردن و اطاعت است بحق سبحانه و تعالی و جمیع اطاعت بحق سبحانه و تعالی کردن

بمقتضای بندگی موجب ثواب است و اما جهت عقاب بترک فرض آنست که

بترک عمل مفروض بی عذر نافرمانی برداری کردن و بمقتضای بندگی عمل

عمل بآن واجب است و ابن موجب عقاب نیست بدانکه از جمله فرایض آن فرایض اند
که ضروری شده اند که بداهه هرکس را معلوم میشوند که اینها در دین محمدی ثابت
اند و منکر این ضروری دینی البته کافر است زیرا که او جاحد دین محمدی شده
و اگر فرض قطعی چنین باشد که احتمال غیر اصلا نباشد لکن بدرجه بداهه جلیه نرسیده
باشد پس منکر این الزاماً کافر است اگرچه تاویل وی رکیک و خلاف قاطع باشد
بلکه بجهت خفای دلیل آن بروی و از فساد نظر وی انکار رسیده شده کافر
نگردد بسبب این کار در مذهب صحیح نزد ائمه کرام رضوان الله علیهم اهل اهوا
با جمله را کافر نمیگویند با وجود آنکه منکر اند قاطع را و فرض قطعی را انکار کنند
هذا مذهب جمهور الفقهاء والمحدثین وصححه الامام کمال الدین بن الهمام مصنف فتح القدیر
شارح الهدایه و تبعه صاحب البحر الرائق وغیره من المحققین و محی الدین بن
عربی رحمة الله علیه میفرماید که تکفیر احدی را از اهل قبله نمیکنیم مادام که متشبث
اند بکتاب و سنت لیکن منکر این قطعی فاسق است البته فوق فسق مرتکب
کبیره و منکر فرض قطعی بمعنی قاطع احتمال است که ناشی باشد از دلیل و
لیکن در وی آن احتمال باشد که غیر ناشی از دلیل است پس منکر آن اگر انکار او
بتاویل اجتهادی گشته بزعم آنکه این محل اجتهاد است نه کافر است و نه فاسق

اگر چه خاطی باشد و اگر انکار وی بدون تاویل اجتهادی کند پس او خاطی ست آثم

العالم
البته کذا فی شرح مسلم الثبوت لمحی السنة النبویة خاتم الولایة المحمدیة مولینا و مولی انام

استاد الاعظم قدوة الامة المتقین المولوی نظام الملة والدین رحمة الله علیه و علی

مستفیدیه الی یوم الدین نوع دوم از عملیات واجب است و آن از جهت آنکه نوع

است که ثابت و لازم شده بذمه مکلف بدلیلی که دران شبهه باشد و مراد از شبهه

احتمال است که ناشی بدلیل باشد خواه در ثبوت و خواه در دلالت چون صدقه

فطر و ضحیه که این هر دو ثابت اند بخبر واحد و در ثبوت آن بجهت بودن خبر

واحد شبهه است و گاهی شبهه در ثبوت و در دلالت هر دو می باشد چنانکه

در وتر روایت میکنند ان الله زادکم صلوة هو خیر لکم من حمر النعم الا و هی

الوتر یعنی بدرستیکه خدا تعالی زیاده کرده است بر نماز پنجگانه برای شما نمازیکه

بهتر است شما را از چارپای سرخ مراد شتران سرخ که نزد عرب اعز اموال است

نزد عرب و این حدیث خبر واحد است و از درجه صحت کمتر است و راجح

که سند وی نقل میکنند در درجه حسن است و با این در دلالت بر شبهه است

زیرا که احتمال دارد که مراد از زیاده نفل باشد و معنی آن باشد که نفل نافله

برای شما یک صلوة نفل مقرر فرموده است این صلوة بهتر از نعم احمر و از جمیع تراست

و فرضیت و علم قطعی لازم [illegible] بر رسیده است در حق عمل که تا بیان آن لازم
نمی است که بترک آن عمل عقاب نمیشود و نیست لازم در حق علم یقینی بلکه
مظنون است مردم را بطریق قوی تا جمله علم تکفیر کرده نمیشود منکر آن بسبب بودن
[illegible] منکر آن تکفیر کرده میشود و تارک آن را اگر استخفاف کند یا خبر احاد و عمل
بآن ضروری نداند و این برای آنست که وجوب عمل بخبر واحد بدلایل قطعیه ثابت
است پس اگر واجب العمل نداند البته فاسق گردد و از استخفاف مراد اهانت
است زیرا که اهانت اخبار نبویه اگرچه بروایت آحاد باشد بعد علم بآن قریب بکفر
است و اگر تارک العمل با وجوب متاول باشد اخبار آحاد را [illegible] و نظیر عبارت
و یا [illegible] شده باشد فاسق نمیشود و مخفی نماند که استحقاق ثواب بکردن امر واجب ثابت
است که واجب از برای تکمیل فرض است و کننده فرض مستحق ثواب است
و بسبب استحقاق عقاب بترک او آنست که ثابت شده است کردن آن بدلیل
و از حضرت صلعم ترک آن واقع نشده است پس اگر ترک کرده میشود لازم می آید
عدم عمل بخبری که ثابت شده است بدلیل و مخالفت بحضرت صلی الله علیه وسلم
و این موجب عقاب است و نوع سیوم از عزیمت سنت است و سنت در لغه طریقه
است خواه طریقه نیک خواه بد و در اصطلاح چیزیکه بر آن حضرت نبی صلی الله علیه وسلم

مداومت کرده و یکبار یا دو بار ترک کرده باشند چه مداومت بی ترک دلیل

وجوب است و آن دو قسم است یکی سنت هدی و آن عبارت از سنت که مداومت

کردن حضرت صلعم بر آن بقصد عبادت بوده باشد و عمل کردن با و از کمیل دین

باشد مثل اذان ... سنتهای پنج وقت نماز که موکده

موکده ... و این سنت هدی مختلف است در تاکید در بعضی تاکید بیشتر

است چون ... و اذان و سنت فجر و صلوة کسوف و مانند آن و در

بعضی تاکید کمتر است و هر تاکید است چون سنت ظهر و نحو آن و حکم سنن هدی

ثواب است بکردن آن و عقاب است در ترک و تارک آن بوقت حساب پرسیده

شود که چرا ترک کردی و مستوجب انتقاص از درجه علیا است و محروم میشود از شفاعت

کسند عمر را و اذن بشفاعه داده نشود و بعضی ازین سنن ... این

زنند و بر ترک آن قتال کرده شود چنانکه اذان اگر اهل بلده تمام ترک نمایند قتال

با آنها کرده شود در صحیح بخاری مسطور است که عادت شریف آنحضرت صلی الله

علیه وسلم آن بود که اگر از موضعی آواز اذان میرسیدی از قتال آن قوم

کف کردی و اگر آواز نامدی قتال کردی و سبب استحقاق ثواب بر طریق سنت

این است که کردن او متابعت است ... صلعم و متابعت بحضرت صلعم موجب

موجب ثواب است و بسبب ترک سنت آنست که مخالفت بحضرت صلعم

ورین موجب عتاب است و نوع دیگر از سنت سنن زوایده اند که عبارت از آن

است که مداومت حضرت صلی الله علیه وسلم بر آنها بطریق عبادت نبوده باشد

مجرد عادت بر آنها آنحضرت صلعم بوده باشد تارک این سنن مستوجب اساءة

و عتاب نمیشود و فاعل آن بنیت اتباع و عین متوجه ثواب میگردد چون

سیر نبی علیه السلام در لباس و در قیام و قعود و خوردن بدست راست

و پوشیدن و پای راست را پیش نهادن در وقت درآمدن در جای و

رفتن و مانند اینها که عمل کردن باینها مستحسن است اما بترک اینها عتاب نیست

و نوع چهارم مستحب است و آن در لغت دوست داشته شده و در اصطلاح آنست

که حضرت صلی الله علیه وسلم او را یکبار کرده و بار دیگر ترک کرده و دوست

داشته او را سلف مجتهدین مثلا چهار رکعت نماز پیش از نماز دیگر و چهار رکعت

بعد از نماز شام حکمش ثواب است بفعل و عدم عتاب بترک نیز زیرا که در کردن

متابعت حضرت صلی الله علیه وسلم و او موجب ثواب است و در ترک او

نیز متابعت است و در ترک غیر ماموریه که در آن مخالفت بحضرت صلعم لازم

نیاید موجب عتاب نیست و همه نوافل داخل در مستحب است و متصل است با قسام الرابع

گونه مباح و آن در لغت روا داشته شده و در اصطلاح مخیر است که بنوع
در کردنش و نکردنش مخیر است چون تکلم بسوده و مثل لعب نار تطوع حکمش
عدم ثواب و عقاب در فعل و ترک پوشیده نماند که سبب عدم ثواب و عقاب
بفعل و ترک مباح است که کردن و ناکردن وی ... برابر نهاده
است و بسبب فعل و ترک آن مخالفت حضرت صلعم لازم نیامده است با آنکه
او مخیر است در فعل و ترک آن و هر امری که اینچنین است در آن ثواب و عقاب
نیست بدانکه مباح متصل است با مشروع و عین مشروع نیست زیراکه مشروع
آن فعل را گویند که عاقبت او حمیده باشد و فاعلش ماجور و مباح باعتبار
بودن عاقبت او حمیده داخل است در مشروع و باعتبار آنکه فاعلش غیر ماجور
است خارج است از مشروع پس مباح نه عین مشروع است و نه غیر مشروع
دوم قسم است محروم و مکروه محرم در لغت ناشایسته گردانیده شده و در اصطلاح
آن چیز است که ثابت شده است نهی در آن بی معارض دلیل اباحت خواه
آن حرام لعینه باشد چنانکه خوردن گوشت درندگان چون شیر و یوز و مانند
آن چه دلیلی مثبت حرمت او قول حضرت صلی الله علیه وسلم است ان الله
حرم علیکم اکل کل ذی ناب من السباع و معارض نیست این دلیل را دلیل

اباحت

یا باحت و خواه حرام لغیره باشد چون روزه یوم نحر حکمش لهذا بسبب

خالفا للمعتزله عقاب یعنی بسبب فعل معصیه شرعی اگر با جهت شرعی باشد عقاب

نیست چون خوردن مسکر بمخمصه و اکراه بقتل حرام که مستحق عذاب

نشود مگر کسی که گرفتن مال مردمان بناحق واگر خالفا لله ترک نکرده

بلکه بغرضی ترک کرده مستوجب ثواب نمی شود مانند مریضی که بسبب

مرض ترک خمر کرده بدانکه سبب مستحق شدن بنده ثواب را بر ترک

محرم آنست که عمل کرده است بنابر مقتضای نهی واین از طاعت حق

سبحانه تعالی و سبب عقاب بفعل او آنست که عمل نکرده است بمقتضای

نهی واین نافرمان برداری بخدای عز و جل وجمیع نافرمان برداری

بخدای عز و جل سبب عقاب است دوم مکروه و آن در لغت ناخوش داشته

داشته شده و در اصطلاح آن چیزیست که دران نهی ثابت است با معارض

دلیل اباحت چنانچه پس خورده گربه که قوله علیه الصلوة والسلام الهرة سبع

این مقتضی نجاست است در پس خورده او بسبب حرمت گوشت او و

معارض شد او را دلیل اباحت و هو قوله علیه الصلوة والسلام الهرة

لیست بنجسة انها من الطوافین والطوافات علیکم پس ثابت شد کراهة

ملابس خورده او حکمش ثواب است بترک در خطاب الله تعالی بجواه
عمل کرده است بمعنی نهی و این قسم از نهی داریم است بحق سبحانه
تعالی و معرفت عقاب است در فعل مکروه بکراهت تحریم چه در فعل عقاب
بواسطه وقوع نهی است از فعل و عدم جزم بشفاعت [illegible] شده است
بدلیل در ساقط بودن دلیل و عدم کفر است باستحلال مکروه بسبب [illegible]
شبهه یا معارض اباحه بلکه مکروه دو نوع است تحریمی و تنزیهی و اول
است که منع کرده شد یا از کردن و برا دلیل ظنی مانند شکستن انگشتان
در نماز چرا که منع و نهی با دلیل ظنی که حدیث است ثابت شده و مکروه
تنزیهی است که منع نکرده باشند کردن و برا بدلیل ظنی همچو اسقاط کردن
از آیه سوره یا به دیگر در نماز و بعضی گفته که مکروه تحریمی است که کردن آن جایز
نباشد بلکه ترک وی واجب باشد مانند حرام مگر آنکه منع عن الفعل بدلیل
قطعی حرام است و بدلیل ظنی مکروه بکراهت تحریم و اما مکروه تنزیهی اگر نسبت
نه کردن او هم درست باشد و ممنوع عنه نیز باشد و در تلویح گفته هر چیزی که
ترک وی اولی باشد از فعل وی پس آن منع المنع عن الفعل حرام است
و بدون شک مکروه است بکراهت تنزیه اگر بسوی حل قریب است یعنی فاعل

یعنی فاعل او مواخذ نیست زینهار که مدعیان شتابست گویند منع هم

است اگر چه روبی [illegible] اینجا یعنی فاعل [illegible] مستحق [illegible] است [illegible]

عقاب چون حرمان شفاعت [illegible] به آن [illegible] جمیع [illegible] است

نزد امام [illegible] چون دلیل قطعی [illegible] حرام

[illegible] نزدیک است مکروه بحرام همچو [illegible] واجب بفرض [illegible] آن

[illegible] نزد امام محمد [illegible] نزد امام اعظم و ابی یوسف مکروه تحریمی

نزدیک [illegible] بحلال اقرب است و در ذخیرة العقبی گفته که

علما گفته اند [illegible] مکروه مطلق [illegible] تنزیه [illegible] از مراد

[illegible] تحریم است و آنچه مذکور است در حظر و اباحت [illegible] مراد [illegible] حرام

است [illegible] الا ان یصرح و در تلویح گفته هر چیزیکه آنرا مکلف بجا می آرد اگر

[illegible] و ناکردن وی مساویست آن مباح است و الا اگر کردن وی

اولی از ناکردن وی ممنوع است واجب است و اگر ترک وی ممنوع نیست

بار ولو فعل وی پس مندوب است و اگر ترک وی اولی است و فعل

وی ممنوع است بدلیل قطعی پس حرام است و بدلیل ظنی مکروه است

بکراهة تحریم و اگر فعل وی ممنوع نیست بار ولو ترک وی پس مکروه

مراتب عزته والصلوة والتحية على رسوله محمد با

افضل الصلوة واکمل التحیات یعنی درود و برکت نازل باد بر

رسول خدا که محمد است بهترین رحمتها و کاملترین تحفها صلوة اسم

مصدر است بمعنی تحریک الصلوین یعنی جنبش دادن [illegible] و سرین و

در اصطلاح عبارت است از طلب رحمت مگر چون اسناد کنند او را بحق

سبحانه تعالی مجرد کنند او را از معنی طلب و الف او را بصورت واو نویسند

برای تفخیم و ابو العالیه که از تابعین است گفته معنی صلوة خدا بر نبی صلی

الله علیه وسلم صلوة او ستایش وی بتعظیم او نزد ملائکه و معنی صلوة ملائکه بروی

دعا کردن است بآن و درخواستن از درگاه عزت آنرا و همچنین از مومنان

که امر کرده شده اند بآن و مراد طلب زیادت و برکت است در آن

نه اصل آن و در معالم آمده که صلوة الله تعالی آنحضرت [illegible] صلوة ملائکه

یعنی دعا آنحضرت و رحمت [illegible] و گفته که صلوة از خدا رحمت است و از

ملائکه رقتی است که باعث میشود در خواستن رحمت و حلیمی گفته که معنی

صلوة علی النبی تعظیم اوست و معنی قول ما اللهم صل علی محمد عظم محمدا مراد تعظیم

اوست در دنیا باعلای ذکر وی و اظهار دین وی و ابقای شریعت وی و در آخرت

پس جز آن مشروعیت و تبعیت وی درست و اقامت وی در مقام محمود

و اختلاف کرده اند که آیا دیگر آن صلوة و سلام بر غیر انبیا باستقلال

عالی و مختار نزد جمهور آنست که مخصوص است بانبیا و ملائکه و نیست آن

جز ایشان ... بلکه ذکر کرده شود بر عنوان رحمت و مغفرت

... آنست که آن خلاف اولی است و بعضی گفته اند حرام است یا مکروه

تحریمی یا تنزیهی و امام نووی در اذکار گفته که مکروه است تنزیها کما فی

المواهب اللدنیه و شرح المشکوة و غیرهما و در زیلعی شرح کنز گفته صلوة

بر غیر انبیا نباید فرستاد الا بطریق التبع زیرا که در صلوة تعظیم است

و در غیر ایشان ... چه صلوة بزیادت رحمت و قرب است از حق تعالی و این

لایق نیست برای آنکس که از وی خطا و گناه متصور باشد بلکه برای وی

دعا بعفو و مغفرت و تجاوز باید کرد تبعا باین طور که بگوید اللهم صل علی

محمد و آله و صحبه و سلم و مانند آن زیرا که دران تعظیم نبی است و اولی است

که برای اصحابه برضا دعا کنند ای رضی الله عنهم بگویند زیرا که ایشان مبالغه

میکردند بطلب رضای خدای تعالی و در فعل مرضی اجتهاد بلیغ نمودند

و همیشه راضی ماندند بقضای خدای تعالی که در شدائد رسید بحکمت آنکه شد

رضا و بغیر انبیا بطریق [illegible] نام و لو انفق ملا الارض ذهبا بالعبیر

مرحمت [illegible] میقول رحمهم الله و تابعین تابعین انه اشیاعت بر مبعقه

و بتجاوز باد و نماید میقول غفر الله لهم و تجاوز عنهم [illegible] و کلمه سلام مثل صلوة

است [illegible] بگوید ابو بکر علیه السلام مگر تبعا بقول [illegible] صاحبه علی اکبر

الصلوة والسلام چنانچه درست نیست که بگوید رسول الله عز و جل اگرچه باعتبار

معنی لغوی اطلاق عز و جل بر نبی علیه السلام درست است [illegible]

نزد علما بدلایل و براهین مقرر شده که عز و جل علامت نام خدا است

و نعت غیر خدا میشود لهذا غیر خدا را بآن موصوف نمی گردانید [illegible]

صلوة و سلام که مخصوص با نبیا است و [illegible] عنهم مخصوص بصحابه است

بر دیگران اطلاق نخواهد کرد و [illegible] الدلایل فی المواهب اللدنیه

و در فتح الباری لغتة که صلوة بغیر سلام مکروه است لهذا مصنف رحمه الله

علیه بلفظ تحیه آورده زیرا که تحیه بفتح تا مثناه فوقانیه و کسر حای مهمله و

یای مفتوحه مشدده بمعنی سلام کردن آمده چنانچه امام نووی فرموده تحیت

بمعنی سلام و ملک و بقاء عظمت و حیات آمده و در قاموس لغتة تحیه

است و بقاء و ملک رسول بر وزن فعول است بمعنی مفعول و در رسول در اصطلاح

در اصطلاح عبارت است از کسیکه فرستاده باشد او را حق سبحانه تعالی

برای تبلیغ احکام [illegible] در کتاب [illegible] مولینا علی القاری رحمه الله

علیه گفته که بعضی گویند که رسول و نبی مترادف اند و اصح است که نبی

آنست که [illegible] از بنی آدم که وحی فرستاده شده بسوی او

تا او را خواه مامور بتبلیغ شرع باشد و اگر مامور بالتبلیغ باشد پس رسول است

پس نبی اعم است از رسول و هر رسول نبی است ولا عکس و محمد مبالغه

است یعنی بار بار حمد کرده شده از جهت انکه حمد کنند او را اهل آسمان

و زمین و وقت وصول او بسوی مقام محمود همه کس او را حمد خواهند کرد

پس از صفت منقول است بسوی اسمیت چونکه حضرت صلی الله

علیه وسلم فرموده عمل نیکه لی ذکر آن است بتر اولی تر است و دم بریده

است هذا [illegible] رحمة الله علیه گفت وعلی آله واصحابه

الذین ابادوا عن الحوم الشبهات و رحمت کامله نازل

باد بر آل محمد و اصحاب محمد آنانکه دور کردند از حمی راست شبهه ما را

آل رجل اهل و عیال او را گویند و بمعنی اتباع نیز آمده و باین معنی

واقع شده در حدیث آلی کل مؤمن و در روایتی کل مؤمن تقی و بعضی

آل از غنیمت ثابت کرده بمعنی کسی که حرام است بر وی صدقه و مراد
بنوهاشم که مسلمان اند و بعضی از انس آورده اند سوال کرده شد رسول
علیه السلام از آل محمد پس فرمود هر مومن متقی از آل محمد است پس خواند
ان اولیاؤه الا المتقون کذا فی شرح المشکوة للشیخ [illegible] القاری رحمة
الله علیه و هو مختاره جماعة من العلماء کذا فی شرح دلائل الخیرات و از
امام مالک روایت است که آل محمد جمیع امت اوست و روایت از امام موصوف
است که آل محمد صلی الله علیه وسلم هر که تابع دین اوست چنانچه آل فرعون
هر که تابع اوست و این مختار ازهری و غیره من المحققین است و ذکر
اصحاب بر این آل عطف است بعد از آل نبی است بر تخصیص بعد تعمیم و اصحاب جمع صحب
است یا صاحب بمعنی کسیکه در رفیقه باشند صحبت نبی علیه السلام را عاقلا
بالغا مع ایمان و نزد محدثین اصحاب محمد صلی الله علیه وسلم آنکسانند که ایمان
آورده اند و صحبت یافتند اگرچه یک لحظه باشد و الا [illegible] و حق در لغت
حق ثابت شدن و واجب کردن و آنچه ادای آن واجب باشد و مراد
ازینجا قرآن و شروع است و صاحب قاموس گفته حق ضد باطل و فرد
شبهات بضم شین مثلثه و بای موحده مضمومه و بفتح آن نیز آمده و جمع شبهه

تنبیه بالضم نوشیدنی کما یعنی آل و اصحاب در بیان و تفسیر جمع نوشیدنی‌ها (?)

قرآن دور کردند و در نسخ با تصحیح و شروح نمودند و لعل فلما طالعت

اکثر کتب اصحاب الشافعی من المبسوطات والمختصرات

و بعد حمد و صلوة ... مطالعه کردم بسیاری کتابهای اصحاب امام شافعی
را از مطولات و مختصرات شافعی نسبت بسوی شافعی که یکی از اجداد
امام شافعی بود و نسبت بوی نام بدین لفظ کنند شافعی گویند بکسر فا
و عامه میگویند شافعوی و آن خطا است و بعضی شافعی بفتح فا میخوانند
آن هم خطا است اسم شریفش عبد الله محمد بن ادریس بن عباس بن شافعی
او قرشی است مطلبی که جد اعلی وی مطلب بن عبد مناف برادر هاشم
بن عبد مناف که جد پیغمبر است ولادت او در سنه یکصد و پنجاه بود بالاتفاق
در شهر غزه علی الاصح و بقولی در عسقلان و بقولی در منا و او را بمکه بردند
و نشو و نما در آنجا یافت در کنار مادر خود بسبب یتیم شدن وی و چون
مادر ایشان تنگ دست بود اجرت معلم نمی یافت لهذا در درس علما
میفرستاد و امام شافعی هم ذهین و ذکی بودند از افواه علما اخذ میکردند
علم را چنانچه در هفت سالگی حفظ کرد قرآن را و چون ده ساله شد موطای مالک

یاد داشت و تفقه بر مسلم بن خالد که دران زمان مفتی مکه بود نموده
و چون پانزده ساله گشت علمای عصر او را اذن فتوی دادند بعد از ان
رحلت بمدینه کرد و ملازمت امام مالک نمود و هرچه استفاده میکرد
می نوشت بر استخوان برای عدم قدرت [illegible] بود و در ابتدا میل
ایشان بسوی شعر بود چنانچه رسیده بود بمرتبه که شاید مثل آن پایه
نکرده و حالی عظیم روزی در سایه خانه کعبه نشسته و مجلس نزدیک میبرد
از عقب خود شنید که گوینده میگفت یا محمد علیک بالفقه ودع الشعر
لهذا شعر را ترک کرد و رجوع بسوی احادیث و فقه کرد و دران امام
مسلمین شد از احمد بن حنبل منقول است که گفت ما نشناختیم ناسخ حدیث
رسول را از منسوخ آن و خاص آنرا از عام و مجمل آنرا از مفصل آن تا شافعی
را نه دریافتیم و امام احمد بن حنبل در عقب نمازها میگفت اللهم اغفر لی
ولوالدی و محمد ابن ادریس الشافعی و محمد بن حسن شیبانی در مقام مدح
شافعی میگفت که وی کتاب اوسط ابی حنیفه را از من بعاریت گرفت
و تمام آنرا در یک شبانروز حفظ کرد و بعضی از علمای وقت او مدح و ثنای
بلیغ بروی نقل میکنند و شافعی روایت دارد از مالک و سفیان بن عیینه

عیینه و عبد العزیز و غیر هم [illegible] روایت کرد از وی احمد بن

حنبل و [illegible] و [illegible] خلایق بسیار و تصانیف او

در [illegible] از [illegible] و [illegible] از [illegible] است و عاش

[illegible] سال [illegible] و هفتاد [illegible] سال نود بعد از

[illegible] [illegible] سهو [illegible]

[illegible] بارت وی [illegible] خصوصا مع [illegible] از الامام

المحقق ابی القاسم الرافعی ذی التحقیقات

علی الخصوص کتب که تصنیف کرده شده پیشوا اصحاب ما پیشوا

که امام محقق است نامش ابو القاسم رافعی صاحب تحقیقات در تاریخ

ابن خلکان گفته عبد الکریم بن محمد بن عبد الکریم بن الفضل الامام

العلامه امام الدین ابو القاسم الرافعی القزوینی صاحب شرح کبیر است

و ابن صلاح گفته در گمان من این است که مانند او در بلاد عجم پیدا

نشد و صاحب فنون کثیره بود خوش خلق و تصنیف کرد شرح وجیز

را در دوازده مجلد مثل او کسی تصنیف نکرده و محی الدین نووی فرموده

که رافعی از صالحین بود و او را کرامات کثیره ظاهره اند و ابو عبد الله گفته

که شیخ محی امام الدین ناصر السنه یگانه زمانه خود بود در علوم دینیه
در اصول و فروع و در هر دو متن مشهور بود و در تفسیر کتاب و حدیث
شرح کرد مسند شافعی را و وجیز او را و زاهد متقی بود و هرگز تکبر
نکرده است و وفات یافت در سنه ششصد و بیست و دو در قزوین
فی الواقع رافعی در اصحاب شافعی منزلت عظیمه و مرتبت فخیمه دارد
شاه ولی الله محدث گفته که در مذهب شافعی ابو اسحق شیرازی و
بعد از وی امام محمد غزالی و بعد از وی امام رافعی و بعد از وی امام
نووی افضل اصحاب شدند کما لا یخفی علی متتبعی مذهبه چنانچه در مذهب
حنفی امام ابو یوسف و امام محمد و بعد از ایشان طحاوی و کرخی
و بعد از ایشان قدوری و برهان الدین مرغینانی و ابو البرکات
نسفی افضل اصحاب بودند **کتبت ما یحل و یحرم من
الحیوانات** این جواب کما است یعنی بعد مطالعه کتب شافعیه نوشتم
آنچه حلال است و حرام است از جانوران حیوان بالتحریک جانور و در
غیر منی است هر چیز زنده را حیوان گویند و در قاموس حیوان جنس
حی است و زمخشری گفته در تفسیر وان الدار الآخره لهی الحیوان که بنیت

و در حضرت الا حیوة دارد مستعره و نیست صورت در او گویا که در ذات او

حیوة است و این دعائیه که حیوة حیوان و حیوة یک معنی است شخیل

سیاه بینند که حیوان مصدر است بمعنی حیات و صاحب حیوة الحیوان لغة حیوان مصدر

حی است و قیاس در این حییان است ابدال کرده اند یای دوم را بواو برای اجتماع مثلین

و در حیوان زیاده معنی است که در غیره نیست زیرا که و بنای فعلان بر معنی اضطراب

افتد و بعضی گفته اند حیوان چهار قسم است بعضی مشی دارد و بعضی طیران و قایم

و بعضی مسح زمین میکند در رفتن و قسم اول بر سه قسم است ناس و بهایم و سباع

و نیست هر چه طیران دارد و عجایب چیزی که از طیر باشد و اورا از طیور شمرده اند مثل پشه

و زنبور و جراد و پشه و غیره و در صحیحین از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما مرویست که

آنحضرت صلعم را که نهی میکرد از اینکه صبر داده شود یعنی حبس کرده شود و نگاه داشته شود

حیوانی چهار پایه یا غیر چهار پایه از حیوانات دیگر از برای کشتن و مرویست که حبس کرده

شود و زنده در آید للاکل و شرب یا معنی است که نگاه داشته شود حیوان و هدف ساخته شود

و تیر انداخته شود بسوی او تا بمیرد چنانچه در حدیث دیگر از ابن عمر آمده که

آنحضرت صلی الله علیه وسلم لعنت کرده است کسی را که گرفت و ساخت چیزی را

که در وی روح است بهدف و نشانه پس این نهی تحریم است زیرا که فاعل

را ملعون است زنان رسول مقبول وجهت دیگر معرفت حیوان است

و تصحیح حال ... بینت بالمیزان ماخذه من الخلافیات

و بیان کردم هر نیز و اشاره آنچه در حلال و حرام بود از خلاف های
علمای ائمه یعنی حل و حرمت هر جانور بلفظ شیخ و حروف مذهب
شافعی بیان کردم و هر نیز اشاره خلاف ائمه ثلثه با تجیه بیان کردم
بابن طور که برسم ... جانور رمز حا و میم و الف برخی نوشتم فالحاء
تدل علی خلاف ابی حنیفة رحمة الله علیه المبادر
الی المکرمات پس حای مهمله اشارت میکند بر خلاف امام اعظم
ابوحنیفه رحمة الله علیه که مبادر و سابق است بسوی بزرگی ... از
همه علما سبقت کرده در کرامت و عظمت پس بر نام هر جانور که
بروی حای مهمله مکتوب است معلوم شد که در حکم وی امام اعظم و
امام شافعی اند اگر شافعی قائل حرمت آن جانور اند امام اعظم قائل حل
وی است چون عقعق و اگر امام شافعی قائل حل وی است امام اعظم قائل
حرمت او بیند چون ضب و امام اعظم ابوحنیفه نامش نعمان بن ثابت
کوفی است ولادت وی در سنه ثمانین و وفاتش در مایه و خمسین و خمسمایه

در زمان خویش و جماعه را ملاقات کرده است و [illegible] وی از تابعین است

باتفاق تابعین [illegible] بر آنکه در روزگار وی [illegible] صحابه بودند

انس بن مالک به بصره و عبدالله بن ابی اوفی به کوفه و سهل بن سعد الساعدی

بمدینه و ابوالطفیل عامر بن واثله که آخر صحابه رسول است [illegible] وفات

یکرده و بعضی خبر [illegible] از ثقات مشهور [illegible] که [illegible] صحابه [illegible] اصول گویند

ملاقات ابوحنیفه با ایشان و احادیث [illegible] ایشان نزد ارباب نقل

ثبوت نرسیده و اصحاب [illegible] گویند که وی جماعه از صحابه

را دریافته و از ایشان روایت کرده است و در اسناد نسبت که آحاد

را [illegible] صحابه [illegible] روایت کرده است بلکه ابوحنیفه جمع

کرده مسندات [illegible] شیخ الاسلام اعظم از

صحابه روایت کرده [illegible] که در طبقات الکبری و شیخ عبدالحق

الدهلوی [illegible] از [illegible] عقل [illegible] صحابه

رسول در روزگار وی باشند [illegible] ملاقات وی [illegible]

ایشان [illegible] وجود [illegible] در بلاد که ایشان بوده

رند ثابت نشده و مدت بیست سال زندگانی کرده چه وجود صحابه تا آخر

ما آخر ما به صحبت رسیده پس است در بر بودن او وجود تابعین بهای شافعیه نیز قایل اند چنانچه شیخ الاسلام شهاب الدین ابن حجر المکی در شرح مشکوة نوشته است چون ذکر کردیم احوال علمای ثلثه متبعین در شرح که تبرکا بیان نمایم همان امام رابع که مقدم است بر همه در ورع و زهد و تقوی و علو مرتبت و وفور علم باطن و ظاهر و او امام اعظم است و از اکابر تابعین است و اسم مبارک وی نعمان است و کنیت او ابو حنیفه است و پدر وی ثابت بن زوطی است بضم زای معجمه و فتح طای مهمله که از ابنای فارس است متولد شد در سنه هشتاد و ثابت والد وی را بردند پیش امام المتقین حضرت علی بن ابی طالب رضی الله عنه و آن صغیر بود پس دعا کرد حضرت امیر کبیر برای وی به برکت در وی و در ذریت وی و ما امید داریم از خدای مستجاب الدعوات که قبول کرده باشد دعای امیر المومنین رضی الله تعالی عنه انتهی کلام شیخ الاسلام رحمة الله تعالی علیه و حق آن است که وی جماعه صحابه را دیده و تابعین را دریافته و در فتاوی در اجتهادات با ایشان مزاحمت

و در [illegible] واجب [illegible] با ایشان [illegible] کرده و مشارکت.

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ابن عیینه و [illegible] ابو حنیفه [illegible] الفقه الاکبر [illegible]

[illegible] از اصحاب [illegible] امام [illegible]

[illegible] کلام اعتقاد [illegible]

[illegible] امام اعظم [illegible] آمده

نقل کرده [illegible] فضایل امام اعظم [illegible] اهل ماوراء النهر و روم

و [illegible] امام [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] شافعی [illegible] شاگرد [illegible] نموده

[illegible] ابی حنیفه فی الفقه و [illegible] امام [illegible] که امام

اعظم [illegible] که در ابتدای شباب مشغول بودم در علم کلام [illegible]

[illegible] در علم [illegible] مجلس [illegible]

ازین رای سوالی کرد استاد مردی با زنی نکاح کرد او را [illegible]

سنی [illegible] مسئله [illegible] شدم نقیم که از حماد [illegible]

بعد [illegible] بر آنش [illegible] ان در نفس خود [illegible] کردم

علم کلام [illegible] فایده نیست [illegible] بر سر مسئله خلقه حماد [illegible]

حماد مسئله [illegible] در یاد میداشتم با زبون [illegible] مسئله [illegible]

[illegible] قادر میشدم پس ده سال ملازمت حماد کردم بعد از ان

حماد [illegible] بصره رفت مرا بر مقام خود قایم کرد پس

شصت مسئله وارد شد که جوابش را معلوم نبود پس جواب

دادم و بجای نوشتم در غیبت مسئله خلاف جواب من نبود [illegible]

پس سوگند خوردم که بعد از وفات حماد نخواهم کرد تا موت [illegible]

او کردم هجده سال و از حسن بصری منقول است [illegible]

چهار هزار حدیث روایت کرد [illegible] از حماد [illegible]

[illegible] مشایخ و امام محمد [illegible] در [illegible] امام اعظم ذکر کرده

که امام اعظم قراءت میکرد [illegible] عاصم قاری [illegible] عالم

پیشوای مردمان در قراءت [illegible] امام اعظم [illegible]

[illegible]

و بعد مدتی شاگردان او علما باشند امام عاصم در مجلس او حاضر میشد و بیکطرف با

ادب میشست صغیر السن چنانکه کبیر در امام اعظم ... نقل کرده اند که امام

اعظم ... جمع کرده بالقصه هزار مسئله و خطیب خوارزمی ذکر کرده و ضبط کرده امام

اعظم ... هزار ... هفت هزار ... و ... باقی ...

... امام

شافعی ... است ... ابی حنیفه ...

... عجب ...

... قال الشافعی ... السلام ... محمد بن

الحسن ... محمد بن الحسن تزوج ام ... الیه ...

... الشافعی فقیها ... منقول است که ...

... صلی الله علیه و اله و سلم ...

بسوی ... الی ابی حنیفه و اصحاب ...

... از امام خطیب خوارزمی منقول است که

... بسوی خلیفه وقت ... کرد که

سوال ... اگر جواب ... علما ... دین ...

کنند و صلح کنند از مال بیت المال مسلمین و اگر جاحد شوند از جواب طلب نماید
نزد ایشان خراج یا جزیه آوردن قصد باجازت خلیفه سئوال از
علمای هر کس جواب باشد نداد امام اعظم در آن عصر جز ... بود
و همراه پدر خود نزد خلیفه حاضر بودند از پدر که اجازت در آن مسایل
گرفتند اذن نداد بآخر الامر از خلیفه اذن طلبید اذن داد رومی
رومی بر منبر بود امام اعظم فرمود که تو سایلی هستی گفت بلی فرمود
باید که مکان تو زمین باشد مقام من بر منبر پس فرود آمد نشست امام
اعظم بر منبر صعود کرد فرمود سوال کن گفت قبل از عدد یک کدام عدد
فرمود عدد را می شناسی گفت آری فرمود ما قبل الواحد گفت واحد اول
است قبل او چیزی نیست فرمود که قبل واحد مجازی لفظی چیزی نباشد
بچه طور قبل واحد حقیقی چیزی خواهد شد گفت رومی کدام طرف
واجب است فرمود که چون چراغ روشن شود جهة کدام جهت نور او خواهد بود گفت
رو نور است که مساوی اند در آن جهات اربعه فرمود که چون نور مجازی
که مستفاد است و زایل است نیست برای وجه او جهت پس نور آسمان و زمین
که باقی و دایم و حقیقی است بچه طور برای او جهت خواهد شد گفت رومی

بگو که

ایل — است حقتعالی بلیدام شنی مشغول است فرمود و وقتیکه چنین نیز

تو عشقبه فرمود آورد ترا و وقتیکه شد مثل من موجد برین

جنبه دیگر اکمل الاسلام موفق شان پس گرید مثل تا ورید کسی که

مرحوم دار یحیی ۲۲ نصیر مشغول است که ابو یوسف روایت کرده

که اول امام اعظم کتاب الصلوة وضع کرد و نام نماز ادو کتاب العروس

بعد ازان ترک کرد و مجلس اصحاب وی عرض کرد و خود را بیشیری یا

مد خود میدید بعد ازان که دانستی فرمود که رویا که مبتلا دیده ام

که حضرت نبی صلی الله علیه وآله وسلم نفتش میکنم و در عنوان شریف

جمع آورد بر سینه مبارک وضع میکنم اصحاب وی گفتند که این تعبیر

تعبیر رویا می دهد پس امام نزد ایشان رفتند و رویا را نقل فرمود

گفتند که صاحب این رویا ابو حنیفه است فرمود نامش […]

[…] حال گفت انت الذی قال صلی الله

علیه وسلم تجیء من آدمی […] فقال له ابو حنیفه […]

[…] امام اعظم در تعلیم و تالیف و تدوین علوم مشغول شدند

و کتب تصنیف کردند و ابتدا الطهارت کردند برای که طهارت شرط

صلوة است و آن عماد دین است بعد از آن بصلوة که نوافل [illegible]

است بعد از آن به زکوة که آن شکر مال است و بعد از [illegible]

نعمة خلقة الوجود مقدم على شكر نعمة ما به الوجود يعني عبادة [illegible]

مقدم على عبادة الملك ثم وثم حتى وصل بكتاب الوصايا لانه آخر

الاحوال فاذن تعلق الورثة ثم بباب الميراث لانه [illegible]

فما احسن الابتداء والختم ومن جاء بعده فقد اقتبس منه وسبقه [illegible]

فكان الامام سابقاً في زمانه على الائمة عليهم الحق ودين [illegible]

الله عليه وآله وسلم وهو سراج امته الى يوم القيمة على ما قال حافظ الدين بن

الكردري في مناقب الامام ابي حنيفة عن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال

رسول الله صلى الله عليه وسلم يكون في امتي رجل يقال له ابو حنيفة وانه

النعمان هو سراج امتي الى يوم القيمة كما قال الله [illegible]

رحمة الله عليه حسبي من الخيرات ما [illegible] قضاء [illegible]

دين النبي محمد خير الورى ثم اعتقادي مذهب النعمان وقال الشافعي

رحمة الله عليه لقد زان البلاد ومن عليها امام المسلمين ابو حنيفة

فما بالمشرقين له نظير ولا بالمغربين ولا بكوفة احكاما في الاسلام بحار [illegible]

دیها التی للخلیفة وقال الامام احمد بن حنبل رحمه الله علیه دالی

اجمع شدند بغداد ولو ان بعضنا [illegible] تکلم وحافظ الدین کردری

در مناقب امام اعظم [illegible] مبسوط تصنیف کرده است [illegible]

الله و در وفات امام روایات کثیره [illegible] مروی است

از ابن المبارک که خلیفه منصور طلب کرد امام را [illegible] بغداد

عذیب کند امام انکار کرد و خود [illegible] منصور حلف کرد

اگر عهده قضا قبول نخواهد کرد حبس خواهم کرد پس امام [illegible] کرد جواب

تر الامر منصور حبس کرد وتسلم کرد [illegible] تازیانه [illegible] کند

قضا از این بار تازیانه ها زدند حتی انتقل الی جوار الله تعالی فی الحبس مسموما

فاجتمعت لجنازته وکثر بکاء الناس علیه ودفن فی مقابر الخیزران فی

سنه [illegible] و ماه [illegible] وبعضی گویند که مسموم شد در ماه رجب ووفات

در آن ایام و بعضی [illegible] گفته و موضعیکه در آن انتقال کرد هفت

هزار کلام الله ختم کرده بود و چهل سال از جای نماز لیل کرده چنانچه ازو مروی

است [illegible] چهل سال [illegible] و تقوی بود ورع امام اعظم [illegible]

[illegible] ملا علی شافعی در کتاب خود بیان فرموده است فمن شاء فلیرجع الیه

ودر شرح بزدوی مذکور است که در تصنیفات امام اعظم کتاب العالم و

المتعلم وکتاب الرسالة که فرستاده بود بسوی [illegible]

وشرح [illegible] وکتاب فقه اکبر وکتاب المقصود و [illegible]

علامه الاسلام [illegible] مذهب النعمان المختار [illegible] والمیم [illegible]

علی خادم مالک المسارع الی الخیرات [illegible]

میم که نوشته شده [illegible] دال دلالت میکند بر مخالفت امام [illegible]

که [illegible] بزدوی [illegible] کیست او ابو عبدالله بن [illegible]

[illegible] عامر بن عمرو بن [illegible] الاصبحی [illegible] معتدل

یعنی مدینه مطهره بود وکان ثقة ورعا فقیها [illegible]

از نافع مولی ابن عمر واز محمد بن المنکدر واز زهری وجماعه [illegible]

وتبع تابعین روایت کرده وسفیان بن عیینه [illegible]

وابن مبارک وشافعی وخلائق بیشمار وطوایف علما از وی [illegible]

نموده وبجلالت شان وتقدم او در علم وفقه [illegible] ونووی

ودرع وی قایل شده وشافعی در شان او [illegible] وابن

عیینه [illegible] علم اهل الحجاز وهم از شافعی منقولست که در حق [illegible]

العلماء فمالک النجم و نشستی که علما از و شود پس مالک ستاره

درخشنده در آسمان علم و در تعریف کتاب او که موطاست

[illegible] ساخته [illegible] صحیح [illegible] تا آنکه [illegible]

که یکی از کتب [illegible] شریف [illegible]

[illegible] حضرت رسول صلی الله علیه و سلم [illegible] مالک [illegible]

[illegible] که هارون الرشید [illegible] بزیارت روضه

رسول صلی الله علیه و آله و سلم آمد مالک [illegible] رفت چون

ملاقات واقع شد [illegible] و مصاحبت و مکالمه بانجام

[illegible] مالک خواست که [illegible] گفت اگر مقتدای مسلمانان

[illegible] حاضر آید و فرزندان ما این موطا

[illegible] گفت [illegible] مالک کراهیت ورزید

[illegible] بلند [illegible] دولت [illegible]

که بلند گردد [illegible] علم چیزیست که بجانب وی باید رفت

[illegible] علم از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم [illegible]

[illegible] و پیدا شده [illegible] است که [illegible] آمد

و گفت راست گفتی ای شیخ این سخنها مسموعی و نغز بشنیدم و کرد در وی

بپوشش اندر زمین پس امین و مامون پسران هارون بدرس مالک بر

و هارون الرشید نزد او شد آنگاه بار دادی که دیگر حاضران نبودندی هر دو را صحبت

فرستادی که به دیدن ما آید ... که هارون به مالک زری فرستاد

مالک به یاران خود گفت که این مال نگاه دارید و خرج نکنید

زیرا که هارون ... مالک گفت که اگر تو با ما موافقت کنی و در صحبت

ما باشی کتاب ترا مشهور گردانیم و رواج دهیم و همه را بر آن ...

و موافق کتاب تو بداریم مالک گفت حاشا این کتاب ...

برای آوازه علم و دانش خود جمع کرده و فراهم آورده ام و شاید که

خطا کرده باشم و دیگری داناتر از من باشد و دیگرا برای ...

آورده ام ... دارد اما آن مبلغ که امیر المومنین ...

و امانت نهاده ... بر هارون باز پس ... هارون ...

نمود و مبلغ نگرفت ... چند از

... خراسان و بعد چند ... که ...

بعد از ... ای ... ادوار ...

بعضی ها با ابا عبد الله این حدیث است از مرض ... قبول کن از ...

پس ما را از اینجا بگذار به برای خود ... تا سوار شوی کسی در آن وقت من

... ام در خود ... تعالی آنکه خبر داده است که حضرت رسول الله صلی الله علیه

وسلم در آن ... باشد سواره ... [illegible] تا بیت تعظیم حضرت مدینه

... نبی الله صلی الله علیه وسلم با اقصی الغایه کوشش ... از مدینه

... نرفت الا یکبار برای حج و مدت ... مسجد آنحضرت صلی الله علیه

وآله وسلم و در روضه شریف ... است ... میلادت وی

... خمسین ... است یا ... و ستین ... اربع وسبعین یا سبع

وتسعین وفاتش در ... و ... والله اعلم بالصواب

وَكَانَ لِأَلْفِ أَلْفٍ ... أَحْمَدُ الْحَافِظُ لِجَمِيعِ الْأَحَادِيثِ

الشَّهِيرَةِ ... و ... الف دلالت میکند بر مخالفت

امام احمد ... برای جمیع احادیث مشهوره ... حدیث مشهور

آن است که ... الضبط متصل السند ... ثابت شده باشد و در او

... امام احمد ابو عبد الله بن محمد بن حنبل

... معتقد ... و در حدیث و فقه و زهد و ورع و عبادت ...

شد صحیح ارشعیم و بعد از خروج از مصر با نشو و نما یافته و طلب علم
و تحصیل در آن دیار کرده و ... از سماع حدیث از شیوخ آن
اخذ فارغ شد رحلت نمود در تحصیل سند عالی و سماع حدیث از
وطن مألوف خود [illegible] به مکه و مدینه و یمن و شام و جزیره و کتابت
حدیث و سماع آن از علما و مشایخ بلاد مذکوره نمود و روایت دارد
از شافعی و غیره و خلایق کثیر روایت دارند از وی و مشایخ عظام و
علمای اعلام مثل محمد بن اسمعیل بخاری و مسلم بن حجاج نیشابوری
و غیر ایشان و اسحق بن راهویه در حق او گفته احمد بن حنبل حجت
است میان خدا و بندگان او بر روی زمین حضرت شافعی
در شأن او گفته از بغداد بیرون آمدم و نگذاشتم در آنجا احدی را که
اورع و اتقی و اعلم بوده باشد از احمد بن حنبل ابو [illegible]
گوید من ندیدم هیچ جوانی که احفظ باشد مر حدیث رسول الله صلی
الله علیه و آله و سلم را از احمد بن حنبل و مسند او در میان مردم مشهور
و معروف است و در آن مسند زیاده از سی هزار حدیث جمع کرده
و کتاب مناقب او در زمان او اعلی و ارفع و اجمع کتب [illegible]

اده فوائد بی حکایات که گفته بسوی سه صد فوائد انتخاب کرده ام

نموده از بعضی و پنجاه هزار حدیث از ایشان و حضرتش مشغول شده

کرده خواند سه صد ... ایشان ... آنحضرت ...

... مجالس ... بیت ... ایشان ... حدیث

... تصنیف ... آورده مثل احمد بن حنبل

... و پنجاه سال بران صبر نموده ... جز قبول

... در باب ... و در باب ورع و تقوی

و اجتناب از حکایات عجیبه و غریبه نقل کرده اند که دلالت دارد بر جمیل

... علیا و مرتبه قصوی و بین باب تتمه الله علیه و رحمه کامله

... مذهب ... اجتهاد این امام اجل و اکرم است که شیخ الشیوخ

... قطب الاقطاب فرد الاحباب شیخ محی الدین عبد القادر

جیلانی علیه الرحمه ... تابع ... او است ولادت امام در بغداد

در سنه ... و مائه و وفات او هم در بغداد در سنه احدی و

اربعین و مائتین در روز جمعه وقت ضحی و ... بعض ... الله

... الصواب لیکون من طالعه مستغنیا عن کثیر

من المجلدات علماء المذاهب الاختلافات والاختیارات

یعنی ... اختلاف علما بیان کرده ام تا باشد این شخص که مطالعه

کند ... بسیاری مجلدات در علم با اختلاف علما

... و کتبت تحت کل اسم منها بالفارسی

ثم الانتظرق الی الانتفاع بالاولی ...

و ... حیوانات بلغت فارسی ...

... انتفاع ... اصحاب ... در ترتیب ...

علی اربعه اقسام و ترتیب داده ام حیوانات را ...

قسم یحل بلا خلاف بین اصحاب الشافعی

قسم آن است که حلال است بلا خلاف در ... اصحاب شافعی

چون کبوتر و قمری و قسم یحل علی الاصح

حلال است بر صحیح ترین مذاهب شافعیه ... بلبل و قسم

یحرم بلا خلاف و قسم سوم آنکه حرام است بلا خلاف ...

شافعیه چون خنزیر و بازی و قسم یحرم علی الاصح و قسم

آنکه حرام است بر اصح مذاهب شافعیه چون فیل و بوم و کل ما احل

من ... فنا ... جعلته ... قسم في بيان

الحيوانات التي ... قسم ... بيان الحيوانات

التي ... در ... صنف ... صنف

در بيان ... حيوانات كه ... صنف ... در بيان

... شده ... اعلى

... [illegible] ... الرضايين و

الاموات ان يوفقني بجميع الاوقات و

... المبرات ... [illegible]

... [illegible] ... جميع فرمان برداري خداوند

... [illegible] ... تعالى دعاي مصنف قبول كرد كه مصنف

در ... بود و مبرى از عيوب بود و محلى بود بصفات

حميده و با حسن وجوه اطاعت خدا و رسول بجا آورده لقب مصنف

محيي الدين و كنيت وي ابو زكريا و نام وي يحيى بن شرف حزامي

... [illegible] بجاي ... مكسوره و براء ... است ... كه يكي از اجداد

... ولادت وي در عشر اول از محرم سنه احدى و ثلثين و ستمائة

در نوی از شام که از اعمال دمشق است نسبت [illegible] نواوی نیز گویند

قرائة کرد قرآن را پس قدوم آورد به دمشق در سنه تسع و [illegible]

و خواند کتاب تنبیه را که در مذهب شافعی است در چهار و نیم ماه

یاد گرفت ربع مهذب [illegible] او ملک کرد در آن سال [illegible]

و مهذب را میخواند در شب روز دوازده درس [illegible] بر مشایخ در علوم

و بنیه و تفقه کرد بر بسیاری از مشایخ و اکثر انتفاع وی بر کمال ابو

اسحاق مغربی ابو [illegible] مجاور بود در مذهب شافعی [illegible]

[illegible] بعد از رافعی الی الآن مدار مذهب شافعی بر

تصحیح و تحقیق اوست و بود وی رحمه الله بر جانب کبیر از علم و زهد

و صبر بر خشونت عیش می‌درآمد بجامع و میخورد و از زاد که از دمشق

که اکثر قوت اهل دیار بر آنست [illegible] آنچه [illegible] بود

و قوت میکرد آنچه می‌آمد از بلاد وی از نزد والدین وی و اکل

نمیکرد در شب و روز مگر یکبار بعد از نماز عشا و شرب نمیکرد مگر یکبار

نزد سحر و نمی‌خورد برف چنانکه عادت شامیان است [illegible] میکرد

تجرد و انفراد و اتفاق نیفتاد مر او را تزوج و بسیار میکرد بیداری

... شهرکرد و بدو معروف و بهی منکر ... مملوک
و امرا و غیره بجهت ... از خدا ... کار و ... صحبت
... شیث اشرف ... همه ... تکلف
... عدو یا بشری تا ... در لحیه مبارک
... سفید و غالب ... شکسته وقار ...
و در جمیع احوال ... منزه بود از تعصب ... بود
و نقل ... در کتبه خود از اقوال اصحاب ... و تصنیف ...
تصوف ... و مشایخ بعد از آن ... کرد ... خود ...
... خلیل را ... آمد و بیمار افتاد ... والدین خود ...
وفات یافت در شب چهارشنبه چهاردهم شهر ... سنه ... و سبعین
و ... خود مدفون است رحمة الله علیه وقبل الشروع
فی بیان المقصود نذکر مقدمة فی بیان ما
یحرم من الحیوانات وما یحل منها علی سبیل
الاجمال وقبل شروع در بیان مقصود ذکر میکنیم مقدمه را
در بیان آنچه که حرام است از جانوران و آنچه که حلال است از حیوانات

بر سبیل اجمال اعلم ان الاصل فی الجمع

الامر استثناء الاصول الاربعة بدان بدرستیکه

اصل در همه اشیا اباحت است مگر آنچه که استثنا کرده است

اصول الاربعه آتیه مذکوره در فقه شافعی مذکور است که اصحاب

اندر اصول اشیا قبل ورود شرع بعضی گفته اند که اصل حظر است

وبعضی گفته اند که اصل اباحت است تا آنکه وارد شود شرع بحظر وامام

ابو البرکات نسفی علیه الرحمه در تفسیر مدارک رقم فرموده که کرخی و ابوبکر

رازی و معتزله دلیل گرفته اند قول حق تعالی را هو الذی خلق لکم

ما فی الارض جمیعا برآنکه اشیا یکه انتفاع بآن صحیح است در اصل مباح

مخلوق اند و امام فخر الاسلام در بحث معارضه نوشته اند و هرگاه متعارض

شود مبیح و حاظر یعنی نص حاظر که حکم بحظر و حرمت کند معارض شود

نص مبیح را پس درین صورت مبیح را مقدم باید داشت و حاظر

را واجب قطع است تا آنکه یکی ناسخ است دیگری منسوخ بغیر تعیین

واگر حاظر مقدم باشد ناسخ شود اباحت اصلیه را که اصل در همه

اشیا اباحت است و بعد آن مبیح ناسخ شود این حظر را پس نسخ

... صحیح مقدم باشد صحیح مقرر اباحت شود

در ما حاز تا شیء این اباحت کرده پس نسخ یکبار شود و بودن

اصل ورد یا حل در اباحه منافی ثبت بودن اشیا را حرام میشه

مثل نزد خمر بالغیر مانند خوردن مال غیر بکوده بکراهته تنزیه

مانند خوردن گوشت فرس زیرا که این همه اشیا ثابت شده

بادله قطعیه یا ظنیه و کلام ما در آن اشیا ست که از هیچ دلیلی ورا

... در ... در باب ربوا مذکور است که ... ورشیا حل

... حرمت ثابت نمیشود مگر بدلیل موجب حرمت ... زیرا که ...

... شده اند برای استدلال پس ما به تحصیل در آن ...

... میرسید که بگرد و منقطع شود این بار یک دلیل ...

قائم شود ... از اصول در لغه ... اند که ...

... اصل در اصطلاح قاعده را نیز گویند چنانچه تصریح کرده شده بان

... مسلم الثبوت که اصل در لغة آن چیز است که مبنی باشد بر دیگری

... و در اصطلاح برای چهار معنی آید از انجمله قاعده است چنانچه

میگویند که ... اصل است یعنی قاعده ... و میگویند که اصل ...

این است که فاعل مرفوع باشد ای فلی میگویست

من الکتاب و السنة بحرمته ای اول الکه منصوص بالحرمت است از کتاب یا سنت و الغرض و ... نیک ... و انکار ... اصطلاح اهل اصول کلام است که ظاهر ... مراد و مسوق باشد برای آن ... بدانکه کلامیکه معنی او ظاهر باشد باعتبار ظهور معنی ظاهر گویند و اگر معنی او مقصود متکلم باشد نص گویند و اگر بان معنی چیزی ذکر کنند که انرا احتمال تاویل و تخصیص ... دارد مفسر گویند و اگر چنان باشد که منسوخ شدن او روا نباشد محکم خوانند نظیر هر چهار قسم درین آیه است فسجد الملائکة کلهم اجمعون این آیه ظاهر است در سجود ملائکه و نص است در بهتر آدم علیه السلام و مفسر است بذکر کلهم اجمعون در سجود ملائکه یکبارگی و محکم است در مفهوم خویش زیرا که خبر شارع است و در خبر شارع نسخ روا نباشد کتاب قران است که نازل شده است بر رسول محمد علیه الصلوه و السلام نوشته شده در مصحف ها منقول از رسول بنقل متواتر بلا شبهه در تواتر و یعنی بنقل جماعتی که اجتماع ایها ممتنع باشد بر کذب عمداً یا سهواً

صح صح

کی ... ۱۱۰

پس ترجیح سند احادیث آنچه اکثر منزل اند بر رسول به سبیل تواتر کما هی

وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی لکن مکتوب در مصاحف جمیعه

نیستند و نه جمیع مشهور شدند قراءت مشهوره که در تواتر آن شبهه است پس قراءات

شاذه در آن نیستند و با این قراءت نادرها غریبه در اصل اند قراءات

سبع بلکه عشر که این قراءات متواتره اند وفاقاً مر قراءه را و قراءات

عشر جایز است و مر قراءات ما زین عشر کلام است تا بینه محمد الجزری در

کتاب النشر فی القراءات العشر و تعریف سنه در خطبه گذشت و مصنف

رحمه الله علیه اجماع و قیاس را ذکر نکرده بناءً اینکه کتاب و سنه در اثبات

بودن کامل اند و اجماع و قیاس محتاج اند بسوی اینها چه اجماع در وجود

محتاج است بسوی سند و قیاس که عبارت است از مشارکت فرع با اصل

در علت حکم پس بسبب این علت حکم اصل در فرع میشود متعدد و مثبت

حکم نیست بلکه مظهر است و مثبت حکم فرع همون دلیل است که بر حکم اصل

دال است بواسطه این علت مشترکه و قیاس مظهر محض است مر حکم

فرع را کما یحرم بیع الحمار الاهلی مذکور و خمر اهلی که

این هر دو بسبب بودن اینها منصوص الحرمت خارج شدند از جمله اصل

چه اول منصوص است حرمتش در قرآن بقوله تعالی حرمت علیکم المیتة
والدم ولحم الخنزیر و دوم در حدیث شریف که مالک و غیره از ابن عمر
علی ابن ابی طالب رضی الله عنه روایت کرده که رسول صلوة وسلام
نهی کرد از خمر اهلیه ما سبحی انشاء الله تعالی والثانی ما امر بقتله
کالحداة والفارة دوم آنکه امر کرده شده است بکشتن آن چون
زغن در طیور و موش در غیر طیور که آن مامور بالقتل هم از حل و حرم
شارع شده و مامور بقتل حرام شد زیرا چه امر بکشتن جانور مسقط است مر
حرمت [illegible] او را و ممانعت است از اقتضای او بعضی از ذخیره کردن
او هست خوردن چه اگر ماکول بودی جایز میشدی اقتضای او بجای
قربه کردن و ذخیره کردن برای خوردن پس از قصه شده از امر بقتل
حرمت اکل که از فی [illegible] شرح الهادی و حداة و فاره مامور
بالقتل اند چنانچه شیخان روایت کرده اند پنج جانور اند که کشته میشوند
در حل و حرم زاغ و زغن و موش و کژدم و سگ گزنده و در روایت
مسلم آمده غراب ابقع ای زاغ ابلق و حیه بدل عقرب یعنی و در
روایت ابی داود و ترمذی با ذکر کرده شده با خمسه سبع عادی یعنی

درنده

است موذی بود و فضولها که مالک ازده ... حدیث ان رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم قال خمس فواسق یقتلن فی الحل والحرم الفارة والعقرب
والغراب والحداة والکلب العقور آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
فرمود پنج جانوری اند که کشته شوند در حل و حرم موش و کژدم و زاغ
و زغن و سگ گزنده و مالک از عمر بن الخطاب رضی الله عنه روایت
کرده امر کرد بکشتن مارها در حرم و مراد از غراب در حدیث مذکور غراب
ابقع است کذا فی شرح الحاوی بدانکه غراب انواع دارد ابقع و آن
از فواسق محرم است و بعضی از آن اسود کبیر است که او را غداف
و غراب جبلی بسبب سکونت او بر کوه گویند و آن نیز حرام است زیرا که از
مستخبثات است زیرا که میخورد مردار را و بعضی از آن غراب زرع اسود است
یا خاکستری است و او را غداف صغیر گویند و آن هم حرام است مانند
کبیر و بعضی از غراب زاغ است و او را زاغ گویند آن حلال است و از
فواسق نیست کما سیجی انشاء الله تعالی و وزغ حلال است و در مامور بالقتل در بندها
که موذی باشند و مراد از ما امر بقتله ما امر بقتله لمعنی فیه یعنی آن جانور که
امر شد بکشتن او از جهت معنی که در آن یافته شود مانند موذیات

مستخبثات

نوع مذکوره [illegible] امر بقتله بمعنی نهی غیره و علایحرم لیکن [illegible] بالعرض

است از جهت معنی که در غراب [illegible] یافته میشود چون دابه ماکوله

که انرا آدمی وطی [illegible] پس ان دابه موطوه مامور بالذبح است و حرام

خوردنش چراکه امر [illegible] از جهت آن معنی است که در غراب یافته

میشود و ان معنی تغییر [illegible] و تذکر فاحشه [illegible] اوپس امر بکشتن

او برای دفع [illegible] از وطی است نه برای چیزیست که در

بهیمه یافته شده کما سیجی انشاء الله تعالی و خارج شد از حد بالمعنی [illegible]

[illegible] کبوتر که مامور بالقتل اند از جهت معنی که در غراب یافته میشود

نه دران زیراکه حضرت امیر المومنین عمر رضی الله تعالی عنه حکم کرده

بقتل [illegible] از جهت انکه مردمان [illegible] میکردند با آن [illegible] امر

کرد بقتل کبوتران از جهت انکه مردمان لعب میکردند و ازدی

میدادند [illegible] را باندا جتن سنگها [illegible] بر سقف الثالث

ما نهی عن قتله کالخطاف والهدهد سیوم آن

جانور که نهی کرده شده از قتل وی مانند خطاف بضم خای معجمه و تشدید

طای [illegible] پرستوک و هدهد که رسول الله علیه الصلوة والسلام از قتل او نهی کرده اند

و وجه نهی از قتل این است که چون او حرام است پس قتل و ذبح او نهی عبث
میشد بر آنکه اگر حلال میبود نهی بقتل او نمیبود و در مشکوة از ابی
آورده روایت کرده است ابن عباس فرمود که نهی کرد آنحضرت صلی
الله علیه وآله وسلم از کشتن چهار از دواب یکی مورچه و دیگر زنبور عسل
و دیگر هدهد و چهارم صرد که بفارسی گنجشک
و بیهقی از عبدالرحمن بن معوذ روایت کرده نهی کرد رسول صلی
الله علیه وآله وسلم از قتل ضفدع و فرمود که بانگ آن تسبیح است
که شما میشنوید از غوک و بیهقی گفته که این حدیث منقطع است چه
عبدالرحمن از تابعین است و گفت بیهقی از عبدالله بن عمرو رضی الله عنهما
صحیح شده که منع کرد از قتل ضفدع و گفت ابن عمرو قتل نکنید ضفدع
را چه هرگاه خراب شد بیت المقدس عرض کرد ضفدع یا رب
سلطنی علی البحر حتی اغرقهم مسلط گردان مرا بر دریا تا غرق کنم
این خراب کنندگان را و بیهقی گفت که اسناد این حدیث صحیح
است و موقوف است بر ابن عمرو و مراد از ما نهی عن قتله ما نهی
عن قتله الا آنکه چون هدهد که اطاعت کرد نبی را بسبب این بزرگی

و از اینست منع شد قتل او و بر این قیاس هر آنچه مضر یا خوب که نهی
کرده شده از قتل او کما فی حیوة الحیوان للشیخ کمال الدین و هر که امر بالقتل
است از آن مقتضی است حرمت او کذا فی شرح فتح الوهاب والرابع
ما استخبثته العرب فیما لم یرد فیه نص بالحل
والحرمة ولا الامر بالقتل والنهی عنه وچهارم آنکه
خبیث دارند او را اعراب از آنچه که وارد نشده است در آن نص بحل
و حرمت و نه امر بالقتل و نه نهی از قتل یعنی آنچه وارد نشده در باب
وی حکم تحریم و نه حکم تحلیل و نیز وارد نشده بقتل آن و نه منع
از قتل آن و مشکل شد حالش بر ما پس رجوع باید کرد بسوی عرب که
اهل باشند که آن شهرها و قریها و عرض خواهیم کرد آنرا بر ایشان اگر ایشان
آنرا پاکیزه دانستند یا نامیده‌اند بنام حیوانی حلال پس او حلال است
و اگر ناپاک دانستند و حکم بخباثت آن کردند یا نامیده باشند بنام حیوان
حرام پس آن حرام است اما چیزی که امر کرد شرع بکشتن آن یا نهی
فرمود از کشتن آن پس آن حلال نیست چنانچه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
فرمود خمس یقتلن فی الحل والحرم امر فرمود بقتل او و نهی فرمود از قتل

النمل

عادت ایشان بود و بسیاری از چیزها را چون ملخ و غیره ... بعکس ... مرجع در استطابت

و استخباث ... عرب است زیرا که ایشان مخاطب اند باحکام شرع

تعلیلا ... حق تعالی فرموده است

یسألونک ماذا احل لهم قل احل لکم الطیبات یعنی سؤال میکنند تو را

که چه چیز حلال کرده شده برای ایشان بگو ای محمد با ایشان حلال کرده

شده برای شما چیزهای پاکیزه و مراد از طیبات چیزیست که عرب

انرا خوش دانند و نفرت از ان نکنند و مراد از طیبات حلال نیست

چه ایشان سؤال کرده اند که چه چیز حلال کرده است حق تعالی در جواب ایشان

گفته که حلال کرده شده است برای شما حلالها چه در این جواب فایده

نیست پس معین شد که مراد امور خوش آینده غیر مستنفره اند که در

حالت اختیار انها را خوش داشته باشند اهل تمیز و طبایع سلیمه

و صاحبان عادت جمیله نه ناقص العقل و مضطر که حلال خوش میشود از

خوردن خبایث و سوش و مانند ایشان کما قال المصنف والاعتبار بالعرف

ذوی الابصار والطبائع السلیمة دون الاجلاف

من اهل البادیة و اعتبار در استطابت و استخباث بعرف است

گرتو انتر اند در طبایع سلیمه و اسند شکسته الا ... پیر و یا بانفاذ ... کلد

محتاجان بسبب عدم توانایی می خورند هرچه می یابند پس ایشان را

اعتبار نیست چه احتمال است که بانشد آنچه خورده است نشاید که باعث

سبب لاچاری خورده باشند و نیز ترد است که طبایع ایشان سالم شده از

عیوب بنابر آنکه هر که طبیعت سلیمه ندارد تمیز نمیکند در طیب و خبث و

بخلاف بوادی در خوردن هیچ چیز باک نمیدارند و میخورند هرچه بیابند و

مردم ایشان اعتبار ایشان هم نیست پس خارج شد از قید ذوی

محتاجان و بقید سلیمه کسانی جنگلی که میخورند هر دابه را الی تمیز ... مسار

خبث مر ایشان را و حال رفاهیت هم معتبر است و حال ضرورت را

اعتبار نیست کما قال المصنف **فما استطابته واکلته**

فی حال الرفاهیة او سمته باسم حیوان حلال فهو

حلال پس آن جانور را که پاکیزه دانستند اهل عرب خوردند او را

در حالت ترفه و آسودگی یا نامیده اند او را بنام حیوان حلال آن پس آن

حلال است و حالت شدت و جدب و جوشش سالی را اعتبار نیست

وما استخبثته او سمته باسم محرم فهو حرام

وآن جانور

عرب

و ازان جانوران خیلها را نیسند و علم بنجاست آن که هنوز با امید نباشند بنام

جمیع ایشان حرام کسی را از آن حرام است و اینجا نور و ماهی که یابند او را در آنجا

ترک کرد پس اگر جمیع خوانند که آنرا عرب و ایشان عرب او را نام

دهند یا نامیده باشند حلال است و اگر نامیده باشند حرام است

کا بیانی در تنقیح **فی کل زمان الی العرب الموجودین**

فیه و مراجعت کرده شود در هر زمان بسوی عرب که موجود اند

دران زمان و بعضی گویند معتبر در حالت رجوع آن عرب اند که بودند

در زمانه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم زیرا که خطاب بود برای ایشان

والاول المختار کذا قال الرافعی و حکایت کرده ابو عاصم عبادی از ابو طاهر

زیادی که بودیم ما که حرام میدانستیم عصاری را الضم عن جهله و فسخ او

جهله و رای جهله از آن و بعد او یای که به شناه کرد شیم ملح که شاد

مشابه بعقا لبس صوری میدانیم بحرمت او تا اینکه وارد شد بر ما استاد

ابو الحسن سرخسی پس فرمود که حلال است پس فرستادیم از ان عصار یکی

انبان بسوی عرب پس گفتند که این ملح مبارک است پس معلوم شد

ازین قصه که رجوع بسوی عرب معتبر است و اعتبار در هر زمان بر آنکه

عرب موجود نیست نه سابق و نه حال فان استطابته
طایفة واستخبثته طایفة اتبع الاکثر پس
واگر پاکیزه دارند آن جانور را یک طایفه و خبیث دارند دیگر جماعت
خواهیم کرد اکثر را یعنی طایفه که بیشتر باشد از طایفه دیگر او را اعتبار
کرده در استطابت واستخباث زیرا که للاکثر حکم الکل ولا اعتبار للاقل
لان الاقل کالنادر والنادر کالمعدوم فان استویا اتبع قریشا
پس اگر برابر باشند هر دو طایفه در کثرت و قلت پس متابعت خواهیم
کرد قریش را زیرا که قریش قطب عرب اند و در ایشان بود فتوت
و قریش اسبق و اقدم اند در امور دین و پیشوای مردم اند در آنها
و در مسلم از جابر مرویست که مردم تابعان قریش اند در نیکی و بدی
و در صحیحین است الناس تبع لقریش مردم تابعان و پیرو اند
مر قریش را و قریش قبیله ایست معروف نامیده شد بحیوان نامش
والقرش لانه است نام کرده شده بنام پدر و در اصل نام
دابه ایست قوی ترین دواب دریا که گویند در دریا ماهی است
که میخورد ماهیان را و هیچ ماهی بر وی غالب نمیشود او را فرو میبرد

میگوید

... و مثال ... که تعبیر ... اند و شعر از این است که گفته شد و عجب نیز

... مشابهت ... قوال عرائس را اعناب دارند

... ملال ... رسول ... اهل البیت

... [illegible] ... وان

... [illegible] ... فلیحلو

... [illegible] ... الاعراب

عشینا بالذهب ... [illegible] ... گفت

... صبح ... ساکت کردند

وصلح کردند شیخ ... دیگران را از اعراب

گرچه عالم ... پس اعتبار ... کرده ... و ...

... مشابهت ... مانند ... که ... مشابهت

... مانند خاموش که ...

... مشابهت ... است و ... مشابهت

و ... پس علما ... مشابهت ... را اعتبار کرده ...

... والتشبیه یکون تارة فی الصورة

و مشابهت بگاهی میباشد در صورت و در کار و وحشت گرگ و بد

دارد و کاری میباید صورت... بلکه در طبیعت هم پس حکم او در

ست و شکل گرگ رسیده و گاو وحشی را یافتم مشابهه با گاو انه

بچه او... ردیم و علی هذا القیاس و مانند گرگ در دن بد

و سکدش با یای مهمله و فتح کاف تازی و دال مهمله و آخرش حافظه

تازی است در هندی میباشد و شکلش به الشکل نزدیک بگاو میش

و او را با رزش هندی سیکوسید و هندی گینده نام میکنند

و شمشیر و تیر را ست از کار میکند یک شاخ بیرون نیست از کلاه خود

دارد بزرگ و محکم و میان او خالی نیست و بآن شاخ با فیل جنگ

میکند چون شاخ و بیرا ز بنا فه رون و می منقش است بقشهای

غریب و بر سر آن جانور شاخ دیگر هست مانند شاخ و زشت و

تا او هیچ بسیار دشمنی دارد و در گشتن آدمی سعی بسیار دارد اما

از گوشت آدمی میخورد و ظاهر اصلاح است چه ضعف میزند

و احتمال دارد که حکم عقل را هند و تا در اندرون دارد

و ما هو في طبع الحيوان في الصيانة والعدو

و کاهلی تا بیک

[illegible]

و در شکل شبیه بود و در طبیعت حیوان در حفاظت مانند زنبور [illegible]

[illegible] در بسیار تشابه دارند و تا [illegible] فی اللحم و [illegible] فی [illegible]

[illegible] فدا [illegible] استوی الشبهان او لم نجد ما یشبهه

[illegible] و [illegible] یا نیابیم شبیه او را فالاصح احله [illegible]

حلال شمردن است بقوله تعالی قل لا اجد فیما اوحی الی الخ مانند زرافه

که سر او مانند شتر و پوست او مانند پلنگ است زرافه را حلال میگویند

لاستواء الشبهین [illegible] شرح المهادی اوزاء وجدنا حیوانا مما لم یرد فی

تحلیله ولا فی تحریمه نص خاص ولا عام ولا ورد الامر بقتله ولا النهی عنه

واشکل حاله عرضنا علی العرب [illegible] علیهم فان استطابوه او سموه

باسم حیوان حلال فهو حلال وان استخبثوه او سموه باسم حیوان حرام

فهو حرام وان ترددوا فیه او لم یحسنوا او اختلفوا ولا ترجیح اعتبرنا اقرب

الحیوان شبها به صورة او طبعا فان لم یکن شبیه او تعادل الشبهان

فوجهان قال النووی فی اصل الروضة اصحهما

فی موضع الاشکال ان الامام الشافعی یمیل الی الاباحة

[illegible] را که در تحلیل و تحریم وی نص [illegible] نیست نه خاص و نه عام

و نه وارد شده امر بقتلش نه نهی از آن … پس اشکال شود و جمعیت

نموده اند … پس رجوع خواهیم کرد و آن جانور را بعرب پس اگر …

مستطاب … یا نامیده باشند ویرا بنام حیوانی حلال پس وی حلال است

خبیث شمرده … یا نامیده اند بنام حیوان حرام پس وی حرام است

و اگر … یا نیافتیم ایشانرا یا اختلاف کردند با هم ترجیح

طایفه را از آن ترجیح نیست اعتبار خواهیم کرد قریب تر حیوانی را که باو مشابهت

دارد یا طعم یا صورت یا طبیعت پس اگر نباشد شبیه حیوان یا شبیه آن …

دو شبیه باشند برای آن جانور که هر دو برابر باشند پس در آن جانور دو

وجه است امام نووی در روضه فرموده که صحیح از آن حل است و امام رافعی

گفته که در موضع اشکال رای … مشکل شود … امام … رای

اباحه آن جانور است و رافعی گفته که این اختلاف … در اصل اشیا

قبل ورود شرع که آن اشیا قبل ورود شرع ~~که آن اشیا قبل ورود شرع~~

بر اباحه اند یا بر حظر اکثر علما میگویند که هر شیء در اصل مباح است تا آنکه

وارد شود شرع بر حرمتش پس مقتضای استصحاب حل وی باشد تا وقتی

ما دامیکه محرم حقیقی یافته نشود و این استصحاب یعنی وجود شیء با دلیل است

العقلی

برتقاضای آن که [illegible] بقا ثابت شود بمقتضی استصحاب نزد

شافعیه و نزد امام فخر الاسلام حنفی این استصحاب حجت موجبه نیست

بقا را و در مقابل کسی را که مرتبه بر تقابل [illegible] بلکه آن حجت دافعه است که او دفع

میکند کسی را که حکم را که بروی کرده است و نزد محققان حنفیه مثل شیخ

ابن همام [illegible] وی نه حجت دافعه است و نه حجت موجبه است با

[illegible] است [illegible] محقق نیست پس بقا دلیل آخر باید و بعضی

شافعیه [illegible] و [illegible] مثل [illegible] نیست شد

مامور بالقتل و نه منهی عنه است و [illegible] در این اختلاف [illegible] دارند

و [illegible] را از ایشان ترجیح داشته پس برای حکم آن رجوع خواهیم کرد

بسوی شریعت سابقه که اقرب باشد بسوی اسلام مانند نصرانیه

[illegible] اگر در شریعت ایشان حلال خواهد بود در شریعت ما نیز حکم بحلال

آن خواهند کرد و اگر حرام خواهند بود بحرام حکم خواهند کرد چنانچه در حاوی

مسطور است که اگر حیوانی در بلاد عجم یافته شود در ان حکم بلاد عرب

معتبر است و در جمیع روایات معتبره پس اگر اختلاف نمایند عرب پس

اعتبار کرده شود بحکم شریعتی که در شریعت نصرانیه است چه اقرب است

شرایع اسلام بنسبت شرایع دیگر پس اگر ... بعض ... هم ... دارند پس آن جانور حلال است بحکم اصلی واگر مختلف باشند و شریعت پیشین ... که حرام باشد در شریعت ابراهیم و حلال باشد در

شریعت غیر ابراهیم پس انبیاء پسین را شریعت متاخره است چه

ناسخ است مر شریعت سابقه را بدانکه عمل بشرایع سابقه نزد بعضی

جایز است ... تا ... نسخ وی معلوم نشود زیراکه آن احکام

الهیه اند و منسوخ نشده اند پس عمل بر آن لازم شد بر ذمه ما تا اینکه

منسوخ نشوند واکثر مشایخ حنفیه مثل ابو منصور و ابو زید و شمس الائمه

و فخر الاسلام و عامه متاخرین گفته اند عمل بر شرایع سابقه واجبست

بر ما وقتیکه قصه کند وخبر دهد خدا و یا رسول وی صلی الله علیه وآله وسلم

بآنکه این شریعت رسول بود از رسولان پیشین ... بنسخ آن ...

زیراکه اهل کتاب تحریف ... پس کسیکه نقل خواهد کرد نقل از

کلام تحرف ایشان خواهد کرد پس اعتماد بر نقل از کتب ایشان نماند پس

لابد است که ناقل چنین باشد که در آن احتمال را راه نباشد و آن

خدا ... و رسول وی است و تفصیل المقام فی اصول الفقه ... بوده

الوبا

بخورد و آن را کلاغ سیاه میگویند و این حرام است و یک نوع دیگر

دانها بخورد که او را زاغ می نامند این حلال است و یک نوع دیگر هم

مردار بخورد و هم دانه این نیز حلال است نزد امام اعظم و نزد ابو یوسف

حرام است نزد همه و لکلک و ... و ... حلال است

و فتوی بر آن است نزد امام محمد ... است از آنکه مردار می‌خورد

گوشت او را نخورند و ... بالصواب و تفصیل این احکام

خود خواهد آمد انشاء الله تعالی قال الشیخ فی المقصود

بتوفیق الله تعالی اکنون شروع ... در مقصود

شد اینجا بدانکه مصنف ... ترتیب حیوانات به چهار قسم کرده است اول

آنکه حلال است بلا خلاف فیما بین اصحاب شافعیه و آن نیز دو قسم کرده

است ... دوم آنکه حلال است علی الاصح فی مذهب

الشافعی و آن هم بر دو قسم است ... سوم آنکه حرام است

بلا خلاف فیما بینهم و آن نیز بر دو قسم است ... چهارم آنکه حرام است علی

الاصح فی مذهبهم و آن نیز بر دو قسم است الحیوانات التی

تحرم بلا خلاف فی مذهب الشافعی این بیان

جانوری است که حلال باشد بلا خلاف ... ان ... و قسمی اند

... البتی قطعه گشته طیران میکنند و تعبیر طیران ... کی ...

حرف ... الحمار الوحشی ابو ... بفارسی ... گورخر

گویند و آن معروف بنگاه است و ... که هر جنگلی ... فارسی و گور

دال مهمله و فتح ... و ... در آخر حمار بکسر حای مهمله و میم ... بعد از آن

الف و رای مهمله در آخر جمع حمر بضمتین حمرات حمیر احمره جماعت وحش و جمع وحش

جانور وحشی و وحشی یعنی وحوش وحشان جماعت و ارمن ... شده ... میکند

و در اصطلاح حمار بکثرت گفته باشد و یقال حمار وحش بالاضافه و حمار وحشی بالصفه

و گورخر ایضا عیر بفتح عین مهمله و سکون یای تحتانیه و رای مهمله در آخر نیز

میگویند و بعضی اطلاق عیر بر حمار اهلی نیز میکنند و حمار وحشی ... دویست

سال و بیشتر عمر میباشد ... حکما نقل کرده که خر وحشی ... سال

عمر بوده و رنگهای او مختلف میباشد از جمله تیره رنگ عمر او درازتر

میباشد الحکم خوردن گوشت حلال است بالاجماع بجهت آنکه شیخان بخاری و مسلم

از ابو قتاده رضی الله عنه روایت کرده اند که رسول الله صلی الله علیه

و سلم را پرسیدم از گوشت حمار وحشی که شکار کرده بودم فرمودند کلوا

یعنی

بالجمله آن مذکور است که فایده دیگر تردد شافعی است هر [illegible] که در قتل او

بر [illegible] و [illegible] سبب میشود آن حلال است چه نیست مگر [illegible] کل

چنانکه در جمله کتب است و در تعدد شاه است و علی هذا القیاس و از این

قواعد که مذکور [illegible] اکثر [illegible] جزئیات [illegible] و مسطور

شده اند و [illegible] الفاظ را [illegible] رسالت جمله قواعد [illegible]

نموده است و آنچه دیده است خلاصه آن مذکور میشود [illegible] حیوانات

بر دو قسم است قسم اول آنکه بخوردن [illegible] [illegible] و [illegible]

و مثل آنها حلال نیست مگر ماهی [illegible] حلال است قسم دوم آنکه حیوان

و [illegible] جز دو نوع است نوع اول آنکه وحشی باشد و از این نوع

آنچه حلال است باتفاق [illegible] گوسفند و مرغ خانگی است

[illegible] حرام است [illegible] گوشت او [illegible] او [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] فتوی [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] خوردن [illegible]

[illegible] [illegible] آنچه حلال است [illegible] [illegible]

[illegible] حرام است [illegible] [illegible] حلال است

و تعالی فرموده و حلال بودن است لیکن تقوی [illegible] بکار بردن و در پشت
امام اعظم [illegible] مکروه شده و در شیر اسپ در ان خلاف کرده اند که
بر آنکه حلال [illegible] کراهت در گوشت او حرام است نزد امام اعظم امام
شافعی [illegible] نزد صاحبین لیکن اگر پیر اسپ و مادر [illegible] از
گوشتی باشد در ان خلاف کرده اند و گربه و سایر گوشت و شیر
ایشان حرام است باتفاق نوع دوم آنکه وحشی باشد از این نوع
آنچه بدندان جراحت کند و صید نماید بمذهب امام اعظم حرام است
مانند شیر و گرگ و یوز و پلنگ و کفتار و خرس و شغال
و بوزینه و همچنین حرام است آنچه ساکن می باشد در زمین چون مار
و سنگ پشت و خارپشت و موش [illegible] و موش دشتی و خاکی و سوسمار
و مانند اینها اما خرگوش حلال است بمذهب اهل سنت و جماعت و روافض
او را حرام میدارند و همچنین حرام است آنچه از مرغان بچنگال
خود جراحت میکنند و صید میکنند چون چرغ و باز و شاهین و عقاب
و کرکس و مانند اینها و همچنین حرام است از مرغان آنچه مردار
بخورد و علما گفته اند غراب بر سه نوع است یک نوع غیر از مردار نمی

نخورد

محرمست و در الاصابات [illegible] ذکر کرده اند [illegible] بنات [illegible]

و اشباهی [illegible] هم دو کس باشند بجزو و این را [illegible] تفصیل است

ذکر کرده است [illegible] ولد الزنا را منقطع النسب [illegible] پدر او بلکه او را بمادر [illegible]

میکنند [illegible] علما [illegible] بامام [illegible] میکنند و اشباه احکام [illegible] الوجیز

الشافعی و در حیوة الحیوان ذکر کرده است و در بعضی مسایل مذکوره [illegible]

حکم حنفیه است لهذا اکنون احکام علمای حنفیه ذکر کرده میشود و در [illegible]

است که گوشت خر حلال است اگر جهانی گردد و پالان بروی نهند و خر [illegible] حرام

است اگر بیابانی گردد و در بعضی شرح کنز مسطور است که بچه تابع مادر

در حل و حرمت و در مطالب المومنین مذکور است که امام خواهر زاده [illegible]

کرده است که در حل و حرمت بچه اعتبار مادر است پس اگر خر زوان کنند مادیانی

بر ماده خر دشتی و آن ماده بچه زاید آن بچه حلال است زیرا که در حرمت

و حلت جانب ام [illegible] خلاف نزد شافعی بالعکس است

اگر بر ماده [illegible] بچه [illegible] است و باقی اعضا مشابه

[illegible] گفته اند که روی بچه علف و گوشت حاضر کنند اگر گوشت

خورد [illegible] زیرا که [illegible] و اگر علف خورد حلال است اگر سرش

را بعد ذبح بیندازند و نخورند و اگر بر روی الجوز زده بود تا بدارش نخواهند کرد
و او را خواهند زد و اگر بضرب آواز سگ کشند حلال نیست و اگر او را زنده بگیرند حلال
است و اگر آواز بر رود تا بیاید او را ذبح کشند بعد ببینند اگر اندرون وی بچه بود
که بهندی او را انتری گویند بر آید حلال است چه او سگ [illegible] و اگر شکم
بعضی سگ‌ماهی که بهندی او را [illegible] گویند بر آید حلال است [illegible]
لکن شکمش را بیندازند و نخورند کذا فی الظهیریه و [illegible] مذکور است
که ولد در حل و حرمت و حرمت در قیمت تابع مادر است [illegible]
سگ با آنکه بر ماده بز جست و او بچه زائید آن بچه حلال است و اگر
خر بر اسب ماده بر جست و او بچه زائید پس بر قول صاحبین [illegible]
میشود زیرا که او تابع مادر است و مادر خورده میشود [illegible]
نمی بینی که اگر وحشی حمله کرد بر اهلی آنگاه بچه زائید آن بچه [illegible]
چه او حکم مادر خود که اهلی است دارد و در اشباه و نظائر مذکور است
اگر احد الابوین ماکول باشد و دیگر غیر ماکول متولد منهما حلال نیست [illegible]
صحیح پس وقتیکه نر و ماده کنند سگ بر بز پس بچه زاید حلال نیست [illegible]
و اگر نر و ماده کرد حمار بر فرس پس بغل [illegible] شد خورده نمیشود و آن بغل [illegible]

اهلی او

یعنی بخورید لحم او را در صحیح مسلم از ابی قتاده مرویست که دید حمار
وحشی را پس بتاخت تا بجای جمع کرد و گوشت آن را پس گفت آنحضرت صلی الله علیه و آله
و سلم بیاران که بخورید شما آن را یا هست نزد شما از گوشت وی چیزی پس گفتند
که با ما پای او هست نزد ما از گوشت وی پای هست پس گرفت آنحضرت صلی
الله علیه و آله و سلم پای او را و خورد آن را و خورد شعبه اما سه نیز حلال است چنانچه
در شرح شرائع الاسلام مذکور است که خر صحرایی را اگر بخورند مکروه است کراهت
ندارد و فرموده امام شافعی که اگر وحشی شود حمار اهلی حرام است خوردن
وی و اگر رمیده شود حمار وحشی و اهلی گردد با مردم حرام نیست بلکه
مسکوت بود چنانکه خر وحشی مستانس شد و معلف خورد اهلی شد و اهلی
حرام است او نیز حرام است و بچه که متولد است از وحشی و اهلی حلال است
زیرا که ولد تابع خیر الابوین میباشد مطلقا اینکه یکی از آن دو ماکول
باشد و دو بهائم اهلی از ازواج که اهلی است حلال نیست بچه هم حلال نیست چنانچه
تابع میشود ولد اخس الوالدین را در نجاست چنانکه در وجیب میشود
طهارت در دو اند نوع بچه که متولد است از سگ و گرگ چه لعاب
سگ پاک نیست و لعاب گرگ پاک است نزد شافعی و نزد ما حنفیان

نسب پدر و نیاکانست و تابع ایشود و ولد ... و آنکه خیر

مسو... از کان و وحشی با دی ... مشتبه است و در روایات لاحق کرده

اند متولد را با شر الوالدین ... و هو الاصح و قیل یتبع الاقلها دیة

بعضی بالاب و تابع ایشود ولد با غلظها تکلیفا چنانکه ... کرده ... متولد

از شاه و ظبی را واجب است بر وی خراجیه از فعل شاه تکلیف ... ام

نیست و در ظبی هست و بالعکس حکم کرده اند و همین در زکوة ... واجب

زکوة در متولد از وحشی و اهلی چه در وحشی زکوة نیست و کرده اند ... از علما

ولد را تابع الاشرف منها دینا چنانکه اگر باشد احد الابوین ... وقت حمل یا اسلام

آورد یکی از ابوین قبل بلوغ طفل حکم کرده خواهد شد باسلام ولد اصغر

چنانکه اگر باشد احد الابوین مسلم وقت حمل یا اسلام آورد یکی از ابوین

قبل بلوغ طفل حکم کرده خواهد شد باسلام ولد و معتبر تبعا لخیر الابوین و

کرده اند ولد را تابع بام در رقیت و حریت مگر ... از سید

خود زاید با وجود رقبت ام تا حیاة مولی ولد را تابع اب میکنند و آزاد

میگویند و دیگر ... معوذ را با وجود عدم حریت ام تابع ...

... و آزاد میگویند در نسبت تابع میکرداند باب برای نسب تا ب

ماده اهلی بر وحشی نر و از آن گرده تناسل آورد ضحیه از بچه درست نیست و از اعتبار الام

که ماده اهلی بود و اگر خوک با بز تولد شود نکاح صحیح است و ذبیحه او درست است

را که تابع اصل خود است [illegible] اگر چه [illegible] قاعده معروفه فی الاصول

سگ و خوک [illegible] غلبه است که قال به الشافعیه ایضا لکن اصحاب ما حنفیان

[illegible] را ترک کرده اند و شرط الاصح که خوک از کتاب [illegible] است پس

ولد تابع خوک است [illegible] شیخ [illegible] امام [illegible]

الارض گفته که مذهب صحیح این است که [illegible] شود بچه [illegible] تولد

شده است برای شبه و شکلیه [illegible] حکم حقیقت دارد و در کافی مذکور

است هر چه در بلد اهلی او حلال است وحشی او نیز حلال است مثل شتر و گاو

و الا فلا مثل سگ که اهلی او حلال نیست و وحشی او نیز حلال نیست مگر

[illegible] آن [illegible] قطعی وارد شده مثل خر وحشی که حلال است اگرچه

خر اهلی حلال نیست و شیر خر وحشی حلال است چه شیر حکم گوشت دارد و در حموی

گوشت [illegible] است شیر او نیز حلال است و شیر خر اهلی نیست و از [illegible] یعنی

[illegible] حمار [illegible] حلال است و بالعکس درست نیست و در شرح [illegible]

گفته که [illegible] است بر حمار [illegible] کذا فی جامع الرموز و در حمار زکوة

حلال د

دهنی یعنی بسن خود و خر وحشی پاک است چه و در شفا است ... حکم گوشت

در دو ... خر اهلی خواهد آمد انشاء الله تعالی ما نقلوا ... گوشت

آن غلیظ و سودا ... است و قطره کردن زهره خر وحشی بسبب

است و از فرود آمدن آب از چشم منع میکند و سرمه کشیدن ...

وی چشم را روشن و تیز میکند و از فرود آمدن آب منع کند و چون

گوشت وی در زحمت مفاصل نفع رساند و زهره وی داء الثعلب

موی ریختن دور سازد کسیکه بر جامه خوراست شدید بود ... کرده بود

این علت دفع شود والله اعلم بالصواب. **الخیل** بفتح حاء معجمه و سکون

یای تحتانیه و لام در آخر گروه اسپان و واحد از لفظ او نیامده و بعضی

گفته اند که واحد او خایل است و جمع بر خیول میکنند و اهل هند

را گهوره میگویند بضم کاف عجمی و ها ... و سکون واو و فتح رای [illegible]

و الف و شرف او همین بس است که در قران مجید حق تعالی بدان

یاد فرموده حیث قال الله تعالی والعادیات ضبحا فالموریات قدحا یعنی قسم

باسپان آتش برآرنده بانکه نعل خود بسنگ رسد فالمغیرات صبحا

یعنی قسم باسپان غارت کننده ... وقت صبح درآینده ...

١٥٠

مخفی نماند که اسم ... برای شناختن وقت جهاد را غرض سلطنت و جهانبانی ... بالفروسیة ... عنی و در فقه باب السبق و الرمایة و احادیث بسیار

در ... وارد است ... که حضرت ... صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

اسب را ... الخیل معقود فی نواصیها الخیر الی یوم القیامة

... ای اسب ... بر پیشانی اسبان ... تا روز قیامت

و در ... اسب ... و غنیمت ... را ... خوانده شده و

معنی ... خیر ... نواصی او ... که ... گویا معقود است در

پیشانی ... موی ... که آویخته ... مسترسل بر پیشانی

... آن ... زینتی که در آن است ... موی

... تمام ... اسب میگویند فلان مبارک الناصیة

... الغرة ... و در احادیث ... است از خوار ... و

... استعمال نمودن و ... الحیوان ... بود

که ... حدیث ... امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب رضی الله

آورده است که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چون خواست

پروردگار تعالی و تقدس که بیافریند خیل را گفت مر باد جنوب را که میخواهم از تو

مخلوقی پیدا آرم که بگردانم او را و بسبب عزت او لباس بپوشند در صفت ادراک
دین و جاهلان با اهل طاعت همه را بسبب عزت یاد بپرداز تا که بر در بارگاه عزت حق
بید قدرت خود بقبضه از زمین و پیدا کرد از آن فرسی و در آن قبضه رو
آمده است که پیدا کرد است کمیت برای یاری خطاب کرد که عزت پیدا
کردم ترا که گردانیدم خیر بناصیه تو که حاصل کنند غنایم را بر پشت تو
گردانیم ترا چنانچه [illegible] طیران کنی فانت المطلب و انت المهرب
و بگردانم بر پشت تو مردانی که ذکر تسبیح و تحمید و تهلیل و تکبیر کنند چون
بشنیدند ملائکه آفرینش فرس گفتند یارب ما بندگان توایم تسبیح و
تحمید و تهلیل و تکبیر کنیم ترا برای ما چه مینمایی پس پیدا کرد حق تعالی برای
ملائکه نیز افراس که زنهای ایشان مثل گردنهای شتران بختی تا مدد
کنند هر که خواهد از انبیا و رسل و رسانیدند و چون تمام شد قوائم
فرس صیحه کشید پس خطاب آمد که بر تو [illegible] حمایت می کنم مشرکان
و سایر سامع ایشان را و خوار گردان اعناق ایشان را چون آدم
شنید اشید عرض کرد بر وی مخلوقات را و گفت که اختیار کن از خلق
من هر چه خواهی و خوش آید ترا اختیار کرد فرس را پس گفتند اختیار

کهی خلیفه شود [illegible] وقت اولاد خود را با ابراهیم الا بر حق و در روز آسمانی

آمده که گفت [illegible] جبرئیل را بگیر و قبضه را از باد جنوب پس گرفت

جبرئیل [illegible] پیدا گرداند [illegible] بیت المعمور و در بعضی نسخها

آمده [illegible] قبضه از باد جنوب و در خلق آدم بجبرئیل امر شد

که باد را [illegible] شد که در خلق آدم گرفتی قبضه از خاک بود و خاصیت

خاک بجبرئیل [illegible] امر شد که بقبض و صبر از روی بکم و باد [illegible]

بود دارد [illegible] در حدیث حضرت صلی الله علیه و آله وسلم آمده که اسب

می برند [illegible] پس اینجا جبرئیل را حکم کردند تا برق و تیزی

بود و جبرئیل را بسوی اسب نسبتی است که همراه آنحضرت صلی الله علیه

و آله وسلم [illegible] گردون نام اسب جبرئیل حیزوم [illegible] های مهمله و [illegible] کان های

تحتیه و ضم [illegible] و [illegible] جیره رجعوان [illegible] که اول

کسی که بر او [illegible] سوار شده حضرت اسمعیل علیه السلام بود و لهذا نامیده

میشود [illegible] بود و پیش ازان وحشی مثل سایر وحوش در جولان آمدن

بود حق تعالی مر ابراهیم و اسمعیل را برفع قواعد بیت گفت سبحانه و تعالی

من ویرانه ام شما را گنجی که نهاده ام برای شما بعد ازان وحی کرد بسوی

اسمعیل که بیرون آمدی و بجز آن کسی از اسپان [illegible] الهام کرد چه [illegible] و در اعقاب

ایشان باقی نماند هیچ اسب بر زمین تا با جمیع عرب عطا کرد [illegible]

فرمود که بدارید او را بر پشتهای افراسیاب و خوار و درام که بدارید [illegible]

و همین فرموده پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ارکبوا الخیل فانها میراث ابیکم

اسمعیل رواه النسائی و مرویست از انس بن مالک که گفت محبوب

تر نبود هیچ چیز بعد از زنان تر در رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از اسب

بود و اسب اسپان بر دو بی اشقر و ادهم و اقرح و محجل مطلق الیمین

اما اشقر بفتح همزه و بسکون شین معجمه و قاف و رای مهمله که رنگ

او میان سیاهی و سرخی باشد و خالص نباشد هیچ یکی از الوان و [illegible]

پس اگر یال و دم سیاه بود کمیت است و اگر سرخ بود اشقر است و در

صراح گفته شقره سرخ سفیدی بلغت [illegible] و اسب [illegible] قش و دم و ادهم

که قش و دم سیاه باشد و دیگر سرخ کمیت خوانند و ادهم بفتح همزه و

اسکان دال مهمله و فتح های هوز دهم و در آخر اسب سیاه [illegible] و سفید

لب زیرین و اقرح اسب سفید پیشانی کمتر از درهم و محجل اسپی که چهار

دست و پای وی سفید باشد تحجیل سفیدی و مطلق یمین پای راست مطلق

الیمین و طلق الیمین بضم الطا و اللام نیز گویند آنکه پایها سفیدی باشد جز یک
دست وی سفیدی نباشد و در صراح گفته در یک دست یا دو دست سفیدی نباشد
اما دوم ... اسپهای رسول مقبول صلی الله علیه وآله وسلم ... اسب ذکر کرد
اند و نامهای آن نوشته اند اول سکب در اصل بمعنی ریختن آب است و سکب
نام فرس انحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نیز بجهت جریان و سیلان اوست
در رفتار و آن اول فرسی است که مالک شد او را انحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
و خریده او را ... او ... و بر آن جهاد کرد و بر این اسب مسابقت فرمود
و سابق شد و انحضرت شادان و خوشحال شدند و ابلق و کمیت اغر
محجل طلق الیمین و اغر بفتحتین معجمه که در پیشانی او سفیدی باشد زیاده از درم
و غره بضم غین نام آن سفیدی است و ابن الاثیر گفته که آن اسب که یک نام
او نبود و او ... بود ... ... دوم مرتجز بضم میم و سکون را مهمله و فتح فوقانیه
و کسر جیم و در آخر زای ... ماخوذ است از رجز که نوعی است از شعر و تسمیه این
اسب ... بنام ... بجهت حسن صهیل اوست و این اسبی است که
از ... اعرابی که نام او سواد بن الحارث بن ظالم است از بنی مره
یا بنی ... ... خریده بود و آن اعرابی منکر شد و خزیمه بن ثابت العهدی

گواهی داد و شهادت وی او را بدو شهادت محسوب داشت و ذو الشهادتین نام

شد سیم لزاز که مقوقس بهدیه فرستاده بود و گویند که آنحضرت صلی الله علیه و سلم

این اسب را دوست میداشت و اکثر اسفار بران سوار میبود و [illegible]

اسب تسمیه کرده شده باین اسم از جهت شدت عظم و قوت و اجتماع خلقت وی

لزاز بکسر لام گویا میچسبید بمطلوب از جهت سرعت وی و در حاشیه موضح

الاحباب نوشته اللزاز بسوار بستن و آن اسب را لزاز گفت از جهت

آنکه اسپی محکم و سخت رفتار بود و از لزاز بکسره ذکر کرده شد معلوم شد که تسمیه

وی بلزاز از قبیل وصف بمصدر است چهارم لحیف بفتح لام و کسر حاء مهمله

و فاء در آخر هو الصحیح که اهدا کرده بود او را ربیعه بن ابی البراء و آنحضرت

صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم چند شتر عوض آن بوی داد و لحف پوشیدن

بلحاف و لحاف بالکسر چیزی که التحاف کرده شود بوی تسمیه کرده شد این

اسب بلحیف از جهت سمن و کبر آن گویا که لحف میکرد زمین را و میپوشید

او را بسم خود از جهت درازی و فربهی پنجم ورد بمعنی [illegible] که میان

کمیت و اشقر باشد و این اسب را تمیم داری هدیه برای پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم

آورده بود پس آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آن اسب را بامیر المومنین عمر بن

الخطاب

دلدل ... هفتم غضبه و ورد بود که بیکی از غازیان بخشید تا در راه خدا بود آن
بر آن سوار شود و آن شخص آن اسب را لاغر و ضایع کرد ... بود
ا ... عمر ... خواست که ... باز خرد و با حضرت صلی
علیه و آله و سلم مشاورت کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود چیزی
را در راه خدا تعالی صدقه کرده در هیچ حال با آن عود منمای هشتم مرتجز بکسر جیم
و زاء معجمه ... گویند که بانگ در نورد ... بلند آن اسب را باین جهت
مرتجز گفتند که اسپی ... بود و خریده بود از فزاری نهم ظرب بفتح ظاء معجمه
و کسر رای مهمله و ... افزوده ... جذامی بهدیه فرستاده بود و ظرب بمعنی
... و ... است و آن اسب را ظرب گفتند بصلابت و شدت دهم ملاوح
بضم میم و کسر واو که اول از آن ابو برده بن دینار بوده و ملاوح اسپی را
گویند که باریک ... بود ... یازدهم سبحه از سباحت بمعنی شنا و هی
المواهب ... فرس سابح اذا کان حسن مد الیدین فی الجری و گفته اند
... رسول ... اسپی است که خریده از اعرابی از ... ده شتر دوازدهم بحر یقال
فرس بحر ای واسع الجری و این اسپ از جماعه تجار که از یمن آمده
بودند خرید و بر وی سه نوبت مسابقت فرمود و در هر سه نوبت سابق

پس دست مبارک بر پیشانی آن مالید و گفت ثبت الله ... تو

او گفت ... بعضا روایت بخاری وقال ابن الاثیر کان ... این ...

... و در اکثر کتب مطبوعه ... شیخ عبدالحق دهلوی ... علیه ...

که دو اسب آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ... ستور ... ار کوش

و ... سعد ... و ثابت نشده که از نفر چیزی ... باشد ... سلم

روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم مکروه میداشت شکال را در اسبان

بعضی گفته اند شکال بکسر شین در اسپ سپیدی پای راست و دست چپ است

و بعضی گفته اند سپیدی پای چپ و دست راست است و بعضی گفته اند

سپیدی هر دو دست و بعضی گفته اند سپیدی هر دو پا و بعضی گفته اند

سپیدی هر دو پا و یک دست و در صراح گفته شکال اسپی که سه قوائم سپید بود و

یکی لون دیگر یا عکس آن و وجه کراهت آنکه ... خلقت ... بعضی شارح

و در نهایه گفته که از برای آن مکروه داشت که روی به صورت مشکول

است تفاؤلا و احتمال دارد که تجربه معلوم شده باشد که این جنس نجیب

نباشد و بعضی گفته اند که شکال را وقتی مکروه میدانند که پیشانی او سفید نباشد

باشد و اگر پیشانی او سپید است کراهت شکال ... میکنند و ...

شکال کره

صلی الله علیه وآله وسلم که هنا بیشوند ملائکه اهل الادرست محل
با زوجه خود و اسب روا بدن و تلقیه [illegible] احسن وارث
بالسان و یارام و شرف نفس [illegible] بعضی از اسبست که بول
نمیکند و سرکین نمی اندازد ما دامیکه صاحبش برو سوار باشد و بعضی
از آن هم صاحب خود را به شناسد و بعضی صاحب نمیگذارد که کسی برو سوار
شود و در اسپ چند جنس است عتیق و هجین عتیق آنست که پدر و مادر او
عربی باشد و هجین آنست که پدرش عربی باشد و مادر عجمی و کریم از
هر جنس را عتیق گویند و امام الراشدین ابوبکر صدیق رضی الله تعالی عنه
را عتیق میگویند چه آنحضرت صلی الله علیه وسلم اکرم الناس بود و بار جهت
جمال بار بعد عمر صلی الله علیه وآله وسلم فرموده که یا ابابکر انت عتیق الرحمن
من النار [illegible] ان الشیطان لا یقرب صاحب فرس عتیق
و نیز صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که جن داخل آن خانه نمیشوند که در آن خانه
فرس عتیق میباشد و از اخلاق و ادال شرف نفس فرس آنست که هیچوقت
متلقی [illegible] است از عیبی و مادر با نر از آنکه حیض میباشد کذا فی حیوة
الحیوان و عمر فرس گاه به هشتاد میرسد و مثل آدمی خواب می بیند و در طبع او

از آنکه دمی آشامد آبی که غایت صافی باشد و از صافی می نماید اورا
بیند و بنهایت تیز بین است و جوهری گفته که فرس را طحال
نیست و شتر را زهره نیست و مرغ آبی و ماهی را شش و مار زبان
و دماغ نیست و ماهی را شش نیست و ازین جهت نفس نمیکشد و حیوانی
که نفس میکشد شش دارد و پیغامبر علیه السلام فرمود که اگر باشد شر در چیزی
پس در سه چیز است زن و خانه و اسپ و در روایتی دیگر آمده که
شوم در سه چیز است مراة و دار و فرس و نزد حضرت ام المؤمنین
حبیبه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بنت الصدیق الاکبر عایشه صدیقه
رضی الله عنهم که ابو هریره این حدیث را حفظ نکرده است جهت آنکه او
درآمد و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم میگفت قاتل الله الیهود یقولون
الشوم فی ثلث الدار والمراة والفرس و ابو هریره شنید آخر حدیث
و نشنید اول حدیث پس این نزد من چون آن است بعضی گفته که شوم
در خانه تنگی جا و بدی همسایه و ناخوشی هوا است و در زن عدم
ولادت آن یا بدزبان باشد یا پاک نباشد یا کابین گران داشته
باشد یا اطاعت زوج نکند و شوم فرس عدم غزا بردی و گران بها

و نا...

و ما بوافق نحوست و مصلحت و زیری گفته اند شوم دار مسجد آن از مسجد آواز
جهاد او بشنوند آن خبر است که شوم مرأة متوجه شرع آن بطرف عیوب است
و شوم فرس آنکه جهاد بر پشت آن نکنند یا اینکه سرکش باشد و بعضی گفته‌اند
این است که شوم در کمی چیزی نیست و حدیث مذکور در صحیحین با این لفظ
وارد است ان یکن الشوم فی شیء ففی ثلث المرأة والدار والفرس یعنی
اگر شود شوم را محل احتمال پس در سه چیز است زن و خانه و اسب پس
معلوم شد که در شرع چیزی شوم نیست و انما قال صلی الله علیه و آله وسلم ذلک
لرجوع الاشیاء الثلثة بالضرر علی صاحبها و معظم ضررها من قرب الاشیاء
الی الانسان الی الآفة وقلة البرکة که اقبال نور الیستی و از امیر المؤمنین
علی بن ابی طالب رضی مرویست که بولادت با سعادت حضرت سید المرسلین
صلی الله علیه و آله وسلم شوم از جهان برخاست الحکم خوردن اسب حلال است
بمذهب شافعی و احمد و هو قول القاضی شریح و الحسن و ابن الزبیر و عطاء
و سعید بن جبیر و ابن سیرین و سفیان الثوری و ابی یوسف و محمد
بن الحسن و ابن المبارک و جماعة من السلف و بمذهب امامیه و
در یک روایت از امام اعظم نیز حلال است و دلیل هولاء ما اتفق علیه

ینبلی م

استجاب البخاري و مسلم من حديث جابر رضي الله عنه قال نهى رسول
صلى الله عليه واله وسلم يوم خيبر عن لحوم الحمر الاهلية واذن في لحوم الخيل
جامع فرمود صلی الله علیه واله وسلم بروز جنگ خیبر از گوشت خر اهلی
و رخصت داد در گوشت اسپان و امام اعظم ابو حنیفه کوفی و امام مالک
و اوزاعی رحمهم الله و من تبعهم نهم خوردن گوشت اسپ مکروه است الا نزد
مالک کراهت تنزیهست نه کراهت تحریم و در علمای حنفیه اختلاف
است بعضی قایل کراهت تحریم اند و بعضی کراهت تنزیه گفته اند و دلیل
امام اعظم و من تبعهم قول حقتعالی است والخیل والبغال والحمیر لترکبوها
وزینة ای پیدا کرد حقتعالی اسپان را و خچران را و خران را تا که سوار
شوید بر آن و برای زینت این آیت وارد شده است در مقام منت
نهادن بر بندها و اکل از اعلی منافع امتنانیست و او را ترک کرده
بر رکوب و زینت منت نهاده اگر ماکول میبود منت اکل منت
نهادی چه اکل از اعظم وجوه منافع است زیرا که ... بقای نفس
است و حکیم را لایق نیست که از اعظم منافع عدول کند و باز منت
نهد و شافعیه جواب می دهند که اکثر در فرس رکوب و زینت است

میگویند هم

الزابان

بعد از آن هر دو سنت نهاده و اکل غالب ندرت ترک کرده و دوا این
نظر است چه وجه ماکول لازم نیست پس ندرت [illegible] اعتبار است و [illegible]
کلیه اکثر [illegible] مکروب در شتر [illegible] ندرت اگر مانع نشود
با عمقان [illegible] مکروب جهیز بسیار نادر است [illegible] گذر کرد [illegible]
ترک کرده شد پس معلوم شد که ندرت آن سبب تحریم است چه از
حقیقت [illegible] اکل نماید [illegible] کثرت ماکول
شدی دو دیگر آنکه برای حنفیان دلیل از حدیث هم هست که رسول
خدا صلی الله علیه و آله وسلم منع فرموده است از خوردن اسب و خچر و خر
رواه ابو داود والنسائی و ابن ماجه و دیگر ایشان و تیکه دلیل حل و
حرمت هر دو یافته شوند حرمت را ترجیح است و شافعیه جواب میدهند
که در حدیث مذکور صالح ابن یحیی است و او مجهول است و با این حدیث
احادیث صحیح را نمی گذاریم [illegible] از جابر روایت کرده اند که نهی
کرد آن حضرت علیه الصلوة والسلام روز خیبر از گوشت خر اهلی و اذن داد در گوشت
اسپان و ترمذی از جابر روایت کرد که خورانید ما را رسول خدا صلی
الله علیه و آله وسلم گوشت اسپان و منع فرمود از گوشت خر اهلی و از اسماء

بنت ابی بکر الصدیق رضی الله تعالی عنهما شیخان روایت کرده اند که ذبح
کردیم فرس را در عهد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و خوردیم گوشت اورا
و دیگر احادیث متعارض واقع شده اند و نص قطعی بر حرمت او نیامده
یا ابا حنیفه متردد شده اند که در حرمت لحم خیل لفظ کراهت آورده چنانچه
صاحب هدایه گفته و یکره لحم الفرس و در مطالب المؤمنین مذکور است که
بعضی گویند که کراهت تنزیهی است و بعضی گویند کراهت تحریمی است و اصح
و در کافی گفته است که مکروه است بکراهت تنزیه و همین است صحیح
زیرا که کراهت وی بمعنی کراهت است تا حاصل نشود باباحت او تقلیل
آلت جهاد نه از جهت نجاست و لهذا طاهر است سور او و این ظاهر روایت
است و همین است صحیح همچنین ذکر کرده اند فخر الاسلام و ابو المعین
در جامع خود و امام اسبیجابی گفته است که ... و ... حسن گفته
است این ارفق است بناس لا جهت عرف ظاهر نیز فروختن گو
بی والکافی کذا فی الترجمة للشیخ المحدث الدهلوی علیه الرحمة و در محیط
مذکور است که خوردن گوشت اسب مکروه است و مسئله ذبح ... شود
در صحت زیرا که آله جهاد است و در ذبح تقلیل آله جهاد میشود و اگر

ابلکه

و فیلکه ذبح کرده شود گوشتش حلال است بالاجماع و کراهت او برای نجاست
نیست بلکه برای تعظیم است چنانچه صاحب هدایه تصریح کرده و در بیان بول ماکول
و بول ما یوکل لحمه قدر بودن آن نجس بنجاست خفیفه وارد در کلام خود گفته است
که لعاب و عرق فرس پاک است و لعاب متولد میشود از گوشت و نتیجه
حکم گوشت اسب حکم لعاب است پس معلوم شد که گوشت اسب طاهر است و در
شرح برجندی مسطور است مفتی را باید که در حالت صحت یا حاجت گوشت اسب
فتوی ندهد چه در آن تقلیل آلت جهاد است لیکن اگر اسب قریب به هلاکت
باشد برای خوردن وی فتوی دهد تا که مال مومن ضایع نشود و در بعض
کافی در کتاب الطهارت مذکور است که گوشت اسب ماکول است بالاتفاق
کذا فی برجندی و در کفایه المنتهی گفته است که بعضی گفته اند که ابوحنیفه رجوع
کرده است از قول بکراهت لحم وی پیش از وفات خود بسه روز بر این
است فتوی کذا فی جامع الرموز و از ترجمه للشیخ الدهلوی و در مواهب
لدنیه کلام در این باب اصلا و فرعا طویل آورده گفته که اختلاف کرده اند
در اباحت لحم خیل پس رفته است شافعی و جمهور از سلف و خلف که
مباح است بی کراهت و بر این قائل است عبدالله بن الزبیر و انس بن مالک

و اسماء بنت ابی بکر رضی الله عنهم و در فتح الباری گفته که مستفاد میشود از
قول اسماء که ذبح کردیم ما اسپی را در عهد رسول خدا صلی [illegible] و خوردیم آنرا
ما و اهل بیت آن حضرت ... در مدینه بودیم که این قضیه بعد از هجرت است پس
[illegible] اکل بسبب [illegible] از آلات جهاد در آن وقت
نمیتوان بود [illegible] ایشان اقدام کنند بر فعلی [illegible] مگر بعد از علم آنحضرت
از ایشان علی [illegible] آن از شدت اختلاط ایشان با حضرت صلی الله علیه و آله
وسلم و عدم مفارقت ایشان از خدمت وی صلی الله علیه و آله وسلم با توفر داعیه
صحابه بر سوال احکام از حضرت رسالت و از همین است مذهب راجح است
که اگر صحابی گوید که ما می کردیم چنین در زمان تشریف آنحضرت صلی الله
علیه و آله وسلم این را حکم رفع است زیرا که ظاهر اطلاع آنحضرت صلی الله
علیه و آله وسلم و تقریر اوست بر آن و هرگاه که در مطلق صحابه این حکم است
پس چگونه در آل ابی بکر نخواهد بود [illegible] است طحاوی [illegible] ابو حنیفه
بسوی کراهت اکل خیل و مخالفت کرده اند او را صاحبیه و غیر ایشان
و احتجاج کرده اند باخبار متواتره در حل آن انتهی و بتحقیق نقل کرده اند
بعضی تابعین حل از صحابه مطلقا بی استثنا بعضی از صحابه از آن پس اخرا[illegible]

کرده شد

کرده است ابن ابی شیبه بسند صحیح بر شرط شیخین از عطا که گفت همیشه بودند
صحابه که میخوردند آنرا گفت ابن جریج گفتم بمن عطا مراد سلف اصحاب
رسول الله را می خواهی گفت آری صحابه را می خواهم و اما آنچه از ابن عباس
مکراهت آن نقل کرده اند روایت کرده است آنرا ابن ابی شیبه و عبد الرزاق بنا
بسند ضعیف [illegible] و ابن ابی حمزه که از اعاظم علمای مالکیه است گفته است که
دلیل بر جواز نص است و همین سبب کراهت مالک اکل آنرا از جهت آنست
که اکثر استعمال خیل در جهاد است و این امر خارج است و سخن در آن نیست
و حوالی که اتفاق است بر اباحت وی اگر حاجت شود امری در وی
که نقصان میکند بر نقد بر وجه مقتضی بار برکاب محذور گردد و ممتنع میگردد
فی آن و حال آنکه لازم نمی آید قول تحریم وی انتهی و قول بعضی از حنفیه
که میگویند اگر حلال می بود اضحیه آن جایز می شد منتقض میگردد بکثیری از
حیوانات وحشی که جایز است اکل آن و مشروع نیست به آن اضحیه و اما
حدیث خالد بن الولید که نزد ابی داود و نسائی است که نهی کرد رسول خدا
صلی الله علیه و آله و سلم از لحوم خیل و بغال و حمیر ضعیف است و اگر مسلم
داریم ثبوت آنرا پس نمی ایستد معارض بحدیث جابر که دال است بر جواز و حال

بلکه موافق است با آن حدیث اسما و تضعیف کرده اند حدیث خالد بن الولید را
احمد و بخاری و دارقطنی و خطابی و ابن عبد البر و عبد الحق و غیر ایشان
و بعضی گفته اند که حدیث جابر دال است بر تحریم که گفته است رخصت داد
رخصت برای آنکه اباحت حرام میباشد تا قیام مانع پس دلالت میکند که
رخصت داده بعد از نهی که رسیده بود والشبه بالمعنی دلالت میکند
بر حمل مطلق جواب داده شده است با آنکه اکثر روایات بلفظ اذن آمده
است چنانچه در حدیث متفق علیه که در مشکوة مذکور است و نیز اگر اذن
در حمل و رخصت آنست محموله بودی بر غیر اهلیه اولی و اقرب بود و ابعد
کثرت آن و موت و قدر حمل پس دلالت کرد بر آنکه اذن در اکل
خیل با حاجت عام بود نه بخصوص ضرورت و ان شئت التفصیل المقام
فارجع الی شرح المشکوة للشیخ الدهلوی علیه الرحمه و شیر اسب خوردن
حلال است بالاتفاق کذا فی الهدایه و قاضیخان گفته که شیر اسب نزد
امام اعظم مکروه است مثل کراهت گوشت او و درست است بیع سرگین
اسب و دیگر حیوانات غیر آدمی و انتفاع با آن جایز است کذا فی البرجندی
و از شیخ ابو منصور ماتریدی مرویست هر چیزی که از آدمی جدا شد مثل ناخن

ای

و مدی و غیره تا آن صنایع درست نیست و آنچه از حیوانات دیگر جدا میشود
سلاح بان درست است و بیع آن هم درست است کذا فی البرجندی و در شرح
وقایه گفته جایز نیست فروختن سلاح و خیل و دیگر آله جهاد بدست کافران
حربی و در صحیحین است که نهی کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از بستن
قلادها بگردن اسپ و امر فرمود بقطع قلاید و مالک فرمود که این برای
دفع چشم زخم میکردند لهذا منع فرمود که این فایده نمی بخشد او فاعل حقیقی
هر چه خواهد میکند یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید و مولانا علی القاری رحمه الله
در شرح کتاب الآثار للامام محمد رحمه گفته که مسابقت درست است بر اقدام
و خیل و بغال و حمیر و ابل و رمی چه اینها از اسباب جهاد اند و احتیاج بنسود
بطرف اینها در اقامت جهاد که فریضه است سبق بفتح سین مهمله و بای موحده
باد بچه گرو بندند در باب دوانیدن و تیر انداختن و جز آن مرکبی را
دیسی کنند بسکون با پیشی گردانیدن و در نهایه گفته درست است که لا سبق بالتحریک
چیزی که گرو بسته میشود در هر مسابقت و در ترمذی از ابی هریره
مرویست که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که نیست سبق مگر در
نصل بفتح نون و سکون صاد مهمله آهن تیر و نیزه و شمشیر و مراد اینجا

پیکان تیر است کنایه است از تیر اندازی و ذکر و خف بضم خا و سکون فا
دیگر در جاء و حای مهمله بضم اسپ یعنی در دوانیدن شتر و اسپ و قمار
حدیث است که روز نخست که تیر بمال بمسابقت مگر در این سه چیز و
جماعه از فقها قیاس کرده اند و الحاق نموده اند بدان چیزی که در معنی
آن باشد و مهیا ساخته میشود برای قتال چنانکه ... ... در معنی
اند و فیل در معنی ابل است ... ... سودمند تر است در قتال از
ابل و در شرط کردن مال بر مسابقت بجری که در ساز قتال است و عوض
مال بر وی ترغیب است و در جهاد بخلاف آنکه در ساز قتال نیست چنانکه
طیور مانند کبوتر و غیره جایز نیست سبق در وی و اخذ مال بر وی بلکه اخذ
مال بر آن قمار است و حرام است بالاتفاق و بعضی مسابقت بر قدم
و مسابقت بحجاره نیز الحاق کرده اند از جهت بودن در معنی سهام و ...
ولی الله المحدث علیه الرحمه در مسوی آورده که اخذ مال بر مسابقت در ...
نزد ابی حنیفه رحمه و در زیلعی مذکور است که مراد بجواز مذکور ... ... مسابقت
حل است نه استحقاق تا اینکه مغلوب باز ماند از دفع قاضی نمی رسد که
حکم بدفع فرماید و جبر نماید بر دفع و قاضی عیاض مالکی در مشارق الانوار

گفت که این عمه مخصوص میگرداند رهان را یعنی سبق را باسپان بر آنکه
پیش از ملت در سپاق یعنی قمار است زیرا که در وی مخاطره است در
ملک و بر دو در غرم و غنم و همین است یعنی قمار مگر آنکه مال مشروط باشد
از جانب امام یا از جانب شخصی دیگر از هر دو چنانکه گوید هر که سبقت کند
از دو از شما چندین از مال پس این جایز است و بوقت سبقت سابق
مستحق مال خواهد شد یا از یکجانب بود از متسابقین چنانکه گوید یکی
مر صاحب خود را اگر سبقت کنی تو بر من مر ترا بر من چنین و اگر سبقت کنم
من چیزی نیست مرا بر تو پس این جایز است پس اگر سبقت کند شرط مال
مستحق مال خواهد شد و اگر از هر دو جانب باشد چنانکه گوید هر یک مر صاحب
خود را اگر سبقت کنم من مرا بر تو چنین و اگر سبقت کنی تو ترا بر من چنین
جایز نبود زیرا که این حقیقت قمار است مگر بود آمدن محلل در میان
ایشان جایز خواهد شد و مشروط است که محلل کفو و همتا باشد هر دو را
در رکوب و مرکوب و غیره و محلل کسی است که در آرد اسپی را میان اسپ آن
کسانیکه آورده شده اند شرط از هر دو جانب کرده شده اند و عقد
قمار شده در آرد بشرطیکه این اسپ سوم سبقت کرد میگیرد هر دو سبق را

و اگر مسبوق شد نیست بر وی چیزی و این محلل از جهت آن باشد که حلال

نمیگرداند اخذ مال را برای سابق پس سبب محلل عقد از قمار می برآید

زیرا که قمار آنست که متردد باشد میان غنم و غرم پس وقتیکه داخل شد

در میان این هر دو محلل که در آن این معنی یافته نمیشود خارج شد بسبب

وی یا عقد از بودنش قمار زیرا که شرط از جانبین بود و حال از یک جانب شد

که جانب این اسپ سوم است و در صحیح ترمذی است کسیکه در آرد اسپی را

میان دو اسپ پس اگر هست این اسپ ثالث باین صفت که ایمن

کرده میشود از اینکه مسبوق گردد بلکه معلوم است البته سابق میگردد

بودن وی یا جواد و دیگر پس نیست نیکی در وی و حاصل شد مرد تحلیل

و اگر هست باین صفت که مامون نیست از اینکه مسبوق گردد بلکه محتمل

است که مسبوق گردد پس نیست باکی در وی و حاصل میگردد وی کراهت

تحلیل و گویا سبب در وی آنست که اگر یقین معلوم میشود که سابق خواهد

بود و مسبوق را میگیرد پس گویا که باقی نمیماند در آن شایبه قمار نه در بین

بود و عقد تحت آن قمار شده بود بحال خود می ماند و اگر مسبوق شد عدم

سبق هر دو محلل است پس اگر سابق شد هر دو سبق را میگیرد و اگر سابق نشد

بلکه

نیست بر دو یا چیزی می پس شد و شارطست از
هر دو جانب نماند کذا فی الزجاجه پس اگر سبقت کند محلل بر هر دو بگیرد
هر دو مال را خواه عقب محلل آن هر دو معا آمده باشند یا یکی بعد
دیگری و اگر سابق شدند آن هر دو معا بر محلل با همطور که آمدند آن
هر دو نه او را سبد محلل آمد یا نه سبقت کرد هیچ یکی از ان سه پس
نیست برای یا احدی چیزی در صورة ثانیه ظاهر است هیچ کسی سابق نشده
که مستحق سبق شود و در صورة اولی برای اینکه محلل که برای او سبق
مشروط بود سابق نشد و اگر آمد محلل همراه یکی از ان هر دو متاخر
ماند دیگر پس مال این کس که همراه محلل آمد برای فرات اوست و مال
متاخر برای محلل و من معه خواهد شد زیرا که آن هر دو سابق شده اند
معا و اگر سابق شد یکی از ان هر دو بر محلل و صاحب خود در اینجا سه
صورة است یکی اینکه احدهما سابق است بر محلل و بر صاحب خود و
محلل مشوسط است .... دوم اینکه احدهما سابق است بر محلل و بر صاحب
خود و محلل متاخر است از هر دو سیوم اینکه احدهما سابق است و محلل همراه
متاخر است در هیچ هر سه صورت مال متاخر برای سابق است لسبقه لما

اما آنچه حیله شرط است بغیر محلل باشد اما امکان او بغیره گوید زن مسبوق مثلا

فی نیت المال رد علی کند اما من احد محلل باشد گوید ان سبقتنی فلک

علی کذا وان سبقتک فلاشی لی علیک پس صحیح است بغیر محلل کما مر

بلکه شرط محلل وقتی است که شرط از هر دو جانب باشد بقول کل واحد منهما

لصاحبه ان سبقتنی فلک علی کذا وان سبقتک فلی علیک کذا

زیراکه هیچ محلل هر دو متردد اند در منفعت و تاوان و آن صورت

قمار محرم است والله اعلم بالصواب . و شیخ ملا علی قاری در شرح موطا

فرموده که بر این تفصیل است اگر تنازع کردند در مسئله و رجوع کردند

بسوی شیخ زیراکه در این هم در غلبه بنان بر علم است چنانچه در مسابقت

در غلبه بنان بر جهاد است و در روضة الطالبین که مذهب شافعی است

مذکور است که در سبق ده شرط اند اول آنکه معقود علیه عدة و مهیا باشد

برای قتال زیراکه مقصود از آن تاهب و مشاقی کردن است

برای قتال لهذا درست نیست سبق در پیاده و حمار زیراکه اینها

در اهل نمیشوند برای حرب و معقود علیه برای عدة قتال مثل اینها

و مثل بز است زیراکه اکثر برانها قتال کرده میشود در باب صلاحیت

دارد مما

دارد برای کر و فر بصفت کمال و ظاهر مذهب این است که در فیل و شتر

و جز هم صحیح است و اما مناضله یعنی سبقت در تیر انداختن پس آن هم

درست است خواه سهام عربیه باشد خواه عجمیه و به نیزه خرد و باید ایضا

سنگ بدست و به منجنیق و هر چیزی که نافع باشد در حرب صحیح است علی

المذهب الاصح مثل زدن سنگ بر پا که بر یک جانب بطرف دیگری میبرند

پس باطل است قطعا و مسابقت بر ترد و سیوف و رماح بر مذهب

صحیح جایز است و مسابقت بر کبوتر و دیگر طیور و بر اقدام و بر سباحت در

در آب پس جایز است بلا عوض و بعوض ممنوع است و مصارعت صحیح در

نیست خواه بعوض باشد و خواه بلا عوض و درست نیست مسابقت بر آن

چیز که نفع نمیدهد در حرب چون لعب شطرنج و وقوف بر یک پای و

در یافتن ما فی الید که جفت است یا طاق و سایر انواع لعب درست

نیست مسابقت بر کلب و مضابقت در مصارعت یعنی کشتی گرفتن

هم درست نیست کذا فی شرح المنهج و اما مصارعت نبی علیه الصلوه و السلام

با رکانه بر گوسفند کما رواه ابو داود فی مراسیله برای نمودن شدت جد

بود تا اسلام آرد و شرحه تالی اعلام مسابقت بالا فرع او بالمعابیه و اعلام

مبدا که از آنجا ابتدای جریان باز می خواهند کرد و اعلام غایة که تا
آنجا جریان است این اعلام غایت در راکبین شرط است و در رهان
اگر ذکر کنند پس اگر اهمال نمایند مسابقین این سه اعلام را یا بعض
را و شرط کنند عوض را لمن سبق صحیح نیست از جهت جهل با بعض که
از الم بغلبه یارب و اگر معروف است پس آنچه شرط کرده
بلکه مطلق محمول خواهد شد بر آن و اگر معین نمایند غایة را و شرط کنند
که اگر کسی را در وسط میدان اتفاق سبقت افتد پس برای او
سبق این هم درست نیست بر مذهب اصح زیرا که اعتبار سبقت
در وسط میدان الی غایة معینه است و اگر معین نمایند غایة را و گویند
که اتفاق سبقت در آنجا خواهد شد پس هر چه خواهد شد پس هر چه
گفته ایم آن جاری خواهد شد و الا تجاوز نخواهیم کرد بسوی غایت دیگر که
آن هم معین است درست است بر مذهب صحیح از جهت حصول اعلام
و معلوم بودن هر دو غایت و مشروط است تساوی در مسابقین
در مبدا و غایت پس اگر شرط کرده شد تقدم مبدا احدهما یا تقدم
غایت یکی درست نیست زیرا که مقصود معرفت حذاقت راکبست

راکبی

و دانی بر جوده سبر پر بیب است و این معرفت با تفاوت مسافت حاصل
نمیشود و شرط ثالث این است که همه مال یا اکثر برای سابق شرط
نمایند پس و فیکه متسابق شدند دو کس و خرج کرد مالی را پس ایشان
پس اگر شرط کرده برای سابق پس برای سابق است و اگر شرط کرده است برای
تالی بعضا از آنچه شرط کرده است برای اول درست است علی الاصح زیرا که
و درین ... هر یک آنچه خواهد کرد برای اولیت و حصول مقصود و
شرط رابع این است که در میان ایشان محلل باشد اگر نمایند آنچه خود ها شرط
کرده اند چنانچه اگر بگوید هر واحد مر صاحب خود را که اگر سبقت کنم بر تو
پس برای ما بر تو چنین است و اگر سبقت کنی تو بر من پس برای
تو بر من چنین است پس این درست نیست زیرا که این صورت قمار
است مگر اینکه داخل کنند در میان خود ها محلل را و آن ثالث است
که مشارکت نماید هر دو را در مسابقت بر این شرط که اگر سابق باشد
شود بگیرد آنچه شرط کرده اند آن هر دو و اگر مسبوق شود ... هیچ
چیز برو نیست پس این درست است کما مر تفصیله و شرط خامس
این است که هر دو متسابقین بر این نهج باشند که سبقت هر یک ممکن

باشد پس اگر اسب یکی ضعیف و لاغر و اسب دیگر قوی و فربه باشد
محلل ضعیف درست نیست و همچنین است اگر قوی سبق ورزیده و نرم و
استوار ... و دیگری ... مشهور است و اگر متحاذی باشند هر کدام
هر یک معین باشند این طور که بگویند که این هر دو اسب باشند که حاضر
اند بر آن مسابقت را عقد میکنیم و اگر وصف را بیان کنند بر غائب
صحیح آن هم درست است و اگر تعیین ... هم معین ... تا وصول
حاصل شود و شرط سابع این است که هر دو مستبق سواره باشند بر هر کدام
پس اگر شرط نمایند ارسال دو دابه را تا که روان شوند بذات
خود عقد باطل است زیرا که دو دابه بی راکب میگریزند و قصد
غایت نمیکنند و شرط ثامن این است که مسافت معینه با این طور
باشد که ممکن باشد برای هر دو اسب قطع کردن آن مسافت
بی مدد پس اگر شرط نمایند مکانی را که وصول در آن موجب
هلاکت باشد عقد باطل است و شرط تاسع که مال مشروط معلوم
باشد که چه قدر است عینا کان او دینا پس اگر شرط کنند عوض
مجهول را مانند ثوب غیر موصوف عقد صحیح نخواهد شد و شرط عاشر

الجائز

چون اسب و ... [illegible] ... درست ... [illegible] ... مسابقه ... [illegible] ... بعینه ... [illegible]

احتساب در شروط عقد پس اگر شرط نمایند باین طور که هر که سابق
شود اسب خود را طعام خورانند پس عقد باطل است بدانکه اعتبار
سبق در شتر و فیل در اطلاق عقد بکتف است بفتح کاف و کسر تای فوقانیه
و فتح آن و هو الاکثر مجمع کتفین است در میان اصل گردن و نشیب
زیرا که شتر گردن را هر دو بلند میکنند پس ممکن نیست اعتبار
گردن را و فیل را گردن نیست و در اسب گردن را اعتبار است پس اگر
مساوی باشند هر دو اسب در خلقت گردن باعتبار طول و قصر پس
آن اسب که مقدم شود عند الغایة بگردن یا بعض گردن آن سابق
است و اگر مختلف اند هر دو اسب در درازی و کوتاهی گردن
پس اگر مقدم شد کوتاه گردن آن سابق است و اگر مقدم شود دراز
گردن پس به بینند که اگر مقدم است بقدر زیادتی یا کم از آن
پس نیست سابق و اگر مقدم است باکثر پس آن سابق است و اما
قول امام غزالی که اعتماد بر قوائم است خلاف جمهور است والله
اعلم بالصواب و نزد ما حنفیان کثرهم الله تعالی اختصاص اسب و جانوران

ذکر جایز است وخصی کردن آدم جایز نیست چه در آن قطع نسل آدم
است کذا فی المختصر و نگاه کردن جانوران نزد حنیفه نیز مکروه است
و نزد شافعی و احمد و مالک و ابو یوسف و محمد رحمهم الله تعالی در خیل سواری
سواره نیست زکوة نیست از جهت حدیث که در صحیحین است لیس علی المسلم
فی عبده و فرسه صدقة یعنی نیست بر مسلم صدقه در بنده وی و نه در اسب
وی و امام احمد در مسند خود از علی رضی الله عنه و طبرانی در اوسط
از ابن عباس رضی الله عنه آورده که فرموده آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
بتحقیق عفو کردم شما را از صدقه اسب و برده که برای غیر تجارت بود
و اگر برای تجارت بود که منظور در وی مال است واجب است در وی
زکوة نظر کردن بقیمت وی و همچنین واجب است زکوة در هر مال
که برای تجارت باشد هر چه باشد چه در حدیث ابی داود است که
بود رسول صلی الله علیه و آله و سلم که امر کردی ما را که بر آریم صدقه از
هر چه مهیا ساخته ایم او را برای بیع و نزد امام ابو حنیفه رحمة الله علیه
و امام زفر اگر اسبان بیرون می چریده باشند و در خانه علوفه نخورند
اگر چه برای تجارت نباشند واجب است در آن زکوة و مخیر است صاحب

صاحب آن بر سر هر اسپ دیناری بدهد یا قیمت کند و در هر دویست
درهم پنج درهم دهد و دلیل آنچه در حدیث دار قطنی و بیهقی از جابر
آمده که فی الخیل السائمة فی کل فرس دینار و در هدایه گفت لحدیث
جابر فی کل فرس سائمة دینار او عشرة دراهم و در شرح هدایه گفته
رواه جعفر بن محمد عن ابیه عن جابر و هم در هدایه با وجود احادیث
مذکوره که در آن نفی عفو زکوة در اسپان واقع شده با این هم
آورده که مر عمر بن آن اسپان اسپان غازیان است که هر چند بیرون
بحیر زکوة در آن واجب نبود و همچنین منقول است از زید بن ثابت
و قبله مروان مشاورت کرده با صحابه در زکوة اسپان که چه
مقرر باشد در زکوة پس روایت کرد ابو هریره که پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم فرمود نیست بر مسلم در اسپ وی و بنده وی صدقه
پس مروان از زید بن ثابت پرسید یا ابا سعید تو چه گویی ابو هریره
گفت عجب است از مروان که من حدیث از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
روایت میکنم باز میگوید تو چه میگویی یا ابا سعید پس زید ابن ثابت
گفت صدق رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مراد از آن فرس غازیست

و نبود در زمان نبوی فرسی مگر برای غزو و جهاد و فی شروح الهدایه

و در روایتی گفته که تخییر میان دینار و تقویم ماثور است از عمر رضی الله عنه

و مروی است که ابو عبیده بن الجراح از شام نوشت که اهل شام برو عرض

کردند که اسپان ما بسیار شده اند در زکوة آنها بر ما واجب است

ابو عبیده رضی الله عنه ابا آورد از جواب ایشان تا سوال کردند

پس نوشت با میرالمومنین عمر الفاروق رضی الله عنه پس در جواب

وی نوشت که مخیر گردان ارباب آنها را اگر خواهند ادا کنند از

هر اسب دیناری و اگر خواهند قیمت کنند و بدهند در هر دویست

درهم پنج درهم و جابر همان یک شق را روایت کرده که اخذ

دینار است اما در جامع الاصول از موطا می آرد که اهل شام گفتند با ابی عبیده

بن الجراح که بگیر از اسپان و بردهای ما صدقه پس وی ابا آورده از آن

پس نوشت بعمر بن الخطاب رضی الله عنه وی نیز ابا آورد و ایشان

بار با ابی عبیده درین باب گفتند و وی باز نوشت بعمر پس بنوشت

عمر رضی الله عنه که اگر ایشان دوست میدارند صدقه را ازیشان

بگیر و از ایشان و رد کن هم بایشان و بخشش کن بر رقیقهای ایشان را

امام مالک

امام مالک میگوید معنی بر دلیل بر ایشان یعنی بر فقرای ایشان که
معارف مستحقات اند و سیوطی در جمع الجوامع از عمر رضی الله عنه
آورده که گفت با اهل مدینه خبر دهید نبود در مالی که زکوة داده نشود
بودی پس در اسپان عربی ده درهم ساخت و در اسپ ترکی هشت
دوازده درهم بالجمله زکوة در اسپان نزد ابی حنیفه رحمه الله تعالی
بر تقدیر یست که نر و ماده مختلط باشند و نسل از ایشان پیدا شده
باشد اما اگر تنها ذکور بود یا اناث تنها واجب نبود از جهت عدم
تناسل و نما و در روایتی از اناث تنها میدهند که تناسل در آن
بفحل مستعار ممکن است پس معلوم شد که در اسپان تجارت زکوة
است باتفاق و در اسپان غازیان که برای سواری است زکوة نیست
و در غیر آن اگر سائمه باشند نزد امام اعظم زکوة هست و نزد غیر ایشان
نیست و در مختصر گفته نزد امام اعظم رحمه الله علیه در خیل زکوة هست و فیه
اکثر سال در چراگاه باشد و ماده باشند و با نرینه باشند یا اسپان
نر و ماده ذکور خالص زکوة نیست زیرا که نما بتوالد و تناسل
حاصل میشود و با تنها ماده در ذکور صرف نما نیست زکوة هم نیست

خیل ام

چه زکوة در مال نامی است و در اناث فقط تناسل و توالد بعضی
مستعار ممکن است پس در اناث حصول نما ممکن است و در ذکور تنها
پس اگر اناث منفرده هم زکوة است اگر کسی گوید که در ذکور ابل و
بقر و غنم منفرده هم نامیست باید که اینها و نیز با اناث نباشند زکوة
واجب نشود حالانکه در اینها مطلق زکوة واجب است جواب خواهیم داد
که در اینها نما و زیادتی بفربهی حاصل است چه اینها ماکول اند بخلاف
لحم خیل که ماکول نیست در ان زیادتی فربهی را اعتبار نیست پس
هر اسپی از اسپان ماده یا با هم امیخته با اسپان نر یکجا و بنا بر طلاوة صاحب
بیشتر و ما چار یک از ده یک قیمت اسپ بشرطیکه قیمت ان اسپ
بنصاب رسد یعنی وقتیکه ذکور و اناث امیخته باشند پس صاحب
انرا اختیار است خواه در هر فرس یک دینار ادا کند خواه تقویم
کند انها را و عطا کند از هر دو صد درهم پنج درهم و این وجه باید دا
گردد که ازین گرفت امیر المومنین عمر الفاروق رضی الله عنه
زکوة از فرس و مختار قول صاحبین است که در خیل زکوة نیست
کذا فی الزیلعی و هر فارس ازی سوار را غنیمت دو سهم است

بر باد او را

و مردیاده را یک سهم و اعتبار کرده میشود در خوردن او فارقین

را از جبل بکام در آمدن مدخل و از جرب ... جا حاضر شدن کارزار را

شیر وی حلال و پاکیزه است اگرچه مروی خوردن گوشت

چه نزد اصحاب حکم شیر حکم گوشت است و نزد شافعیه هم حلال

است اگرچه بچه تابع محل است نزد شافعیه لیکن در شیر حکم محل

نمیکنند چه شیر ... پیدا میشود از علف و این شیر تابع است

بگوشت همچو محل را در آن تاثیر نیست لیکن حرمت محل البته بعید

میشود بسوی ولد نزد شافعی زیرا که او از نطفه او متولد شده است و

شیر پیشه ... حاصل نمیشود بلکه از علف حاصل میشود و علف حرام

نیست نزد اهل حیوه الحیوان آنچه خواص لطیف گوشت آن گرم

و در آخر درجه گرم و خشک خوردن آن مورث شجاعت و قساوت

قلب و غلبه آن باشد مقوی باه و هم ... دندان و عرق اسب را

هرجای [illegible] دیده شود [illegible] و موی او [illegible] برد خانه

باز نپذیرند [illegible] در نماید و موم اورا سوخته با روغن زیت

بمالند سود دارد و دندان اسب عربی اگر بر کودکی بندند

دندان او وی الم و رجعی بیرون آید و اگر بجای سرمه سرگین اسب را در چشم
کشند بیاض عارض که در چشم پیدا شود زایل شود و اگر [illegible] کنند دمیدن
بگزیدن بچه از شکم نشود بیرون آید در رفتن وضع حمل فرس البحر حیوان است
که در نیل مصر یافته شود و پیشانی او مثل پیشانی فرس است و سم او
شکافته است مثل سم گاو و دنبالی کوتاه دارد و مشابه دنبال خوک و
بسیار مشابه است بفرس لیکن روی او فراخ تر است و بزرگتر است از روی
فرس و پوست او بسیار غلیظ تر است از پوست فرس و او از نیل بیرون
می آید و میچرد کشت را و اگر قتل کند آدم را الحکم حلال است اکل
او نزد شافعیه زیرا که او مثل اسب [illegible] است که حمله کند و از کثرت اوقات
کذا فی الحیوة الحیوان و بر حاشیه عینی نقلا عن المعدن مسطور است که وی
بحری حرام است باتفاق بیننا و بین الشافعیه گویند از خواص او
آنست که اگر او را دفن کنند در مکان بادیه شهر آفات باز جا بر شود و
اگر بسوزند پوست او را و بر جایی که ورم کرده باشد بنهند ورم ساکن
شود بفرمان خدا تعالی الضب بفتح ضاد معجمه و تشدید بای موحده
حیوان بری است بپارسی او را سوسمار و بهندی گوه نامند

الضب

بغزل نام

عرّان باشد کذا فی مخزن الادویه و بادو چیز رای شکل میزنند چون که
که از جای اخر بر می آید راه گم میکنند و چیزها ماند انگشت ضباب بالسم
گفتن ها نقطه جماعت و برای تانیث تای فوقیه آرند میگویند ضبه
زمینیکه دران سوسمار بسیار باشند مضبه و ضبه گویند و اصل معنی
ضب در لغت بر زمین چفسیدن است و او جانوریست کوچکتر از گربه
مانند راسو لیکن ما از وسط ستبرتر باشد و مابین زردی و سیاهی و دنباله
آن بسیار کوتاه و درشت شبیه بثمر درخت سرو و این جانوریکه گفته که
ضب آب نمیخورد و عمر او هفتصد سال بلکه بیشتر میباشد و در چهل روز یک
قطره بول میکند و دندانش نمی افتد و دندان او یکپاره است و نر چه
غدار دو نر را دو ذکر میباشد و ماده را دو فرج و هرگاه میخواهد که بیضه نهد
زمین را میکند و هفتاد بیضه و گاه بیشتر در آن می نهد و خاک بر روی
آن میکند و چهل روز نگهبانی آن میکند تا بچه بیرون می آید و بیضه
او شکل بیضه کبوتر است و در سوراخ در جاهای بلند سخت آشیانه میکند
از ترس سیل و با عقرب دوستی دارد و در یک سوراخ میباشد و در طبع
او فراموشی البته است و اگر میکشند او را دمش باقی میماند تا بعد یکشب

می‌پرد و در زمستان از سوراخ بیرون نمی‌آید و مولانا الشیخ علی القاری

الحنفی علیه الرحمه در شرح مولانا گفته‌اند که ضب در ارض یمن و ارض نجد

بسیار میباشد و در زمین حجاز نیست بلکه و عزیز نیست و غذای او باد

نسیم است چه بهتر است درین قول حاتم اصم ره وکیف اخاف الفقر

والله رازقی و رازق هذا الخلق فی العسر والیسر تکفل بالارزاق

للخلق کلهم للضب فی البیدا وللحیتان فی البحر و عبد القاهر گفته که

او شباهت دارد به بچه نهنگ و دمش مثل دم هند میباشد و بتکرار

آفتاب متبدل برنگ گوناگون میشود و عبد اللطیف بغدادی گفته

که ضب در خلقت با وزغ شباهت دارد و غذای او باد نسیم است

و به برودت هوا زندگانی میکند و بقی خود رجوع کند مثل سگ و از قطنی

و بیهقی و حاکم از ابن عمر رضی الله عنهما روایت کرده‌اند که پیغمبر علیه الصلوة

والسلام در مجلس صحابه رض نشسته بود که ناگاه اعرابی آمد از بنی سلیم

و سوسماری صید کرده بود و در آستین او بود که برای بردن پیش اهل و

عیال خود چون دید که جماعتی گرد پیغامبر علیه الصلوة والسلام نشسته‌اند

پرسید که از برای چه جمع شده‌اید گفتند جهت شخصی که او

دعوی پیغمبری

میگوید پس آمد نزد پیغامبر علیه السلام و گفت یا محمد جمع نشده بر خداوند
هیچ دروغگوتر از تو اگر نه آنکه عرب مرا نام نهند عجول ترا قتل میکردم
صحابه همه قصد تلاش کردند و حضرت عمر رضی گفت یا رسول الله صلی
الله علیه و آله و سلم مرا بگذار تا بکشم او را پیغامبر علیه الصلوة و السلام فرمود حاشا
آیا ندانستی که حلیم نزدیک است که پیغامبر باشد بعد از آن اعرابی روی
کرد به پیغامبر علیه الصلوة و السلام و گفت بحق لات و عزی که ایمان نیاوردم
بتو اگر این ضب ایمان بتو آورد و سوسمار را از آستین خود بیرون آورد
و پیش پیغامبر علیه الصلوة و السلام انداخت و گفت اگر ایمان آورد من هم
ایمان آوردم بتو پیغامبر علیه الصلوة و السلام فرمود یا ضب پس آن ضب
جواب داد بزبان فصیح صریح که همه فهم کردند که لبیک و سعدیک یا رسول
رب العالمین پیغامبر علیه الصلوة و السلام فرمود ای ضب کرا پرستش
میکنی ضب گفت آن کسی که در آسمان است عرش او و در زمین
است سلطنت او و در بحر است راه او و در جنت است رحمت او و در نار
است عذاب او پیغامبر علیه السلام فرمود من کیستم گفت تو رسول
رب العالمین و خاتم النبیین رستگاری یافت هر که تصدیق تو کرد و زیان

یافت هر که تلاوت کرد پس بعد از آن اعرابی گفت اشهد ان لا اله الا الله و

انک رسول الله حقا و الله که آمدم پیش تو و نبود در روی زمین آنکه

دشمن‌تر بود بمن از تو و الله که این زمان دوست‌تری بمن از نفس من و از

مرا بهر کسی که ایمان آورد بتو موی من و بشره من و در داخل درون گوشت

من و سر من و علانیه من پیغامبر علیه السلام فرمود که الحمد لله الذی هداک

الی هذا الدین الذی یعلو ولا یعلی علیه ولا یقبله الله الا بصلوة ولا یقبل

الصلوة الا بالقرآن اعرابی گفت تعلیم کن مرا پیغامبر علیه السلام تعلیم کرد

او را سوره فاتحه و سوره اخلاص پس اعرابی گفت یا رسول الله نشنیدم

در بسیط و نثر و نه چیزی بهتر از این پیغامبر علیه السلام فرمود که این کلام رب

العالمین است و نیست شعر هر گاه که بخوانی قل هو الله احد پس چنانستی که

خواننده باشی ثلث قرآن و هر گاه که بخوانی قل هو الله احد دو بار پس

گویا خواننده باشی دو ثلث قرآن و اگر بخوانی او را سه بار پس ~~گویا~~

گویا خوانده باشی کل قرآن پس گفت اعرابی که خدای ما قبول میکند اندک

و می‌بخشد بسیار بعد از آن پیغامبر علیه السلام فرمود که آیا ترا مال هست اعرابی

گفت که نیست در بنی سلیم همه مردی فقیرتر از من پیغامبر علیه السلام فرمود

باصحابه

باصحاب خود که او را چیزی بخشید حضرت عبد الرحمن بن عوف
رض گفت یا رسول الله من میخشم او را ناقه عشرا که هدیه فرستادی
پس روز تبوک پیغامبر علیه السلام فرمود که صفت کنم آنچه عطا خواهد
کرد الله تعالی ترا جزای آن گفت بلی فرمود علیه الصلوة والسلام که هر
ترا است ناقه از ... مجوف که قوایم او از زمرد سبز و چشمهای او از در
سبز و برا ... هودج و بر هودج سندس و استبرق که براو مرور کنی
بر صراط کالبرق الخاطف و چون اعرابی برون آمد از مجلس رسول الله
علیه الصلوة والسلام پس ملاقی شد هزار اعرابی سوار بر هزار شتر و هزار
شمشیر در دست اعرابی گفت چه میخواهید گفتند میخواهیم این کس را
میگوید و زعم او انست که پیغامبر خداست اعرابی گفت اشهد ان لا اله الا
الله وان محمدا رسول الله و حکایت سوسمار کرد و آن هزار کس همه گفتند
لا اله الا الله محمد رسول الله و گفتند یا رسول الله مامور ساز ما را بامر خود پیغامبر
... السلام نزد ایشان رایت خالد بن ولید وار حرب و غیر حرب
هزار کس یکبار مسلمان شدند غیر ایشان الحکم حلال است خوردن
ضب نزد امام شافعی و جمهور علما و امام مالک و امام احمد رحمهم الله تعالی

و حرام است خوردن ضب در مذهب امام اعظم ابی حنیفه کوفی رحمة الله علیه
و قاضی عیاض مالکی نیز از قومی حرمتش نقل کرده و در مذهب امامیه اثنا عشریه
نیز حرام است و دلیل ائمه ثلثه در حل ضب حدیث است که ابن عباس و امام مالک
از خالد روایت کرده اند که او و خالد با آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
بر ام المؤمنین میمونه رض داخل شدند پس یافت آنحضرت صلی الله علیه و آله
و سلم نزد میمونه سوسمار بریان کرده شده پس در پیش کرد میمونه ضب برای
پیغامبر علیه الصلوة و السلام پس بعضی زنان گفتند که آگاه کنید رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم را با آنچه اراده اکل او دارد پس گفتند یا رسول الله
این ضب است پس برداشت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم دست مبارک
خود را از ضب ابی انکار کرد از خوردن او پس گفت خالد آیا حرام
است خوردن ضب یا رسول گفت آنحضرت صلعم نیست حرام و لیکن
نیست ضب در زمین قوم من پس می یابم که طرد میدارم از او اکراه است
طبعی گفت خالد پس کشیدم او را پیش خود پس خوردم آن را و رسول علیه
الصلوة و السلام نظر میکرد بجانب آن و منع نکرد و از عبد الله بن بنگاه ص
عمر رض مرویست که کسی ندا کرد رسول علیه الصلوة و السلام را و گفت چه

ما تقول

می بینی در خوردن ضب گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نمیخورم
من که بخورم این او حرام نمیگردانم این را روایه مالک و اصحاب او و دلیل ما
صفیان حدیث است که ترمذی از عبدالرحمن روایت کرده که
آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم نهی کرده است از خوردن ضب و امام محمد
در کتاب الآثار از عایشه صدیقه محبوبه رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم روایت
روایت کرده که کسی نزد عایشه صدیقه ضب را هدیه فرستاد پس آمد نزد
صدیقه رسول الله علیه الصلوه والسلام پس سوال کرد صدیقه از خوردن
ضب پس نهی کرد رسول علیه السلام صدیقه را از خوردن ضب پس آمد
نزد صدیقه زنی سایله پس اراده کرد که بخوراند آن ضب را به سایله
پس گفت رسول الله علیه الصلوه والسلام مر صدیقه را آیا می خورانی
سایله را آن چیزی که خود نمی خوری و امام محمد از حضرت علی رضی
روایت کرده که او منع میکرد از خوردن ضب و ضبع بعد از آن امام
محمد در کتاب الآثار گفته چونکه احادیث مختلفه در حل و عدم
اکل ضب واقع شده لهذا خوردن ضب را حلال نمیدانیم احتیاطا
بجهت تعارض ادله و بسبب آنکه از صحابه که نزول کردند در زمین

که سوسمار در آن بسیار بود و ایشان را گرسنگی پیدا شد دیگ پختند

سوسمار را در دیگ طبخ کرده بودند ناگاه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آمد

و فرمود که آن چیست صحابه گفتند که سوسمار است پیغامبر علیه الصلوة و السلام

فرمود امتی از بنی اسرائیل مسخ شدند بدواب ارض و من می‌ترسم

که باشد این از آنها و پیغامبر علیه الصلوة و السلام نخورده بود رواه ابو داود

والنسائی عن ثابت بن ربیعه و روایت است از جابر که داده شد

نبی علیه الصلوة و السلام ضبی پس انکار کرد از خوردن آن چه نبود میدانم

شاید که او از قرون ممسوخه باشد اخرجه مسلم و مروی است از عبد الرحمن

بن شبل که نهی کرد رسول علیه الصلوة و السلام از خوردن گوشت ضب

اخرجه ابو داود و مروی است از ابن عمر که فرمود روزی رسول خدا

صلی الله علیه و آله و سلم که دوست میدارم که نزد من نانی بودی سفید

از گندم چرب کرده شده بروغن و شیر پس ایستاد مردی از قوم و

نان را بصفت مذکوره مهیا کرد آورد پس فرمود رسول الله صلی

الله علیه و آله و سلم در کدام چیز بود روغن گفت در عکهٔ ضب بود

بردار این نان را اخرجه ابو داود و در حدیث دیگر آمده که فرمود

اکل الضب

رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم که بآن عرب قوم قریش اند وایشان
نمی خوردند و خبیث میدانستند و طبع من هم از آن نفرت دارد و در روایة صاحب
حیوة الحیوان و در بعضی شروح مذکور است که حلال است خوردن آن
چرا که او از جانب است و احادیثیکه دلالت کند بر اکل ضب
قبل از تحریم بوده زیرا که در ابتدای اسلام حرام نبود مگر سه چیز میته
و دم مسفوح و گوشت خوک بعد از آن چیزهای بیشمار حرام شدند
کما لا یخفی و در اصول فقه مقرر شده است که هرگاه ادلهٔ اباحت و حرمت
متعارض باشند دلایل محرمه را ترجیح دهند بر مبیحه برای احتیاط
در باب حرمت **الخواص** طبیعت آن در سوم گرم و خشک
و گوشت آن مقوی باه و جماع نیز [illegible] محرور المزاج را استعمال
آن از جهت آنکه مکرب است و هرگاه سه مثقال [illegible] بریان رود از
میان دو پای مردی آن مرد را قدرت نمی ماند بر مباشرت
بازن و خوردن دل او از جهت خفقان دل نافع است و
زهرهٔ او ویرا بر مرض طلا کنند سود دارد و اگر در چشم کشند سفیدی
که در چشم پیدا شود دفع نماید و اگر کف دست او را بر روی [illegible]

بیاورند در روز میدان از همه بیاد کبر زرد الضّبع بفتح ضاد معجمه و ضم باء

موحده بفارسی کفتار و بهندی [illegible] بکسر باء موحده و ضم جیم مشدده

و واو و [illegible] آخر [illegible] مخزن الادویه و لفظ ضبع مونث

است جمع وی اضبع و ضباع و ضبع بفتحتین و بالضم و ضبعه و ذکر

ضبعان بالکسر و انثی ضبعانه و ضبعه و روایت است از ابن عباس

در مونث ضبعه [illegible] نمیشود [illegible] ضبعان است و گفته اند که عرب

در هر جا مذکر را ترجیح میدهند بر مونث چنانچه اگر منظور معیّنه شود تثنیه ذکر و انثی

اجتماع مونث را تابع مذکر گردانند و بر لفظ مذکر تثنیه سازند مثل [illegible]

و والدین مگر در دو موضع مونث را ترجیح میدهند یکی [illegible] تثنیه

ذکر و انثی از ضباع اراده کنند میگویند ضبعان بکسر ضاد و ضم باء و کسر

نون بر لفظ مونث که ضبع است نه بر لفظ مذکر که ضبعان است چه اگر

بر لفظ مذکر تثنیه سازند اجتماع زواید لازم آید و موضع دوم در باب

تاریخ که ترجیح میکنند لیالی که مونث [illegible] و

این برای مراعات اسبق است چه [illegible] اغلب [illegible] لیالی است

مجمل گفته است احمد بن یحیی روایت کرده از محمد بن علی الاعرابی

که اطلاق

در اطلاق ضبع بر کفتار شبهه بوده است و اصح صحیح ضبع است و صاحب

گفته که ضبع تصغیر ضبع نیست بلکه اضبع یک نوع از جانور است و ضبع

را حیض می آید و هرگاه که آدمی را ببیند میخندد و از عجایب او است

که یکسال نر میباشد و یکسال ماده و در وقت نری جفت نماید و در هنگام

مادگی میزاید و کثیر الجماع و حریص بر آن میباشد و بسیار از حنظل میخورد

اگر شخصی در دست بگیرد از آن سگ نزد او نیاید زمخشری در ربیع الابرار

ذکر کرده و از کتاب ارسطاطالیس اسم مذکور است و چنانکه می آورد

که [illegible] شد لهذا میگویند الضبع العرجاء و وجه لنگش این است

که جانب راست او ثقیل است بسبب رطوبت و جانب چپ خفیف است

لهذا در رفتار جانب یمین خمی معلوم میشود و بسیار ضعف و محبت دارد

و سکانت قبرها از جهت خوردن گوشت آدمی و اگر آدمی را خفته

می یابد بر پستان زمین میکند بعد از آن حلقش میکند و قتل میکند

و با هر جانوری دشمنی دارد و هیچ جانور برابر نمیکند و اگر دشمنی

میکنند با آن جانور و جوان کوسفندان رسد یکی البقا میکنند بجز

گرگ و اگر تنها هم کوسفندان رسند باهم جنگ میکنند و کوسفندان

سلامت مانند یا آنچه عرب در دعا میگویند اللهم ضبعا و ذیبا یعنی
بار خدایا جمع گردان هر دو را در بر گوسفند تا بسلامت مانند و او میکشد
سنگ بسبب آنکه خود را بجهد میکشد بمقناطیس آهن را و اگر سنگ در بلندی
بستر باشد و سایه آن در شبهای ماهتاب بر زمین افتد و کفتار در
زیر آن بر رود و هر گاه که سایه بر رود و هم مستغرق باشد سگ از بالا
می افتد و کفتار او را بدرد و در روز بسبب گرمی هوا بسیار کم زور
میباشد و در شب قوی و کفتار بحماقت و ابلهی مشهور است — الحکم
لحم ضبع حلال است در مذهب شافعی و احمد مکروه است ... و حرام
است بمذهب امام ابی حنیفه کذا فی حیوة الحیوان و بمذهب اثنا عشریه
نیز حرام است و در منتخب است که نزد ابی حنیفه حلال نیست خوردن
ضبع و نزد مالک و شافعی و احمد مباح است اکل و دلیل امام اعظم
آنکه او ذی ناب است و رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم منع فرموده اند
از اکل ذی ناب و باین قایل اند سعید ابن المسیب و سفیان
ثوری و اکثر صحابه رضی الله عنهم و مراد از ذی ناب آنست که
شکار کنند بناب یعنی بدندان نیش و امام شافعی استدلال کرده اند

بالحدیث

بعده سعید ترمذی از عبدالرحمن بن [illegible] ابی عمار روایت کرده که سوال

کردم جابر بن عبدالله را از ضبع که شکار است یا نه گفت شکار است گفتم که

خورده میشود گفت آری گفتم [illegible] شنوده است از رسول صلی الله علیه و آله

وسلم یا نه گفت آری و حنفیه گفته رحمهم الله که ما میفرمایند که این حدیث

ترمذی محمول است بر ابتدای اسلام چه در ابتدای اسلام سوای

اشیاء خبیثه یعنی در سبع درنده و میته و لحم خنزیر همه اشیا حلال بودند و در

آخر اسلام اشیای بیشمار حرام شدند که [illegible] رای ما حنفیان

هیچ کس است که امام محمد از حضرت امیرالمومنین علی بن ابی طالب رضی

روایت کرده اند که او منع فرموده از کل ضب و ضبع و قنفذ

دلیل حرمت و دلیل حل هر دو موجود میشوند حرمت را ترجیح میدهند

احتیاطا فی باب التحریم و اصل اختلاف فیما بین الائمه الاربعه در تفسیر

ذی ناب است که در حدیث واقع شده است اول احادیث را بیان

مسلم بعد از آن [illegible] خواهم کرد عن ابی هریره ان النبی صلی الله علیه

و آله وسلم قال کل ذی ناب من السباع فاکله حرام اخرجه مسلم و از ترمذی

و [illegible] یعنی هر خداوند ناب از درندگان پس خوردن آن

حرام است و عن ابن عباس [illegible] قال نهی رسول الله صلی الله علیه و آله
وسلم عن اکل ذی ناب من السباع و کل ذی مخلب من الطیر اخرجه
مسلم و ابو داود و النسائی و ابن ماجه و در نهی یوم الخیبر لحوم وحش یعنی
نهی کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از هر خداوند ناب از درندگان
و از هر خداوند چنگال از پرندگان و عن ابی ثعلبة ان رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم نهی عن اکل کل ذی ناب من السباع و فی
روایة نهی عن کل ذی ناب من السباع و لم یذکر الاکل اخرجه البخاری
و المسلم و الترمذی و ابو داود و فی روایة الموطا ابی هریرة ان النبی
قال اکل کل ذی ناب من السباع حرام یعنی خوردن هر خداوند ناب
از درندگان حرام است بدانکه اقسام دندانها چهار است اول ثنایا
که جمع ثنیه است بروزن تحیه و آن چهار دندان است از پیش دو
از بالا و دو از پایین دوم رباعیات که جمع رباعیه است بروزن
ثمانیه و آن نیز چهار دندان است [illegible] دو از پایین از
چهار جانب ثنایا سیم انیاب که جمع ناب است که [illegible] دندان
پیش و لشکر گویند و آن نیز چهار دندان است دو از بالا و دو از

پایین

پایین از چهار جانب انیاب و در طواحن که جمع طاحنه است که او را

آسیا گویند چون غذا بآن نرم میشود از جهت او را طواحن گویند و

آن دوازده دندان است شش از بالا و شش از پایین از چهار جانب

سه از جانب از هر جانب سه ثم نواجذ جمع ناجذ بالذال المعجمه است که او را

دندان عقل گویند که قریب به بیست سالگی تا سی سالگی بیرون

می آید و آن چهار دندان است دو از بالا و دو از پایین از چهار

جانب طواحن پس مراد در حدیث از ذی ناب صاحب دندان

نیش است که با آن صید میکرده باشد مطلق ذی ناب مراد نیست

چه بعضی ناب دارد و مخلب برای طایر میباشند ظفر برای انسان

است و او آله است از خلب یعنی پاره کردن و دریدن گوشت

پس مراد از ذی مخلب صاحب چنگال است که با آن صید میکرده باشد نه

مطلق ذی مخلب چه کبوتر هم مخلب دارد و او حلال است سبع بفتح

السین و ضم الباء درنده و سباع جماعت و وحوش یابانی با هم نفقه

است و در صحاح السبع حیوان المفترس یعنی جانور شکار

کننده و شنیدی از بهایم بهیمه که عادت اوست غارت کردن زخم رسانیدن

ضواحک ... و آن چهار دندان است ... دو از بالا و دو از پایین از چهار جانب ...

قتال کردن عداوت داشتن و از طیور هر جنس که عادت داشته باشد ربودن
غنم را ساختن قتل کردن عداوت داشتن نیش و ناب از سباع
اسد است و نمر و فهد و ذئب و ابن آوی و ثعلب و کلب و سنور بری
و از بحری و سنجاب و فنک و سمور و ابن عرس و دلق و دب و فیل و نحو
تر و را هم از ذی ناب شمار کرده اند و ذو مخلب از طیور صقر و باز
و نسر و عقاب و باشق و شاهین و حداه و بوم و بعضی خفاش
را هم از ذی مخلب شمار کرده اند کذا فی البرجندی و سبب حرام کردن
این اشیا کرامت بنی آدم است تا او صفات ذمیمه این جانوران
بسبب خوردن گوشت اینها بطرف ایشان متعدی نشود پس امام مالک
منقول باشد که خوردن ذی ناب از درندها مکروه است یعنی تحریمش قطعی
نیست بلکه خوردن او گناه است چه محرمات قطعیه سه اشیا اند
که در قول حقتعالی مذکور اند قل لا اجد فیما اوحی الی محرما علی طاعم یطعمه
الا ان یکون میتة او دما مسفوحا او لحم خنزیر الآیه [illegible]
[illegible] و خنزیر و ضفادع و [illegible]
جواب میدهند که این آیت اخبار است از آنچه وحی کرده شده [illegible]

الاول دریا

رسول الله در آن وقت یعنی قل لا اجد فی ما اوحی الیّ آن وقت چه چیز
است در آن وقت سوای اشیاء ثلثه غیر اشیا حرام نباشد بعد از آن
تحریم اشیای دیگر نازل شده باشد یا مراد از وحی وحی قرآن است
یعنی قل لا اجد فی ما اوحی الیّ من القرآن نه وحی سنه دیگر اشیاء حرام
کردن منسوخ است کما رویناه سابقا یا مراد این است که در چارپایان
اشیاء ثلثه حرام است یعنی قل لا اجد فیما اوحی الیّ محرما من الانعام
چه آیت در ذکر انعام نازل شده و شیعه میگویند که بحیره و سایبه و غیره
حرام است کما بیّنّا فی بیان الابل انشاء الله تعالی و در سباع حرمت
قطعیه است زیرا چه در حدیث لفظ حرام واقع شده است قال صلی
الله علیه واله وسلم اکل کل ذی ناب من السباع حرام لکن در بیان
شافعیه و [illegible] در تفسیر ذی ناب اختلاف است شافعیه میگویند مراد
از ذی ناب آن جانور است که بدندان نشتر زننده باشد بر غیر
و با آن شکار کند [illegible] که گفته [illegible] یعنی
که ذی ناب آنکه قوی باشد [illegible] و بس دلیری کند بدندان
نشتر بر حیوان دیگر بزند طلب [illegible] گویا که عادت انیاب او

علت تحریم است و گفت ابو اسحاق مروزی که مراد از ذی ناب آنکه
عیش او بناب باشد و این زندگانی بانیاب علت تحریم است و
امام اعظم ابی حنیفه میفرماید آدمی بناب آنکه عبارت بدندان است
خواه بعداوت خواه بی عداوت و خواه برای زندگانی خواه
خواه قوی باشد و دندان یا ضعیف پس این سه علل اند اعم تر
از آنها علت ابی حنیفه است و اوسط آنها علت شافعی و اخص آنها
علت مروزی پس بر هر دو علت اوسط و اخص ضبع حلال است
چه او عداوت با نیاب ندارد بلکه مثل گربه میکند و نه او ایذا
نیست و عیش او با نیاب نیست و نزد امام اعظم حرام است چه او
شکار با نیاب میکند اگرچه بعداوت و عیش نباشد از قول کمال
الدین الدمیری فی حیوة الحیوان فی حکم الاسد و عجب است از شافعیه
که قرد یعنی بوزینه را حرام میگویند بسبب ملوث بودن ناب حالانکه ناب او
قوی نیست از ناب ضبع چنانچه شارح حاوی که شافعی مذهب
است میگوید و فی نون القردة اقوی نابا من الضبع فالقردا
تحریم القرد بناء علی آنه عاد بنابه و تحلیل الضبع بناء علی ان نابه ضعیف

حقا فی القرآن

خلات الروبیه الخواص طبیعت آن در سوم بارد در سوم

رم و در اول و دوم خشک خوردن گوشت آن جهت نافع بود

معده و حمیات بلغمیه و سوداویه و وزن زنگ و اوجاع

بازده مفید میشود و زهره وی در چشم کشند جلا دهد و روشنی افزاید

اند سر او را در کبوتر خانه دفن کنند کبوتر بسیار شود **الابل**

بکسرتین و سکون دوم شتر و بهندی اونت بضم الف و فتحای

نون و سکون واو و تای لفظ هندی کذا فی مخزن الادویه

و لفظ ابل مونث است و از لفظ او واحد نیست و هر اسمائیکه جمع

اند برای غیر آدمیان اند و لفظ انها را واحد نیست انها را تانیث

لازم است و چون تصغیر کنی لفظ ابل را میگویی ابیله و جمع

ابال است و این پسندیده گفته که لفظ ابل واحد واقع میشود

بر واحد و کثیر و جمع نیست و اسم جمع هم نیست بلکه دلالت میکند

نسبت کنند بوی ابلی گویند بجمع ما ستفاد

منتخب اللغات و ابل را بعیر هم گویند مذکر و مونث و در ان برابر

اند مثل بعیر و ابعرة و اباعر بعران جماعت و ناقه کلان سال شتر

جمعش شرف و جمل شتر نر را گویند و ناقه ماده شتر را گویند و ابن ماجه

در تعریف ابل حدیثی روایت کرده که گفت علیه السلام گشته عزیزت [illegible]

مرد صاحب خود را و از سفید بر کشت و ملی لبته شرفست در میشیا بهائمی

اسباب تا قیامت و کافیست برای فخر ابل قوله ثانی ماده اند که [illegible]

ناقه السبوی خود را اضافت فرموده مثل رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم

وبعضی در تعریف ابل قول حق تعالی بیان کرده اند افلا ینظرون الی

الابل کیف خلقت یعنی ایا پس نظر نمیکنند بسوی شتران که چه قسم

پیدا کرده شده تعدا اگر به پشت او نظر کنند تحقیق است بلند بیاده

و با وصف آن بلندی که دست آدمی به پشت او نتواند رسید هرگاه

خواهند بنشانند نشسته سوار میشوند در پشم او خیمه و قالین سازند و

گوشت او ماکول و شیر او مشروب و موی او ملبوس و پشت او مرکوب

چون بار کرده روان کنند کشتی است که بپای خود روان و چون

لی بار بر ستند تیلی است [illegible]

انه است بیابانی

سوار شوند و اسباب و حوایج

عجب لکل

خود روان پس در جانوران و نیابت جانوریست [illegible]

بسبب کثرت منافع مخالفت تعجب ارزانی آید گویند که هیچ جانور را این صفت

نیست که اگر او را بار کنند متاع تمام خانه بردارد و از جای برخیزد

بمسافت بعیده برود و اگر شیر او را بدوشند تمام خانه را سیر کند و اگر

گوشت او بپزند یک محله را کفایت کند و بعد از حدیث شریف

وارد است که الابل عز لاهلها و با وصف این بزرگی جثه قطار صد

شتر را یک طفل میتواند کشید بخلاف فیل و دیگر حیوانات قوی

که از انقیاد و تذلل سر باز زنند و با وصف این همه صبر مفرط دارد تا ده روز

تشنگی تحمل میکند و در عمل کوتاهی نمیکند و از عجایب خواص او این

که بعضی اوقات در بعضی میرود و در چشم او را اگر بسوزانند و بخور صاحب

حسک تا بینی او بچشاند خون بند شود و در شیر و بول او منافعیکه

برای مستسقیان و مطحولان است و بول او سیر بان و دیعت است برار باب

طب ظاهر است و که شتر را بر آهستی عاشق شنید عشق او زایل گردد

و اشتر [illegible] است که بر مادر و خواهر خود

در الصحبت نمیکنند و در وقت مستی آثار عشق و ولوله چون از دو

پیدا شود نمونه عاشقان صادق میباشد و در آن وقت تا چند از

بار به بسیار بعد ۴

عادت خود بار می برد و در خوردن و نوشیدنش کثرت میشود و در حکایت
از طول گردنش از عجایب است منقول است که بعض معجوبان اهل تک
نمود به صحت کرده بودند که از جانوران این جانور است که او به اشتر بلاهت مند
و از بقیه ایشان روایت است که او را نشانده چار چاره بار کنند بار بر پشت
خود ایستاده میشود و این خاصیت در هیچ جانور نیست که بعد از بار کردن
تواند ایستاد و آن صاحب فراست گفت که می باید که آن جانور دراز
گردن باشد تا بر گردن تواند ایستاد و نیز خوراک شتر در عیش او دانه
برگهای درختان بلند است اگر گردن دراز نبودی و او از خوردن
برگ درختان بلند محروم می ماند و این از خواص در فیل یافته نمیشود
و او جانور بی منفعت است نه شیر دارد و نه پشم دارد و نه گوشت او
خوردنی است نه سواری او در هر وقت هر کس را میسر و نه اطاعت
و انقیاد او را اگر چه جثه او بزرگ تر است لیکن از آن چه کار
بعد از حق تعالی او را در مقام بد گذرانیده و نموده و شتران
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از نر و ماده بسیار بودند یکی از
شتران وی که قصوی بفتح قاف و سکون صاد مهمله نام داشت

دو فقره فقط

قصو قطع طرف اذن ناقه و شتر را مقصو میگویند و ماده را قصوا
و شاة قصوی میگویند و جمل اقصی نمیگویند بلکه مقصو و مقصی میگویند ذکر
کرده اند قیاس را در روی ابن ابی الصحاح و لیکن در قاموس گفته که
ناقه را قصوی و مقصو میگویند و جمل را اقصی و مقصو میگویند
همچنانکه امراة حسناء میگویند و رجل احسن نمیگویند و گفته اند که ناقه
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مقطوع الاذن نبود بلکه خلقت گوش
وی همچنین واقع شده بود که بجانب وی بریده شکل مینمود و این
ناقه را آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در وقت هجره از ابو بکر
صدیق رض خریده بود و هجرت هم برین ناقه کرد و وی مامور بود
من عند الله هر سو که رود و هر جا که نشیند در حدیبیه نیز برین
ناقه سوار بود که نشست و برنخاست و در سفر و حضر برین سواری
میکرد و وحی نیز در وقت سواری برین ناقه می آید و گویند هیچ شتر
جز این ناقه [illegible] آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در وقت وحی
نداشت و در زمانهای سفر آن سرور صلی الله علیه و آله و سلم عضبا
و جدعا نیز واقع شده و عقب نیز معنی شکافته شدن گوش شتر

است وجه ما نیز همین معنی است و بعضی از ارباب سیر گویند که این
نام همین ناقه است که او را قصوی میگویند که در روی قصوی و عضبا
وجه می نبود بلکه در گوش او چیزی بود شبیه به آن چنانکه گفته شد و
جدعا بفتح جیم و سکون دال و صلا بلا... نیز آمده و مخضرمه بضم
میم و فتح خا و سکون ضاد معجمه نیز در اسمای ... این آنحضرت صلی
الله علیه و آله و سلم واقع شده و در همه معنی قطع و بریدن است ناقه
مخضرمه سر پستان بریده و صلم گوش از بن برکندن و مصلمه ناقه گوش
از بن بریده و ناقه مخضرمه گوشه از گوش بریده و اینها را نیز میگویند
که اسمای قصوی است و آمده است که عضبا او بود که هرگز هیچ ناقه
بر آن سبقت نکرده بود ناگاه اعرابی آمد بر شتر جوانه که بحد سواری رسیده
آمده بود و سبقت کرد بر عضبا و شاق آمد یعنی بر صحابه پس فرمود
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم حق است بر خدای تعالی که بلند نگرداند
از دنیا چیزی مگر آنکه پست گرداند و یک شتر ابوجهل بود که در غزوه
بدر بطریق غنیمت بدست آمده بود و در بینی او حلقه بود از نقره
پس فرستاد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم او را در هدی روز حدیبیه

با لجام

تا بخشم آمد و چون این مرد شتران را و آنحضرت نسبت ناقه شیردار داشت که
در موضع غابه که از نواحی مدینه است بچرانیده بود در هر شب دو مشک
شیر می آوردند و اهل و عیال آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم تا آن
روزگار بسر رسانیدند محل و منبع ثانی شیر دار بود که سعد بن عباده برای
آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم آورده بود و نامهای آن در شب
سیر مسطور است **الحالم** گذشت و تفسیر شتر حلال است ما را انعام
نص در جامع خال الله تعالی احلت لکم بهیمة الانعام یعنی حلال کرده شد
برای شما ستوران چارپایان بهیمه ستور را گویند و در قاموس است که بهیمه
هر جانوریکه چار پا دارد خواه بری باشد خواه بحری و بعضی گفته اند
بهیمه جانوری که تمیز ندارد و ابن سیده گفته که چارپایه را بهیمه گویند
برای آنکه ابهام دارد از جهت نقصان نطق و فهم و از جهت
عدم تمیز و عدم عقل و انعام جمع نعم است بالتحریک و سکون العین
شتر و گاو و گوسفند و بعضی در شتر خاص [illegible] اند و حقیقتا اطلاق می کنند نعم
را بر شتر و گاو و گوسفند و ابن اعرابی گفته که نعم شتر را گویند خاصه
و انعام گوسفند و گاو و شتر را گویند در وقتیکه مراد از بهیمه چارپایه باشد

پس اضافت بهیمه بسوی انعام اضافه بیانیه است ای بهیمه از
انعام و مرد از انعام ازواج ثمانیه است یعنی نر و ماده از میش
و بز و گاو و شتر و بعضی گویند که گوشت شتر و جمیع ادیان حلال است
لیکن حضرت یعقوب علیه السلام بنفس خود حرام کرده بود لیکن اینکه
حضرت یعقوب را بخوردن گوشت شتر را رغبت بود چونکه
از مرض عرق النسا مبتلا شد نذر کردند که اگر صحت حاصل یابد
گوشت شتر نخواهم خورد و میان علما در شکستن وضو بخوردن
گوشت شتر اختلاف است نزد حنابله و اسحاق بن راهویه و یحیی
و ابن خزیمه خوردن گوشت شتر وضو را میشکند بحدیثیکه مسلم از
جابر روایت کرده که مردی از رسول الله علیه الصلوة السلام پرسید
که وضو کنم بعد خوردن گوشت گوسفند فرمود اگر خواهی و یکی گفت
آن مرد آیا وضو کنم از گوشت شتر فرمود آری وضو کنی از
گوشت شتر و ابوداؤد و ترمذی از براء بن عازب روایت کرده
که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را پرسیدند از وضو بعد خوردن
گوشت شتر فرمود وضو کنید از آن امام نووی شافعی المذهب

مبطلوی که این دو حدیث صحیح اند و این است مذهب بعضی شافعیه
محدث اند و محقق از ... بیشتر صحابه مثل خلفای اربعه و ابن
مسعود و ابی بن کعب و ابو الدرداء و ابو طلحه انصاری رض و امام
اعظم و امام مالک و امام شافعی در قول قدیم میفرمایند که از خوردن
گوشت شتر وضو نمی رود و مراد بلفظ وضو در حدیثین
مذکورین وضوی لغوی است یعنی ... دست و دهان شستن از برای
دور کردن چربی طعام چنانکه سنت است و این را وضوی طعام
گویند و فرق میان گوشت شتر و گوشت گوسفند آنکه گوشت شتر
بدبوی و دسومت بسیار دارد بخلاف گوشت گوسفند و در مشکوة
مرویست از ام سلمه که نزدیک گردانیدم سوی آنحضرت صلی الله
علیه و سلم پهلوی بریان کرده شده را پس بخورد از آن پس
بایستاد بسوی نماز و وضو نکرد و امام محمد میفرماید طعامیکه در
بطبخ آتش رسیده [illegible] باشد خوردن آن طعام هرگز وضو را
نمیشکنند بلکه شکننده وضو چیزیست که بیرون آید و حدث باشد
و امام محمد در کتاب الآثار در تقویت حدیث مذهب حنفی آورده اند

اما چرا نه مکروه است نماز در جای نشستنگاه شتران جهت آنکه بیم

شتران موجب تشویش است و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده

صلوا فی مرابض الغنم ولا تصلوا فی اعطان الابل یعنی بگزارید نماز در جای

نشستن گوسفندان و مگذارید در جای نشستنگاه شتران گفته اند که

نهی از گزاردن نماز در نشستنگاه شتران نه بنجاست آنها بعلت کراهت بیم

تشویش وقت و فوت حضور قلب است بسبب رمیدن شتران و ترسیدن

از آنها بخلاف گوسفندان که ساکن و آرمیده اند و در روایتی آمده است

که نماز مگذارید در نشستنگاه شتران که آنها از جمله شیاطین اند و در روایتی

آمده که بر کوهان شتر شیطان است و نیز آمده که سگ سیاه شیطان

کلاب است و شتر شیطان دواب است و بگذارید در جای نشست

گوسفندان که آنها برکت اند و در حدیث ابی هریره آمده که گوسفند

از چارپایان بهشت اند و بعضی گویند که نهی برای تحریم است و

بهر تقدیر علت نهی آن نیست که مکان نجس است تا آن علت

منحصر نیست در آن بلکه علت نهی همسایگی است پس اگر بساطی حاضر

باشند و بالای سجاده نماز کنند مکروه است و پشک شتر و گوسفند اگر در چاه

افتد

و پشک آب چاه ناپاک نشود مگر نجسیکه فاحش باشد یعنی از حد در گذرد
و فاحش را تفسیر کرده اند باینکه مردمان آن را اکثر شمارند و بعضی گفته
اند اگر بقدری افتاده که هر دلوی که از چاه بر آرند خالی از یک دو پشک
نباشد آن فاحش است کذا فی فتاوی قاضیخان وهو الصحیح کذا
فی النهایة و از امام محمد روایت است که اگر پشک ربع آب را گرفته اند
پس آن کثیر اند و موجب نجاست آب چاه باشند کذا فی فتاوی قاضیخان
و در جامع صغیر است مذهب صحیح آن است که فرق نیست در میان
پشک صحیح و شکسته و تر و خشک کذا فی الخلاصه و نیست فرق
در میان چاه شهر و چاه جنگل کذا فی التبیین وهو الصحیح کذا فی المحیط
السرخسی و نیست فرق در میان روث ای سرگین اسب و خثی ای
سرگین گاو و بعر ای پشک شتر و گوسفند زیرا چه ضرورت همه را شامل
است کذا فی الهدایة و مس فرج بهیمه وضو را نمی رود نزد ما حنفیان
و نزد شافعیه چنانچه کمال الدین الدمیری در حیوة الحیوان ذکر
بهیمه نقل کرده که علما اختلاف کرده اند در نقض وضو بمس فرج بهیمه
و جهی آنکه نقض میکند و منور العموم النقض بمس الفرج والصحیح این است که

ناقض نیست چه فرج انها حرمت ندارد و نقض وضو نیز از انها نمی شود ناقض
نیست و داروغی گفته که فرق نیست در میان بهایم و طیور و نزد ما
حنفیان از وطی بهیمه غسل واجب نمیشود و نزد مالک و شافعی
غسل واجب شود و اگر بوطی بهیمه انزال واقع شود نزد همه علما غسل
واجب است و سور شتر و گوسفند جلاله مکروه است و قید جلاله است
و نجاست دهان او معلوم نباشد اگر طهارت معلوم است یقینا
پس سور هم طاهر است مانند سور غیر جلاله و اگر نجاست دهان او یقینی
است پس سور نجس است کذا فی البرهان و سیجی حکم الجلالة فی الحیوانات التی
هی حلال علی الاصح فی بند هیبة التی لا تطیر و نجاست بول شتر و بول کل ما یحل لحمه
خفیفه است کذا فی البرهان و شرب بول شتر و بول ماکول اللحم حرام است
نزد امام اعظم و ابو یوسف برای تداوی جایز میدارد بحدیث
عرنیین و حدیث عرنیین انست که روایت کرده اند بخاری
و مسلم از انس رضی الله عنه که قدوم کردند عده ئی از قبیله عرینه که در ابی
است در عرفات پس اسلام آوردند و در مدینه اقامت کردند
پس موافق نشد ایشان را هوای مدینه طیبه پس زرد شد رنگهای ایشان

وامر کرد

و ناساز رسیده شد شکمهای ایشان پس امر کرد ایشان را رسول الله صلی الله
علیه و آله وسلم که بیایند شتران صدقه را و بنوشند از ابوال آن و البانش
آن پس کردند و صحت یافتند پس مرتد شدند از اسلام و قتل کردند راعی
شتران را و بردند شتران را پس فرستاد رسول الله صلی الله علیه و آله
وسلم در طلب ایشان قومی را پس گرفتار شدند و آورده شدند نزد
رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم پس امر کرد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
قطع کرده شد دستهای ایشان و پاهای ایشان و کور کرده شد چشمهای
ایشان و انداخته شدند در حرارت آفتاب تا اینکه مردند امام
محمد و امام احمد رحمهما الله ازین استدلال میکنند که بول شتر طاهر است
و درین قیاس میکنند ابوال جمیع حیوانات ماکولات اللحم را و امام ابوحنیفه
و امام ابویوسف و امام شافعی رحمة الله علیهم برآنند که بول مطلق نجس است
و میگویند که حدیث عرنیین منسوخ است باین حدیث استنزهوا من
البول فان عامة عذاب القبر منه ای دور شوید از بول
بدرستیکه اکثر عذاب قبر از بول است روایت کرده حاکم و گفته که این حدیث
صحیح است و همه محدثان متفق اند برین حدیث و حدیث عرنیین صحیح که

متصل است [illegible] شنیده و شد منسوخ است معلوم شد که [illegible] و اگر در ابتدای
اسلام وارد شده بعد از آن منسوخ شد و یا آنکه رسول خدا صلی الله
علیه و آله و سلم را بوحی معلوم شده که شفاء ایشان در ابوال شتر است
لهذا ارشاد فرمودند و بحدیث محمد بن ابو یوسف شرب ابوال شتر برای
تداوی جایز میدارد و اگرچه ابوال شتر نزد او نجس است و امام اعظم برای
تداوی هم جایز نمیدارد بحدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم لا شفاء
فی الحرام یعنی نیست شفا در حرام و نجاست پشک شتر و گاو و سرگین
خیل و بغال و حمیر و بقر و جاموش غلیظه است چه در آن نص وارد است
بی معارضه نص دیگر و آن قول پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم است و پشکه
انداختند سرگین را که آن ناپاک است ابو یوسف و امام محمد میگویند
که نجاست اینها نجاست خفیفه است برای وقوع خلاف بین العلماء
زیرا که امام مالک قایل اند بطهارت اینها چه آن مذهب ابن ابی لیلی است
و مذهب صاحبین اظهر است لعموم البلوی کذا فی البرهان و گندم
و شعیر که منتج اند از بعر ابل و غنم شسته میشود سه بار و خورده میشود
و اگر در سرگین گاو یافته شد خورده نمیشود زیرا که پشک شتر سخت است

بخلاف و

نجاست او کمتر [illegible] میشود و نجاست سرگین و دخل میشود و نا صحیحان گفته

و صحیح این است که هر دو برابر اند اگر مستوعب نیستند کذا فی الخزانه و اما

زکوة شتران [illegible] واجب است در پنج شتر که اکثر سال در چراگاه باشد

یک گوسفند و در ده دو گوسفند و در پانزده سه گوسفند و در بیست چهار

گوسفند و در بیست و پنج شتر واجب است یک بنت مخاض یعنی شتر ماده

یکساله که در دو سالگی درآمده باشد و در سی و شش بنت لبون یعنی

شتر ماده دو ساله که به سه سالگی درآمده باشد و در چهل و شش یک حقه

یعنی شتر ماده سه ساله که به چهارم درآمده باشد و در شصت و یک یک جذعه

و در [illegible] یک جذعه یعنی شتر ماده چهار ساله که به پنجم درآمده باشد و در هفتاد و شش

دو بنت لبون یعنی دو شتر ماده دو ساله به سوم درآمده و در نود و یک دو حقه

یعنی دو شتر ماده سه ساله [illegible] درآمده تا صد و بیست [illegible] همین است

و بعد از آن در هر پنج شتر که زیاده است بر یکصد و بیست یک گوسفند

یعنی [illegible] دو شتر ماده سه ساله [illegible] درآمده باشد

یک گوسفند و در یکصد و [illegible] شتر دو حقه و دو گوسفند و در یکصد و سی

و پنج شتر دو حقه و سه گوسفند و در یکصد و چهل شتر دو حقه و [illegible]

ماده سه ساله بچهارم در آمده و چهار گوسفند و در [illegible] و پنج اشتر یک

بنت مخاض ابی یک اشتر ماده یکساله بدوم در آمده پس و در یکصد

و چهل و پنج اشتر دو حقه و یک بنت مخاض ابی دو اشتر ماده سه ساله

بچهارم در آمده و یک اشتر ماده یکساله بدوم در آمده و در صد و پنجاه

اشتر سه حقاق ابی سه اشتر ماده سه ساله بچهارم در آمده بعد از آن

از سر گرفته میشود فریضها را شان [illegible] اول پس و در هر پنج اشتر یک شاه

و در یکصد و هفتاد و پنج اشتر سه حقاق و بنت مخاض ابی سه

اشتر ماده سه ساله اشتر ماده سه ساله بچهارم در آمده و یک شتر ماده

یکساله بدوم در آمده و در یکصد و هشتاد و شش اشتر سه حقاق و یک

بنت لبون ابی سه اشتر ماده سه ساله بچهارم در آمده و یک

دو ساله بسیم در آمده و در یکصد و نود و شش اشتر یا دویست چهار حقایق

ابی چهار اشتر ماده سه ساله بچهارم در آمده بعد از آن استیناف کرده

میشود ای از سر گرفته میشود فریضها [illegible] معهد

یکصد و پنجاه است یعنی اگر زاید شود [illegible] دویست و پنج اشتر پس در آن یک شاه

است یا چهار حقایق یا پنج بنت لبون و اگر زیاده شود دو گوسفند

باید [illegible]

به چهار حقاق ... یازده سه گوسفند با چهار حقاق بود و بیست و چهار گوسفند

با چهار حقاق ... پس ... و دو صد و بیست و پنج اشتر شوند و در آن یک

بنت مخاض با چهار حقاق تا سی و پنج اشتر و در سی و شش اشتر تا دو

و چهل و پنج یک بنت لبون با چهار حقاق و در دو صد و چهل و شش

تا دو صد و پنجاه پنج حقاق ثم یستأنف ... با ... و شصت

حقاق الی ثلث مائه ... البحر الرائق ...

و در ذکر بقر و غنم خواهد آمد ... و در ابل نحر است ایستاده

و دست چپ بسته بر سینه زدن میان حلقوم و سینه ...

و در بقر و غنم ذبح است چنانچه ... جانب چپ پای ... و در ...

... آمده ... است که ... بود و شتر را

میکردند ... نحر ایستاده و دست و پای بسته چنانکه سنت

محمدی است صلی الله علیه و آله وسلم و در صحیح بخاری آمده که ذبح کرد آنحضرت

... دو کبش شاخ دار را و نهاد پای خود بر

انها و تسمیه کرد و تکبیر گفت و در روایتی گفت بسم الله و الله اکبر

اگر شتر را ذبح کنند ... جایز است ولیکن نحر در ابل افضل است از جهت

موافقت فعل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لهذا [illegible] السعادة و [illegible]
گفته اند که نحر بریدن رگهای گردن است نزدیک سینه و ذبح بریدن رگهای
گردن است نزدیک حلق و در ذخیرة العقبی مذکور است منحر در زبان
مذبح موضع قلاده لبتین است و در کافی است که نحر شتر گوشت [illegible]
می باشد و در باقی حلق شتر پوست غلیظ نباشد و رگها در منحر مجمع است
پس نحر در ابل آسان است و در بقر و غنم ذبح آسان است چه عروق
در مذبح جمع از سر ذبح عبارت از قطع اعلای گردن است که
متصل بحلقوم است و آنرا حلق گویند و در گوسفند و گاو مسنون
همین است و نحر عبارت از بریدن اسفل گردن است که متصل سینه
است و آنرا لبه گویند و در شتر مسنون همان است و مقطع در ذبح و نحر
بریدن حلقوم و مری است و بریدن ودجین لازم نیست لیکن
گردن شتر دراز می باشد اگر از اعلی که حلق است نحر نمایند زهوق روح
دیر شود و موجب تعذیب حیوان گردد زیرا که معدن حرارت که مطیه
روح حیوانی است دل و قلب نزدیک [illegible] اینجاست از جهت شتر را
نحر آمده و معهذا اگر کسی شتر را هم ذبح کند جایز است چنانچه گوسفند و گاو را

نحر کند ر

محرکند حاجت شود [illegible] از ترک اولی و خلاف مستحب مشود و حرام است خوردن
حیوانی که اورا بر غیر [illegible] ذبح کرده باشند بحسب قاعدهای شرعی در وقت ضرورت
جراحت کردن هر جا بست که میسر شود از بدن و فیک در حلقوم میسر
نشود و دو ذکوة اختیاری ذبحی که میان حلق و سینه واقع شود و ذکوة
اختیاری ای جراحت کردن فیما بین سینه و [illegible] در حیوان اهلی است
و ذکوة اضطراری ای جراحت کردن هر جا بکه ممکن شود از بدن در
حیوان وحشی است و ذکوة اضطراری بدل ذکوة اختیاری است یعنی
ما دمیکه ذکوة اختیاری ممکن باشد ذکوة اضطراری درست نیست
پس اگر ذبح کند حیوان اهلی را ذکوة اضطراری مع امکان ذکوة اختیاری
آن حیوان حلال نیست کذا فی الهدایه و اگر حیوان وحشی مستانس شد
پس ذکوة او ذبح است چه قدرت بر ذکوة اختیار باقی شد پس حلال است
بر ذکوة اضطراری زیرا که ذکوة اضطرار در اخراج دم تمام است و صبر در
بطلان ذکوة اضطرار وقت عجز است از ذکوة اختیاری و در [illegible] ثابت
شد کذا فی الکافی و اگر وحشی شد جانور اهلی مثل بقره که فرار شد بطرف
صحرا و نتواند کسی اورا گرفتن پس ذکوة او ذکوة اضطراری است از بهر عجز از ذکوة

اختیاری و امام محمد میفرماید که اگر گوسفند وحشی شود و دونده و فرار شود پس
حلال نیست مگر ذکوة اضطراری چنانچه صید و میان آن برابرند و قادر اند پس عجز
از ذکوة اختیاری نشد و اگر شتر [illegible] جنگل فرار شود البته ذکوة او ذکوة
اضطراری است و [illegible] در شهر و صحرا برابر است چه آن هر دو لگد میزنند
و کسی بر اخذ قدرت نمیتواند یافت پس فرار ایشان در شهر نیز موجب عجز میشود
و اگر بیفتد در چاه او را آوردن نتوانند ذکوة اختیاری عجز شد پس میزان ذکوة اضطراری است
و رگهایی که در ذکوة قطع میشوند چهار اند حلقوم ای نای گلو که مجرای
نفس است و مری ای گلوی سرخ که مجرای طعام و آب است و ودجان
ای دو رگ که مجرای خون است از دو جانب حلقوم و مری
و بریدن سه از آن کافیست کذا فی الکنز [illegible] است
که جای [illegible] گلو [illegible] بالای عقده ای گره بعضی گفته اند که
روایت شده و علیه الفتوی کذا فی درر الاحکام و اگر از طرف پشت
گردن ذبح کرد و قبل موت عروق مذکوره [illegible] شد حلال است
لیکن ذابح آثم خواهد شد و اگر قبل قطع عروق مذکوره مرد حلال نیست
کذا فی البرجندی و اگر در ذبح گردن مذبوح جدا شد حلال است

لیکن

مذبوح بلکه صفت مذکور مکروه است کذا فی الهدایه و درست

ذبح کردن بهر چه ازان خون جاری شود و تیزی است مثل کارد و پوست

نی و سنگ سفید تیز که بآن آتش روشن میکنند مگر دندان و

ناخن در حالیکه قایم باشند برجای خود و اگر کنده باشند ذبح کرد

بآنها جایز است چه مقصود اخراج خون است بآن حاصل است و مکروه

است گلو بریدن که حرام معروف شده مکروه است و پوست کندن پیش

از آنکه سرد شود و سکین یافتن از اضطراب و مکروه است بر قصد

خلاف عادت مثل بریدن سر ابتداء و ذبح کردن بطرف قفا و از

کردن پای مذبوح و کشیدن او بطرف مذبح و تیز کردن کارد در پیش

او و فرموده پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ایشان را با احسان

و نیکی کردن در وقت ذبح و نیز فرموده باری تعالی بر همه چیز احسان

و نیکی نوشته است پس چون ذبح کنند و چون قتل کنید جهاد

و انسان [illegible] ذبح چنان بود که کارد و تیغ را تیز کرده تا زود

تمام شود و عذاب نشود و در قتل نیز همین خواهد بود و بعضی ذباح را

در حضور بعضی ذبح باشند و بیشتر از آنکه تمام موت و سکون اعضا

و سرو شدن مذبوح سلخ مکسد و شرط کرده شده است در حلت ذبیحه بودن

ذابح مسلمان یا کافر کتابی که ایمان بکتابی از آسمان آورده باشد

چون موسائی و عیسائی اگرچه حربی باشند این کتابیان بقول الهی

وطعام الذین اوتوا الکتاب حل لکم و درست است ذبیحه زن

و دیوانه و صبی اگر میداند شروع التسمیه را و قادر باشد بر بریدن

اوداج و حلال است ذبیحه ختنه ناکرده و ذبیحه گنگ و نیست ذبح

آنکس که نیست کتابی مراد از اینجا مجوسی و وثنی و حلال نیست ذبح

مرتد یعنی از دین اسلام برگشته و حلال نیست ذبح کسی که ترک کند

بسم الله گفتن را در وقت ذبح بقصد و اگر فراموش کرده است درست

است و طور تسمیه این است که بگوید بوقت ذبح بسم الله یا بسم الله

والله اکبر و حلوائی ذکر کرده که مستحب است که بگوید بسم الله الله اکبر بی واو

و با واو مکروه است زیرا که واو اثر تسمیه را قطع میکند لذا فی الجرجی

یعنی مذکور است که بی واو منقول است از نبی علیه السلام و علیه و

ابن عباس رضی پس مکروه نخواهد شد اگر فصل کرد بین ذبح و بین

تسمیه بعمل کثیر روا نیست کذا فی جامع الرموز و معتبر است که ذبح کنند

بکلی

پس تسمیه حین اینکه مجلس متبدل شود چنانکه اگر تسمیه کرد و مشغول شد
بعمل دیگر از کلام کوتاه مانند خوردن آب یا خوردن یک لقمه یا تیز
کردن کارد و بستن ذبح کرد حلال است و اگر مشغول باشد بعمل کثیر بعد تسمیه
حلال نیست تا اینکه تسمیه دیگر کرده ذبح کند کذا فی الزیلعی و حرام است
اگر عطف کند بنام خدا غیر نام خدا را چنانکه گوید بنام خدا و بنام فلان
و مکروه است اگر وصل کند بنام خدا نام غیر خدا را بلا عطف مانند بسم الله
اللهم تقبل من فلان و حلال است اگر جدا کند نام غیر خدا را از نام خدا
چنانچه دعا کند پیش از خوابانیدن و بسم الله گفتن و هر که دست او برد
ذابح باشد او هم بسم الله الله اکبر گوید و الا درست نخواهد شد کذا فی فتاوی
قاضیخان و هر کس که پایها یا سر مذبوح گرفته برای عدم اضطراب بروی
تسمیه ضرور نیست زیرا که تصور ذبح بروی او در محل نیست چونکه آن
شیعیین ذبح است و بعد ازان ثانی ممکن است باین طور که بر سینه
پیلی چیزهای آهنی بسته اند و بعضی مردم که خود را فقیه قرار داده
از فقط معین پیشی دیگر بتسمیه حکم کرده اند هر که مذبوح را امساک کرده
تا حرکت نکند بودی تسمیه واجب است حالانکه قاضیخان در فتاوی خود

یعنی معین را ابان کرده است که معین اکثر است اگر دوستی و بایست
ذابح بر مذبح باشد و اگر بعضی از حسبا بند و تسمیه کرد بعد از آن کار دیگر را
انداخته است به کار دیگر گرفت و ذبح کرد درست است زیرا که تسمیه بر مذبوح
باید و آن یافته شد و اگر بر تیر تسمیه کرده و انداخت و تیر دیگر گرفت
درست نیست زیرا که در صید تسمیه بر آله جارحه باید و آن یافته نشد و حکم کلب
صید و بازی مثل حکم تیر است کما یجی فی کتاب الصید ان شاء الله تعالی و سنت است که
روی ذبیحه بسوی قبله باشد و اگر ذبح کرده بی توجه بسوی قبله حلال است لیکن
مکروه است بسبب مخالفت سنت و در مطالب المؤمنین است که ذابح مستقبل قبله باشد
و اگر ذبح کرد متوجه الی غیر القبله حلال است لیکن مکروه است که توجه ذبیحه الی
غیر القبله باشد و در محیط است اگر شیر سر بر و سر شتر جدا شد حلال است و
این فعل مکروه است و اگر بز را ذبح کرد و ذبح او خون نه بر آمد اختلاف کرده اند
علما احمد صفار گفت که حلال نیست و نزد محمد اسکاف حلال است و در نوازل
اگر متحرک شد بعد ذبح و خون ممیع خارج شد حلال است و اگر متحرک شد
و خون خارج نشد یا خون خارج شد و متحرک نشد نیز حلال است و اگر هر دو
معدوم شد یعنی حرکت نکرد و نه خون بر آید حلال نیست و این اختلاف

واین اختلاف دران وقت است که حیات او وقت ذبح معلوم باشد
واگر حیات او بوقت ذبح یقینی باشد حلال است خواه بعد ذبح حرکت کند
یا نکند خواه خون برآید خواه نه برآید واگر مریضه را ذبح کرد و او حرکت
نکرد مگر دهن خود را واکرد خورده نمیشود واگر دهن را بسته کرد حلال است
واگر چشم مثل حکم دهن است واگر پا را قبض کرد حلال است واگر دراز
کند حلال نیست واین وقتی است که حیات او بوقت ذبح معلوم نباشد
وخون نه برآید وحرکت نکند واگر مریض باشد ودران حیات باقیست یا
بقدر حیات مذبوح بعد الذبح یا گرگ شکمش را دریده ودران بقایای
حیاتست بقدر حیات مذبوح است پس نزد صاحبین اگر ذکوة را قبول
نکند بذکوة حلال نمیشود ونزد امام اعظم علیه الرحمه در روایت صحیح او
ذکوة را قبول کند وبذکوة حلال میشود علیه الفتوی کذا فی الخزانه
وحرام است جانور را که بجهت کردن مرده باشد وآنچه بسنگ یا بعصا مرده
باشد وآنچه از جای بلند افتاده بمیرد وآنچه بیاخن زدن مرده باشد
وآنچه درنده خورده باشد الا آنچه بعد از آن ذبح کرده شود بذبح شرعی
وحرام است آنچه ذبح کرده شود برای بتها یعنی بنام بتها یعنی بر صورة

و قبر چنانچه در کنز العباد مذکور است که در نیت ذبح غنم و بقر مر اسلام
عند الحضور بلا ذی الشان ابی داود و هر شب نیت ذبح بر بنای بود
وقت نثاری دار زیرا که نبی علیه السلام نهی فرموده است از ذبایح
جن برای خوف اینکه اگر ذبح نکند دیو را خوا بیندازد انسان را جن و
در مطالب المومنین مذکور است فی المحیط و الذخیره هر که قربانی کند در
وقت آمدن سلطان و یا در آمدن امیر و یا بازگشتن لشکریان و یا باز
حاجیان از حج و یا پوشیدن لشریف ابی خلعت امام فضلی گفته است این
هم جایز است و هر که قربانی کند بجز راه خدا تعالی گوشت از قربانی حرام است
و این چنین قربانی مردار باشد و برای خدا تعالی عز و جل سود نبود و امام
اسمعیل گفته است کراهیت سخت بود در چنین قربانیها و امام ابو حفص
ابو علی و عبد الله کاتب و عبد الواحد و ابو الحسن نوری رحمة الله علیهم اجمعین
فتوی داده اند ذبح کننده کافر شود و قربانی حرام گردد و دار مردمی
که وقت بام برای زبر کو و ستی و یا سفید و یا بر سر گیر مرده خروس
بسمل کنند و یا بر سر قرارهای درونی از حد رسیده باشد و گویند دیگر
موضع ما شهیدان را دیده ایم و یا در وقت صرف شدن ورخ ... و یا حکم

و با نکال خود بردن در چاه و آباد کردن و به جنگل حیوان سکونت نکو
شود گوسپندها ذبح میکنند این همه رسمها برای غیر خدا نیست همین
هم کفر لازم آید و قربانی مردار گردد و در مجموع السلوک آورده است
اگر کسی بوقت خلعت چیزی آید بدان تشریف و دهنده قربانی میکند کافر
شود و این قربانی مردار باشد و خوردن او روا نبود و رسمیکه میان ما
شایع شده و بیشتری عورات بدان مبتلا اند این است که بوقت
آنکه آبله کودکان بیرون می آید او را جدری میگویند بنام آن آبله
صورتی از سنگ کرده اند و او را می پرستند و برای شفای کودکان از وی دعا
و التجا میکنند کافر گردند و دیگر از این جنس رسم است که بر سر آب میروند
و گوسفندی را بر سر آب می پرستند و نیتی که دارند گوسپند بر سر آب
ذبح میکنند این پرستندگان آب و ذبح کنندگان کافر شوند و گوسفند
مردار گردد کما من الفتوی الهی مارخانی نیست عبارت مطالب المؤمنین
بعینها و در [illegible] مذکور است که ذبح کرد جانور برای قدوم امیر کسی
یا مثل آن اگر بوقت ذبح او نام خدا یاد کرده شود زیرا که آن ذبح برای
تعظیم غیر خدا است از اینجا معلوم میشود هر ذبیحه که برای تعظیم غیر خدا ذبح کرده

شود حلال نیست یعنی اراقه دم اگر برای تقرب الی غیر الله خواهد شد
حرام است و اگر ذبح یعنی اراقه دم برای خدا است و تقرب الی الغیر
باطل است یا مقاصد حلال است چنانچه ذبح شاة برای مهمان باشد
و نام خدا بر وی یاد کند حلال است چه تسمیه ضیف اراقه دم برای
ضیافت تقرب الی الضیف باطل است و اگر مقصود مصنف این است
که ذبح کند برای اینکه بروی فدا کنند نه برای اکل او حرام است چنانکه
بر حاشیه جامع الرموز روایت از شیخ الاسلام عبد الله شمس الدین رحمه الله علیه
مسطور است والذبح لاکرام الضیف ان یذبح لیطرح ویفدی علیه
لا لاجل اکله فهو حرام و در جمع البرکات نقلا عن المکمل ذبح کرد بوقت
دیدن ضیف تعظیما له حلال نیست اکل او و همچنین عند قدومه للامیر او
غیره تعظیما له لانه اهل به لغیر الله و اگر ذبح کرد در غیبت ضیف برای ضیافت
فانه لا باس کذا فی الجوهرة النیرة و اگر اراقه دم باسم الله باشد و نیت
تقرب الی الغیر در این اراقه نباشد جائز است چون ذبح کنند بز را
برای اینکه شور با و با طعام طیار کرده بفقرا و مساکین خورانیده نیت
و ثواب او بروح فلان خواهند کنند حلال است بلا شبهه چه ذبح که عبادت است از

عبارت از اراقه دم است برای خدا شده و مذبوح که عبارت از لحم و شحم که حاصل شده است بعد ذبح برای غیر خدا است و این هم ممنوع نیست کذا

فی الولائم والاعراس و در حدیث است لعن الله من ذبح لغیر الله رواه

احمد و ایضا ملعون من ذبح ... رواه ابو داود و در شرح ... است

هر که ذبح کند برای صنم یا برای صلیب یا برای موسی یا برای عیسی یا برای

کعبه پس همه حرام است و این ذبیحه حلال نیست خواه ذابح مسلم باشد خواه

نصرانی خواه یهودی و متفق اند اصحاب ما بر اینکه اگر قصد کرده باذبح

مذکور تعظیم لغیر الله و عباده برای غیر خدا این کفر است پس اگر ذابح

قبل ذبح مسلم بود بسبب ذبح مرتد خواهد شد و هر که بنام شیخ شد و ذبح

میکند حرام است ... از جنه بود چنانچه در مجمع البحار شیخ آورده

که ذبح ... بدانکه ... باطل است ... منهم ... و ...

وهم جنود ابلیس اجمعون و حرام است اکل مذبوح برای جنه کما هو المذکور

فی کتب الاحادیث و کتب ... الشافعیة و بقره منذوره للاولیاء

... حرمت او اختلاف است بعضی قایل حل اند کما هو مذهب ... سید ...

و ... ندی سمی المحبوب ... مظهر ... سید البشر مولینا محمد حمید ادام ...

نظار علیها و بعضی قایل حرمت اند کما هو مذهب الشیخ المحدث عبد العزیز الدهلوی

علیه الرحمة و مولوی احمد اسکان امیتهی در تفسیر احمدی نوشته اند و من

ههنا علم ان البقرة المنذورة للاولیاء کما هو الرسم فی زماننا حلال

طیب لانه لم یذکر اسم غیر الله علیها وقت الذبح وان کانوا ینذرونها له

و بر حاشیه رقم نموده هذا بحسب فهمه تعالی ما اهل به لغیر الله ظاهرا و اما

السند فقد اقرار ان ما اهل لغیر الله حرام و نذر الاولیاء ما وله تابع الندر

لله و ثواب ایهم و رئیس المحققین قدوة السالکین ربی و استاذی مولنا

محمد [illegible] رحمة الله علیه در رساله صوم مسمی بجواهر الفواید رقم فرموده اند

که نذر و رسم مردود و امثال آن آنچه رایج است در بره باشند آن که بنام شیخ سدو

ذبح کنند اگر وقت ذبح بنام شیخ کرده باشند گوشت او مردار شود

خوردنش روا نباشد فان الله تعالی [illegible] بنام غیر بسم الله علیه

و انه لفسق و اگر بنام خدا بر رسم الله ذبح کرده باشند اگرچه در

نیت [illegible] سدو دارند ظاهر خوردنش حلال باشد لیکن مشفق چرا [illegible] پرهیزگار

را باید که نخورد و از اجاهلان گمان برند که این نذر حلال است لیکن گمراه

شوند انتهی کلامه الشریف بعینه و درین عبارت [illegible] مراد الابیع

بوقوع سنگ در محل این ذبیحه بینه لهذا مشفق را از خوردن آن منع
فرموده اند و نوشته اند مولینا مرحوم آنچه در مطالب المومنین مذکور است
مسلم ذبح المجوسی لیس ناسیا ... الکافر لا الیتیم تؤکل لانه سمی الله تعالی
و ذکره للمسلم و بالجمله ذبیحه ... در محل شبهه شد چه در حل ...
اختلاف بین العلما واقع است و تعارض ادله هم هست لهذا باید که
احتیاط نماید و ... بخورد بلکه جمله را از این ... ممانعت نمایند چه نذر
بغیر الله حرام است کما فی البحر الرائق النذر للمخلوق لا یجوز لانه عبادة و
العبادة لا یکون للمخلوق و در بحر الرائق و عالمگیری مسطور است و نذر که
واقع میشود از اکثر عوام با این صورت که می آیند بسوی قبر بعضی صلحا
و بزرگان و بر می دارند پرده قبر ایشان در حالیکه میگویند ای سید
فلان اگر حاجت را روا ... من میشود پس برای شما از زر ...
اینقدر ... شمع ... باطل است باجماع ... اینکه این نذر
برای مخلوق ... برای مخلوق درست نیست چه نذر عبادت
است و عبادت ... و وجه دیگر آنکه منذور له
است ... مالک نمیشود و ... مالکیت ... و وجه

سوم آنکه ناذر گمان کرده که میت متصرف است در امور بدون

خدا و این اعتقاد کفر است و اگر گفته شود یا ولی نذر کردم برای تو

از سفاهی و جهل صریح است [illegible] را یا مانند آن طعامی خوریم و از فقرا را که

بر دروازه امام شافعی اند یا مانند آن یا نذر خواهم کرد بوریا یا حصیر

مسجد ایشان یا روغن زیت برای روشنی آن مسجد یا درم اسم خواهم

داد برای کسی که خبرگیری شعائر مسجد میکند از همینکه و در آن نفع

فقرا باشد و نذر برای خدا و ذکر نمودن شیخ جز این نیست که آن

محل صرف نذر است برای مستحقان نذر جایز است لیکن حلال نیست

صرف کردن آن مگر بسوی فقرا [illegible] بسوی صاحب علم یا بسبب علمیت

او و نه حاضرین یا شیخ مگر که باشد از جنس فقرا چه ثابت نشد در شرع

جواز صرف برای اغنیا و از جهت آنکه بدرستی نذر برای مخلوق

اجماع گشته و این نذر منعقد نمیشود و بر ذمه ناذر واجب و لازم

نمی آید زیرا که این حرام است بلکه سحت است یا بر بنده اداری و رشوت

و بدکاری است و جایز نباشد مر خادم شیخ را گرفتن این نذر و خوردن

آن و کوشیدن و تصرف کردن در آن بوجهی من الوجوه را آنکه

مگر آنکه آن خادم شیخ فقیر و محتاج باشد یا او را اهل و عیال محتاج
باشند و قدرت بر کسب و کار کردن ندارند و در گرسنگی مضطر
و بیقرار شوند پس ازین وقت که بعد ازان نذر را بطریق صدقه بلا اجبار
بر فقر آن مبتلا شوند و بعد ازان نیز مکروه است تا آنکه نذر شده
ازین صدقه قربت و طاعت قصد نکرده باشند و نیت صرف
بفقرا قطع نظر ازین بزرگ کرده باشند و وقتیکه معلوم کرده
شد این مقدمات پس چیزیکه گرفته میشود بسوی قبور اینها
مثل زر و سیم و طعام و شمع و روغن و مانند و غیره پس حرام
است باجماع مادامیکه قصد نکرده شود صرف آنها بفقیران زنده
بقول واحد یعنی بلا خلاف و تحقیق مبتلا شده اند مردمان
باین نذور تعمیم شده ترجمه عبارت فتاوی عالمگیری والبسط فی البحر الرائق
فارجع الیه و همین حکم است نذرانکه بمزار خاص میکنند بر سر
چیزیکه متولی بروی در هر یعنی آنچه مشهور بر بست یا پیالها بسته شود
آن رسیده تا هر چیزیکه نزدیک بالفرض و بسته نیز همچنین
حکم است اگر ستوده میدان خود صدمه بر آینده کذا فی الهدایة و سوار

ضامن میگردد چنانکه اگر ستور به لگد یا به دم خود زند چراکه در عین
سواری که توجه بجانب پیش است باشد در ضرب لگد یا بی پس ستور
یا دم خود ام ممکن نبود علاوه آنکه دست ستور که بمواجهه سوار است
جنایتش بدرایه فهمیده میشود و جواب در صورتیکه کشنده ستور باشد
مانند همان جواب است که به هنگام سواری ستور بود و اما راننده
ستور هرگاه ستور وی لگد زند مشایخ در ضمان آن اختلاف دارند
بعضی گویند که ضامن گردد و این مذهب شیخ ابوالحسن قدوری با
گروهی از مشایخ عراق است و بعضی قایل بعدم ضمان وی اند و مشایخ
ما سوی ایشان همین قول مایل شده اند کذا فی الذخیره و مذهب صحیح
آنست که راننده ضامن لگد ستور نشود کذا فی الکافی ماید دانست
که جنایت ستور بر وجه مرور است تا آنکه در زمین مالک صاحب
ستور باشد یا در ملک دیگران یا در راه مسلمانان پس اگر آن
جنایت در زمین صاحب ستور باشد و خود مالکش همراه وی نیست
مالک ستور ضامن نشود خواه ستور ایستاده باشد یا سیر کنان بود
خواه بدست یا پای خود تلف کرده یا از دست یا پای خود اگر زر

لگد زد یا بسم خود زد یا بدندان گزید واگر مالک ستور با وی نبود
پس بشرطیکه از پس رفته بودی یا از پیش کشیده پس باشد هیچ گونه
مالک ستور در همه صورتهای مذکوره ضمان نبود واگر مالک ستور
بروی سوار است و ستور بروان است پس اگر بدست یا پای خود زد کسی مرد
بمرد مالک ضامن گردد و بر عاقله اوش دیت لازم آید و کفاره او را
لازم شود و از میراث محروم باشد واگر بدندان گزید یا از دست
یا پای خود لگد زد یا بدم خود زد پس ضمان نبود واگر ستور زمین
غیر مالک خود است پس اگر در ملک دیگری بلا درآوردن مالک
ستور درآمده باشد باین طور که از خود رها شود ضمان بر مالک
ستور نیاید و در صورتیکه از درآوردن مالک ستور در ملک دیگری
داخل شده باشد پس صاحب ستور در همه صورتها ضامن شود
خواه ایستاده بود یا سیر کنان وخواه مالکش با وی باشد که می راند
یا میکشد یا بر وی سوار است خواه با وی نباشد کذا فی الذخیرة
اگر در ملک دیگری داخل کردن باجازت مالک زمین باشد پس
حکم همچنان است که در ملک خود بوده کذا فی التبیین واگر آن ستور در راه

مسلمانان است پس اگر مالک وی در راه خویش ایستاده کرده باشد بر چه فعل

ستور در همه صورتهای مذکوره تلف شود مالک آن ضامن گردد و اگر

ستور سیبه فنای است و مالک وی با وی همراه نیست پس اگر یکبار ایستانید مالک

خود شتر را در سیر است مالک وی یا آنکه ستور سیر در معراجه او میکند و به

درست مایل بیشتر و ضامن بود کذا فی الذخیرة و اگر جانب راست یا چپ

میل کرد پس اگر ستور را راهی بجز آن نبود ضمان بر گذارنده آید و اگر

دیگر راهی دیگر باشد ضامن شود و اگر ستور ایستاده شد و من بعد سیر

کنان گشت گذارنده اول از ضمان برآید و اگر دیگری خواست که ستور

را در آرد و آنرا پس در صورتیکه باز گشت و جانب روی خود گذشت

ضمان بر گذارنده اول است و اگر به بار گشت بیشتر ایستاده باشد

بعد از آن سیر کرد ضمان بر هیچ کس نه آید و اگر بار گردید و ایستاده

نشد و بجانب روی خود گذشت و چیزی را هلاک کرد پس بار گردانند

وی ضامن شود کذا فی المحیط السرخسی و اگر ستوری که داشتن مالک خود

سر کشید باین طور که از خود در راه شود پس بر مالک وی در همه صورتها

ضمان نه آید کذا فی الذخیره و اگر ستور بر او در حالت سیر سرگین کرد یا

نجاست بار آن کرده و مرد وی بآن هلاک شد سوار ضامن نگردد و همچنین

حکم است هرگاه برای سرگین انداختن یا بول کردن شود در راه ایستاده

کرده باشند کذا فی السراج الوهاج و همچنین است اگر ستور برای انداختن

سرگین باز ایستاده کردن و ایستاده شد یا لعاب دهن وی سیلان نمود

پس مردی بآن هلاک شد هکذا فی المحیط اگر ستور را بجهت عرضی دیگر

ایستاده کرد پس مردی بسرگین انداختن وی یا [illegible] کردن وی

هلاک شد ضامن گردد و اگر ستور را بسته [illegible] با پای خود سنگریزه یا هسته

خرما جهانید و یا غباری یا سنگی خرد برانگیخت یا چشم مردی کور شد یا جامه

او فاسد کرد پس سوار ضامن نگردد و اگر سنگ بزرگ باشد ضامن گردد

و سوار [illegible] و کشیده در آید در این حکم ضمان برابر است

کذا فی الکافی و اگر ستور [illegible] کرد پس سوار [illegible] لگامش بازکشید

تا ستور پای با مردم خود شخصی را زد بر سوار هیچ نباشد و همچنین اگر [illegible]

وی افتاد و ستور سوار جهه خود [illegible] زد وی را کشت بر آن سوار [illegible]

کذا فی الکافی و اگر مردی سوار را بر ستور میرفت پس شخصی از ستور چیزی

خلانید تا سوار را انداخت اگر خلانیدن بی اذن سوار باشد بر خلاننده تاخته

و اگر کسی با زدن سوار است بر وی دیت کامله واجب شود و اگر مقعود
خلاشده را زند تا بر پس خود وی باطل کرد و اگر شود مردی دیگر
بهم با به پای بهر طور زده باشد هلاک کرد پس اگر کسی را زدن سوار است ضمان
بر خلاشده بود و اگر مالک او دست بر برد و ضمان آید مگر در لگد زدن یا پای
در زدن بدم که ضمان از کلام شود کذا فی الخلاصه و هکذا فی المحیط و فتاوی
قاضیخان مگر دنبکه سوار در غیر ملک خود ایستاده باشد و مردی را مامور ساخته
تا به ستور چیزی خلاشد و لگد زد پس ضمان بر سوار و خلاشده بود و آید و اگر
خلاشدن او لی زدن سوار است ضمان همه بر خلاشده بود و بر وی کفاره
نیست کذا فی الخلاصه و این حکم وقتی است که لگد زدن بر فور خلاشدن
باشد لیکن در باب و اما و هنگامه فور خلاشدن منقطع شود و بعد آن لگد زند
پس بر خلاشده ضمان نیاید کذا فی المحیط مسئله فی العالمگیری و در صحیح
ثابت است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم گوشت هفت جانور خورده
است گوشت شتر گوشت گوسفند گوشت ... مرغ ماکیان گوشت حباری یا
گوشت خرگوش گوشت گورخر گوشت ماهی تخریج کرده ابن محمد الدین ...
الحوادس طبیعت ... روز ... بود و ... خشک خوردن گوشت

پوست آن مقوی باه و اعضا و جذام را رفع نماید [illegible] و مقوی [illegible]
و چون آب چشم [illegible] را بسوزانند و بر چشم بندند خواب آید و چون آب چشم او بر
ستاره سهیل افتد فی الحال بمیرد و [illegible] ندارد و [illegible]
مانند [illegible] و [illegible] آنست که در چشم [illegible] شب کوری را زایل کند

البقرة بفتحتین گاو و هندی [illegible] اسم جنس است و واقع میشود
بر مذکر و مونث و ها را برای وحدت یاد کنند میگویند بقرة
ای یک گاو [illegible] مذکر و مونث تمیز اراده
کنند میگویند هذا البقرة للذکر و هذه بقرة للانثی [illegible] هذا البقرة المذکر
و هذه بقرة للانثی و جمعش بقر و بقرات و بقر [illegible] و بقار [illegible]
و [illegible] بقیر و بیقور و باقور و باقورة اسمای جموع اند [illegible]
بقر را گویند و بعضی میگویند که باقر جماعت گاو [illegible]
در صحاح مذکور است که اهل یمن بقر را باقوره می نامند [illegible]
الله علیه و آله وسلم در کتاب الصدقات با اهل یمن نوشته اند [illegible]
[illegible] باقورة بقرة در حیاة الحیوان است که این اسم [illegible]
[illegible] گاو زمین [illegible]

والذبیحی میگویند محمد بن علی زین العابدین رحمة الله علیهما باقر که بحضرت
علم را شکافته بود و در حل کرده و در آن دخل طبیعی و گاو را در فارسی و در
دنبال نیز میگویند و آن انواع میباشد از آنجمله جاموش یعنی گاومیش و
هندی بهینس دارد و در هند بسیار است و بسیار میشود و جثه عظیم دارد
و در مصر یک نوع باشد که روغن در آن دارد و گاو را دندانهای پیشین علیا
نمیباشد بلکه از دندان سفلی کاه را قطع میکند و قوت سخت دارد
و منفعت بسیار دارد و در صحیحین است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
فرموده است که روغن گاو و شیر او شفاست و گوشت او درد است یعنی
بیماری پیدا میکند الحکم خوردن گوشت و شیر او حلال است
بالاتفاق لقوله تعالی احلت لکم بهیمة الانعام الا ما یتلی علیکم یعنی حلال
است برای شما چارپایان از قسم انعام مگر آنچه خوانده خواهد شد بر شما
یعنی شتر و گاو و گوسفند و این سه قسم را انعام گویند حلال است مگر میتة
یعنی مردار و دم یعنی خون و لحم خنزیر یعنی گوشت خوک و ما اهل لغیر الله به
یعنی آنچه نام غیر خدا بر وقت ذبح او یاد کرده شود و المنخنقة یعنی آنچه خفه
کرده مرده باشد و موقوذة یعنی آنچه بکتک یا چوبها مرده باشد و متردیة

و متردیه یعنی آنچه از جای بلند افتاده بمرد و نطیحه یعنی آنچه بشاخ
زدن مرده باشد و ما اکل السبع الا ما ذکیتم یعنی آنچه درنده خورده
باشد الا آنچه بعد ازین آفتها ذبح کرده باشید و ما ذبح علی النصب یعنی آنچه
ذبح کرده باشید بر سنگهای معبود باطل یعنی بر صورت و قبر و آن
تستقسموا بالازلام ذلکم فسق یعنی آنکه طلب کند معرفت قسمت خود را بتیرها
قال انها فسق است و حرام است مگر [illegible] و لاجار شدن و از گرسنگی
خوردن مردار جایز است کلی مایل بگناه نباشد یعنی زیاده از ضرورت
نخورد بدانکه زکوة در سی گاو که اقل سال اند و چراگاه باشد یک گاو نر یکساله
بدوم درآمده یا گاو ماده یکساله بدوم درآمده و در چهل گاو یک گاو دوساله
بسیم درآمده یا گاو ماده دوساله بسیم درآمده و در [illegible] فرود اشت پس
شمرده میشود بیرون از شصت پس در واحده زایده چهار یک ده
یک از گاو دوساله بسیم درآمده و در ده زایده هفت ده یک دوساله
بسیم درآمده و در سه زایده [illegible] یک از گاو دوساله بسیم درآمده
و علی هذا القیاس تا شصت و در شصت دو گاو نر یکساله بدوم درآمده
یا دو گاو ماده یکساله بدوم درآمده [illegible] در هر سی گاو یک گاو نر یکساله

بروم در آمده و در مرحله گاو نیک گاو نر و دو ساله پیسم در آمده و حکم

جاموس ای گاو میش مثل گاو است زیرا که جاموش از قسم بقر است

هند انصاب بقر که جاموش کامل میشود کذا فی جامع الرموز اگر کسی

اعتراض کند در بیان جاموش را از بقر شمار کرده اند چنانچه گفته

اند اگر کسی حلف نماید که گوشت بقر نخواهد خورد پس با کل گوشت

جاموش حانث نخواهد شد پس معلوم شد که جاموش از جنس بقر نیست جواب

خواهیم داد که مبنای ایمان بر عرف و عادت است و اوهام مردمان

از لفظ بقر بسوی جاموش سبقت نمیکند کذا فی الزیلعی و مراد از

بقر در زکوة اهلی است پس با وحشی و متولد میان وحشی و اهلی را در نصاب

دانسته نمیشود کذا فی الزاهدی [illegible] در محیط است و اینچنین در آن

برای آن است اگر مادر اهلی است زکوة در آن واجب است والا

فلا کذا فی جامع الرموز اضحیه بضم همزه و کسر آن و تخفیف یا و تشدید

آن جمع او اضاحی تحقیق [illegible] ماده ذبح کرده شود در چهار پایه

بعد از نماز عید از قسم بقر مالی اهلی اند از آنچه جایز است ذبح آن در دو آن

ستم روز عید با صحی از جهت شرع عبث [illegible] است دردی [illegible]

مقصد چهارم در مشروعیت ذبح عید اضحی و در بیان است که
و در آن چهار مذاهب است اضحیه بالضم والکسر اضاحی جماعت و ضحیه
علی فعیله ضحایا جماعت و دیگر اضحاه و اضحی جماعت و بها سمی یوم الاضحی
اختلاف است ائمه را که با قربانی واجب است یا سنت مذهب
امام اعظم ابو حنیفه و صاحبین است که واجب است بر هر مسلم مقیم
موسر و نزد امام شافعی و بروایتی از ابی یوسف سنت مؤکده است
و مشهور و مختار در مذهب امام احمد نیز همچنین است و در روایتی
از وی واجب است بر غنی و سنت است بر غیر وی و در رساله ابن
ابی زید که در مذهب مالک است گفته است که سنت واجبه است
بر کسی که استطاعت دارد و از اینجا بواجبه مؤکده مراد داشته باشد
بطریقه مسطوره در دین و این معنی قریب تر است و دلیل وجوب حدیثی
است که ترمذی و ابو داود و نسائی و ابن ماجه آورده که گفت
بودیم ما با رسول خدا صلی الله علیه [illegible] وسلم در وقت وقوف عرفات پس شنیدیم
که میگفت ایها الناس بر [illegible] و در رساله اضحیه است و این حدیث
وجوب است و در هدایه آورده که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود

هر که دریابد وقت عید و تضحیه نکرد پس نزدیک نیاید بمصلای ما او

انچه شنیده شد بدو و نالیده بجز در دو جنب ساید و بقول حق سبحانه فصل

لربک وانحر و دلیل آن می آرند که مراد صلوة نماز عید اضحی و نحر

اضحیه است بدلیل صیغه امر و بدلالت ترتیب و تفریع آن بر عطای

کوثر که اجل نعم و اعظم عطایای الهی است و مراد بدان خیر کثیر است

در دنیا و آخرت و اما دلیل سنت حدیث زید بن ارقم است

که احمد و ابن ماجه ازو روایت کرده که پرسیدند یا رسول الله این

اضحیه چیست فرمود سنت ابیکم ابراهیم و دارقطنی از ابن عباس

آورده انفاق کرده نشده مال در چیزی افضل از نحر روز عید باشد

و نیز از حضرت در وقت اضحیه نمود فرمود این اضحیه از من و هر

کس که اضحیه نکرد از امت من رواه احمد و ابو داود و الترمذی

پس معلوم شد که در امت کسی است که اضحیه نکرده است و از منحیه

انحضرت ... احادیث نزد تامل نص در عدم

وجوب نیست مگر آن احادیث که دارقطنی از ابن عباس آورده

که انحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرموده سه چیز است که بر من فرض

فرض است و شمار القطع و تر و نحر و گفتن ایزد به ثبوت و جست
بسوی آن این حدیث و مانند نقل آن از حضرت رسالت صلی الله
واله وسلم دایمی بود چنانکه ترمذی از ابن عمر رض آورده که گفت
اقامت کرد رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم بمدینه ده سال و ضحیه
میکرد و اضحیه بر عبد و مسافر و کافر واجب نیست بلکه بر مسلم مقیم
واجب است و شرط نیست که در جمیع اوقات اضحیه مسلم باشد
بلکه در اول وقت کافر بود و بعد از آن ایمان آرد در آخر اوقات
بروی نیز واجب است و همچنین شرط نیست که در جمیع اوقات حر
باشد بلکه حریت در آخر جزو از وقت کافی است چنانچه اگر
آزاد کرده شد در آخر وقت و مالک نصاب شد بروی اضحیه واجب
است و همچنین اگر مسافر در آخر وقت اقامت نماید بروی اضحیه
نیز واجب است کذا فی فتاوی عالمگیریه نقلا عن البدایع و واجب است
بر اهل امصار و قریه و واجب نیست بر حاجیان مسافر لیکن بر اهل مکه
واجب است اگر چه حاج باشند و در جوهره نیره است که واجب نیست بر
حاج و مانند محرم شوند اگر چه اهل مکه باشند و اگر مرد مسافر است و اولاد

صغار او مقیم اند بر پدر مقیم تصحیه از اولاد صغار خود واجب است و اگر
اولاد صغار مسافر اند و پدر خود مقیم تصحیه کند از ذات خود خاصه لذا
فی اکثر الحاوی نقلا من الینابیع و مومن در طا بروایت الحسن است که
نزد او دو صد درم باشد یا بیست دینار یا چیزی که قیمتش دو صد درم
یا بیست دینار باشد سوای مسکن و متاع مسکن و مرکوب و خادم و سلاح
و دوران و مصحف نا شرط نیست و آنچه زاید است بر ولد واحد معتبر است
در غنا و بیمش زیاده بر دو اسپ برای غازی در غنا شمرده میشود و برای
غیر غازی یک چارپایه مقبوضست و اگر یک زاید است در نصاب شمار کرده میشود
زاد چارپایه که زیاده باشد خواه خر و شتر است صاحب مائتین الیه اگر مساوی
است قیمت بیست زاید نصاب است و صاحب مائتین مغنی نیست و کتب
دختر برای عالم اگر زاید باشد بر یک و قیمت آنها بنصاب رسد در غنی شمار کرده
و در تفسیر و احادیث زاید بر دو نسخه ایشان شمار کرده میشود و از مصحف زاید
علی الواحد شمار کرده میشود و بعضی بروایت الحسن که قرآن به یک میدانند و بعضی
گفته اند کل معتبر است خواه یک باشد خواه زاید و کتب ادب و نحو و طب
کل معتبر اند در غنی که در آنی فتاوی قاضیخان و اگر حسب نصاب بموجب گوان است

مدیون است بحیثیتی که اگر ادا کند آن دین را نصاب کم میشود در روزی

اضحیه واجب نیست و همچنین اگر مال بعضی غایب شود و در ایام اضحیه

نرسیده بر وی اضحیه واجب نیست و شرط نیست که در جمیع ایام

اضحیه غنی باشد بلکه اگر در اول وقت فقیر بود و در آخر وقت غنی شد

بر وی اضحیه واجب است و اگر نزد وی دویست درم بود در ابتدای حولان

حول پنج درم در زکوة خرج نموده و در ایام نحر نزد وی یکصد و نود

و پنج درم باقی است از بعضی علما وارد شده که بر وی اضحیه واجب است

زیرا که پنج درم در قربت و عبادت خرج شده پس نقد برابر حکم

بقیام خواهد کرد و اگر در نفقه پنج درم خرج نموده است بر وی

اضحیه واجب نیست بسبب عدم وجود نصاب کذا فی فتاوی عالمگیریه

ناقلا عن البدائع و زن را بمهر معجل موسر دانسته میشود لیکن

بنفع مالدار باشد و بمهر موجل نه و اگر فقیر قربانی کرد در اول ایام نحر

بعد از آن غنی شد در آخر ایام اعاده کند قربانی را یعنی دیگر قربانی

کند و هو المختار کذا فی کنز العباد نقلا عن السراجیه بالجمله اعتبار غنا

و فقر و موت و مسافرت و غیره را در آخر ایام است کذا فی البزازیه

و واجب نیست بر غنی که تصدق کند از طرف اولاد خود که کبار اند و
از طرف زن خود مگر باذن ایشان و از ابی یوسف روایت است
که بی امر ایشان درست است استحسانا و در ولد صغیر از امام اعظم دو روایت
است در ظاهر روایت مستحب است واجب نیست بخلاف صدقه فطر و عشر
و از امام اعظم روایت کرده که واجب است بر غنی تصدق کردن از ولد
صغیر وارث غیره خود اگر پدرش زنده نباشد و الفتوی علی ظاهر الروایة
کذا فی فتاوی قاضیخان پس اگر صغیر مالدار است تصدق کنند از طرف
او پدرش یا وصی از مال او نزد شیخین و محمد میگوید که تصدق کنند پدر
یا عم از مال خود نه از مال صغیر و همه بر روایت حسن است و بعضی
گفته اند که تصدق درست نیست از مال صغیر اجماعا و صحیح این است
که نمی باید پدر یا وصی شرعی از مال طفل که مال وارث باشد پس بخورد
طفل از این قربانی و آنچه باقی ماند بدل کنند بچیزی که از این نفع
توان گرفت بعین آن چیز و با چیزی که صبی آن را مستهلک نکند و مثل نان
و غیره و معتوه و مجنون بمنزله صبی است و مجنونیکه گاهی بهوش
می آید مثل صحیح است کذا فی فتاوی قاضیخان و واجب نیست ... بنده مملوکه

از جمله ایام عقد و در بابی در خانیه است که تضحیه از اموات مستحب است
و اگر عالم و است و شخص از عیال خود دارد و تضحیه کردن گوسفند
از نفس خود و از عیال خود و برای کسی شاتی را معین نکرده بود لیکن
همه گوسفند را بنیت تصدق از خود و از عیال خود ذبح کرده جایز است
استحساناً کذا فی فتاوی عالمگیریه ناقلاً عن المحیط و اگر برای شخصی گوسفند
بست و نیت کرد که این را تضحیه خواهد کرد واجب نمیشود بخلاف
آنکه اگر بنیت تضحیه خرید نماید واجب میشود کذا فی السراجیه و اگر برای مرده
تضحیه کرد از میت جایز است بالاتفاق و لازم نیست تصدق او بقدر
که خود خورده است زیرا که اجر برای میت است و ملک برای مضحی
و مذهب امام ابو حنیفه و امام احمد و مالک آنست که ایام ذبح یوم
نحر و دو روز بعد از وی دهم یازدهم و دوازدهم و مالک در موطا
از ابن عمر آورده که گفت اضحی دو روز است بعد از روز اضحی و نیز
آورده که رسیده است مارا از علی بن ابی طالب مثل آن و زرکشی
آورده در شرح خرقی که این قول عمر و علی و ابن عمر و ابن عباس
و ابی هریره و انس است و از امام آورده که گفت منقول است از

بسیاری از صحابه که ایام النحر ثلثه و این خبر سماع از حضرت نبوت

متواتر گفت چه تعیین مقادیر برای و قیاس اثبات متوان کرد و

نزد امام شافعی ایام ذبح سروز است بعد یوم نحر و شیخ عبد الحق و هکذا

میفرمایند که ماخذ شی بعدین کتب بر قول امام شافعی بما فتیم جواز که

ایام اکل و شرب و رسائل آنها واقع شده و در هدایه آورده

و دلیل مذهب شافعی که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود ایام التشریق

کلها ایام ذبح و نیز گفته که در اخبار تعارض است و ماخذ متفق

کردیم و نیز در تعلیل عدم جواز ذبح بعد از سه روز گفته اند که آنحضرت

صلی الله علیه هم نهی کرد از ادخار لحوم اضاحی فوق ثلثه ایام و هرگاه

که ادخار لحوم بعد سه روز درست نبود ذبح نیز درست نباشد و در آن

نهی از ادخار منسوخ شد بعد از این لازم نباید نسخ عدم جواز ذبح بعد

از سه روز چه این در حکم است و از نسخ یکی نسخ دیگری لازم نباید

کذا قال الزرکشی و اگر بر عنی ایام نحر گذشت تند و او تضحیه نکرد اضحیه

ساقط شد و واجب است بروی که قیمتش را تصدق کند خواه قربانی

خریده است یا نه زیرا که قربانی بروی واجب بود و بیرون از عهده

روز عید و مثل بر آید و اگر فقیر خرید قربانی را با و واجب گردانید غنی
بر نفس خود واجب است بروی که تصدق کند خرید کرده را با و واجب
کرده بود را زیرا که قربانی مذکور در حق غنی شده و در حق فقیر
بخرید نیست اضحیه معین میشود پس غیر آن کفایت نمیکند کذا فی
المعنی و اگر واجب گردانید بر نفس خود اضحیه شاه معین را یا خرید
کرده شاه را برای اضحیه پس گذشتند ایام نحر و ذبح نکرد لازم است
که تصدق کند آنرا زنده عند علمائنا الثلثه و از آن هیچ چیز مثل شیر
و غیره و چیزه نه نماید و اگر ذبح کرد تصدق کند گوشت را و فضل ما بین
قیمت زنده و مرده کذا فی کنز العباد و اگر در ایام نحر مرد اضحیه بر وی
قیمت خواه بایع باشد خواه صبی کذا فی کنز العباد نقلا من ینابیع
و اگر ورد دیده باشد اضحیه و بعد گذشتن ایام نحر آن درود را بدست
آید تصدق کند آنرا بلا ذبح و اگر ذبح کرد و گوشت تصدق کرد نیز
جایز است و تصدق کند نیز فضل ما بین قیمت زنده و مرده کذا فی
السراجیه پس اول وقت قربانی بعد از نماز عید است اگر در شهر
قربانی میکنند و بعد از طلوع بامداد روز عید است اگر در غیر مصر ذبح میکنند

و آخر وقت پیش از غروب است در روز سیوم یعنی دوازدهم ذی حجه و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است هر کس که پیش از نماز ذبح کرد اعاده کند یعنی بجای آن دیگر ذبح کند چه این عبادت نیست بلکه گوشتی است که برای اهل خویش حاصل کرده و احادیث درین باب بسیار است و در هدایه میگوید که وقت قربانی می در آید بطلوع فجر از یوم نحر ولیکن جایز نیست شهریان را اگر بعد از گزاردن امام نماز عید را اما اهل سواد و روستا را بعد از طلوع فجر جایز است زیرا که بر ایشان نماز عید نیست و عدم جواز از جهت خوف خوف نماز عید است بسبب اشتغال بذبح و این معنی مخصوص شهریست و میگوید اگر مضحی در شهر باشد و اضحیه در سواد جایز است پیش از طلوع اول روز و عکس آن بصورت جایز نه زیرا که معتبر مکان اضحیه است و اگر شهری خواهد پیش از نماز اضحیه کند بفرستد آنرا در سواد یا بیرون شهر و در ترتیب رفته و میگوید اگر نماز عید را جمعی در مسجد جامع گذارد و هنوز در عیدگاه نگذارند جایز است از جهت صحت آن نماز و در عکس آن نیز نظر و اولی و نزد امام شافعی و مالک وقت آن بعد از ذبح امام است

امام است و پیش ازان جایز نبود و احادیث که در باب اعتبار اطلاعیه
صلوة یعنی اشتراط بعدیت ذبح از نماز آمده حجت است بر ایشان که قوی الدلالة
و در مذهب امام احمد درین باب اقوال مختلفه آمده یکی آنکه بعد از
نماز باید و پس اگر چه پیش از خطبه بود دیگر آنکه بعد از خطبه نیز باید
چه خطبه نیز بحکم نماز و ملحق بدوست دیگر آنکه بعد از نحر امام نیز
باید دیگر آنکه بعد از یعنی اینقدر وقت که در وی نماز با خطبه و
نحر امام گنجایش داشته باشد جایز است زیرا که نماز گاهی بیشتر کرده میشود
و گاهی بیشتر و نیز شاید بلند پس تضبیط را معتبر یعنی القدر وقت
باشد و معتبر نزد اکثر اصحاب او این همان بعد از نماز است چنانکه
مذهب امام اعظم است از جهت کثرت ورود احادیث صحیحه
و آن در ورود نحر یعنی و هم افضل است برای اضحیه و مستحب است که ذبح
در نماز و اگر در شب ذبح کند جایز است مع الکراهة و در روایة صحیحه
افضل است از تصدق بثمن اضحیه و بدانکه اضحیه از ابل و بقر و غنم
است و از غیر آنها جایز نه و نقل کرده شده از آنحضرت صلی الله
... و آله و ... از اصحاب رضی الله عنهم که بغیر این سه نوع از

ز باب تضحیه کرده باشند ولیکن غنم دو وصف دارد معز که آنرا بز
گویند و ضان که آنرا میش خوانند و جاموس یعنی گاومیش از
جنس گاو است و وحشی در تضحیه و الحکم متولد است از اهلی
و وحشی حکم او حکم مادر است اگر مادر اهلی است تضحیه درست است
والا و اگر جست کند گرگ بز را تضحیه بوی درست است زیرا که
ولد تابع ام است و از جمیع این اقسام تضحیه ثنی جایز است و ثنی
از ابل پنج ساله را گویند و از بقر دو ساله و از غنم یک ساله و همچنین
است در هدایه و مذهب حنفیه این است و شافعیه تعبیر کرده اند
ثنی از غنم را نیز دو ساله و جاموس نیز همچنین گفته و در کتاب
مذهب مالک ثنی غنم یک ساله و نزد بعضی دو ساله و از بقر دو ساله
و از ابل پنج ساله و وجه تسمیه ثنی آن گفته اند که در این عمر ثنایا
مقدار ان شده است می اندازد و این وجه در انها گفته اند و
قوا هر گذشته هم در همه جا بوده مسئله نیز معنی ثنی از طرف ما اختلاف
لغه نیز مکرر چنانکه جذع از ضان نیز کافی است و در هدایه گفته
که جذع از ضان نزد ما هر را گویند و نزد شافعیه یک ساله را

و بقولی شش ماهه نیز آمده و در مذهب مالک یکساله و بقولی هشت

ماهه و در مذهب امام احمد شش ماهه و بقولی هشت ماهه و بقولی

شش ماه هفت و مخرج کرده در بیان علمای ایشان است از زبل بادیه

نقل کرده که ضمان از شهید عاقل آن وقت گویند که بشتم وی ایستاده شود

بر پشت وی الحاصل شیء از جمیع اقسام جابر و کمتر از آن کافی

نه در ضمان کافی است و اما جذعه از معز روا نبود کذا فی شرح

سفر السعاده و افضل است که تضحیه کنند با کبش از غنم کذا فی فتاوی

عالمگیریه ناقلا من البدائع و در تضحیه یک گوسفند از یک کس حساب

میشود و گاو و شتر از یک تا هفت کس و زیاده از هفت درست

نیست زیرا که اراقه دم فریه واحده است و آن میسر نمیشود

پس بمقابله هر نفس یک جانور باشد لیکن [illegible] اورا ایراد

بقر و ابل کردیم بسبب ورود نص در آنکه عن جابر رضی الله تعالی

عنه انه قال نحرنا مع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم البقرة عن

سبعة والبدنة عن سبعة [illegible] نص ثابت بعدد [illegible] از اجل [illegible]

و در [illegible] زیاده از هفت هم نص نیست لهذا بقر و ابل از هشت کافی نمی شود

وهمچنین است و فیما نصیب یکی از هفت کس شرکا کمتر از سبع باشد در

نیست از همه زیرا که بعض از قربت خارج شد پس کل نیز از قرب

خارج خواهد شد و در قیاس درست نشود [illegible] پس قسمت کنند شرکا

گوشت را از روی وزن نه از روی تخمین در قیاس مکروه بلکه

ضم کرده شود با آن گوشت از جایی که دلوست اکتفا دارد اگر چه [illegible]

در قیاس قسمت کنند رواست هر چند که وزن نکنند و در [illegible] است

شریک شدن شش کس در گاوی که خریده باشند برای قربانی

و این شریک شدن پس از خریدن ایشان بهتر است و در هدایه است

که مکروه است و اشتراک بعد الشراء نزد هفت کس شریک بود یکی

از ایشان مرد قبل الذبح و ورثهٔ میت راضی شدند از ذبح [illegible] است

بهتر است که [illegible] فی الجوهرة النیرة و ضرور است که قصد همه

[illegible] کار صحیح باشد و اگر قصد بعض برای صید است [illegible]

است درست نیست [illegible] فی مجمع البرکات و در هدایه [illegible]

امام مالک [illegible] یا ده [illegible]

یکی کافی است [illegible]

هفت باشند واگر یک شخص قربانی کرد دو سه جانور در اسهام یک فربه

است و بهای قطوع بوده به مختار و همه جا صحیحه واقع خواهد شد

کذا فی البزازیه و در هر چیزی است که نر بز افضل است از ماده

و ماده در ضان افضل است از نر الا اگر نر خصی باشد پس آن افضل

است و ابل افضل است بعده بقره پس بعد آن غنم بعد از آن بز

و اگر در یک پایه ثابت برابر قیمت بقره هفت بز افضل است از بقره

و در جزوه که بز افضل است از سبع بقره و هر که هر دو در قیمت برابر

باشند و اگر سبع بقره در قیمت زاید است او افضل است و لیکن

افضل است از نعجه مگر اگر نعجه در قیمت و لحم زاید است او افضل است

و نیز ماده از بز افضل و هر که هر دو در ثابت برابر باشد و ماده

از دو بز افضل است از ذکور و هر که هر دو برابر باشند و [illegible]

امام مالک و احمد و ترمذی و ابوداود و [illegible] ارباب

[illegible] آورده اند که [illegible] پرسیده شد رسول خدا صلی الله

علیه وآله وسلم چه چیز است که [illegible] از ضحی یا یعنی قربانی [illegible]

[illegible] کرده با اشتان بدست مبارک خود فرمود

که چهارست از عیوب که آن عیب ظاهر باشد مثل آنکه لنگی او
بحدی است که نتواند بپای خود تا بمسلخ رسد کذا فی الهدایة و بعضی
گفته اند آنکه عاجر باشد از متابعت جنس خود در مشی و مشارکت
در علف زیرا که این سبب نقصان لحم و منهی هزال روایت
و اگر لنگی او کمتر ازین مرتبه باشد جایزست والعورا البین عورها
دوم از آن چهار که روا نیست ذبح آن در اضحیه یک چشم
ظاهرست یک چشمی او باین نوع که رفته باشد بصارت یک چشم او
بتمام یا اکثر ولیکن مختلف است روایات از امام اعظم در اکثر
اکثر در جامع صغیر گفته اگر مقدار ثلث یا کمتر ازین رود هر دو
جایزست و اگر زیاده ثلث رود جایز نه پس ثلث را اقل اعتبار
کرده و زیاده بر آن را اکثر زیرا که وصیت در ثلث بی رضای
ورثه جایزست پس قلیل باشد و در زیاده بر آن جایز نه پس کثیر
بود و در روایتی اگر ثلث یا ربع رود جایز نیست و اگر کمتر از آن
رود جایز پس ثلث و ربع را اکثر اعتبار کرده اند ... مشکل
آنکه در باب اضحیت در حدیث آمده است که ازان ...

از جهت آنکه اگر ربع عضو ملتحمه بود حکم تمام دارد و نزد جابر بن و
قول ابو یوسف و محمد آنست که اگر از نصف چشم باقی ماند جایز است
و در نصف دو روایتست که از البسان (؟) معرفت منعقد است باقی و
واجب از چشم وقتی دارد و گفته اند طریق شناخت آن این
است اگر بسته و بسته شود گوسفند را یک روز یا دو روز بجد علیه
چون علف از دور نمایند به بوی آن بعد از آن بسته شود
چشم عیب دار را و اندازه شود علف نزدیک وی اندک اندک
تا جایی معین از مکان که اگر دور تر از آن باشد نه بیند بس
علامت آنجا کرده شود بر آن بستر بسته شود چشم درست را و نزدیک
کرده شود بسوی او علف اندک اندک تا جایی معین و هر مکان
مرا ... کرده شود علامتی بعد از آن نظر کرده شود در تفاوت
میان آن دو مکان اگر ثلث است و اگر ثلث است و اگر نصف است
نصف و علی هذا القیاس و المراد به العین مرضها سیوم آنکه آنچه
بسبب ذبح آن بیماریست که ظاهر است بیماری آن بجدی
.... باشد و این سه نوع که مذکور شد بسبب نقصان

بحکم و موجب لا توسیت عبد ازان ملا نغزند التصریح جدا کرده فرمود
والعجفاء التی لا تنقی چهارم آنکه گوسفندی در استخوان او نمانده و در بعضی
روایات آمده والکسیر التی لا تنقی تجیبی والعجفاء التی لا تنقی و
اما از نواحی که بسبب نقصان و عیب بود بلی آنکه بسبب عرجی کرده است
که از امیر المومنین علی رضی الله عنه آورده اند که گفت امر کرد
ما را رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که تضحیه نکنیم مقابله را و مدبره
را و نه شرقا را مقابله بفتح با آنکه بالای گوش او بریده شده
است و مدبره پایان گوش او بریده و بعضی گفته اند که مقابله
آنکه داغ کرده شده است در پیش گوشت او و مدابره آنکه
از ظاهر او بود و لیکن [illegible] نقشه مشهور قول اول است و شرقا
آنکه پاره شده گوش او در طول و خرقا آنکه سوراخ کرده باشد در
گوش وی [illegible] راجح است کذا فی المصابیح و سفر السعادة و حاصل
است که شوق گوش و دست منع نمیکند جواز اضحیه را کذا فی شرح
العباد و ابن ماجه از علی مرتضی رضی آورده که نهی نمود
الله صلی الله علیه و آله و سلم که اضحیه کنیم بفتح باز از البنی [illegible]

شاخ شکسته گوش یا دم ... شکسته بریده گوش و شکافته و معتبر
در انجا نیمه اکثر است و در اختلاف روایات در تغییر آن و معرفت
آن و در اینجا غیر معتبر است و در روایه بریده دم را نیز روا داشته
[illegible] از دم عضوی کامل است و حماد یعنی بشکسته شاخ را روا داشته
[illegible] بقدر [illegible] عضوی متصل نیست و در مجمع البرکات گفته که صحابنا گفته
شکسته [illegible] آن درست است و همچنین مکسورة القرن هم درست
است و درست نیست آنکه گوش یا دمش اکثر رفته باشد و اگر
آنکه رفته از ثلث باشد و در یک روایت ربع اکثر است بر ما
ثلث و مادون ثلث آنکه گوش یا دم رفته است جایز است و اکثر
از ثلث رفته جایز نیست بر روایت اول و در [illegible] جایز بر [illegible]
[illegible] جایز نیست و نزد ابی یوسف نصف حکم اکثر دارد والصحیح
ان الثلث و ما دونه قلیل و ما زاد علیه کثیر [illegible] عقوی و مجلل
خصی درست است چه گوشت آن لذیذتر و خوشتر است و مجنونه که
[illegible] گوید اگر علف نخورد [illegible] جایز است و جربا یعنی گرگین
[illegible] زیرا که جرب در پوست است نه در گوشت

و اگر لاغر باشد جایز نه و اما بیمار که بوند اینها ندارد و مروی از امام
ابی یوسف است که معتبر دران وران کثرت و بیلان و قلت
است و بروایتی دیگر آنکه اگر آن قدر دوران مانده که علف خورد
بران ممکن است جایز والا نه و سکار آنکه در اصل خلقت گوش
ندارد جایز نیست زیرا که چون مقطوع الاذن جایز نشود عدیم
الاذن بطریق اولی و بدانکه این بر تقدیریست که این عیوب
مذکوره در وقت شرا قائم باشد و اگر سالم خرید و بعد از ان معیوب
شد اگر غنی است دیگر بجای وی دهد و اگر فقیر است کفایت میکند
و اگر در وقت ذبح عیبی پیدا کرد زیانی نیست و اگر اضحیه مرد
بر غنی دیگر واجب و بر فقیر هیچ نیست کذا فی کنز العباد و اگر اضحیه
گم شد یا دزدیده شد و دیگری بجای وی بخرید بعد از ان آن گم
شده و دزدیده [illegible] باشد اگر فقیر است هر دو ذبح کنند و اگر غنی است
یکی کذا فی الهدایه کله فی شرح سفر السعادة و در عینی شرح کنز است
درست نیست [illegible] [illegible] هر دار چیزی [illegible]
نیست جدی آنکه پستان وی مقطوع باشد

بحد طاقت رضاع فصیل شد رود و در صریح است مضرت شیر پستان
بریده‌ای شیر و درست نیست جدا از آنکه پستان او خشک شده
است و عمار اری کور هم درست نیست و بر حسن است که شخصی بدست
خود اضحیه را ذبح کند از جوب می توانند ذبح کردن و اگر نه فرماید
کسی را او ذبح کند لکن لایق است که خود حاضر شود نزد اضحیه
و نزد ای ذکاتی و مکروه است ذبح کردن کافر کتابی یعنی یهودی یا عیسایی
و عادت حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم آن بود که قربانی
را بمصلی ذبح کردی و هرگاه ذکر گردانیدی روی وی را جانب
قبله بنفسی الی وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفا
و ما انا من المشرکین ان صلاتی و نسکی و محیای و مماتی لله رب
العالمین لا شریک له و بذلک امرت و انا من المسلمین اللهم
منک و لک عن محمد و امته بسم الله والله اکبر و گفت رسول خدا
صلی الله علیه و آله و سلم چون قتل کنید نیک کنید قتل را و چون
کشید نیک کنید ذبح را و تیز کنید کارد را و راحت کنید ذبیحه
ذبیحه را در حضور بعضی ذبح مکنید و پیش از کمال تمام

موت ذکور و شکون اعضاء و خرد شدن استخوان بوقت ذبح و سلخ بکنید. و درست است

که میخورد از گوشت قربانی و میتوانند دیگر کسی بخشد و مستحب است تصدق

کردن ثلث قربانی را و ثلث را دیگر اقارب خود تقسیم کند و ثلث

برای خود ذخیره نماید. و درست است که غنی بخورانند و در محضرات

کثرت تصدق عیال مند را بهتر است که اولی هوش مستحب و اولی است و

تصدق کند پوست قربانی را با آلتی طیار کرده استعمال نماید چون

غربال وغیره یا بدل کند با چیزی که باو نفع توان گرفت که باقی ماند مثل

دیگ و کاسه و غربال و متاع چنین بدل نه نماید که باقی نمی ماند چون

نمک و سرکه وغیره پس اگر فروخت چیزی از پوست یا گوشت بهای آنرا تصدق

کند و نیست اورا که عطا کند کسی را از پوست یا پوست را در اجره جزار

ای پوست خود و گفته اند و درست نیست دوشیدن شیر اضحیه و دیگر

نفع و اگر دوشید شیر را تصدق کند آن و اگر شیر در پستان اضحیه

می جلد لازم است که آب سرد بر پستان او ریزد تا موقوف شود

و در ایام اضحیه ذبح کردن منع کرده است تشبیها

چه آن رسم مجوس است کذا فی مطالب المؤمنین

در مالی کردن گوسفند غصب یا گوسفند امانت دضامن است که گوسفند امانت را و غصب را و آنکه تو جاره باشند یا بضاعه یا رهن یا عاریت حکم ودیعت دارد کذا فی الذخیره زیراکه در غصب شد او بی ضمان مالک میشود بی مغصوب را ندرد در غصب بخلاف ودیعت وغیره پس در غصب تضحیه دارد شد بر ملک بخلاف ودیعت وغیره که در آن تضحیه بملک غیر شد و اگر خرید اضحیه و فروخت بدرا او و دیگر خرید مثل او لا باس به است زیرا که بمجرد شرا معین نمیشود تا وقتیکه ذبح نکند کذا فی المبسوط لکن اگر مالی باعتبار قیمت ناقص است از اول پس مابین که تصدق کند با فضل را کذا فی الزیلعی و در هدایه است اگر دو شخص را غلطی واقع شد و هر یک اضحیه دیگر ذبح کرد کافی است و از هر دو ضمان نیست و هر که غصب کرد بز کسی و اضحیه کرد مالک در عوض قیمت ضمان داد جایز است از اضحیه او و در هدایه است اگر بز در دست یا امانت است و مرتهن یا مودع قربانی کرد تاوان لابد داد که ضمان داد جایز نیست و اگر شخصی قربانی کرد بز خود را از طرف غیر بغیر اجازه یا امر غیر باشد یا بی امر زیراکه تضحیه از غیر صحیح نیست

مگر با ثبات ملک برای غیر و ملک بی قبض ثابت نمیشود و درینجا
قبض یافته نشد و اگر مردی یا قربانی کرد بعد ازان در قربانی عیب
یافت اضحیه درست است و او رجوع نماید بر بایع بنقصان عیب
و تصدق بکند و کراهت است احیای گوسپندی که بنیت
قربانی خریده است گوسپندی دیگر قربانی کردن هذا کله فی منیة
العباد و در جواهر الفتاوی است که اگر زایید اضحیه واجبه بچه را
همراه او ذبح خواهد کرد قاله ابو سعید الهروی و در بزازیه است ذبح
کردن بچه بر فقیر واجب است اما بر غنی واجب نیست مگر و قیده را
کرده بود که ام را اضحیه خواهد کرد در بچه را بعد پس ذبح کند و ورا
همراه ام خواهد بعد ام ذبح کند از قبل درست است و اگر بچه را زنده
تصدق کرد درست است و آن مستحب است و اگر فقیر خورده بود و مرد
آن بزود را با سبب بخورد ازان بچه زنده خارج شد تصدق کند بچه را
استحسانا و نزد ما حنفیان اضحیه حامل روا است کذا فی الزیلعی مگر
آن حامل که نزدیک بولادت است مکروه است و اگر بچه زایید
اضحیه اگر آن بچه بعد مادر ذبح کرده شود کافی است و حکم او حکم [illegible]

ماهی است و اگر قبل ما و ذبح کرده شود حلال نیست اکل او و باید او را
تصدق کنند کذا فی مجمع البرکات و در منهاج فوجه ساعی است که حامل
و در ضحیه کفایت میکند بمقصود و در ضحیه لحم او است سبب حامل
گوشت فیل میشود و در بیهقی است که بود رسول خدا صلی الله علیه
و آله وسلم که بخورد از کلاه حجه و لهذا مستحب است که نخورد چیزی
روز ضحیه عید بخورد و قبل صلوة عید خوردن مکروه است وهو المختار
کذا فی البزازیه و اگر ذبح کرده شد گوسفندی و در شکم او جنین است
مرده حلال نیست خوردن بچه نزد امام اعظم رحمه الله بیرون
آید زنده و ذبح کرده شود و قول زفر و حسن ابن زیاد نیز همین است
و نزد مالک و احمد و شافعی حلال است خوردن آن پس نزد
امام احمد و شافعی حلال است خواه موی برآورده باشد یا نه
و نزد مالک اگر تمام شده خلقت او و روئیده باشد موی او
و متمسک ما حنفیان آن است که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرموده
است که حیوان بعد صید در آب نخورد با احتمال آنکه شاید نا آب
مرده باشد حرام کرده اکل را نزد وقوع شک در سبب موت ما

روح و این موجود است در حالتی که بقیه نفس شود که جری نخاع

مرد یا باحتباس نفس و از زنده برآمده واجب است ذبح او بالاتفاق

و دلیل ائمه ثلثه آنکه فرمود رسول صلی الله علیه و آله وسلم ذکوة الجنین

ذکوة امه یعنی ذبح بچه که در شکم است ذبح مادر است یعنی ذبح

کردن مادر کفایت است پس اگر بز را ذبح کردند و از شکم بچه

مرده برآمد نزد ائمه ثلثه حلال است و نزد امام اعظم حرام است

و از ابراهیم روایت کرده که ذبح یک نفس ذبح دو نفس نمیشود

و البسط فی الزیلعی فارجع الیه و عضوی که بریده شود از جاندار

زنده پس آن قطعه بریده شده مردار است خورده نمیشود چنانچه

قبل قدوم حضرت صلی الله علیه و آله وسلم در مدینه عادت مردم بود

که می بریدند کوهان شتران را و دنبهای گوسفندان را زنده

و بخوردند پس فرمود رسول صلی الله علیه و آله وسلم ما قطع

من البهیمة و هی حیة فهی میتة لا تؤکل رواه الترمذی و ابوداود

و سرگین گاو فاسد میکند آب را اگرچه قلیل باشد الا نزد امام کرخی

گفته تا وقتیکه بکثرة نرسد فاسد نمیکند کذا فی نفع العباد و تحفه

دفع او و بعد ازان پلیدیست هنوز و در کنز العباد نقلا عن الکافی بول ما یوکل
لحمه نجس است پس تمام آب پلید خواهد شد بوقوع بول مذکور و نزد امام محمد طاهر
است مطهر و قطره بول را ببرد خواهد شد آب بسته ناپاک خواهد شد و الا لا و نیز
بر قول امام اعظم است کذا فی کنز العباد و شیره و اگر مختلط شد نیز خمر ماده
با آب مختلط شد بول نماز درست نیست کذا فی الاشباه و النظایر و
نجس شود طعام و شراب از سر لیس گربه و درست نیست و نزد امام محمد درست است
و ازان مکروه است کذا فی الخزانه و در جامع الرموز است پس لیس گربه استنجا کردن
مکروه است و خاکستر سرگین پاک است نزد امام محمد و بنو المختار کذا فی البرهان و اگر
آلوده شود پستان گاو به سرگین او پس دوشنده شیر او را غسل باید [illegible] ترشح
نجاست او در روایت است کذا فی فتح القدیر و درست است نماز در جامه که نهاده
شد در حالیکه تر باشد بران موضعی که گل کرده شده بسرگین و ازان گل سرگین
است و خشک نشد ان گل با آن موضع کذا فی المختصر و در برجندی شرح مختصر است
که دران اشاره است بسوی انکه طینیته دران سرگین انداخته شد نجس است
زیرا که اگر طاهر می بودی احتیاج دراین مسئله نشدی و در مجمع البرکات مذکور
است آب طاهر اگر مختلط شد به خاک نجس و گل شد یا آب نجس مختلط شده بخاک

نجس و گل باشد با آب نجس مخلوط شد و خاک طاهر پس اعتبار برای نجس است
یعنی در هر دو صورت گل مذکور نجس است و به اخذ الفقیه ابو اللیث و
قاضیخان گفته ان هذا هو الصحیح و بعده روی عن ابی یوسف و ابو نصر محمد بن
سلام گفت که اعتبار برای طاهر است یعنی اگر یکی ازان هر دو طاهر است
پس طین طاهر است و هذا قول محمد و ابو بکر اسکاف میگوید که عبره برای
ماء است اگر آب طاهر است طین نیز طاهر است والا فلا و بعضی گفته اند
که عبره برای طین است کذا فی الخلاصه و مشایخ بخارا میگویند که عبره برای
غالب است اگر طاهر غالب است پس طین طاهر است و اگر نجس غالب است طین
ناپاک است و نوره یا دیگ که بگل نجس طیار شده و پخته شد پاک است
کذا فی المحیط البرهانی انتهی و در زیلعی مذکور است که اگر پیچیده شد پارچه
تر که نجس است در پارچه خشک که پاک است پس ظاهر شد تری او در پارچه
پاک یعنی سیلان نمیکند بوقت فشاردن نجس نمیشود آن پارچه پاک و
مرغینانی ذکر کرده اگر خشک طاهر است نجس خواهد شد و اگر خشک نجس است
و طاهر تر است نجس نمیشود طاهر زیرا که خشک میکشد تری را از نجس تر و
لا عکس و اگر بر زمین ناپاک که خشک است منشور کرده شد بروی پارچه تر

پارچه تر طاهر یا پاک میشود و قاضی خان در فتاوی فرموده مردی خواب
بر فرشی که نجس است به منی و آن مرد عرق یا عرق شد در خواب و تر شد
فراشش از عرق وی اگر اثر بلل در بدن وی ظاهر نشد نجس نمیشود
جسد وی و اگر عرقش آنقدر است چنانکه تر شد فراشش پس رسید تری
وی جسد او را و ظاهر شد اثر وی نجس میشود بدن وی انتهی و اگر بول
کنند گاو یا خران که میلو بند گندم را در گندم کشی شد بعضی از آن
گندم یا کشیده شد جزو میشود هر واحد از دو قسم چه آن هر دو پاک است
زیرا که هر یک از دو قسم احتمال دارد که نجاست در قسم دیگر است پس اعتبار
کرده میشود این احتمال در طهارت برای ضرورت مانند پنبه که نجس است
نجاست پس برده اگر ندارد او را اندر دست نماید طاهر میشود و اگر تمام پنبه نجس
است یا نصف بفعل مذکور پاک میشود کذا فی کشف الوقایه و درست است
بیع سرگین حیوانات غیر آدمی و مکروه است فروختن سرگین آدمی اگر
وقتیکه بخاک یا خاشاک آمیخته باشد درست است بی کراهیت
زیرا که با اختلاط مال منقطع به می شود باینطور که او را در زمین می اندازند
استکثار کشت و هو المروی عن محمد و هو صحیح و در خزانه مذکور است

که هیچ سر بین آدمی باطل مکر وقتیکه خال سوی غالب باشد

گذائی البر حیدی الخواص گوشت ان زیاده از یک ساله علت

کرم و نشنک وسطی التحصم و علیظ و محدث امراض سوداوی

مانند سرطان و جذام وغیره و پیه او را با بیخ دود کنند گزندها از

مکر برند و چون شاخ گاو کوهی سوزند و اسهال را لطلا کنند حضرات

دفع سازد الظبي بالفتح آهو و بهندی مرکه بکسر میم و را

مهمله و کاف عجمی گذائی المخزن و مشهور به هرن است جمعش ظباء

بالکسر و ظب و ظبیات و ظبي و برای تانیث ها را زاید میکنند میگویند

ظبیة و زمینیکه دران آهوان بسیار میباشند مطباه میگویند و گفت

کرخی که نر آهو را ظبی گویند و ماده را غزال گویند بفتح علم معجم

و امام گفت که این وهم است از کرخی چه غزال بچه آهو را گویند

یعنی آهو بره که در حرکت آمده باشد بار و قت تولد او تا بلوغ غزال

گویند بعد از ان ظبی گویند و امام نووی فرموده که اعتماد بر قول

امام است و جمع غزال و غزلان بکسر عما است و میگویند اغزلت الظبیة

ای صارت ذات غزال یعنی صاحب بچه شد آهو و الوان او مختلف

مختلف می باشد بعضی از ان سپید بران و بعضی زرد می باشد

ولیکن او یکسان است و بعضی خالص باشند ولی شانه به یک دیگر

دان کوتاه گردن و ضعیف می باشد و پا بها و شکمش سفید می باشد

و علیم آهو را تیزتر و خوبی وصف کرده اند و آهو از همه جانوران

وحشی تر است و عادت آهو انست که چون می خواهد که در جای

در آید به پشت و عقب در میرود و چشم نگاه بالی خود پنهان میکند

تا کسی از عقب در یابد و هرگاه که دانست که کسی او را می بیند داخل

داخل ان مکان نمی شود و خوشش می شود از حنظل ای از درخت سنگ

تلخ و می خورد و از آب دریا می خورد و اگر شور و تلخ می یابد آهو را

از و حاصل می شود سیاه می باشد و کلان تر از آهوی ولایت دیگر

و او را دو دندان پیشین سفید می باشد بیرون آمده از پیش در پیچ

زیرین مثل دندان خوک و مسکن او تبت است بضم تای و نقطه

و از و خاسه و بای موحده ساکنه و ان شهریست بطرف مشرق و

و از انجا بهندی می آید و می اندازد و مشک را در هند لهذا از روی می شود

و حقیقت مشک خونی است که جمع می شود در آن آهو در وقتی

معین از سال بمنزله ماده است که بعضی بر بدن یا عضای او کرد بید بعضی
ناف آن آهو را میدان این مسک و این ثمره ایست هر سال مثل زرد
شجره هرگاه که ورم ناف پیدا میشود ریض جسته میشود آن آهو تا
آن زمان که بکمال میرسد این مشک بس بر جایها می مالد می افتد از این جهت
مردم آن ولایت در صحراهائی که در آن اکثر آهو میباشد میخها در
زمین میزنند و از آن آهو می آید و خود را بآن میخاند و این
نافها از وجدا میشود و می افتد بر زمین و نصیر الدین طوسی چنین
آورده که چون آهو را بکشند دست بر شکم و بر اعضای او بمالند
تا خون در ناف او جمع شود و چون آهو سرد گردد بدانند که دیگر
خون نمی آید ناف وی را بردارند و یکسال جای نهند خوشبو
پیش از کشتن آهو در ناف روده ها مسک خوب در بر این
باشد و آنچه بعد از کشتن در ناف روده ها بزرگ باشد و خوب نباشد
و بعضی گویند که آهو نافه را بیرون می اندازد مانند مرغ تخم خود را
و بعضی گویند که نافه مسک در شکم وی باشد مانند عنبر نافه اندرون ساکن
کو سفند و فرو بینی ذکر کرده که ماهی در دریا بیرون می آید مثل

[illegible] را شکار کنند پس می باشد و رنگ نافه از خون آن
آهوی مشک است و در آن بوی با جهاو چنانکه در شهر و بکر نمی برند
در مخزن الادویه مذکور است که ماهیت مشک خون منجمد است که
ناف حیوانی بجثه آهوی کوچکی که دست و پای آن باریک و
استخوان [illegible] دست و پای آن یک پارچه بخلاف آهوهای دیگر و
صورت آن شبیه ابن عرس که بفارسی راسو و هندی نیول باشند
ماو ده دندان باریک بلند بعضی گفته اند که نر را دو شاخ و دو دندان
می باشد و ماده آن را دو دندان و آن حیوان را آهوی ختایی و آهوی
مشک نامند و در کوهستان چین و ختا و تبت و ترکستان و کوهات دیگر جا ها
که گوشت شگفته اند در قدیم الایام در کوهستان هرات و نیپال و مورنگ
و رنگ پور و غیره که همه این کوهستانها بهم پیوسته اند بهم میرسد و بهترین
آن بحسب آنکه ختا نیست پس تبتی پس کوهی کاشغر آنگاه پس نیپالی
بعضی گفته اند که مشک چهار قسم میباشد قسم اول خونی است که از آن حیوان
بطریق حیض و بواسیر دفع شده بروی سنگها منجمد میگردد و این قسم در
نهایت خوشبوی و تندی میباشد بحدیکه بوئیدن آن رعاف می آورد

و زرد رنگ و تقطعات آن طولانی و باصلابت و نادر و

الوجود است قسم دوم تبتی و آن نافه است که از اجتماع خون

حوالی ناف و بسبب غلبه حرارت و حرارت آن هم بسبب ... بزرگ

میشود تا بمقدار نصف بیضه بعد از بزرگ شدن و رسیدن بجای

خود خارش بسیاری در آن موضع بهم میرسد و بسبب شدة خارش

بر سنگها و درختها می‌مالند پس آن با پوستی که بر بالای است جدا

شده می‌افتد قسم سوم چینی است و آن خونی است که بعد از صید

نمودن موضع ناف آنرا بدست می‌مالند خون اطراف بجا جمع شود

پس نافه برمی‌آورند و خشک میکنند و آن سیاه رنگ باصلابت

سیاه و نیز گفته اند که صیاد آن موضع ناف آنرا کشیده بعد

می بندند و چون خون بسیاری در آن مجتمع گردید آنرا ذبح نموده

ناف آنرا بریده مدتی در جو دفن مینمایند پس برمی‌آورند خوشبوی

می‌گردد و الا قبل از این کریه الرائحه است مانند جندبادستر قبل از

آنحاله کریه الرائحه است قسم چهارم هندی است و آن خونی است که از

ذبح آن حوالی هم میرسد با مجلود سرگین نا خشک آن جمع میکنند و این قسم

قسم اشقر الالوان است و عنبر طلب میباشد و بدترین همه و عنبر مستعمل و امتحان
آنکه در نافه باشد است که سنجانی را بسوزند که اینع اول از نافه
ملوزانند پس آن سنجان را اندر وسط سیر نگرانند و بو نکنند و هرگاه که
ذکی است زیرا خالص است والا فلا و امتحان آنچه درون نافه باشد است
که در کفدست تدبیری از آن را با آب دهن بمالند اگر جالی شود خالص
است و اگر حاقیله کرد مغشوش است از بعضی گویند که مشک خالص سائیده را
چون بر ظرف رطوبت دار گذارند بقدر یکساعت وزنش زیاده میشود
حکم حلال است خوردن هر صنف آهو و مشک طاهر است و
درست است استعمال او در بدن و پارچه و اطعمه و ادویه و درست است
بیع او و باحادیث صحیحه ثابت است که رسول خدا صلعم و اصحاب او
مشک را استعمال کرده اند در حیوة الحیوان است که آنچه که شیعه و
رافضیان نقل میکنند که مشک پلید است باطل است و در شرح وقایه
مذکور است والصحیح فی نافجة المسک جواز الصلوة معها من غیر فصل یعنی
مذهب صحیح در نافه مشک این است که با وی نماز جایز است بی فصل
در میان رطب و یابس و بعضی بعضی فرق کرده اند که اگر نافه مر

ور آهو عند بوجه مذبح شرعی است البته باو نیز نماز صحیح است والا نه و بعضی گفته

اند که اگر نافه باین حالت رسیده است که اگر رسیده آب خراب

نمیشود با وی نماز جایز است والا فلا و مذهب اصح این است که اگر

نافه مشک طاهر است کذا فی وجیز العینی المسمی و در حلبی و در ... ند

است که نافه از ظبی زکیه طاهر است بالاتفاق و محرم یعنی آنکه احرام

بسته است اگر آهو را شکار کند بذمه او جزا لازم یعنی اینکه قیمت کند

آن شکار را دو عدل در جای که کشتن آن شکار باشد یا نزدیک جای آن اگر مقتل

پس بخرد باین قیمت گوسفند یا گاو یا شتر را که ذبح کند یا بخرد

باین قیمت طعام و صدقه کند این طعام را مثل صدقه فطر و همچنین است

اگر کسی آهوی حرم را شکار کرده یا بیرون کرده از حرم و آن آهو

مرد تاوان بذمه او لازم خواهد شد و اگر از صید آهوی ماده که از حرم

بیرون آورده شده هر دو مردند تاوان دهد بیرون از حرم

هر دو را و اگر قبل از ولادت جزای آن آهو را ادا کرده بعد

از آن بزاد ظبیه پس جزا نداد آن بچه را چه آن صید حرم نیست

کذا فی البرجندی والعینی الخواص طبیعت آن در آخر

در آخر دوم نرم و حساب و شاخ او را دو داشند و بندهای بر سر
زند روی در کوش چکانند در و مشابه **الغنم** بالتحریک گوسفند
و از لفظ او واحد نیست بلکه واحد او شاة است و آن اسم مونث
است برای جنس و واقع میشود بر مذکور و اناث و بر بر دو جمعا
اغنام غنوم و اغانم جماعت و و صید تصغیر میکنند او را تا حق میکنند
و می گویند غنیمه زیرا که بر اسم جمع که از لفظ او واحد نیست و برای
تصغیر او بسیار است او را تا ثبت لازم است میگویند خمس من الغنم
ذکور بسی عدد را تونث آرند از لفظ من الغنم گویند زیرا که عدد
جاری میشود در تذکیر و تانیث بر لفظ نه بر معنی و در صحیحین است
ز صاحبان شتر و صاحبان گوسفند افتخار کردند نزد بروی رسول
مقبول علیه السلام پس فرمود رسول خدا صلعم که سکینه و تواضع در اصحاب
غنم است و فخر و تکبر در صاحبان شتر است یعنی اکثر در مالکان غنم تواضع
و سکینه میباشد و در مالکان شتر تکبر و تفاخر میباشد و ابن ماجه از
ابی هریره آورده که نبی علیه السلام امر فرمود اغنیا را باتخاذ غنم و فقرا
باتخاذ دجاجه ای ماکیان و فرمود و هنگام اغنیا ماکیان را اختیار میکنند

عفعالی قریه ها را هلاک میکند عبدالله بغدادی گفت که حضرت صلعم قوم
بقدر وسعت و قدرت ایشان حکم فرمود و مقصود این است که
از کسب اعراض نه نمایند چه آدم و ... کسب ترک میکنند محتاج میشود
و سوال نماید و آن موجب ذلت است و مذموم است و ... و لیکن
قول علیه السلام عند اتخاذ الاغنیاء الدجاج باذن الله تعالی بهلاک القری
یعنی اغنیا و ... کسب ... اختیار خواهند کرد فقرا معطل و هلاک خواهند
و از علامات فقرا هلاکت قریه ها است و غنم و وصف دارد ماعز
را انرا بز گویند و او واحد معز است مثل صاحب و صحب ای نر بز
و بعضی ماده انرا بکری و نر انرا بکرا نامند و ضائن کوزانرا میش
نر میگویند و بعضی نر انرا میشها و ماده انرا نعجه نامند و جمع
ضائن مثل راکب و رکب و ضان از غنم است که او را پشم باشد و معز
از غنم است که موی بسیار دارد و لفظ شاة هر دو را شامل است
و اصل شاة شوهة بالتحریک است زیرا که تصغیر او شویهة می آید
شاء بالمد اصله شاة و شیاه و شواة و اشاوة و شوی و شبه
بالفتح و الکسر و شیه کسید جماعت و ارض مشاهة ای ذات شاة

شده او گوشت در جبل بسیار دیدی شاهی صاحب باد و شاه را اطلاق
میکنند و بر و میش خواه نر باشد خواه ماده و بر آهو و گاو وحشی هم اطلاق
میکنند و در مثنوی لقمان مذکور است که بزرگ گوسفندی باو
داده که بکشش و بهترین این میش من آور لقمان آنرا ذبح کرد و دل
و زبان آن میش را بزرگ آورد و گفت که این هر دو اطیب الجسد است
که در دوست اگر پاک باشد و اخبث اعضای جسد است که در دشمنت اگر پلید
باشد این است معنی قول معصوم علیه السلام ان فی الجسد مضغة اذا
صلحت صلح الجسد کله و اذا فسدت فسد الجسد کله الا و هی القلب و در
القاب امام اعظم ابو حنیفه کوفی رحمة الله علیه مذکور است که در ایام ایشان
گوسفند بادیه با گوسفند کوفه مختلط شد امام اعظم پرسید که غایت عمر
غنم چند سال میباشد گفتند هفت پس امام اعظم هفت سال گوشت گوسفند
نخورد و از عجایب امر گوسفند است که از فیل و گاومیش را می بیند
و نمی ترسد و اگر گرگ را می بیند می ترسد و گوسفند در حین باد شمال
نر می زاید و در زمان باد جنوب ماده و زمینیکه که ضان در او
بچرد گیاه بسیار می روید و زمینیکه در او معز بچرد گیاه کم می روید

و در صحاح شافعی اتفاق دارند که رمضان افضل است و در نتیجه از
جهت رمضان پنجشم وارد و پنجشم زایداست از موسی معزدود در صحیح بخاری
از ابو هریره مرویست که فرمود نبی علیه السلام ما بعث الله نبیا الا
رعی الغنم فقال والد و انت یا رسول الله قال نعم کنت ارعاها لاهل
بالقراریط اری کل شاة بقراط یعنی بفرستاد خدا تعالی هیچ پیغمبری
را مگر آنکه چرانید گوسفندان را اگرچه پدر و یار شد پس گفتند یاران
آنحضرت و تو نیز چرانیده گوسفندان را پس گفت آنحضرت صلعم
آری من نیز چرانیده ام بودم من که میچرانیدم گوسفندانرا بر
اجرة چند قراط و قراط نصف عشر دینار با جرانست چهارم از
دینار و بعضی گفته اند قراط نام جائیست بمکه و آنحضرت گوسفندان
خود و اهل خود را میچرانید بی اجرت و گفته اند که حکمت در گوسفند
چرانی آنحضرت انبیا علیهم السلام حصول ملکه سیاست است و شفقت
بر ایشان و صبر بر مشقت مرعی و حصول خلوت شاید بی لغت نهاد
خدا تعالی نبوت را در ابنای دنیا و ملوک و امرا و لیکن نهاد
در رعاة غنم و اهل تواضع از اصحاب حرفه و لبود داود علیه السلام

علیه السلام خیاط و زکریا نجار بود نقل الکرمانی در ابوریه گوید که سخله
بچه گوسفند است از بز یا میش خواه نر باشد خواه ماده و در همان
ساعت که زائید و در صراح است که سخله بالفتح بره و بزغاله نوزاده
در ارکان او است سخل بالفتح سخال بالکسر جماعت و چون آن را شش ماه
گذشت او را سخله نگویند بلکه بهمه گویند بفتح با و در صراح بهمه ستور
ریزه چون بره و بزغاله نر و ماده بهم بالسکون و بهام جماعت و
چون چهار ماهه شد بز را جفر و جفره گویند و در صراح جفر بزغاله
چهار ماهه جفره مونث و چون قوی شد و خود می چرد او را جدی
گویند خواه نر باشد و خواه ماده و ماده را عناق نیز گویند و در
صراح جدی بالفتح بزغاله اجدی و جداء جماعت و عناق بالفتح
بزغاله ماده و الجمع اعنق و عنوق و چون یکساله شد پس نر را تیس
گویند و ماده را عنز و در صراح عنز بالفتح ماده بز و آهو ماده و
در سال دوم بز را جذع گویند و ماده را جذعه و در صراح جذع
بالتحریک آنچه بسال دوم در آمده باشد از گوسفند و بسال سیوم
از گاو و اسپ و بسال پنجم از شتر و جذع کل جذعان جذاع جماعت

جدعه مونث جذعات جماعت و در سال سیوم ثنی آنرا گویند و ماده آنرا ثنیه

گویند و جمع ثنی علی فعیل و ثنیان ثنیات ثنای و ثنیه آنرا ثنایا گویند و یکون ذلک

فی الظلف و الحافر فی السنة الثالثة و فی الخف فی السنة السادسة

و در سال چهارم رباعی و رباعیه گویند و در صراح ارباع چهارم سال

در آمدن گوسپند و پنجم گاو و اسب و هفتم شتر و هو فرس رباع

و هی ماده رباعیه و بعد سال چهارم سدیس و سدیسه گویند و در صراح

شاه سدیس شش ساله در آمده بعد ازان ضالع گویند و در صراح

ضالع گوسپند و گاو و ثنیان شش ساله افکنده المحکم حلال

خوردن گوشت و شیر او و بیع او و نص مذکور فی حکم البقرة و

واجب است در چهل میش یا بز گوسفندی ازان جنس و در کمتر از

چهل چیزی واجب نیست و در صد و بیست و یکی دو گوسفند

و ما بین آن معفو است و در دویست و یک میش یا بز سه نفر ازان

جنس واجب میشود و در چهارصد چهار نفر واجب میشود و بعد ازان

در هر صد یک گوسفند واجب میشود و اگر کسی وصیت کند شاة شامل

خواهد شد صغیر جثه را و کبیر جثه را و سالم را و معیب را و ضان را و معز را

برای ..

برای قصاید شعرا نام اسم شاة بر جمیع کذا فی حیوة الحیوان و اگر گوسفند
بوقت حلب پای کسی وقت شیر دوشیدن او در محلب پای آرد شیر نجس
زند و خشک است و همون وقت بیرون کرده شد ای قبل ازینکه در شیر
رنگش ظاهر شود بیک بیرون آرند شیر پاک نمیشود زیرا که
ازین احتراز ممکن نیست و اگر ریزه ریزه شود و رنگش ظاهر شود
شیر پاک است کذا فی الخزانة و از شعبی روایت است که حکم او
حکم پیشاب است در عدم پاکی آب و دوسک لا تفسد فی حکم الابل
و حدیثی هم از حضرت علی رضی الله عنه در همین باب مرویست کذا
فی البرهان شرح مواهب الرحمن و سور ای پس خورده گوسفند پاک
است چه او ماکول اللحم است و سور ماکول اللحم پاک است مثل سور آدمی
کذا فی البرهان و اگر گوسفند در چاه افتد و زنده برآید کشیده میشود بیست
دلو برای تسکین قلب نه برای تطهیر چنانکه اگر کسی بآب وضو نماید با
آن جایز است کذا فی فتاوی قاضیخان و در عالمگیری مذکور است که اگر
بیفتد در چاه چیزی که مثل گوسفند است و زنده برآید پس مذهب صحیح این است
که آب چاه نجس نمیشود وقتیکه آن چیز نجس عین نباشد و نه بر بدن او

نجاست ظاهر نباشد و دهن او در آب داخل شده باشد و اگر دهن او
در آب داخل نشده حکمش حکم سور است اگر سور او پاک است پس آب پاک
است چون گوسفند و اگر سور او نجس است پس چاه نجس است چون مرغ و
دیگر سباع پس کشیده میشود همه آب چاه و اگر سور او مشکوک است چون
خر پس چاه مشکوک است پس در آن نیز همه آب را برکشند و اگر سور وی
مکروه است چون گربه پس چاه مکروه است در آن کشیدن آب چاه مستحب
است و اگر آن چیزی که در چاه افتاده است و مثل گوسفند است در جثه
و نجس العین است مثل خوک پس چاه ناپاک است اگرچه آن زنده برآید
و دهنش در آب داخل نشده باشد و در مسلک صحیح است که او نجس
العین نیست چه بآن انتفاع درست است بحرکت و از نطیا دریاب
فاسد نخواهد شد تا وقتیکه دهن سگ داخل آب نشود کذا فی التبیین
و اگر بمیرد در چاه مثل گوسفند یا جانور که مثل گوسفند است در جثه کشیده
میشود همه آب چاه را اگر ممکن باشد کشیدن همه آب بسته کردن چشمه
آب و اگر ممکن نباشد کشیدن همه آب باین طور که چاه چشمه دار باشد و کشیدن
آب او لازم نباشد پس بمقدار آب که در آن چاه موجود باشد بکشند ای برآرند

بر قدر که بعضی آب شناس بگویند بکشند و این قول نظر بن محمد است و آن
صحیح است کذا فی المبسوط و از امام اعظم مرویست که صد دلو بکشند و از ابو یوسف
مرویست که بقدر چاه حفره کنند و در آن از آب چاه بکنند و قیاس او بگیرند
چاه پاک خواهد شد کذا فی الزاهدی و دیگر روایت است که عمق چاه
و عرض چاه را بشبر مساحت کنند بعد از آن شبرهای عمق را در شبرهای
عرض ضرب نمایند پس بهر شبر دو دلو بکشند و در روایت دیگر دو صد دلو
و نزد امام محمد اگر کشیدن همه آب ممکن نباشد سه صد دلو بکشند چاه پاک
خواهد شد و برین فتوی است کذا فی النصاب و جامع الرموز و العینی
و غیرها و جاییکه تمام آب را کشیدن واجب بود در آن قبل از رسیدن
تمام آب جاری شد چشمه او و بعضی منکوس شد یا دیگر شد حاجت
بر آوردن آن باقی نماند و بعضی گفته اند بر قدر که ترک نموده اند بکشند
و هو الصحیح کذا فی فتاوی قاضیخان و متابع در کشیدن دلو شرط نیست
اگر صد دلو در یک روز کشیده شد و در روز دیگر صد دلو باقی کشیده شد جایز
است کذا فی البرجندی با النقل عن فتاوی قاضیخان و معتبر در هر چاه
دلو همان چاه است و بعضی گفته اند دلوی که در آن یک صاع باشد صاع

بشت رطل است و ازنزد حنیفه پنج من است که ازنی الجمله نقل عن
بخلاصة و اگر مقدار بیست دلو میانه در یک دلو بزرگ بلبند و بیست باشد
بنا بر حصول مقصود و در سراجیه است که اگر چاه را دلو نباشد بدلو شت رطل
بلبند صحیح است و مرویست از امام اعظم که بچه بزرگه آنرا جدی میگویند
حلمش حلم بزرگ است و حلم سخله یعنی بچه میش است حلم ماکیان وارد و پوست
گوسفند بدباغت پاک میشود و هر پوستی که دباغت داده شود پاک میشود
خواه دباغت بخاک باشد خواه با قتاب خواه بچیز دیگر مگر پوست خوک
وآدمی که از جهت نجاست و شرافت بدباغت پاک نمیشود و هر چیز که
پوست او بدباغت پاک میشود بذبح شرعی نیز پاک میشود یعنی مسلم یا کتابی
بالتسمیه ذبح کند گوشت و پوست و همه چیز آن جانور پاک میشود و اگرچه
گوشت او خورده نمیشود مثل گرگ و دیگر سباع و موی چیز یکه روح
او بذبح شرعی زایل شده است و استخوان میته مثل قرن ای
شاخ و پی او طاهر است زیراکه از پیغامبر علیه السلام مرویست که فرمود
الا کل شی من المیتة حلال الا ما اکل منها یعنی آگاه باشید هر چیز از مردار
حلال است مگر آنچه خورده میشود از آن و دیگر آنکه در آن اشیاء

بسیار نیکو نیز بصحاح ثبت چنانکه ... امّا چون آن را الم نیز رسید پس ...

است. موت حلول نکرده است پس بحکم نجس نخواهد شد و شبیه ... و بعد

شده پس طاهر است و نافه مشک پاک است در حال حیات علی الاصح کذا

فی الزیلعی بدانکه خوردن مرده مطلقاً حرام است از روی قول حق تعالی

حرمت علیکم المیتة الخ اما خورانیدن مردار بجانورانی که بعادت خورد

گوشت از مسلمانان روستان و کره مختلف فیه است و ظاهر است که

جایز باشد و اولی است که آن خورنده را بسوی مرده ببرند نه مرده

را بسوی خورنده آرد و چربی مردار برای روشنی مثل شمع و

چراغ بکار بردن درست است زیراکه در حدیث صحیح وارد است

که مردم از آنحضرت صلعم پرسیدند که موشی در روغن افتاد بمیرد

آن روغن را چه باید کرد آنحضرت صلعم فرمودند که در چراغ بسوزانید

و هرگز او را نخورید و موی مردار و پشم او و سلاح و ناخن و دندان

و استخوان مرده همه پاک است استعمال آن جایز زیراکه حق تعالی در سوره

نحل در مقام بیان نعمتهای خود میفرماید که من اصوافها و اوبارها و اشعارها

اثاثا و متاعا الی حین بی تفصیل مرده و زنده و نیز استعمال این چیزها در

زمان آنحضرت صلعم خصوصا استخوان فیل و دندان او در طبع مردم نفیس با
فیل مذبوح نمی شود و آنحضرت صلعم از استعمال آن منع نفرموده و همچنین
پوست مردار چون او را با ادویه و مصالح از رطوبات نجسه پاک کنند دباغت
و انتفاع میگردد و اگر با آفتاب یا خاک خشک کنند نیز همین حکم دارد زیرا که
در صحیحین روایت است که یکبار آنحضرت صلعم دیدند که مردم بزی مرده را که
از آن ام المومنین حضرت میمونه رضی الله عنها بود کشیده میبردند فرمودند
که چرا پوست او را منتفع نشدند هر پوست که بدباغت یا خشک کرده شود پاک
میگردد و کرمی که در بعضی خوراکها میباشند مانند کولر و غیره یا در سرکه افتد
نیز همین حکم دارد بلکه خوردن آن کرم به تبعیت آن میوه و آن
سرکه نیز جایز است اما آن کرم را جداگانه از آن میوه و از آن سرکه برآورده
خوردن درست نیست و شیر جانور مرده نزد امام اعظم نیز پاک است
و همچنین بیضه جانور مرده اگر سخت شده باشد بعد از شستن نزد ایشان
پاک میگردد زیرا که این چیزها حکم موت قبول نمیکنند و نه از اجزای
متصله مرده اند بلکه طبیعت این چیزها را برای جدا کردن و افکندن آنها
را ترتیب مینماید و اگر کسی جانور حرام را مانند سگ و گربه بروجه شرعی

شرعی نیست نزد او در حکم او خلاف است نزد امام اعظم پاک میکرد و اما
روا نیست و نزد امام شافعی پاک هم نمیشود و حکم مردار دارد
نجاست کذا فی الغرر و اگر بول گوسفند و هرچه گوشت آن خورند
در چاهی افتد جمله آب چاه نجس شود پلید کنند نزد امام اعظم و نزد امام ابو یوسف
پلید نمیکند مگر آنکه بول غالب شود و آب از طهارت بیرون آید و در اصل
حلال است که بول چیزی که گوشت آن خورند نزد پلید است نزد امام محمد پاک
است و نزد امام اعظم و ابو یوسف نجس است و خوردن بول چیزی
که گوشت او خورند نزد امام اعظم حرام است و برای تداوی نزد ابو یوسف
حلال است و مختار ائمه قول امام اعظم است که شرب بول اصلا حلال
اگر شتر بول خورد پس از آن ذبح کرده شد فی الفور حلال است بلا کراهت
کذا فی البزازیه و اگر بعد یک روز یا زیاده ذبح کرده شد حلال است مع
الکراهة کذا فی مطالب المؤمنین نقلا عن شرح الطحاوی و اگر بزغاله
شیر ماده سگ خورد اگر همان وقت ذبح کرده شود حلال نیست و
اگر بعد از گذشتن ایام ذبح شد حلال است و اگر بزغاله شیر خر ماده اگر خورده
است خوردنش درست است خوردنش که حسن بصری مبتلا بود اگر جدی شیر

خوک خورد لا باس بخوردن او کذا فی مطالب المومنین و بدرع گوشت
گرم دار حرام است و اگر گوشت بوی برآید حرام است کذا
لکن بعضی گفته اند که اگر بوی بد در آن بسیار است البته حرام است
و اگر گوسفند خورد علف حرام را پس شیر او و گوشت او حرام نیست
اگرچه ترک شیر ورع و تقوی است کذا فی الاشباه والنظایر اگر مردی
بزکسی غصب کرد و ذبح کرد و کباب طیار کرد خوردنش حلال نیست
و صدقه کردن آن واجب بر قول ابو یوسف و بر قول امام اعظم
خوردنش حلال است اگرچه قیمتش را صاحب او ادا نکرده و خوردنی
هفت اشیا از حیوان مکروه است اول ذکر ای نره دوم انثیین
ای بیضه و خایه سیوم قبل ای اندام پیش چهارم غدد ای گره گوشت
پنجم مراره ای زهره ششم مثانه ای بدان هفتم دم مسفوح ای
خون روان واحد از این هفت حرام و آن دم است بقوله تعالی
حرمت علیکم المیتة والدم و باقی مکروه بسبب استخباث و سوای
این هفت همه مباح اند زیرا که اصل در همه اشیا حلت است کذا
فی التفسیر الکبیر و در مطالب المومنین است که خورده نشود نخاع و صلب

نخاع که رشته سفید است در میان استخوان گردن و ممتد است
در ان پشت و در صراح نخاع بالضم و الفتح مغز مهره پشت که انرا
حرام مغز گویند و در جامع الرموز است که کراهت اشیای مذکوره
کراهت تنزیهی است و همچنین خونی که خارج میشود از گوشت و کبد و
طحال ان مکروه بکراهت تنزیهی است و دم مسفوح حرام قطعی است و در
بزازیه است دم کبد و طحال و دم لحم نجس نیست و نه حرام پس نزد
امام اعظم حرام و ناپاک همان خونی که در رگها جاری میشود و فقط
و قطرات خونی که بر گوشت چسپیده باشد نه حرام است و نه ناپاک
اگر گوشت ناشسته بپزند خوردنش رواست اما خلاف لطافت
طبع است و نزد شافعی آن خون و این خون هر دو حرام و ناپاک
اند اگر گوشت را بدون شستن پخته شود نتوان خورد و در حدیث
صحیح وارد است که آنحضرت صلعم فرموده اند خانچه مارا دو قسم
مردار که ماهی و ملخ است حلال شده است همچنان دو قسم خون نیز
حلال شده یکی ازانها جگر بند است که بلغت هندی انرا کلیجی گویند
و دوم طحال که بلغت هندی آن را تلی نامند پس در جانور حلال بعض

اجزاء مکروه رند بان خورد و سل خون و غدد و فرج بیرون و ...
و مثله در مجامع یعنی حرام معرکما فی سنن البیهقی و غیره ان النبی علیه
یکره من الشاة سبعا الدم و المرارة و الذکر و الانثیین
والحیاء و الغدة و المثانة یعنی رسول صلعم مکروه میداشت از بز تا جه
هفت چیز را یکی خون دوم مراره یعنی زهره هندی پتا سیوم
نره چهارم هر دو خایه پنجم حیا ای فرج و رحم ماده ششم غدود و آن
عبارت از گره گوشت و آن گرهی است سفید که در میان گوشت میباشد
آنرا در هندی سر غدود گویند هفتم مثانه ای آبدان هندی اهوکنا
و در صیده شیخ الاسلام مذکور است خون که جگر با گوشت باشد برای
طحال هندی تلی بیرون آید حلال است و نیست مانع یعنی حرام
سفر مکروه است اما فتوی بر آنکه مکروه نیست و امام نجم الدین
عمر نسفی در تفسیر خود آورده که نتوان خورد بر و انجو ازان منع ...
برین روایت آنچه عادت شده که اخوان کبوتر بچه سنجو رند
نباید خورد و در صلوة مسعودی است که از گوسپند هفت است
مکروه و حرام آنچه طیب است مانند گوشت و مانند آنها و آنچه

است جگر و سپرز و خون که در گوشت است پاکست و آنچه مکروه است
پوست مار و خصیه و نره و غدده و پیهی که ... ای سرگین
گوسپند که در ... و چربی ناستد و هیچ ... و در بحر الرائق
است که غسل نجاست است اما چون شسته شود پاک شود و آنچه حرام
است خون سایل است و خون دل و زهره آب زهره پلید و
پوستش پاکست و پوست ذبیحه قبل دباغت حلال است
این طور که شوربا ساز کرده بخورند و هر گاه مدبوغ شد از
خوردن بیرون شد لکن انتفاع دیگر سوی درست است کذا
فی مطالب المومنین و در زیلعی است اگر سر گوسفند خون آلوده سوخته
شود و زایل شود در آن خون پس گرفته شود از وی شوربا
جایز است و سوختنش مانند غسل است زیرا که آتش میخورد نجاست
را چنانکه هیچ باقی نگذارد و یا می گرداند خون را خاکستر پس پاک
شود به استحاله چنانچه اگر سرگین خاکستر شود پاک میشود مانند
خمیر که سرکه کرده شد یا خوک که در کان نمک رفت نمک شد
و بر این است اگر تنور ناپاک شود و ظاهر میشود به آتش چنانکه نان پخته

دران باب است در تسمیه مبارک آن در اول گذشت شد

بیان عقیقه مشتمل بیرآنکه ربرد بر عقیقه و معنی و تفسیر آن

است که عقیقه در اصل نام آن موئی است که اول بر سر بچه

بیرون می آید و در وقت ولادت بر سر با میباشد و تسمیه ذبیحه

این نام بجهت است که آن موی را حلق میکنند گوشت و پوست را

یعنی شق میکنند آنرا و بیرون می آید و عق بمعنی شق است یعنی

شکافتن بعید از آن اطلاق کرده شد بر شاة مذبوحه مجاز اطلاق

تسمیه سبب باسم مسبب زیراکه سبب آنکه موی با ذبح کرده میشود

شاة پس مجاز متعارف باشد بجدیکه نزد اطلاق فهم کرده نشود

از آن مگر ذبیحه و ابن عبد البر از امام احمد نقل کرده که وی انکار

کرده است این تفسیر را و گفته که عق بمعنی قطع است چنانکه قطع

والدین را عقوق گویند و ذبح قطع حلقوم است پس عقیقه بمعنی

ذبیحه بود بطریق استعمال عام در خاص و پیغامبر صلعم این نام

مکروه میداشت چنانکه در موطا از زید بن اسلم از یکی از اصحاب

آورده که گفت کسی سوال کرد از آنحضرت صلعم از عقیقه فرمود

العقوق را دوست نمیدارم و چون این لفظ از عقوق
مأخوذ شده تغییر آن باید میداد و گویا آن را مکروه میداشت
و روایت احمد و نسائی و ابی داود از عمرو بن شعیب
عن ابیه عن جده آمده که خدا دوست نمیدارد عقوق را و چون
صحابه کراهت این لفظ از آنحضرت فهمیدند ادای این مقصود
بعبارت دیگر کردند و گفتند نسک یعنی ذبح از فرزندان
بلکه فرمود هر که دوست دارد که نسکی از فرزندی بکند باید که
از پسر دو گوسفند کند و از دختر یک گوسفند بدانکه عقیقه سنت
است نزد امام مالک و شافعی و احمد در مذهب مشهور و بروایتی
نزد وی واجب و اکثر احادیث ناظر در عدم وجوبست الا
حدیث کل غلام مرتهن بعقیقته چنانکه بیاید و چون اغلب احادیث
در عدم وجوبست آن نیز محمول بر تاکید سنت و استحباب خواهد بود
و آنچه امر بتسمیه یعنی نام نهادن مولود نیز بدان مقرون
واقع شده و تسمیه باتفاق واجب نیست پس این نیز نباشد نه بمجرد
اقتران و نزد کرخی موجب قران در حکم است بلکه از جهة

که اگر این را حمل بر وجوب کنند لازم آید جمع بین المختلف

اگرچه در ... معتبر است در سراجیه و احکام در عقیقه نیز معتبر است

امام اعظم ابو حنیفه عقیقه سنت نیست امام محمد در موطا گوید بما رسیده

رسیده است که عقیقه از رسوم جاهلیت بود در اول اسلام نیز معمول بود

پس از آن فسخ کرد اضحیه هر ذبح را که پیش از آن بود و فسخ کرد

صوم شهر رمضان هر صومی را که پیش از وی بود و فسخ کرد غسل جنابت

هر غسلی را که پیش از وی بود و فسخ کرد زکوة هر صدقه را که پیش

از وی بود انچنین رسیده است انتهی و نزد این حرم عقیقه

فرض لازم نیست لهذا اجبار کرده شود بر عقیقه اما فدیه نزد

او فاضل از توست یوم باشد و بعضی گفته که سنت است برای

ذکور سوای اناث چنانچه حسن و شاده عقیقه را از خاره بست

بگوید و صاحب توضیح از امام اعظم و از دیگر کوفیه نقل کرده

که عقیقه بدعت است و در شرح توضیح گفته که این افترا است

است بر امام اعظم بلکه از امام اعظم در بعضی روایات آمده

که عقیقه سنت نیست اری مستحب یا سنت غیر مؤکده است بلکه

است و در سفر السعادة است غالب بحکم احادیث برای
در هفتم است و نزد شافعی و احمد اگر هفتم روز میسر نگردد
چهاردهم کنند و اگر چهاردهم هم میسر نشود بست و یکم والا
بست و هشتم والا ای و هکذا علی هذا القیاس و در یک روایت
از امام احمد آنست که پسر را در روز اول کنند و دوم در روز هفتم
و در بعضی روایات آمده که رسول الله صلی الله علیه و سلم بعد از
ظهور نبوت عقیقه خود را کرد چون معلوم نشد که در روز ولادت
کرده بودند یا نه و شیخ عبد الحق دهلوی میفرمایند که در سند این حدیث
ضعف هست و خالی از بعدی هم نیست و بعضی علما از این حدیث
استنباط نموده اند که بفوت شدن وقت معهود عقیقه ساقط
نمیگردد و آنکه روز هفتم باشند بهتر است کذا فی ابراهیم شاهی
و حسن بصری از سمره بن جندب روایت کرده که فرمود رسول
الله صلی الله علیه و سلم الغلام مرتهن بعقیقته یذبح عنه یوم السابع و یسمی و یحلق
راسه رواه احمد و الترمذی و ابو داود و النسائی لکن فی
روایتهما رهینة بدل مرتهن یعنی هر کودک گروست بدل عقیقه

خود ذبح کرده میشود از غلام روز هفتم و نام نهاده شود و سر

میشود موی سر وی یا بیکن و در روایت ابو داود و یدمی

رهینه واقع شده بجای مرتهن و تاء در رهینه برای مبالغه

یا بنا بر تاویل نفس است و مرتهن اینجا یعنی مرهون است گرو کرده

مرتهن شخصی را میگویند که مسلم در رهن را او کرده و راهن مرهون و

رهین و رهینه میگویند و بعضی مرتهن بفتح ها میخوانند و این

اختلاف استعمال لغت است و زمخشری در اساس در باب مجاز گفته

که گفته میشود فلان رهن و رهین و مرتهن یعنی ماخوذ است

در بدل آن و ان اینجا باهم معنی واقع است بدانکه معنی گرو

بودن و محبوس بودن غلام بعقیقه چیست مانند وی کلفت

نیست تا معنی ماخوذ کرده و بزرگ عقیقه امام احمد رحمة الله علیه

میگوید که معنی آنست که فرزند محبوس و ممنوع است از خیرات

و سلامت از آفات و زیاده شدن و نما بر نعمت آن تا

عقیقه او را نه دهند تا محبوس و ممنوع است از شفاعت کردن

در حق والدین تا عقیقه او را نه دهند یعنی اگر طفلی که از وی عقیقه

عقیقه نه رد نشود و هم در آخرت بهره و شفاعت نکنند والدین

خود را تا در حقیقت راجع با خود والدین شود که ترک عقیقه

بعضی گفته اند که وی مسلسل شی مرهون است که تمام نمیشود

او بوی الی آنکه مقابله کرده شود بعقیقه نه برکه وی نعمتی است

از نعم الهی که و او سبب است مقابل بان شکر و بعضی میگویند مرهون است

مادی و پلیدی زیرا که در حدیث دیگر آمده فامیطوا عنه الاذی

پس دور کنید از وی پلیدی را یعنی آنچه چسپیده است بوی از

خون رحم و اعتماد بر قول امام احمد است و ظاهر است که وی بنده

شده است از سلف و در بعضی روایات آمده بدل ویسمی و یدمی

که از تدمیه است بمعنی خون آلوده کردن و قتاده چون پرسیده شد

از وی که صفت تدمیه چیست تفسیر کرد آنرا و گفت که چون ذبح

کنند گوسفند را پاره پشم را بگیرند و آنرا مقابل دارند با وداج وی

یعنی با رگهای گردن وی که آنرا بریده اند پس آنرا الخون که از بند

میچکد آلوده کنند و بر تارک سر طفل نهند تا مانند خطی بر فرق

سر وی روان شود آنگاه سرش را بشویند و حلق سر کنند و این

روایت را ابو داود و آورده ... که در ... است از امام که
راوی این حدیث است و آنچه آورده است در بعضی ... تنها ده
منسوخ است و روایت ... اصح است چه پیغمبر علیه السلام
حسن و حسین رضی الله عنهما کرد و این فعل کرد و مبارک شد ...
فصل سوم در رسوم جاهلیت است چنانچه ابو داود از بریده
آورده که گفت بودیم ما در جاهلیت چون زائیده میشد مر یکی
را از ما غلامی ذبح میکرد شاة را و می آلود سر او را بخون وی
و چون اسلام آمد ذبح میکردیم شاة را روز هفتم و حلق میکردیم
سر او را و می آلودیم بزعفران و زیاده کرده درین حدیث رزین
تسمیه را و خطابی گفته که چگونه امر کند بنجس کردن سر مولود
وی بخون و حال آنکه امر فرموده است باماطه اذی و دور کردن
نجاست خشک از رئیس و دور کردن موی و پاک گردانیدن
از چرکها که آلوده است بآن نزد ولادت اما آلودن به خلوق
و بزعفران بجای دم تجویز کرده اند بعضی علما و امام مالک گفته دو
لاباس به و بعضی ندیه را بحناء تاویل کرده اند و سنت است که

که از پسر دو گوسفند و از دختر یک شاة چنانکه حضرت امر کرد در بعضی از

دستها و ام کرز که از صحابیات است روایت کرده است گفت

شنیدم رسول خدا صلعم را که میگفت از پسر دو شاة و از دختر

یک شاة و ضرر نمیکند شما را اگر نر باشد یا ماده یعنی خیال مکنید از

پسر نر باید و از دختر ماده رواه ابو داود وغیره و ابو داود در باره

دو شاة آن متکافیتان یعنی دو گوسفند هم سن یعنی هر دو ثنی باشند

که جایز است ذبح آن در اضحیه و در روایتی کبشان املحان وارد

است و ابن عباس آورده که عقیقه کرد رسول خدا از حسن و حسین

از هر یکی یک گوسفند صحیح است لیکن عن الغلام شاتان اقوی

و اصح است زیرا که جماعت از صحابه این را روایت کرده اند و وجه

دیگر در ترجیح دو شاة از پسر آنکه قول از فعل اقوی و اعم است چه فعل

احتمال اختصاص بحضرت نبوت دارد بخلاف قول که اختصاص ندارد

بیان از برای جواز است مگر آنکه تصریح و تخصیص کرده باشد فردی را

بدان چنانچه در جواز اضحیه بجذعه از بز ابو برده را و وجه دیگر آنکه

فعل دال است بر جواز چه فعل پیغمبر علیه السلام حرام و مکروه نبود و قول

است بر استحباب چه اولی امر و طلب شارع ندب و استحباب است و این دو مسئله در اصول فقه مذکور شده است تحقیق آن از آنجا طلب شود.

دیگر آنکه قصه ذبح عقیقه حسن و حسین رضی الله عنهما مقدم است بر حدیث ام کرز چه در عام احد سال تولد امام حسن است و عام دیگر که بعد از آن سال ولادت امام حسین است و حدیث ام کرز در عام حدیبیه است سنه ست و لابد آنچه متاخر بود ناسخ مقدم باشد و دیگر وجه معقول از راه قیاس برای آنکه حکم دو شاة از پسر و یک شاة از دختر آنکه حق تعالی تفصیل ذکر بر انثی کرد در میراث فرمود للذکر مثل حظ الانثیین و در مجموع امور مثل شهادت و امامت صغری و کبری و ابن بعضی فرق است در باب عقیقه نیز فرق باید تا هیچ بود که از پسر عقیقه باشد نه از دختر چنانچه در امامت و این خود متفق است بحکم احادیث وارده در عقیقه از انثی باما این وجه که در عقیقه پسر دو چند بود از عقیقه دختر و چون این معنی در دو یافته احادیث وارده در وی ارجح و اقوی باشد از واقع و در جای دیگر فافهم و در کنز العباد چون فرزند تولد شود عقیقه دهند دختر را یک

یک گوسفند و پسر را دو گوسفند و اگر یکی دهند هم جایز است کذا
فی بحار السعادة و در فتاوی خانی گوید که اول روز یا سیوم روز
روز تولد فرزند پسر موی سر تراشد و در برابر وزن نقره بدهد یکی بجهت
خود و دوم بجهت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم آن را
عقیقه خوانند و در شرح مصابیح که درست است عقیقه از جمله مستحب
بود و در شرعة الاسلام بگوید نزد ذبح عقیقه مثل اضحیه گوسفند اللهم
هذه عقیقة ابنی فلان اگر ذابح پدر باشد و آن اولی است چنانچه ذبح
اضحیه بدست خود اولی و اگر کسی دیگر سوای پدر باشد بگوید اللهم هذه
عقیقة ابن فلان ابن فلان دمها بدمه ولحمها بلحمه وعظمها بعظمه
وجلدها بجلده وشعرها بشعره اللهم اجعلها فداء لابنی او لابن فلان من
النار و استخوان عقیقه نشکنند بلکه قطع کنند از بند پیوند و عطا کنند
قابله را ران آن عقیقه بعضی پخته و باقی اجزا را پخته بفقرا دهد و اگر
چند بپزد یعنی هر یک عضو را علاحده علاحده بپزد و هیچ جزء
از اجزای آن نشکنند تصدق کنند آن بود مطلوب را و در شرح السعادة
و گر سر پسر بتراشند بجهت تفاؤل بجای دست خلاق مولود و در

بسیر السنی آمده که گوشت عقیقه تصدق کنند و اگر بریان کنند هم باز روا
بهتر بود و در جامع المسائل استخوان بره نشکنند و گوشت پاره پاره کنند
و یک حصه فرود آرد و سه حصه ببرد برای خویشان و شدان و اقارب
بخورانند و یکحصه صدقه بدهد و یکسان درست نباید ...
میزان الشعرانی گفته و از جملهٔ سنت قول شافعی و احمد باستحباب عدم
شکستن استخوانهای عقیقه بلکه جزء جزء علاحده نیز جدا نمایند تفاؤلا بسلامة
المولود و غیر ایشان گفته اند مستحب است که استخوانها را بشکنند تفاؤلا بالذل
و کثرة التواضع و خمود مادة الشر و در سفر السعادة مفهوم میشود که
استخوان عقیقه نمیشکنند نزد شافعی و نمیشکنند نزد مالک و در بعض ترجمه
مشکوة شریف مذکور است که نزد شافعی استخوانهای عقیقه گور میکنند
لکن در کتب دیگر بنظر نه آمده و در کتاب فارسی که نامش معلوم
نشده دیده ام که از عقیقه اقربای نزدیکی که از طرف جد مادری
باشند بخورانند و در کتب صحیحه ندیده ام بنده از کلام صاحب شرح حصین
صراحة معلوم میشود که همه را خوردن درست است مانند اضحیه حیث
قال العقیقة کالاضحیة و دفن کردن موی طفلان در زمین گورگاه

بودگاه این بیت بعضی نوشته آمده که شکافتن و فرق کردن موی بعد ماضح برای
هر یک بهتر است کرامة للانسان و عضوه کما هو مصرح فی الکتب
و در منهاج فقه شافعی مذکور است و لا یکسر عظمها تفاؤلا بسلامة من الآفات
اذان گفتن در گوش مولود هم سنت است و در شرعة الاسلام است
که مولود را اول غسل نماید بعد از ان در پارچه سفید بپیچد و از پارچه زرد
بپرهیزد احتراز نماید و رضیعه را اول چیزی شیرین بخورانند بعد از ان
در گوش راست اذان دهد و در گوش چپ اقامة و در ذکر العباد
مذکور است که موذن روی خود طرف حیعلتین بگرداند یمنه و یسرة
کما فی الاذان بعد از ان بگوید اللهم اجعله برا تقیا و انبته فی الاسلام نباتا
حسنا و اعیذه بالواحد الصمد من شر حاسد اذا حسد کذا فی الشرح و ای
و در روضه آورده است که مستحب است که بگوید در گوش مولود انی اعیذها
و ذریتها من الشیطان الرجیم و در روایت زرین خواندن سوره
اخلاص هم آمده و نیز درست است که چون در خانه مسلمانان اطفال می زاد
نزد آنحضرت صلعم می آوردند کودکان که زاییده میشد پس دعا
برکت میکرد و تحنیک مینمود و هر بار این نوع که تمر را مضغ مینمود و در کام

مولود بچه باشد و گاهی بچیزی شیرین مانند خرما زیر میکند و گاهی آب دهن
مبارک خود را در دهان مولود می انداخت و اسما بنت ابی بکر رض
میگوید که حامل شدم من بعبد الله بن الزبیر بمکه پس قدوم آوردم بمدینه
و فرود آمدم بقبا و زاییدم او را بقبا پس آوردم او را بحضرت رسول
علیه السلام پس نهاد آنحضرت صلعم او را در کنار خود و طلبید تمره و بخایید
و بینداخت آب دهن مبارک خود را در دهان وی پس اول چیزی که
در شکم وی در آمد آب دهان رسول الله بود صلی الله علیه و آله وسلم پس تحنیک
کرد او را بتمره و دعا کرد ببرکت یعنی گفت بارک الله علیک یا علیه
و اول مولودی که در اسلام آمد یعنی بعد از هجرت وی بود و خوشدل
شدند مسلمانان بولادت وی زیرا که میگفتند مردم با ایشان که یهود
سحر کرده اند شما را تا از شما فرزندی تولد نشود و روایت کرد این حدیث
را بخاری و مسلم از اسما و در عینی شرح بخاری مذکور است که مستحب است
نزد ولادت تحنیک و بردن اطفال نزد صالح برای تبریک و تسمیه
روز ولادت و تفویض تسمیه بسوی صالحین و تحنیک بتمر افضل
است و اگر تمر میسر نباشد رطب بهتر است و الا پس چیزی شیرین و

شیر چیزی دیگر دادن بهتر و اولی است و اگر شیخ انداخت علیه میسر شود پس از آن

چنین تحنیک نماید که تا آن کامش رسیده است و در شرح منهاج فقه شافعی

مذکور است که تسمیه در روز سابع باشد و بعد ذبح عقیقه حلق رأس صبی کنند

و التصدق کنند بوزن موی او از زر یا سیم و ترمذی از علی رض آورده که

گفت عقیقه کرد رسول علیه السلام از حسن بیک گوسفند و فاطمه را فرمود

که سرش را تراشد و بوزن آن موی نقره صدقه دهد پس آن موی را

را وزن کردند مقدار یک درم نقره بود و در موطا آورده که فاطمه رض

وزن کرد موی حسن و حسین و زینب و ام کلثوم را و تصدق کرد برابر

آن نقره و نزد امام مالک و شافعی اگر بنقره یا ذهب وزن کنند مستحسن

است و در مواهب لدنیه مذکور است که حضرت ابراهیم ابن الرسول

صلی الله علیه و آله و سلم پیدا شدند در ذی الحجه سنه هشت از هجرة و سلمی زوجه

ابی رافع مولاة رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قابله او بود پس بشارت

داد نبی را علیه السلام ابو رافع بمتولد شدن حضرت ابراهیم پس بخشید

رسول علیه السلام او را یک بنده و عقیقه ابراهیم کرد روز سابع و دو

گوسفند و سرش تراشیدند و نام نهاد نبی علیه السلام و زر را بر وزن

سابع و تصدق کردن بوزن موی ایشان نقره بر سبیل آئین دید و بعد حکم کرد

موی آنرا بوزن سیم و ورق کبیر ... و سکوت آن قصه متعارف گرفتند

و تسمیه ولد بروز سابع سنت است و در شرح ... الاسلام مذکور است که

ز مرفوق ولد بروز والدین این است که تسمیه کند ولد را بروز سابع

قبل از ان نه بعد از ان و در بخاری از انس مرویست که زاده شد

برای ما در شب غلامی پس نام نهادم اورا بابی ابراهیم ابی احد الحدیث

پس این حدیث دلالت کند به تسمیه بروز ولادت و حدیث اول

دلالت کند بر تسمیه روز سابع لهذا در مواهب لدنیه توجیه کرده

که تسمیه قبل سابع بود و در روز سابع ظاهر شد و بحدیث ترمذی

که دلالت کند بر تسمیه یوم سابع مراد این است که تسمیه را از سابع

موخر نکند بلکه تسمیه مشروع است از یوم ولادت تا یوم سابع و مراد

این نیست که تسمیه یوم سابع باید و دعائیکه وقت ذبح عقیقه

منقول است اللهم هذه عقیقه فلان ابن فلان از ان مفهوم میشود

که تسمیه قبل ذبح باید خواه در روز سابع خواه قبل از ان و اگر ذبح

میسر نشود تسمیه را سابع اختیار نماید و از احادیث ثابت میشود که ...

به نامی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بعد از ولادت تسمیه کردند
به نامی در منابع لما نقول المصرح فی آثار السنی و مستحب است تسمیه سقط
و اگر معلوم نباشد که آن سقط ذکر است یا انثی بنامی که تسمیه کنند با
اسم که مشترک باشد میان هر دو وارد چون طلحه و حمزه و جاریه
و نهضه در اسما و نحو ذلک و اگر مولود قبل تسمیه بمرد مستحب است
تسمیه او کرد اقبال اسلوبی و عادت حضرت نبوی صلی الله
علیه و آله و سلم آن بود که مولود را با نام خوب تعیین کردی و میگفت
که دوست‌ترین نامهای خدا تعالی عبدالله و عبدالرحمن است از
جهت دلالت و اشعار آن به بندگی که صفه حقیقت آدمی است
بذات مقدس حق و مشعر بصفت رحمانیت که مخصوص بذات
پاک اوست کذا فی سفر السعاده و در شرعة الاسلام است دلیل
بر احب بودن این دو اسم این است که اول مضاف باشد
بسوی اعلی اسمای الهی که کلمه توحید بان مختص است و دیگر مضاف
بسوی رحمن که دلالت بر کمال رافت و رحمت میکند با اول اسم و این
است و دیگر صفاتی که مختص است بذات و میگفت رسول خدا

صلی الله علیه واله وسلم که تسمیه کنید باسمای انبیا و دوست‌ترین

نامها حارث و همام است اما اول از برای آنکه حرث یعنی کسب

هیچ کس ازین صفت خالی نبود و بمعنی جمع مال نیز آمده و کم کسی

نیز ازین حال یا محبت این خالی بود و نیز بمعنی زراعت آید

و دنیا مزرعه آخرت است و هر کار که آدمی کند تخم زراعت

آخرت بود اما ثانی از جهت آنکه هیچ کس در جهان از هم و حزن

خالی نبود و کذا فی شرح سفر السعادة و گفت رسول الله صلی

الله علیه واله وسلم که زشت‌ترین نامها حرب و مره است

از جهت دلالت آن بر معنی جنگ و خصومت و تلخی و بر جور

و ظاهر است که غیر این اسما مذکوره آنچه در معنی آن یا قریب

بدان بود در حکم بدان خواهد بود و ذکر خصوص بعضی اسما از برای

تمثیل است و فرمود صلی الله علیه واله وسلم که خوارترین نامها

نزد حق شاهنشاه است و در روایتی از مسلم آمده که مغضوب

ترین مردم نزد خدا روز قیامت مردی است که نام کرده شود

ملک الملوک لا ملک الا الله و فرمود غلامان را یسار و رباح و نجیح

و جمیع ورثه نام او نهند چه گویند افلح یا رباح یا فلاح یا نجابت و چون
حاضر نباشد در جواب باید گفت لا یعنی افلح یا رباح اینجا نیست و
درین سخن منظور در اصل معنی این الفاظ در فال و عبارات مستکره
می افتند اگرچه مراد از آن ذات معین است ولیکن معنی اصلی
اعلام هم گاهی ملحوظ و منظور می افتند و عادت شریعت آن حضرت
بود که چون نام مستکره شنیدی تغیر دادی و نامی زیبا تعیین کردی
چنانچه حضرت عمر بن الخطاب را دختری که عاصیه نام داشت او را جمیله نام
نهاد و امت را امر فرمود که نامهای خوب نهند احمد و ابوداود
از ابی الدرداء آورده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده
خوانده میشوید شما روز قیامت بنامهای شما و نامهای پدران
شما پس نیک نهید نامهای خود را و در شرح شفای تسموا
باسماء الانبیاء و در شرح شمایل مذکور است هرکس که نام او احمد
یا محمد است در دوزخ در نیاید و در بعض کتب بنظر آمده
که در روز قیامت حقتعالی اگر یک شخص که مستحق است او را از دوزخ
نجات رهایی داد هرکس که نام او سمی است از دوزخ نجات خواهد یافت

وتسمیه باسم وی صلعم جایز است بلکه مستحب است بجهت ظاهر امر که
فرمود تسموا باسمی و از جهت ورود ترغیب بسیار در آن چه اخبار
روایات آمده که هرکرا محمد نام بود آنحضرت او را شفاعت کنند و بهشت
در آید کما قال صلعم فان لی ذمة منه بتسمیته محمدا و هو اوفی الخلق بالذمم
و تکنی بکنیت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ممنوع است در زمان
پیغمبر و هم بعد از زمان وی و منع از آن در زمان پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم اقوی و اشد بود و همچنین جمع میان علم و کنیت وی
نیز ممنوع بالطریق اولی باشد کذا فی سفر السعادة و در مطالب المؤمنین
است که صحیح است این که جمع میان نام و کنیت آنحضرت صلعم منهی
است و در احیاء مذکور است اگر ولد را تسمیه باسمای انبیا کند باید
که او را لعن نکنند و شتم نکنند و نه تصغیر نام وی کنند بلکه تکریم و تعظیم
نام انبیا نماید و اتفاق دارند همه علما بر تحریم اسم که ابتدای او
بلفظ عبد است و او مضاف باشد بسوی غیر خدا مثل عبد النبی
و عبد الکعبه و عبد عمر و عبد عثمان و عبد علی و عبد حسن و ابن شیبه
روایت کرده که نزول کرد بر نبی علیه السلام قومی و در آن یک

بعضی به نام از عبدالمجلس فرمود علیه السلام ما را بکمک بی نام تو
چیست گفت عبدالحجر فرمود صلی الله علیه و آله وسلم که تو عبدالله است نه بنده
سنگ و عجب از مردمان که شرم نمیکنند که از بندگی خدا عار دارند
و بنده بنده خدا شوند نعوذ بالله من شرور الغضب و من سیئات اعمالنا
بلکه در صحیح هم از ابی هریره آمده که فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
نباید که بگوید یکی از شما عبدی و امتی که همه مردمان بندگان خدایند
و همه زنان اماء او یند بلکه بگوید فتای و فتاتی و بگوید بنده مر صاحب
ربی بلکه سیدی و مولای و در روایتی مولای نیز بگوید زیرا که مولای
شما خداست و قاضی القضاة و سید الناس و سید الکل نیز ممنوع است
چه اول خاص خداست و دیگری نباشد و ثانی خاص پیغمبر علیه السلام و دیگر را
نتوان گفت کذا فی سفر السعادة و تسمیه باسامی فرشتگان نیز ممنوع
است مثل جبرئیل و میکائیل و نحو ذلک کذا فی مطالب المؤمنین
و در شرعة الاسلام است که کودک را حکیم نام نه نهند و نه حکم زیرا که
حاکم و حکیم بحقیقت از اسمای الهی است به غیر خدا را نمیسزد و ابوعیسی کنیت
کردن نیز ممنوع است چنانچه مروی است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و

برثبت شبهه این است چه فرمود که عیسی ... نیز و بیکس
دهست این آیت را و اما ختان بکسر خا موضع قطع از ذکر
غلام و فرج جاریه چنانچه در حدیث آمده اذا التقی الختانان
وجب الغسل و مراد اینجا بمعنی مصدر است ختان بمعنی قطع سنت
وی سنت است نزد امام اعظم و مالک و احمد و از شعار و بعضی از شافعیه
و از شعایر اسلام است تا اگر اجتماع کنند اهل شهری بر ترک آن جنگ
کند امام با ایشان چنانچه اذان و امثال آن کذا نقل عن المحیط و
واجب است نزد شافعی و بعضی از مالکیه و جماعه دیگر از علما برای رجال
و نسا و حجت آنها که قایل اند بوجوب حدیث است که احمد در مسند
خود و بیهقی از ابی الملیح بن اسامه از پدرش آورده که آنحضرت
صلعم فرمود الختان سنة للرجال مکرمة للنساء و احتجاج کرده اند
بر وجوب آن بآنکه حق سبحانه و تعالی امر فرمود باتباع ملت ابراهیم
و بتحقیق ثابت شده در صحیحین از حدیث ابی هریره که پیغمبر صلعم
فرمود ختان کرد ابراهیم علیه السلام در هشتاد سالگی بقدوم
با آنچه روایت کرد ابو داود که گفت پیغمبر علیه السلام ... ...

مرد پیر آن عذر دارد اسلام بپیند از زخود سوی کعز او ختان کنی دیگر با مذ قلفه نگاه میدارد نجاست را و منع میکند صحت صلوه را پس

واجب بود از اله آن و اگر صبی مسد شده محتون و حشفه او ظاهر

است احتیاج ختنه نیست یا بر حشفه جلد قلیل است که بریدنش

موجب اذی است و صبی متحمل نخواهد شد بر کش جایز است چنانچه

اگر پیر اسلام آورد و طاقت بیخ ختان ندارد ترک ختان نیز

جایز است کذا فی الکنز و در زیلعی مذکور است که وقت ختان هفت

سال است و بعضی گفته اند وقتش بلوغ است زیرا که ختان برای

طهارت است و قبل بلوغ طهارت بروی واجب نیست و ترک واجب

بی حاجت درست نیست و بعضی گفته اند وقتیکه متحمل الم ختان

شود و آن اشبه بالفقه است و ختان دختر سنت نیست بلکه مکرمه

است برای رجال زیراکه با زن محتونه لذت در جماع بسیار حاصل

میشود و اصل این است که رسانیدن الم بسوی حیوان درست نیست

شرعا مگر بمصالح که راجع باشند سوی آن و در ختان اقامت سنت

است و مصلحتش عاید است بوی زیراکه رسول مقبول فرموده است لی

ختان سنت است بر ترکش محاربه خواهیم کرد و همچنین در بیست کلی
و داغ کردن برای مداوات جایز است و همچنین سوراخ کردن گوش
دختران نیز جایز است زیرا که در ان منفعت زینت است و این شبه قدیمه
است انبی و سوراخ کردن در بینی ثابت نشده بلکه این فعل هنود است
است کذا قال الفقیه ابو اللیث و صاحب هدایه مواضع زیور و زینت
بیان کرده و بینی را ترک کرده و سکوت در موضع بیان نیز بیان
است بدانکه اختلاف است علما را در وقت ختان از امام اعظم نقل
کرده اند که فرمود لا علم لی بذلک یعنی مرا علم بوقت ختان نیست و
دلیلی قطعی بران نه و از صاحبین نیز درین چیزی مروی نشده و
بعضی گویند که در روز هفتم است چنانچه عقیقه و حدیثی نیز درین باب
روایت کنند و بعضی گفته اند بعد از هفت سال و بعضی بعد از نه سال
و بعضی بعد از ده سال و بعضی هر وقت که خواهد شد اما وقتی که صبی الم
انرا تواند برداشت و در صحیح بخاری از ابن عباس آمده که صحابه
بعد از بلوغ فرزندان ختان میکردند ولیکن ظاهر است که مراد قریب
وقت بلوغ باشد و الا کشف عورت مر بالغ را حرام است از قرب نسبت

ـنت کند از طلوع بمعنی لغوی یافت یعنی تعبد از رسیدن بدرجه
ـنت و سن تمیز و هشیاری و مکحول شامی که از تابعین است گوید
ابراهیم علیه السلام پسر خود اسحق را در هفتم ختان کرد و اسمعیل علیه
السلام را در سیزده سالگی و در اولاد اسمعیل علیه السلام این سنت
ماند که در سیزده سالگی عرب میکنند الخواص پوست گوسفند که تازه
کنده باشند اگر گوسفند چون بپوشانند کسی را که بچوب زده باشند درد
ساکن شود والله اعلم **الثعلب** بفتح اول و سکون عین
مهمله و فتح لام و بای موحده بفارسی روباه و بهندی لومبڑی و
لومڑی نیز نامند و آن حیوانی است بری معروف و بحیله گری
مشهور ثعلبة مونث منه ثعلبان بالضم روباه نر ثعالب و ثعال جماعت
ارض مثعلبة بکسر اللام ای ذوات ثعالب و ارض مثعلة فهو من
ثعالة و یجوز ان یکون من ثعلب کما قالوا معقرة لارض کثیرة العقارب
و حیله او در طلب رزق اینست که خود را مرده مینماید و شکم را باد
میکند و بر پشت میخسپد و پایها را بلند میکند چنانچه جنیده گمان میبرند
که مرده است چون نزدیک می آیند بر میجهد و جست میکند و میگیرد

بطور شکار دیگر آنکه وقتیکه کبک ها در پشم روباه بسیار شوند قدری
در پشم خود در دهان خود میگیرد و بعد از آن اندک اندک در آب
میرود و کیکها از آب گریخته بر پشمیکه در دهان او است مجتمع
میشوند فی الحال غوطه میخورد و آن پشم را در آب می اندازد و
میجهد و در قسمت ارزاق العجوبه بیان فرموده اند که گرگ روباه
را شکار کند و میخورد و روباه قنفذ یعنی خارپشت را شکار کرده
میخورد و قنفذ افعی را شکار میکند و میخورد و افعی گنجشک را شکار
کرده میخورد و گنجشک ملخ را شکار کرده میخورند و ملخ بچه های زنبور
میخورد و زنبور نحله را شکار مینماید پس میخورد و نحله شکار مگس میکند
و میخورد و مگس ملس را شکار میکند و میخورد و بچه های روباه را اکثر گرگ
میخورد لهذا برای حراست بچه ها برگ ساز توبی گرا اکر و بچه می آورد
تا گرگ نزدیک وی نشود و بچه نبرد و حکایت است که در زمان حضرت
رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم شخصی بود که بتی داشت و نان
و مسکه می آورد و بر سر او می نهاد که بخورد ناگاه روباهی آمد و
آن نان و مسکه را خورد و بر سر آن بت شاشه کرد آن شخص آنجا

تا ام عبید ... هر روز در حضرت صلعم آمده و ایشان آورده الحاکم
حلال است نزد شافعی و حرام است بر قول اکثر علما کذا فی الصیدیه و نزد
امام ... حرام است کما فی شرح الشرایع و در مقصد ... است اختلاف
کرده اند علما در ضبع و ثعلب پس امام اعظم میفرماید که حلال نیست خوردن
آن هر دو و نزد مالک و شافعی هر دو مباح اند و گفت احمد ضبع مباح است
و در ثعلب از احمد دو روایت است یکی تحریم و آن مختار خلال است
دیگر اباحت و آن مختار عبد العزیز است و در حیوة الحیوان است که امام
شافعی در حل او نص آورده اند و ابن صلاح میگوید حدیثی در حل او
یافته نشده و در تحریم او دو حدیث است و در اسناد آن هر دو حدیث
ضعف است و اعتماد شافعی در حل ثعلب بر عادت عرب است که میخورند
پس متوجه است در قول حق تعالی قل احل لکم الطیبات و بحل او
قایل اند طاوس و قتاده و عطا و غیرهم و از ابو سعید عثمان بن
سعید الدارمی که امام فقها و محدثین است که ثعلب حرام است و
ابو حنیفه و مالک نخورد پس مکروه میدارد و اکثر روایات از امام
احمد در تحریمش یافته شده زیرا که ثعلب سبع است انتهی و اصل اختلاف

در ذی ناب است لهذا امام احمد در تحریمش با وجه مشهور نمود و ثعلب
سبع است لهذا نزد امام اعظم هر که به دندان غارت کند خواه قوی
باشد مانند شیر و پلنگ و جبره ویا ضعیف مانند روباه و کفتار
و شغال و نزد شافعی هر که به دندان غارت کند و قوی باشد پس
ثعلب ذو ناب ضعیف است و در منهاج فقه شافعی مذکور است که ثعلب
حلال است زیراکه عرب او را از طیبات میشمارند و در درمختار
شرح تنویر الابصار ثعلب حرام است زیراکه ناب شکار میکند و نزد ایمه
ثلثه حلال است بالجمله نزد امام اعظم حرام است چراکه ذی ناب است پس
در احتمال است تحت حدیث نبوی نهی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
عن اکل کل ذی ناب و بر بودن او ذی ناب علماء عربیه اتفاق
دارند مثل محدث دارمی و حافظ و مجد الدین و زمخشری و مطرزی
بلکه صاحب حیوة الحیوان نیز قایل شده و گفت که ثعلب سبع است چنانکه
ضعیف و مندرج بود در ذی ناب و در طیبات ممنوع است چه او از سبع
است و سبع از طیبات نیست بالاتفاق و قول او که عرب میخورند
غلط است زیراکه هرگز از رسول و از هیچ صحابه ثابت نشد که خورده و ...

باشد بلکه از احدی من الفرس ثابت نمیشود خوردن او غایة الامر
آنکه او ضعیف است و در بعضه از دیگر سباع این موجب حلت نمیشود
چون هیچ دلیل عقلی و نقلی بر حل او صحیح نمیشود والله اعلم بالصواب
و در مسند احمد از ابی هریره آمده که گفت نهی کرد مرا رسول خدا
صلی الله علیه و آله وسلم از سه چیز در نماز از نقر مثل نقر خروس و اقعاء
مثل اقعاء کلب و التفات مثل التفات ثعلب و در بعضی حدیث
نقر غراب آمده یعنی نول زدن زاغ کنایت است از ترک تعدیل و
طمانینت و در سجده و اقعاء باین طور که بنهد سرینها را و سر دو
زانو بر زمین و ایستاده کند ساقین را و آن هر دو را ضم کند بسوی
سینه کذا قال الطحاوی و کرخی گفت اقعاء این است هر دو پا را
ایستاده کند و هر دو سرین را بر پاشنها نهد و هر دو دست را بر
زمین نهد و اول اصح است کذا فی العینی شرح الکنز و التفات روباه
آنکه نگاه کردن به یمین و شمال است بگوشه چشم نگریستن میکرد اید
از راه التفات نباشد و مکروه نه کذا فی الهدایه و در شرح ابن الهمام
بست احد التفات مکروه است که بسجده کردن را تا بیرون آید از

مواجهت قبله و اگر تحرف کند بجمیع بدن خود فاسد گرداند نماز را
پس یک قسم التفات مفسد است و یکی مکروه خاصه عمل کثیر مفسد و بعض
قایل بمکروهی است و بعضی گوید مکروه است التفات بعنق بی تحویل
و اگر تحویل سینه کند باطل گردد نماز و اگر بگوشه چشم ملاحظه کند مکروه نیست
انتهی و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم نهی کرد از التفات در نماز و وعید
فرمود بران و منع نمود و هو یعنی التفات در نماز اختلاس ربودن است
یختلسه الشیطان که میکند آن ربودن را شیطان از نماز بنده و در
احادیث این لفظ زیاده است که من صلوة العبد یعنی میکند و میرباید
شیطان از نماز کامل و مر این حدیث صحیح است روایت کرده اند
او را البخاری و مسلم و احمد و ابو داود و نسائی از عایشه از ای شرح
سفر السعادة **الخواص** طبیعت آن گرم و خشک است و پوست
آن در گرمی قریب بسمور و خوردن گوشت آن جهت بسر و دیگر
و مرطوبین و سحر یکباره و جذام و استسقا مفید و برای رحمت
لقوه و جذام سودمند است و پیه وی در زحمت نقرس طلا کنند
فایده دهد و خون وی بر موضعی که موی آن رفته باشد طلا کنند موی

تر و از شکم زرد و زبره و پیرامون بینی بسی که سرخ و در شکمه باشد گاه

سود مند بود ارنب بفتح همزه و سکون رای مهمله و فتح نون

و بای موحده خرگوش و آن اسم جنس است اطلاق کرده میشود بر نر

و ماده و تمیز فیمابین ذکر و انثی باسم اشاره میشود و یقال هذا الارنب

و هذه الارنب و از صراح مفهوم میشود که برای مونث ها می آرند

و میگویند ارنبه ای خرگوش ماده و حافظ میگوید اطلاق ارنب

بر ماده می آید چنانچه یقال هذه الارنب کما یقال هذه العقارب ارانب

و اران جماعت … زمین مؤرنبة بکسر النون ذات ارانب و کساء

مؤرنب بصیغه اسم مفعول جامه که در وی منسوج باشد … پشم خرگوش

و در حیوة الحیوان است که … نر را خزز گویند بضم خای معجمه و فتح

زای معجمه اول خزان بالکسر جماعت کصرد و صردان و خرگوش

ماده را عکرشه گویند بکسر عین و خرنق بکسر خای معجمه و نون بچه خرگوش

که پیدا شود … بعد از آن … گویند بضم سین مهمله و فتح حای مهمله

بعد از آن ارنب گویند و بهندی سسا و سسه و بهری … نامند جثه او

مانند جثه گربه با موهای … و صورت آن فی الجمله شبیه بصورت

گوش و گوشهای آن بسیار بلند و بهذا اورا خرگوش نامند و دستهای
آن کوتاه‌تر از پاهای آن و مانند زنان حیض بیند و گویند یکسال نر گردد
نر آن ماده و بالعکس و او اصلی ندارد و گفته‌اند قال شیخ الاسلام بلکه یکسال
نر آن بسیار است و قوی میگردد و یکسال ماده آن و بهذا اشتباه بود
اثرا گفته‌اند و مدت حمل آن سی شبانه روز است و زیاده هم گفته‌اند
و گویند چون اورا بسیار بتر باشند و ذبح نمایند خون از مذبح آن برنمی آید
و سفید برنگ و سیاه اغبر و ابلق پیدا شد و کمال الدین الدمیری در
حیوة الحیوان گفته که چهار حیوان حیض میکنند یکی زنان دوم ضبع سوم
خفاش چهارم ارنب و ابن الاثیر حکایت میکند که حضرت صدیق
اکبر رضی الله تعالی عنه یکروز ارنب را شکار خورد و اورا دو خصیه بود
و ذکر و فرج بود مثل خنثی و او خواب کند چشم گشاده و بسبب بسیار اوقات صیاد
او را می بیند گمان میکند که بیدار است و چون خرگوش دریا را بیند
بمیرد و ازین جهت در کنار دریا نمی باشد و عرب میگویند که چیزی از
از وی میگیرند الحکم حلال است گوشت وی نزد جمیع علما مگر
رافضیان حرام میدارند چنانچه صاحب شرائع گفته که حرام است خوردنش در

و مقصود ازین ایضاح است که ائمه اربعه اتفاق دارند بر اباحت اکل
گوشت خرگوش حیوة الحیوان است ارنب نزد کافه علما حلال است مگر از
عبدالله بن عمرو بن العاص و ابن ابی لیلی محکی است و حجت ما
حدیثی است که بخاری و مسلم و ابوداود و ترمذی و نسائی آورده
از انس گویند ابوطلحه بدست من ران و سرین خرگوش بحضرت نبی
علیه السلام فرستاد پس خورد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و در روایت
ترمذی لفظ راوی آمده ران یا سرین و حجت ابی لیلی و من وافقه
حدیثی است که ترمذی روایت کرده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم
فرمود که من نمیخورم او را و حرام نمیدانم و جواب از حدیث مذکور
یکی ترمذی خود گفته که اسناد این حدیث قوی نیست و دیگر آنکه
این حدیث دلالت بر حرمت نمیکند و بعکس روایت نکرده که آنحضرت
او را حرام داشته باشد غایه حدیث مذکور کراهت داشتن رسول
مقبول مع جواز اکل و در هدایه گفته است که لا بأس باکل الارنب
بدین که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و قبیله مقدمه فرستاده شد نزد
وی امر کرد اصحاب را بخوردن آن و دیگر آنکه او از سباع نیست و نه مردار

بیخود و پس شبابه شد باهو و در مصفی گفته که در ایه به الاباس گفته
برای نبودن او مجتهد فیه زیرا که بعضی از اولاد میان ... اند که
ارنب حیض میکند پس مشابه شد بآدمی و گوشتش بو مثل ... خو
دراز است پس با این دو شبه حرام خواهد شد ایا نمی بینی که امام اعظم
گوشت اسپ را حرام میگوید برای مشابهت او با آدمی با این طور
که برای اسپ در غنیمت سهم است مثل آدمی و در جامع الرموز گفته
که بعضی صحابه کراهت ارنب کرده زیرا که مرویست که ارنب زنی
بود و او حیض با غسل میکرد و ممسوخ شد کذا فی الکرمانی و در برجندی گفته
بعضی گفته اند که ارنب مکروه است چه او از حشرات است پس حرام
است مثل سایر حشرات کما ذهب الیه الشیعه و در مجمع البرکات نقلا
عن روضة الفقها بر که ارنب را مکروه میگوید برای است حیض مکروه
میدارد و صاحب محیط الاباس آورده برای نبودن او مختلف فیه
و در مطالب المؤمنین گفته اختلاف کرده اند در ارنب اکثر فقها
بطرف اباحت رفته اند و جماعه مکروه می پندارند کذا فی
الکاشف میگوید بنده مسکین محمد المدعو بالمعین تجاوز الله سیئاته یوم الدین

اسمعیل که بخاری در صحیح خود و مسلم در صحیح خود روایت کردند
که آنحضرت صلی الله علیه وسلم گوشت خرگوش تناول فرموده اند پس
عدم حجیت دیگر نمانده پس حل ارنب و قایل شدن بکراهت بعضی
بی وجه است چه فعل حضرت علیه السلام حرام و مکروه نبود کما هو مصرح
فی الاصول الفقه و هیچ حدیث صحیح دلالت نمیکند بر اینکه حضرت صلعم
حرام داشته باشند مگر از بعضی احادیث معلوم میشود که گاهی آنحضرت
صلی الله علیه واله وسلم نخورده اند چنانچه در جامع الاصول از حدیث
ابی داود مرویست که شخصی نزد عبد الله بن عمر ارنب آورد
که صید کرده بود از او گفت یا عبد الله بن عمر چه میگوئی گفت در آن
این گفت بودم من در مجلس رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم و
او را آورده شد نزد وی ارنب پس نخورد آنحضرت و منع نیز نکرد
پس مذهب صحیح این است که آنحضرت صلی الله علیه واله وسلم گوشت خرگوش
تناول فرموده اند کما صرح به صاحب القاموس و اگر محرم ارنب را صید
نماید بدنه و هدی بزغاله ماده لازم شود کذا فی البرهان الخواص
در حینی که دفع منع خرگوش بریان کرده بخورد از رعشه که بحیث خللی باشد خلاص

رود طبیعت آن گرم در سیوم و تر در دوم ارنب بحری

گفت قزوینی آن جانوریست سرش مثل سر خرگوش و باقی بدنش مثل

بدن ماهی و گفت ابن سینا او حیوانیست از دواب [illegible]

هرکه بخورد او را قی بسیار آرد و بهندی کاسا نامند کذا فی المخزن حکم

است اکل او از بهر سمیت و صاحب حیوة الحیوان گفته که آن مستثنی

از قول فقهای شافعیه که علیه فرموده اند هر حیوان بری که خورده

میشود پس شبیه او که بحری باشد نیز خورده میشود و بنده میگوید که در

کلام صاحب حیوة الحیوان نظر است چرا که خرگوش بحری با خرگوش

بری در شکل مشابهت ندارد بلکه البته در اسم موافق است و مجرد اتفاق

اسمی موجب حل و حرمت نیست نزد شافعیه کما بینه الرافعی و نزد

حنفیان همه جانوران بحری حرام اند مگر ماهی کما سیجی الیربوع

بفتح یای تحتانیه و سکون رای مهمله و ضم بای موحده و بواو و عین

مهمله بفارسی موش دشتی و دو پایه نیز گویند و بهندی [illegible] نامند

کذا فی المخزن و در صراح بفتح دال و بکسر را و سکون [illegible] مهمله و

صاد مهمله در آخر بچه موش [illegible] گویند و در قاموس لغتیست در ص [illegible]

تحفه در ذکر یربوع و فاره و جرذان و آن جانوریست شبیه بموش
و از آن بسیار بزرگتر و دستهای آن بسیار کوتاه و پاهای و دم
آن بلند و قوی و در صحراها و خرابها و بعضی عمارات کهنه میباشد
و خراب میکند و در حیوة الحیوان گفته که یربوع حیوانیست پاهای دراز
دارد و دست کوتاه و دمش مثل دم ملخ است و هنگام خوف میکند
بزودی میدود و هیچ چیز با او لاحق نمیشود و در زیر زمین جا میماند و مکر
را پیشه میکند و دو سوراخ میسازد یکی که از آن داخل میشود و از دیگری خارج و
سوراخهایی که از جانب خارج میشود نافقاء میگویند و قاصعاء چند
آن است و هنگامیکه بر زمین نرم میدود اثرهای او معلوم نمیشود مثل اسب
و قزوینی گفته که یربوع [illegible] جانوریست که برای آنها رئیس است که
اطاعت او مینمایند و هنگامیکه از سوراخ برای طلب معاش می برآیند
پیش از آنها رئیس آنها میباشد اول رئیس سر از سوراخ ظاهر میکند و می بیند
اگر هیچ جانور از درنده ها و غیره که از آن وحشت میخورند می بیند آنها
آواز میکنند همه موشها در سوراخ خودها میروند و اگر نمی بیند آواز
بطرز دیگر میکنند که همه موشها از سوراخ خودها می برآیند [illegible]

حلال است نزد امام شافعی و حرام است نزد امام ابوحنیفه . ما بینه

و در مصنف الایضاح است اختلاف دارند ائمه اربعه در یربوع امام اعظم

میفرماید خوردنش مکروه است بکراهت تحریم و مالک و شافعی میگوید

مباح است و از امام احمد دو روایت است و دلیل شافعی آنست که او را

عرب از طیبات میشمارند و امام اعظم میفرماید که او از حشرات است

و در هدایه گفته که یربوع مکروه است بکراهت تحریم زیرا که او از سباع هوام

یعنی از دواب زمین است که غارت کنند و میگزند و در غیر هدایه

گفته که یربوع حرام است و دلیل شافعی مخدوش است چه معلوم نیست

که کدام عرب میخورند اگر بادیه . و که قریش و دیگر عرب که صاحب

سلیقه اند میخورند البته دلیلش تمام . و آن خود ثابت نشده

و دلیل امام اعظم اظهر است که او از حشرات است و مراد از حشرات

حیوان خورد که در آب باشد یا در جنگلی و اگر محرم یربوع را بکشد باید

بدهد او هدیه بز غاله چهار ماهه لازم میشود که او قائم مقام آن است

الخواص طبیعت آن در سیوم گرم و خشک و چنین طبع

موی زیادتی که بر جسم باشد بر کند و خون یربوع بر آنجا مالند

دیگر نباید

در بینایی چشم علاج آید **البقر الوحشی** گاو دشتی
و در لغت ... نامند بفارسی گاو و بهندی روجه بضم رای مهمله و واو مجهول و فتح
جیم و ها نامند و فی الجمله شبیه بگاو است و شاخهای او مانند شاخ آن لی
کن دراز تر و باریکتر و در حیوة الحیوان گفته که آن چهار صنف دارد اول
مهاة بفتح میم و ها و جمع مهاة گاو وحشی مهوات نیز جمع دوم ایل بتشدید
یای مکسوره بر بزکوهی بفارسی گوزن گویند و بهندی باره سینگها
بفتح بای موحده و الف و فتح رای مهمله و ها و کسر سین مهمله و سکون
یای مثناة تحتانیه و خفای نون و فتح کاف فارسی و ها و الف و باره
بلغت ایشان دوازده و سینگه بمعنی شاخ است جهت آنکه شاخ
آن اکثر متشعب بدوازده شعبه مانند شاخه درخت میباشد بسیار صلب
مصمت شبیه بدندان و در جرم بلند از آن صلب تر بخلاف شاخ حیوانات
دیگر سوم یحمور یا گورخر چهارم ثیتل بفتح ثای مثلثه و سکون یای
تحتانیه و فتح تای فوقانیه بزکاو کلان سال هر واحد از اینها در گرما آب
می آشامند و در سرما نمی یابند صبر نمایند و بر بوئیدن باد قناعت میکنند و
شاخ او جوف ندارد بلکه بی جوف باشد بخلاف سایر حیوان و گاو دشتی

با بز اهلی بسیار شباهت دارد و شاخ او لیکن مضبوط نیست حالانکه کهیا تی یکجا
و دیگر درنده ها را از شاخ خود دفع میکنند و بچه ماهی او است [illegible] و از شیر
و غیره محفوظ میشوند الحکم و جمیع انواع بقر وحشی حلال اند بالاجماع
و عند الامامیة ایضا حلال و در مجمع البرکات گفته حلال است از حیوان وحشی
آهو و گاو وحشی و خر وحشی باجماع مسلمین الخواص پیه او همراه دارد و شاخ
گاو وحشی درنده ها از بوی او در گریزند و اگر بخور کرده شود شاخ او در خانه
میگریزند از آن خانه مارها و اگر بخور موی او میگریزند موشها و اگر شاخ
او سوخته در چیزی از اشربه حل کرده نوشیده باشد باه را زیاده میکند السمک ع
بالتحریک ماهی و بهندی مچهلی بفتح میم و سکون جیم فارسی بکلمه یکی ماهی
سموک جماعت سمکة ماهی را سره که حساب کنند آنرا و ماهیت او حیوان
آبی است که تعیش آن بیرون آب نباشد و گاه بر آنچه بیرون آب تعیش
بنماند مانند سقنقور نیز اطلاق میکنند بخلاف آنکه ذی المخزن [illegible] و انواع
بسیار است بعضی را اسامی مخصوص و اکثر را نیست و تعدد آن غیر حق تعالی انام
جل و علا نمیدانند و در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله وسلم وارد است
که حق سبحانه تعالی خلق کرده هزار قسم از دواب را ششصد قسم آبی و چهارصد قسم

سیم ... صاحب حیوة الحیوان گفته که شش صد قسم در بحر و چهار صد در بر
و بعضی ماهی را اول و آخر یافت نمیشود از درازی او و بعضی از خردی
او چشم ماهیان در آب نمیشود اما استنشاق هوا میکند مثل حیوانات بر
لکن استنشاق حیوانات بریه است و سبب این ... منقبضه ریه ای
تنفس و استنشاق ماهی بصدع است یعنی بآن چیز که میان چشم و گوش
میباشد و آن ... تولد روح حیوانی در قالب او قائم مقام هواست و در قیام
حیوة از هوا مستغنی است بخلاف ایشان و دیگر حیوانات که مستغنی نیستند
از هوا زیرا که ماهی از عالم آب و خاک است نه از عالم هوا و حیوانات دیگر
از عالم آب و خاک و هوا اند چنانکه گویند که سمک تسبیح خدا میکنند اندرون آب
و بر بالای آب تسبیح نمیکنند و هوا آلت عیش طیوریان هواست اگر بوزد
بماهی فی الحال بمیرد و غزالی گفته که بعضی ماهی را نسیم ضرر نمیکند چنانچه بعض
نسیم ماهی بر روی آب طیران میکند بمسافت طویله بعد از آن نزول مینماید
و همه ماهیان را حرص است در خوردن و کثیر الاکل میباشد جهت آنکه در
معده ایشان برودت بسیار است و معده او نزدیک بدهن است و او را گردن
و آواز نیست جهت آنکه هوا در جوف او نمیرود و بعضی گویند که ماهی را ریه ...

نیست چنانچه درین را طول نیست و شعر ... بهره نیست و در عجائب ...

ماهی زبان ندارد و ماهی کوچک را ماهی بزرگ میخورد و بعضی ماهی کوچک

که در آن ماهی بزرگ میمیرد و بسبب قلت آب و بعضی ماهی بتوالد متولد

و بعضی بیضه تولد ... کل در رمل در فصول سال و بیشتر از عفونات حاصل میشوند

و بعضی ماهی را عقیده ورزیده نیست بلکه بیک رنگ است و بعضی بشکل مار است و

گفته اند که هر ماهی که در آب شیرین است او را زبان و ... است امام

غزالی فرموده که اکثر خلق ماهی است و ... از عادت و این ماهی کوچک

است که از غایت برودت چون بدام صیاد افتد صیاد را لرزه پیدا میشود

و دام را بدرختی یا سنگی بند میکند تا آن ماهی می میرد و چون مردان ...

از آن میرود و اطبای هند در مرضهای شدید نحر این ماهی پیدا میکند مرض

و در غیر بلاد هند استعمال میکنند اصلا و این عادت چون تر شود باشد قریب

مصروع بر بند نافع است و از جمله عجائب ماهی آنست که عبدالرحمن ابن ...

مغربی گفته که در دریای مغرب رسیدیم بمحلی که آنرا برطان میگویند و ما ...

با ما بود و دام انداخت و ماهی گرفت که طول آن یک وجب بود ... نظر کردیم

در گوشش راست او مکتوب بود لا اله الا الله و در قفا محمد و در زیر اذن چپ

و از ابوهریره منقول است که در بحر روم ماهی دیده است که طولش
یک فرسخ است و نام او ثلب است هرگاه که او را قطعه قطعه برچند و در دام نگاه میدارند
ماهی همچنان اضطراب میکند چنانکه پاره پاره میشود همچنان متحرک میماند
و اگر پاره‌ای از او در آتش تیز اندازند همچنان برجهد و هرگاه که در دیگ اندازند
و سر دیگ را تا سر آن استوار و محکم کنند همچنان برجهد و حرکت میکند و تا انضج بهم نرسد
ساکن نمیشود اگرچه هزار پاره شود و روایت کرده اند که آدمی دختر خود
را همراه بکنار دریا برد و هر ماهی که میگرفت دختر او باز بدریا می انداخت
پدر پرسید که چرا چنین میکنی دختر گفت جهت آنکه از رسول الله صلی الله علیه
و آله منقول است که ماهی در دام نیفتد الا هرگاه که از یاد خدا غافل شود و از یاد حق تعالی
و من دوست نمیدارم که بخورم چیزی که غافل باشد از ذکر سید الحکم
در حیوة الحیوان گفته تمام نوعهای ماهی حلال است بهر طریق که مرده باشد
یا کشته باشد و اجماع مسلمانان بر آنست که پاک است میته سمک اگرچه مجوسی
صید کرده باشد جهت آنکه حسن بصری روایت کرده که هفتاد صحابی را
دیدم که میخوردند ماهی که مجوسی صید کرده بود و در نیت پاره کردن
ماهی زنده از جهت عذاب او همچنانکه بکشند در نیت پیش از مردن

و مکروه است ذبح ماهی اگر بزرگ باشد که نصیب است ذبح نور اهل ...

و اختلاف کرده اند علمای شافعیه در حل و حرمت حیوانات بحری

سوای ماهی بعضی گفته اند که جمیع ما فی البحر حلال است اگرچه بصورت آدمی

باشد مگر صفدع و این مذهب ابو علی الطبری است که از قدمای شافعیه

بلکه میگوید که اگرچه آدم بحری تکلم کند بعربی و گوید که من فلان بن فلان

هستم آن وقت هم خورده میشود در قول او را تصدیق نکنند و بعضی گفته

اند که جمیع ما فی البحر خورده میشود مگر آنکه بر صورت سگ است یا خنزیر

یا صفدع و بعضی گفته اند هر چیزیکه در بر مذبوحا خورده میشود در بحر

غیر مذبوح خورده میشود علی الاصح و بعضی گفته که مضر است ذبح او و

آن مختار صیدلانی است پس بر این مذهب سگ آبی و خوک آبی حلال

نیست و خر آبی اگرچه برای او شبه است در بر که حلال است و آن

حمار وحش است خورده میشود زیرا که برای او شبه دیگر است و آن

حمار اهلی که حلال نیست پس تغلیبا للتحریم او هم خورده نمیشود کذا قال

الامام فی الروضة و شرح المهذب و میگوید که مذهب اصح در فقه آنست

که همه جانوران آبی حلال اند مگر سرطان و ضفدع و تمساح خواه بر صورت

بر ... بحث الکلان در تحت عبارة حیوة الحیوان و در شرح منهاج فقه
شافعی مذکور است که هر حیوان بحری که زندگی او در آب باشد
چون از آب بیرون آرند عیش او مانند عیش مذبوح سر بریده باشد که بصورت
ماهی است حلال است بهر طوری که مرده باشد خواه بی سبب خواه بصدمه
خواه بسنگی خواه بعلم شدن آب خواه بکار صیاد و آن حیوان بحری که
بصورت ماهی نیست آن نیز حلال است در مذهب اصح و بعضی گفته اند
که غیر سماک حلال نیست و بعضی گفته اند که اگر مثل او در بر خورده
میشود چون بقر و غنم حلال است و الا فلا چون سگ و حمار و حیوانیکه عیش
میکند در بر و بحر چون صفدع و سرطان و حیه و عقرب و سلحفاه و تمساح
حرام اند و در [illegible] یک قول است و در دو دیگر یک روایت حلیت
است مانند ماهی و یک روایت حرمت است مانند [illegible] و آخر بجهت
[illegible] در حیه و عقرب حرمت برای سمیت است و در
[illegible] شیخ الاسلام مذکور است بمذهب امام شافعی هر حیوانیکه زندگی او
در آب [illegible] باشد و چون از آب بیرون آرند عیش او مانند مذبوح سر بریده
باشد آن همه حلال است بهر صورت و شکلی که باشد او را ماهی گویند خواه

بمثل خوک و سگ و گاو و اسب باشد و غیر آن مگر بصورت ماده آنکه بسیار
روایت حرام است اما فتوی برآنکه آن آهو می حلال است و مرده
رو حلال است بهر طریقه باشد حاجت بسر بریدن ندارد و ماهی که مرده و
مگر آنکه بسیار کلان باشد و بسیار زنده می ماند آنگاه ذبحش مستحب است
و بیک روایت آنکه در بیرون اندازد تا بمیرد و اگر زنده ماهی را
بخورند یا در روغن گرم کرده بریان کنند ماهی حلال است اما اینکار
کردن در صورت اول کروه است و در فواید جدولیه مسطور است
حیوانات بحری که عبارت از انواع ماهی و نهنگ و کشف و غوک
و خرچنگ و مماثل جمیع حیوانات [illegible] که مثل حیوانات انسی اند
بری و گاو آبی و اسب آبی و خر آبی و استر آبی و شتر آبی و گاومیش
و مماثل حیوانات دیگر و مماثل بهایم سباع شیر آبی پلنگ آبی یوز آبی
سگ آبی خوک آبی گرگ آبی و همچنین مماثل حشرات [illegible] و در زمین
ساکن میباشد چون خرگوش و روباه و سمور و سنجاب و موش و [illegible]
و کژدم و غیره پس بمذهب حنفی سوای ماهی [illegible] و جمیع انواع ماهی
که حلال است باقی حیوانات بحری تمام حرام است و بمذهب شافعی و [illegible]

ماهی و غوک که حرام است باقی حیوانات که بدون آب تعیش نتوا
نکرد بهر صورت و شکل که باشد خواه بشکل گوسفند و خواه بشکل آدمی
و غوک و سگ حلال است مگر کشف و نهنگ که در وی دو قول است
و در نهنگ اصح حرمت است و حیوان آبی که بصورت آدمی باشد
بنابر روایت حرام است و فتوی بر اینست که حلال است و بمذهب
مالکی سوای کشف و غوک که حرام است باقی حیوانات که بدون آب تعیش
نتواند کرد بهر صورت و شکل که باشد خواه بشکل گوسفند و گاو و خواه بشکل
آدمی و خوک و سگ حلال است و بمذهب حنفی سوای ماهی و کشف و
غوک که حرام است باقی حیوانات که بدون آب تعیش نتواند کرد
بهر صورت و شکل که باشند حلال است و بمذهب اثنا عشریه سوای
ماهی فلوس دار که حلال است اگرچه فلوس او زایل شده باشد مثل کعت
نوعی از ماهی است باقی انواع دیگر ماهی و نهنگ و کشف و غوک
و خرچنگ و امثال جمیع حیوانات بری اگرچه جنس آن حیوان در خشکی
مثل گوسفند و گاو و آبی همه حرام است و در شرح شرایع فقه
اثنا عشریه مذکور است خورده نمیشود از حیوان دریایی مگر آنچه را سماک خوانند

بعضی ماهی که وی را فلس باشد فلس خواه آن فلس بران باقی بماند یا ساقط
و مباح یا باقی بماند بر آنها مانند لغت و انها آن تمام ماهی ها است فلس دار
اما ماهی بی فلس نزد امام دو روایت است اشهر تحریم است و مار ماهی
کراهت است انتهی و در مقتضب الابتهاج گفته که اختلاف کرده اند ائمه اربعه
در حیوانات بحری پس امام اعظم میفرماید سوای ماهی هیچ چیز مباح نیست
و امام مالک میفرماید که همه حیوانات بحری مباح اند بلا ذبح خواه کشته
شود و در بر خورده شود یا نه و خواه هلاک شده بسبب یا بی سبب و خواه
تلف کرده او را مسلم یا مجوسی و خواه طافی باشد یعنی سینه بر هوا کرده
مرده یا طافی نباشد لکن در خوک آبی توقف کرده است و امام ائمه
میفرماید که همه حیوانات بحری خورده میشود مگر ضفدع و تمساح و کوسج
و ابو علی النجاد از اصحاب او منع میکند سگ آبی را و خوک آبی را
و مار آبی را و موش آبی را و عقرب آبی را و منع میکند بجهت
شبه او در بر خورده نمیشود و نزد امام احمد سوای سمک همه محتاج
بسوی ذبح شرعی مثل خوک آبی و سگ آبی و همچنان آبی و نحو
اصحاب شافعی اختلاف کرده اند بعضی از ایشان سوای سمک را با جمله

مثل حیوان الا امام اعظم و بعضی مثل قول مالکی و حنبلی قایل اند و ابو طیب
طبری شافعی میگوید نسناس حلال نیست زیرا که او بر صورت آدمی مخلوق
است و در روایت دیگر فرموده که جمیع حیوان بحری حرام اند مگر سمک غیر طافی
و سمک طافی آنکه در آب بمیرد بی سبب و بلند شده و ظاهر شده در روی دریا چنانچه
و در اینجا قاعده کلیه است و آن اینکه اگر ماهی بسبب بمیرد حلال است مثل سمک
ماخوذ ... و ماهیکه بی سبب بمیرد حلال نیست مثل طافی و اگر یک ماهی
دیگر ماهی را بکشت پس حلال است آنکه جدا شده از ماهی مضروب و آنکه باقی
مانده زیرا که موت او بسبب است و آنچه جدا شده از زنده اگرچه او میت است
لکن جسته ماهی حلال است بحدیث و همچنین اگر در شکم ماهی دیگر ماهی یابند
آن هم حلال است زیرا که تنگی جا سبب موت او شده و همچنین اگر ماهی
را مرغ آبی قتل کرده است آن هم حلال است یا ماهی در چاه آب مرد
یا را جمع کرده در حظیره که از آن خروج ممکن نیست و او جامع قادر است
گشتن ماهی ای صید پس در آن حظیره طافی بمیرد یعنی سینه بر هوا
مرده حلال است زیرا که تنگی مکان موجب موت او شد و چنانکه
یا در دام مرد یا کسی چیزی در آب انداخته تا ماهیان خورند و بمیرند

یا ماهیان را در نشته آویخته و یا آب تلخ شد و در آن ماهی ها مرده
خورده میشود و اگر بحرارت آفتاب یا به برودت آب ماهیان مردند خورده
میشود و در یک جا است جهت در جزو سبب موت و در دیگر روایت خورده
نمیشود و اگر آب ماهی را قتل میکند حار باشد یا بارد کذا فی الکافی و جریث
ای سمک سیاه و مارماهی که بصورت ماری باشد خورده میشود و بعضی
اهل کتاب در روافض خوردن جریث مکروه میدارند و گویند که جریث
ملعون بود که مردمان را بسوی علیه خود میخواندند پس ممسوخ شد حالا که
ایشان را وقوف نیست که ممسوخ باقی نمانده بعد سه روز همه مردند کذا
قال ابن عباس رضی الله عنهما و صح و انواع ماهی بلا کراهة حلال اند زیرا که
از علی رضی الله عنه مرویست که فرمودند کلوه حیه جراد بخورید خواه حی سبب
مرده و خواه بسبب ماهی کلام صاحب الفرید در زیلعی گفته که نزد ما حیوان
سوای سمک بغیر طافی از حیوانات بحری هیچ جانور حلال نیست و مالک
بگوید جمیع حیوانات مائی حلال است و بعضی ما کلبه خوک و سباع و سگ
انسان را استثنا کرده اند و از شافعی مرویست که جمیع ...
مباح اند و صاحب هدایه گفته که در اکل جمیع حیوان البحر خلاف است

و هسر ... بیع جایز باشد بالاجماع و دربی طهارت حیوانات بحری و حجت
بر بی ایشان قول حقتعالی است احل لکم صید البحر حلال کرده شد برای شما
صید دریا و حقتعالی فصل نکرده میان صید سمک و حیوان دیگر یعنی همه صید را
حلال فرموده و قول نبی علیه السلام که حلال است میته دریا و فرق نفرموده
میان یک میته و دیگر میته و دیگر آنکه جمیع حیوان بحری خون ندارند چه دمی
در آب [illegible] نمیکند و محرم دم است پس جمیع حیوان مثل سمک حلال
خواهد شد و جابر روایت کرده که در سفر صحابه رسول الله صلی الله علیه وسلم
را جوع رسیده بود پس از آنجهت دریا میته را که او را عنبر میگویند انداخت و هم
ما از آن نصف ماه پس هرگاه که آمدیم در مدینه و این حکایت پیش پیغامبر
علیه السلام گفتیم فرمود که او رزقی بود که اخراج کرد حقتعالی آنرا از جهت
شما آیا از گوشت آن چیزی است با شما بخورانید ما را و برای ما حنفیان
قول حقتعالی است و یحرم علیکم الخبائث یعنی حرام گردانید بر شما خبائث
را خواه بری باشد خواه بحری و سوای سمک همه خبیث اند و منع فرمود
رسول علیه السلام از تداوی [illegible] بدوا که در آن ضفدع است و نهی کرده
است از بیع سرطان یعنی بیع پایه و صید مذکور که در قول حقتعالی مذکور است

و حل کلم صید البحر محمول است بر سمکها که زنده اند و صطیاد آنها کرده شود
بس حلال است و میته که در حدیث مذکور است محمول است بر سمکی که میته
سمک حلال است بحدیث آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که حلال کرده
شد برای ما دو میته و دو دم اما دو میته سمک حلال است بحدیث
آنحضرت صلی الله علیه و سلم که حلال کرده شد برای ما دو میته و دو دم
اما دو میته سمک و جراد اما دو دم کبد و طحال و حدیث ... بر دلالت
دلالت میکند زیرا که جابر گفت که رفتیم در سنه بودیم مگر سنگی گفت بس انداخت
دریا ماهی مرده که مثل مرده بودیم و او را عنبر میگویند بکند از رواه
البخاری و المسلم و احمد و این دلالت میکند بر اینکه عنبر سمک است و از غنی و
سمک بس بحلش و حالت مخمصه شد و در حالت مخمصه میته و خوک حلال
است پس صید بحر که طاهر است بطریق اولی حلال خواهد شد و نصوص
دلالت میکنند بر تحریم خنزیر و سباع مطلقه خواه بری باشند خواه بحری
و اما طافی پس مکروه است خوردن او بقول جابر که رسول علیه السلام
فرموده است ماهی که از دریا آب فرو شد و در زمین ریخت بخورید
او را و هر که طافی شد نخورید و از علی و ابن عباس و ابن عمر و دیگر صحابه

مرده بمثل شده است روایت کرده‌اند پس این حدیث بر شافعی و مالک
حجت است که ایشان ماهی را مباح میکردانند و دیگر آنکه آن هم مروی است
... در مجمل میته مراد آن ماهی است که بیرون افکنده است آنرا
دریا لهذا آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم لفظ میته را بسوی بحر مضاف
فرموده‌اند پس ماهیکه موت او مضاف بسوی دریا نیست
بآن طوریکه بی‌موجب مرده حلال نیست و قاعده کلیه در ماهی این است
هر ماهی که سبب موت او معلوم باشد حلال است اکل او چنانچه بیندازد
او را موج دریا و یا حبس کرده شد در مکان تنگ که بی‌حیله گرفتش
از روی حکم است یا ماهی دیگر خورد و یا مرغ آبی او را کشت یا
آب یخ شد و اگر از شدت حرارت آب یا برودت مرد در یک
قول درست است زیرا که سبب موت او معلوم است و در دیگر
قول حلال نیست زیرا که آب قتل نمیکند ماهی را حار باشد یا بارد و
اگر از آب بر زمین رفت و بسبب آن ماهی مرد اگر سرش در آب است
خورده میشود و اگر دمش در آب است و از سرش آب رفت خورده نمیشود
زیرا که خارج شدن سر از آب سبب موت است و او معلوم است بخلاف

خوردنی بود پس حاصل آنست شرط حلال بسبب موت آنست که از
جدا شد سر سفتن بضرب خورده میشود مثل ماهی و سیان منه ماهیه بار از
ابو داود و در ابن ماجه از جابر روایت کرده اند که رسول الله فرمود
که انداخته است او را دریا یا منقطع و منکشف شده است از وی
آب پس بخورید آنرا و ماهیکه مرده در آب و بالا برآمد و ظاهر شد
یعنی طافی پس مخورید آنرا این حدیث حجت است مر ابو حنیفه
را در تحریم طافی و همچنین منقول است از جمله صحابه و در هدایه گفته
است که مالک و شافعی گفته است که لا بأس است بخوردن آن ازجهت
اطلاق احل لکم المیتتان پس میته بحر موصوف است بحل و ما میگوییم
که میته بحر آنست که بیندازد او را بحر تا موت مضاف بسوی بحر باشد
نه آنکه خود مرده است و در وی بی آفت و نزد امام احمد نیز حلال است
طافی و گفته است که طافی خورده شود و آنکه منقطع شده است از وی
آب نیک تر است و بعضی از اصحاب احمد طافی را مکروه پنداشته اند
و محی السنة گفته که اکثر بر آنند که حدیث مذکور موقوف است بر جابر یعنی
قول او و مذهب اوست نه حدیث حضرت صلی الله علیه و سلم و از این جهت

مخالف

منقول شد که حضرت امام شافعی و یهودی رحمة الله علیه که مخالفت میکرد
مجتهدانست و اقوال ایشان و مخالفت ایشان هم مردود نشد
ما هم مردانیم و ابوحنیفه رحمة الله علیه تقلید صحابی را واجب میداند که ا
قال الشیخ المحدث الدهلوی علیه الرحمة و در فتاوی حجری و فتاوی منصوریه
و جامع صغیر مذکور است که سمک مرده که شکم او بسوی آسمان است
خورده نمیشود چه او طافی است و اگر پشت او در زیر است خورده میشود
زیرا که او طافی نیست و شیخ ولی الله محدث اجتهاد موافق للمالک و
الشافعی میگوید که ظاهر قرآن و حدیث دلالت میکند بر اباحت
همه حیوانات بحر و مراد از آن هر چیز که عیش میکند در دریا و وقتیکه
خارج میشود عیش او مثل عیش مذبوح میباشد چون ماهی پس همه انواع
او حلال است و حاجت ذبح ندارد خواه مثل او در بر خورده میشود
چون گاو و گوسفند یا خورده نمیشود چون سگ و خوک و این همه
ماهی اند اگرچه در صورت اختلاف دارند بخلاف آن جانور که
عیش او در آب است و وقتیکه خارج میشود حیات او باقی میباشد
پس اگر بریده است مثل ... پس مذبوح حلال است و میته او حلال نیست

و اگر طاهر نیست مثل ضفدع و سرطان و سلحفاة و دلالت السموم مثل مار

و عقرب پس حرام است و علیه الشافعی و ما فی قوله تعالی

صید البحر طعامه متاعا لکم و للسیارة مراد از صید آنچه شکار کرده

بقصد اختیار و مراد از طعام میتات دریا است و آنچه که به اختیار شکار

کرده نمیشود و این اصطلاح یکتا به در بوده تا ذکر مذبه در تحلیل حرام آنچه

مذکور نشود و مراد از متاعا لکم اباحت او برای شهریان و مراد

از سیاره اباحت او برای مسافر باشد و ابو حنیفه میفرماید که

همه حیوانات بحری حرام است مگر سمک غیر طافی انتهی و امام محمد

در کتاب الاثار فرموده که چونکه ماهیان بسبب حرارت یا برودت

آب مرده باشد یا کسی دیگر برداشت فلا باس است بخوردن آنها و میکه

مرده اند با جل خود و طافی شد پس مکروه است و اما سوای این فلا باس

است و در مطالب المومنین گفته که اگر ماهی گرفته و در آب بحبس

انداخت و در آنجا بزرگ شد لا باس است خوردن آن و سمک

که او را مجوسی صید کرده لا باس است و در جامع البرکات گفته ماهی اگر

مرد بسبب حرارت آب یا برودت آب نزد امام اعظم حلال نیست

الليث بر حنفیه احد جه است حلال است نزد محمد و نزد الحسن با استعانه بیست

و خورد و هر دو را سمکه دیگر یک سمکه و اگر الراحیه فی الشافعی جمیع

برآمد دیگر به سمکه از و اگر سمکه و اگر مرده شد بسیت ماکول زیرا که در

و در صحیح شیخ الاسلام مذکور است زیرا که مستحیل بعد باشد و در

است بنیم بعضی و در صید ماهی شرط نیست و همچنین مسلمان بودن

شرط نیست در ماهی گیر و اگر یک ماهی را ماهی دیگر بخورد هر چند

آن ماهی دیگر را خورده است حرام باشد لکن آن ماکول حلال است

و اگر ماهی مرده پاره ازان اندرون آب و پاره در بیرون آب است

در وی تفصیل است اگر دم در آب است حلال است و در یک روایت

آنکه اگر نیمه وی یا کمتر از نیمه وی بر زمین باشد حرام و اگر نیمه

بیشتر بر زمین باشد حلال است و اگر شخصی ماهی که در آب بر ریسمان یا

ابریشم بسته و محکم شده خریده و تصرف نمود و بعد ازان سر ریسمان یا ابریشم

را بگشوده و ماهی دیگر آمد و این ماهی را فرو برد این ماهی که

فرو شده است مسلم او را باشد و آن ماهی را بیرون آورد و

بخریده و اگر ماهی دیگر را فرو برد هر دو را ازان خریده باشند میگویند شیخ

مسئله حل نهنگ در مذهب حنفیه در کتب معتبره بنظر نیامده مگر

در صیدیه شیخ الاسلام و فوائد جدید ذخیره مذکور است که نهنگ

حنفیه حلال است و سوای این دو کتب هیچ جا بنظر نیامده

صاحب حیوة الحیوان هم نسبت حل بطرف امام اعظم کرده و از کتب

معتبره معلوم میشود که نهنگ حرام است چه هر یک از علمای حنفیه

در کتاب خود می نویسند که سوای سمک علی الاطلاق هیچ جانور دریایی

حلال نیست کما هو مصرح فی الزیلعی و العینی و الهدایه و جامع الرموز

و غیرها و در کتاب مقتضب الایضاح که در بیان هر چهار مذهب است در آن

حل نهنگ هم نیست پس بمقابله این کتب معتبره کلام صاحب فوائد جلالیه

مرجوح و مطعون است و کلام شیخ الاسلام مردود و الله اعلم بالصواب و در تحفه الفقها

گفته جمیع انواع سمک حلال است و ابو حنیفه میفرماید که ماهی کوچک که از

وی زهره و دل جدا نمیشود مکروه است زیرا که زهره مردار است و مشایخ

اختلاف کرده اند ماهی کوچک که بطرز کرم بر زمین میرود و او را

جهیله می نامند حرام است بالاجماع و در فتاوی واقعات گفته ماهی

کوچک که از وی اخراج زهره در قلب ممکن نیست حلال است اکلها بما فیها

[illegible] مار است حرام است و ابوحنیفه میفرماید که ماهی کوچک مکروه است
[illegible] بخورد [illegible] امام محمد هو جواز الاصح المختار لانه من الحشرات و در
لغت [illegible] بر شما حلال است صید بر و بحر و جمیع انواع ماهی حلال است
کوچک باشد یا بزرگ و فی الایضاح السمک الصغار التی لا یکن اخرج
المرة منه حرام و السمک الصغار و غیرها و القلب و المرة متصل و فی
التطهیر السمک کلها حلال ان کان مالحا او اجاجا قال ابوحنیفه
السمک الصغیرة التی لا یخرج منها المرة و القلب مکروه و اختلف
المشایخ السمک الصغیر الذی یذهب بطریق الدودة و یقال که جیفه
حرام بالاجماع و در حیوة الحیوان میگوید جریث بکسر جیم و رای مهمله
و ماهی مانند سمک است شبیه به اژدها و بی آب عیش نمیکند و
او را در فارسی مار ماهی میگویند حلال است بالاتفاق و او قول
ابوبکر و عمر و ابن عباس و زید بن ثابت و ابی بریده و شریح و حسن
و عطا و مالک و شافعی است و اما حیات که زندگانی میکنند در بحر
بسبب آن از حیوانات سموم اند خوردن آنها حرام است و مصنف رحمة الله
علیه در کلام آینده خواهد فرمود که جمیع جانوران دریای حلال اند بشرطیکه

در حلّی حوت نداند و آن مذهب شافعی است و مذهب ... تحفه
بیان کردم اگرچه مناسب بود بیان آن تفصیل شرح کلام
که خواهد آمد لکن چونکه والا اهل حل سمک بر ظاهر و حرمت ناتمام
بر تفصیل مذکور بود لهذا بیان کردم و در انجا نیز مذکور شده خواهد
انشاء الله تعالی و در تحفة الفقهاء گفته اگر سمک کرم دار شود حلال است و
اگر گوشت کرم دار شود حرام است لکن ظاهر است و در ... الاثار
گفته گوشت و هر چه که بوی بد در آن ظاهر شود حرام است خوردن آن
او و روغن و زیت و شیر و هر چه که بو دار شود حرام نیست و در
گفته اگر کسی سوگند خورد که لحم نخواهد خورد پس باکل لحم سمک حانث نخواهد
زیرا که در عرف اسم لحم را بر لحم سمک اطلاق نمیکنند اگرچه خدای تعالی
او را التعبیر بلحم طری کرده است چنانچه اگر کسی قسم خورده که بر بساط
نخواهد نشست و بر زمین نشیند حانث نخواهد شد اگرچه حق تعالی زمین
را البساط نام نهاده است و تسمیه مذکوره بلحم مجازیست زیرا که لحم منشاء
او دم است و در سمک خون نیست زیرا که از سواکن آب است
و برای همین حلال است خوردنش بی ذبح شرعی پس مشابه بملح باشد

نمی‌شود پس لحم بشنوایی او قصور دارد در متعلق اسم متناول میشود و حق
عام مراد این ... مطلق بدلالت لفظ و لهذا در لفظ لحم فهمیده
نمیشود و لحم سمک که رتبه بلند ندارد که اگر کسی را وکیل کند بشرای لحم و وکیل
خرید نماید لحم سمک را پس بر ذمه موکل لازم نخواهد شد همچنین تا بیع
لحم سمک را هر دو شمرده لحم گویند و مبنای ایمان بر عرف و عادت
است نه بر الفاظ قرآن زیرا که یعنی اگر سوگند خورد که بر دابه سوار
نخواهد شد پس اگر بر کافر سوار شود حانث نخواهد شد اما ذکر تا حالا که
اطلاق دابه بر کافر در قرآن بود و در لغت واقع شده اگر حالف نیت
لحم سمک کند البته باکل او حانث خواهد شد زیرا که او لحم است من وجه
و حالف بنفس خود تشدید کرده است و در مختصر وقایه گفته جایز نیست
بیع چیزهای مباح پیش از آنکه او را مالک شود همچون ماهی که در آب
باشد یا چون مرغی که در هوا باشد و در عینی شرح کنز گفته درست
نیست بیع سمک قبل اصطیاد جهت آنکه رسول خدا صلی الله علیه وسلم
نهی کرده است از بیع غرر یعنی غیر معلوم و در اینجا همین خطر که
معلوم نیست که رسد یا نرسد یعنی از بیع آنچه در قریب باشد رواه مسلم

نزد احمد و ابو داود و ابو داود و در دلیست از ابن مسعود که گفت بیع
نکنید ماهی را در آب زیرا که آن غرر است رواه احمد
از جهت آنکه فروخت چیزیرا که در ملک او نیست پس
درست نمی آید و بیع سمک پیش از صید بر دو نوع است
یا فروخته است پیش گرفتن او یا بعد از گرفتن پس اگر
فروخت پیش از اخذ درست نیست تا بیاید و اگر ماهی را
گرفته است و در حظیرۀ و غار انداخته اند است پس آن
حظیره کلان است بانطور که از آب گرفتن ماهی بی
حیله ممکن نیست پس بیع درست نیست زیرا که فروخته
است چیزیرا که قادر نیست بر تسلیم آنچیز بمشتری و اگر
حظیره صغیره است بانطور که گرفتن ماهی بی حیله از آن
ممکن است پس بیع جایز است زیرا که فروخته است
آنچیزرا که مقدور التسلیم است و لکن مشتری را اختیار
رویت ثابت خواهد شد و دیدن او در آب اعتباری ندارد
زیرا که اکثر اوقات ماهی در آب کلان بنظر می آید
خارج

نماید چرا که کوچک ماهی باشد و درین بیع مبارک است اگر خطره
را ماهیان کوچک و ... بسیار سمک و ستمک ... خطره شد
و در آن ... ضیع زمین باشد که دید و ... تسلیم او نقاد درست
بی حیله درست ... ست بیع والا فلا و اگر ماهیان که خطیره جود
شود و ... شد بی صنعت و ... او نیز شد ... بگیر دست بیع
او درست نیست خواه گرفتن او بحیله ممکن باشد
یا بی حیله زیرا که در ... درست ... ملک او شده و بیع غیر مملوک
درست نیست بیع سلم ای پیشی دادن بها در سمک طری زیرا که
در سرما منقطع میشود بسبب یخ شدن آب کذا فی الزیلعی و صحیح است بیع
سلم در سمک ملیح یعنی ماهی نمک ... کذا فی جامع الرموز زیرا که سلم درست
نیست در چیزیکه منقطع میشود چه شرط جواز سلم این است که شیء مسلم فیه
موجود باشد از وقت عقد تا وقت اجل و انقطاع در سمک طری
یافته شد لهذا سلم دران درست نیست و در ملیح یافته نمیشود لهذا درست
است والله اعلم بالصواب و خون ماهی طاهر است در ظاهر روایت
و هو الصحیح زیرا که او دم نیست علی التحقیق چه و موی در آب سیاه میشوند

دیگر آنکه خون ماهی در شعله میشود با آفتاب و اگر خون می بودی سیاه میشدی

مثل دیگر خونها کذا فی الزیلعی و نزد امام ابو یوسف نجس [illegible] ضعیفه است و عفی

قدر الظفر و فی [illegible] کذا فی شرح [illegible] اگر نجاستی [illegible] ست و در آب

زنده جست و ماهی محکم شد در اضطراب کرده خلاص شد هر کس که بگیرد از آن

باشد بهر حال و اگر شخصی چاهی آماده کرد تا در زمین خود از برای ماهی

گرفتن و در آن آب در می آید و بیرون نمیرود و اگر آب بسیار باشد

چنانچه ماهی را بدام و حیله باید گرفت پس مالک وی نباشد هر کس که

خواهد بگیرد کذا فی الصیدیه و اگر شکار کرد ماهی را و در شکم او مروارید

بر آمد پس او مالک مروارید شد جهت ثبوت قبضه بر بدن وی پس اگر

بفروشد ماهی مذکور را مروارید در بیع داخل نخواهد شد زیرا که از بحری

ماهی نیست کذا فی الهدایه والکافی فی باب الرکاز و ناپاک نمیشود

آب بمردن حیوان که پیدا میشود در آب چون سمک و سرطان اگرچه

ریزه ریزه گردد و همچنین ناپاک نمیشود بمردن حیوان که خون روان

ندارد مثل مگس و پشه و غیره کذا فی المختصر الخواص طبیعت مطلق

آن سرد و تر در اول و تر در دوم و بعضی گرم و تر مانند [illegible] و ممتاح

محتاج درمان باشد و حیله گوشت او مقوی باه و دافع نزول آب در
چشم و ... میشود و دافع خفقان است

التی تطیر

یعنی این حیوانات است که پرنده اند و در مذهب شافعی بلا خلاف و طراح
میکنند طیران بالا بحرکت پر بال از ضرب دو دست تا موس گفته که طیران
برگشت صاحب باز و دور تعود بود باز دیگر خود طیر و طیر ورده لک طارده
تطیر ... بره پراسیدن و طیران با پر بدو جمع طایر است مثل صاحب
و صحب یکاه واقع میشود بر واحد طیور و اطیار جماعت طیار بالفتح
و شد البار برنده و از ... طارة کثیره را طیر و بعضی گفته اند از حیوانات
طیر بسیار خوف و ترس دارند لهذا در حدیث نبوی وارد شده
که در جنت داخل خواهند شد اقوام که دلهای ایشان مثل دل طیور خواهد بود
روایت کرده مسلم و امام نووی فرموده این مماثلت در رقت و ضعف است
چنانچه در حدیث دیگر آمده که اهل یمن ارق قلوباً و اضعف افئدة
یعنی ساکنان یمن نرم ترند از روی قلوب و ضعیف ترند از روی
دلها یعنی در خوف و دهشت و ترمذی روایت کرده که رسول خدا
صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند طیر بهشت مثل شتران بختی اند که در درخت

هشت سپرند حضرت ابوبکر رضی الله تعالی عنه گفت یا رسول الله این طیر

خوش عیش اند فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم که خورنده آنها بسیار

خوش عیش است و مزه دار است [illegible] بعد از آن فرمود

که ای ابابکر امید میدارم که تو از خورندهای آنها خواهی بود و در حیوة الحیوان

گفته اگر انسان مالک باشد طیر را یا صید [illegible] ارسال آن

از دست خود جایز است و ملک او زایل نخواهد شد با ارسال آن چنانکه

عبد با عتاق خارج میشود از ملک و او مختار ابن ابی هریره است و

شیخ ابو اسحاق و قاضی ابو طیب است ارسال مذکور درست نیست

و هو الاصح المختار و اگر ارسال خواهد کرد حرام خواهد شد و از ملک او

خارج نخواهد شد زیرا که این مشابهت است به سوائب جاهلیه زیرا

که در جاهلیت معمول بود که دابه را رها میکردند و ترک میکردند تا هر جا که

خواهد برود و نیز ارسال مذکور احتراز باید زیرا که شکار کننده آن

طیر را خواهد گرفت بگمان اینکه این ملک کسی نیست پس مرتکب حرام

خواهد شد بسبب ارسال کننده و صاحب [illegible] بوجه ثالث اختیار

کرده است و آن اینکه اگر ارسال او تقرب الی الله و مقصود او است

مهره

کرده است و نیست ملک او زایل نشود و الا قلاده با آن جز قید این

بگیرد از رفتن طیر ... مباح است و بر استبصار شیخ ابو الحسن قاضی ابی الطیب

که منع ... صحیح است و در ... نیست از رفتن طیر بر او ملک نیز میداند

که این ملک غیر است بایین طور که در وی علامت ملک باشد با این طور

که در آن پیوند نیز و صید منقرض که گوشوار دارد باشد یا صاحب معابر باشد یا

و در آن جل جل آویزان است یا پر بریده است یا علامت دیگر است

که دلالت کند بر ملک و اگر در مملوک نیست ملک نباشد پس حلال است

و اگر مرسل بوقت ارسال گوید که من مباح کردم هر که خواهد بگیرد

پس گرفتن از دست او حلال است و بر خلاف صاحب قصاع دو وجه است

یکی اباحه و اباحت و دیگر منع مثل عبد آزاد که مرفوع میشود و باید

که این وجه مختص باشد با عتاق مسلم زیرا که اگر کافر ارسال نماید اصطیاد

او جایز است قطعا زیرا که عتق او صحیح نیست و عتیق او با کفر مرقوق

میشود و امام رافعی ارسال را مطلقا منع کرده است و کمال الدین میر گیا

صور مذکوره را استثنا کرده و گفته اگر آن طایر بچه دارد و در حبس

آن طایر هر وقت هلاکت بچه است پس در این صورت ارسال واجب است

برای صیانت بچه لهذا ابو محمد جوینی جزم کرده‌اند بر تحریم ذبح حیوان حامل
چه ذبح او موجب هلاکت بچه شود بی فایده و اگر [illegible] نبی طایر است یا
حیوان دیگر و او هنوز قوت دانه و علف نخورد و [illegible] بچه‌ی
ارسال نماید و طلب آن خود سعی کند و اگر او را [illegible] حرام کرد بر وی
نیز ارسال واجب است انتهت ترجمه عبارة [illegible] و در تهذیب
الموشین فقه حنفی مذکور است که اگر صیاد دام زد و جانوران گرفت
چند از دست وی جستند آنها که رفتند بمیان در ملک وی باشند
تا اگر کسی دیگر بگیرد و برا می حرام بود باید که مباح کند تا اگر کسی دیگر بگیرد
وی را حلال بود اگر مسلمانی جانوران و حیوانات که ایشان غیر ناطق اند
آزاد کنند درست نباشد تا اگر کسی آن جانوران را بگیرد وی را حرام بود
و بعضی از مشایخ گفته‌اند که دانه کسی بخورد تا قیامت عهده در گردن
آزاد کننده باشد باید که چون آزاد کنند مباح کند تا اگر کسی وی را بگیرد حرام
نبود کذا فی الصلوة المسعودیة ارسال الصید لیس بمندوب بسبب الدابة
بلکه حرام است مگر اینکه مباح کند برای آدمیان یا ارسال کند برای
خوردن دانه و علف تا اگر کسی پرنده عصفور را بیند بگیرد [illegible]

باجود تو اشیعه اگر برای تحریم انتفاع با آن برداشته نگاه خواهند و
بیشتر فهم آن است که بر اینان است پس بکنند و مباح گردانند برای
هر کس برداشته آن طور که بگوید هر کس خواهد مباح یا نگیرد بسبب این
شخص که کار آن نشود چرا که ملک او را زایل نشد پس اگر مباح بخواهند
گردانید و هست بخواهد شد برداشته را انتفاع با آن چه او ملک غیر است
و اگر گیرنده بداند که کسی او را خلاص کرده است پس حکم آن حیوان
حکم لقطه است و حکم لقطه را بیان یافته شده این است که او امانت
است در دست یابنده اگر گواه گردانند و کسی را برای آنکه این
برداشتن برای رد کردن است پس هرچند او نمی داند اگر برای خود گواه
گردانند ضامن میشود برداشته اگر مالک انکار کند گرفتن لقطه
را برای رد کردن و تعریف کنند آن چیز را در مکانی که یافته اند
و در مجمعها مدتی که طلب کرده نمیشود آن چیز را بعد از آن مده در عرت
و در چیزی باقی نماند نگاه دارد تا وقتی که نترسد فساد او را بعد از آن
تصدق کنند و آنچه نفقه کرده است برداشته بر آن لقطه بی حکم حاکم
شرع حکم متبرع و محسن دارد و اگر باذن حاکم است آن نفقه دین

خورانند بر ملاک لقطه واگر مالکش پیدا شود بیان کند نشان او را
حلال میشود دفع لقطه و میرسد نفقه کننده را حق لقطه بجهت گرفتن
نفقه که باذن قاضی بروی خرج کرده است و اگر هلاک شود لقطه
بعد حبس ساقط میشود نفقه والله اعلم کذا فی مطالب المؤمنین در
نصاب الاحتساب گفته که در شب طیور را از خانهای ایشان برآوردن
حرام است زیرا که شب برای ایشان امان و قرار است کذا فی سراجیه
الاسلام و محمد بن مقاتل را پرسیدند از گرفتن طیر در شب گفت
که حق تعالی شکار کردن حلال کرده است و در روز و شب هر دو برابر
است لکن اولی و انسب آن است که در شب شکار طیر نکنند زیرا که
رسول علیه السلام فرموده است ثابت دارید طیر را در خانهای
ایشان بالجمله شکار طیر در شب مکروه کراهت تنزیه است و حبس
کردن طیور برای لهو و لعب مکروه کراهت تحریم است کذا فی
النفقه و حبس کردن برای بیض و بچه و انس جائز است بلا کراهت
تحریم است کذا فی جامع الفقه و حبس کردن برای لکن لعب بازی
به کبوتر مکروه است کراهت تحریم علی المذهب الصحیح از ابا حامد سوال کردند

دکبی بلبل

کسی بلبل یا قمری را اگر در قفص بند کند بوده نه خوراک و جای بسیار باشد

ابو حامد فرمود جایز نیست زیرا که این تعذیب حیوان است و در

احیاء العلوم گفته درست است مع طوطی و طاوس و طیور که اصوات

ملیح دارند اگرچه ما کول نباشند زیرا که با صوات اینها تفریح حاصل

می شود و از دیدن اینها فرحت می شود و آن مقصود مباح است

و در مختصر گفته که مقبول نیست گواهی آنکس که بازی میکند طیور

و در برجندی گفته مثل آنکس که بر کبوتر بازی می کند و می پراند

زیرا که او بشدت غفلت دارد و بر سقف می رود و نظر خود

بر عورات غیر می اندازد و این فسق است و آنکس که کبوتر را

امساک کرده در خانه و نمی پراند پس آن عادل مقبول الشهادة

است زیرا که امساک حمام در بیوت مباح است کذا فی المبسوط

و حکم بلبل مثل کبوتر است و در قنیه گفته که حبس بلبل

در قفص و در آویختن او در دام درست نیست انتهی ترجمه

عبارة البرجندی و بالجمله پرورش کردن کبوتر درست است

و پرانیدن حرام و شیخ الاسلام گفته اگر کبوتر خانگی پرانیدن

ببرید و خارج شد از بیت صاحب خود پس شهادت او
نیز مقبول نیست زیرا که کبوتر مذکور در خانه دیگر رفته بچه
خواهد زائید و او صاحب خانه بچه را خواهد گرفت و بیع خواهد
یا خواهد خورد و چونکه تمیز را بسبب مشابهت نخواهد شناخت
پس اکل حرام خواهد شد و شخص اول موجب ارتکاب
حرامش خواهد شد و بعضی گفته که عدالت او ساقط نمی شود
زیرا که از وقت صحابه تا این وقت مردم در خانه خود ها کبوتر
بنا می کنند و کسی بد نگفته و اگر کبوتر را امساک بکند و می پراند
و نمی گذارد که بجای دیگر رود عدالتش ساقط نمی شود
بلا خلاف و در هدایه گفته که شهادت کبوتر باز و مرغ باز
درست نیست و گفته اند که نشانی حل در مرغان آنکه
دانه چینند و نشانی حرمت در مرغان خوردن مردار
و بر کندن گوشت بدندان خود و در فواید صدر الشریعه است
پرنده غیر درنده مثل قمری و لکلک و شتر مرغ و دراج و کبوتر
و مرغ خانگی و صحرائی و کلنگ و لکلک و بط و قاز و گنجشک

ابوتمار

و در بسیار مذاهب هدهد و پرستوک و فاخته و طاوس و شب پره
و جغد و طوطی و تیهو و بطریق و موسیچه و سرخاب و خرچال و قبره و صرد
و سبزقبا و حلقوم بند بمذهب حنفی سوای جغد و شب پره و زاغی که نیز از
مردار می خورد حلال و زاغی که دانه میخورد هم [illegible]
دو قول است حلیت و حرمت و بمذهب شافعی سوای جغد و هدهد
و شب پره و طوطی و بوم و زاغ سیاه حلال هستند که در کوهی باشد
و زاغ کوچک سیاه و لکلک طاوس و پرستوک که حرام است باقی
حلال اما در زاغ سیاه کوچک و لکلک و طاوس و پرستوک و طوطی
و بوم قول بحلیت است و بمذهب مالکی سوای جغد و شب پره [illegible]
همه حلال و بمذهب حنبلی سوای جغد و شب پرک و بوم و زاغ سیاه کلاغ
که در کوه میباشد حرام است باقی همه حلال اما در پرستوک و طاوس
و زاغ سیاه کوچک و لکلک و هدهد و طوطی خلاف است و بمذهب
شیعه اثناعشریه جغد و طوطی و طاوس و شب پره و زاغ بیشه
و سیاه که در کوه میباشد حرام است و در زاغ خاکستری رنگ خلاف
است و احوط تحریم اما هدهد و پرستوک و فاخته و خرچال مکروه است

صرد و سقراق و بوم و مانند اینها مختلف است بلی که قمری و کلنک و مرغ

دشتی و مرغ و دراج و تیهو و سرخاب و کبوتر و مرغ خانگی و صحرایی و

کلنک و بط و قاز و گنجشک و چکاوک و زاغ سیاه حلال است و در کلنک

و ابی مرغ در حلیت و حرمت آن بنظر نه آمده اما بعضی از شروط

حلیت در او نیست و همچنین در بوتیمار تصریح نشده اما بعضی از شروط

حلیت دارد انتهی بقیه طعام و آب یعنی پس مانده پرنده و چهارپا

که گوشت و برا میخورند حلال است مگر از مرغ سر داده که نجاست میخورد

پس مانده او مکروه است و از درنده چهارپایان که گوشت ایشان

حرام است پس مانده ایشان نجس است و در اسب خلاف است

فتوی بر آنکه پس مانده او پاک است و از سباع پرنده ها یعنی درنده ها

چون چرغ و باز و شاهین و از گربه و موش و مار و مانند اینها

پاک است لیکن مکروه است یعنی آنکه اولی و احتیاط آنکه احتراز کنند

از آن و احتیاط نمایند و بعضی فتوی داده اند که پس مانده چرغ

و باز و مانند اینها پاک است بی کراهت چه ایشان بمنقار خود

آب میخورند و لعاب ایشان بآن خلط نمی یابد و پس مانده در از گوش

گوشت و استر پاک است و فتوی بر آنست لیکن از طعام یا شراب
که بخورد دراز گوش و استر در بن دو روایت است یک روایت
حلال است و بیک روایت حلال است و بیک روایت حرام است
و از آن نمی توان خورد چه اگر چه پاک است پس مانده وی اما لعاب
حرام است نمی توان خورد و در فتوی بر این است و از آب
که دراز گوش خورده اگر آب دیگر باید وضو نسازد و اما اگر آب دیگر
نباشد وضو سازد و تیمم نیز کند تا نماز تواند گزاردن و شیر دراز گوش
بیک روایت پاک است اما در همه روایت حرام است نمی توان
خورد و بیرا و عرق بر جسد که حکم لعاب و پس مانده او دارد و سرگین
و افکنده هر مرغ که گوشت او حلال است پاک است مگر از مرغ خانگی
و بط و قار چه افکنده ایشان پلید است و افکنده سباع مرغان یعنی
درنده ایشان مانند باز و شاهین و سنقار پاک است و فتوی بر این است
و بمذهب امام محمد پلید است پس فتوی بر هر کاری که ازینها احتراز نکنند
در احتیاط نمایند و افکنده هر چهار پایی و جنبنده که باشد بر اصل زیبا است
پلید است اما تا قدر یک درهم نرسد پاکی نیست و عفو است چون پای

و تمام نرسد و زیادت از این عفو نیست نزد امام اعظم در نزد صاحبین
بسیار نشود و فاحش نه عفو است از جهت درماندگی بیشتر مردم در شهرها
و بهر حال چون بر موزه رسد یا به پا کی گرد اگر بر زمین مالد چنانچه اثر نماند
هر چند تر بوده باشد و از جهت درماندگی بیشتر مردم عمل بوجه را داده
پاک گردانند هر چند به جامه بسیار رسیده باشد کذا قال شیخ الاسلام و به مذهب
امام شافعی بول و افگنده هر چارپایی و هر مرغ که باشد پلید است
هر چند که گوشت ایشان حلال باشد و لعاب و عرق و پس مانده همه شنیده
و هر مرغ که باشد پاک است بغیر از سگ و خوک و آنچه از ایشان زاییده
شود هر چند گوشت دیگر حرام است کذا قال شیخ الاسلام و درست نیست
بیع طیر در هوا زیرا که غیر مملوک است قبل از گرفتن پس باطل خواهد بود و همچنین
اگر فروخته است بعد ارسال از دست خود هر چه او غیر مقدور التسلیم
است پس فاسد خواهد بود این حکم در آن وقت است که آن مرغ
می پرد و رجوع نمی نماید و اگر در خانه مرغ است که در هوا
طیران میکند و باز می آید بدست است صحیح بود و اگر گرفتن او
بی حیله ممکن است و علی هذا اگر فروخت صید را قبل از گرفتن آن صید

بند درست نیست و بکار گرفتن درست است و حیله در دست او باشد

یا در مکان محبوس باشد که ممکن باشد گرفتن او بی حیله و اگر بی حیله ممکن

نباشد درست نیست جهت عدم قدرت بر تسلیم و اگر جمع شود در ملک

کسی شکاری پس بیع کند او را پیش از اخذ درست نیست زیرا که داخل در ملک

نیست و لهذا اگر بیضه نهد کبوتر یا آهو در غار زمین او یا کوشیده شود

ملک او نمی باشد بلکه هر که بگیرد ملک او است و همه این احکام در ان وقت

انکه زمین را برای صید مهیا نکرده است و اگر مهیا کند زمین را برای صید

مهیا کرده و در ان چاه کنده یا برای اصطیاد یا دام انداخت و شکار

در ان در داخل شد پس او ملک او خواهد شد و سنجی تفصیل الصید فی سان

والکلب بساء الله تعالی و درست است بیع طیور چه از ان انتفاع جایز

است شرعا کذا فی الزیلعی السمانی بضم سین مهمله و فتح میم و نون

مرغ شکاری مرغی است اطلاق کرده میشود بر واحد و جمع و احد

او سماناة است سمانیات جماعت و بعضی آنرا شیر نامند کذا فی

المخزن و در حیوة الحیوان گفته که او طایر است پیدا میشود در زمین

و بجز پرانیدن نمی پرد و او را قتیل الرعد نیز گویند از بهر آنکه وقتیکه

آواز رعد را می میرد و بچه او و قبیله او بعضه بر می آید بجانب شمال
می برد و در سرما آواز می دهد و در فصل بهار آواز میکند و بعضی
گمان میکنند که او در دریای شور می برآید **الحکم** حلال است
خوردنش با جماع **منافع** حیوة الحیوان **الخواص** طبیعت آن
در آخر دوم گرم و خشک و گوشت آن کثیر الغذا و سمین بدن و مهیج
باه نر **القمری** بالضم و شد الیاء طایریست معروف تازی
و قمر جماعت و ماده قمریه و نر را ساق حر میگویند بسین مهمله و قاف
و بجای ی و را ی مهملتین و بعضی گفته اند که قمری نر را ساق حر گویند
از جهت حکایت آواز او چه او میگوید ساق حر ساق حر و لهذا اعراب
بی اعراب تلفظ میکنند و ابن سمعانی در انساب گفته که قمر شهریست
بطرف او قمری منسوب است و او مرغی معروفست و مشهور است آواز
خوب دارد و بهندی توتر و تامند که او فی المخزن در هوا
مثل کردم و خورد و کی از آن او قمری میگویند که ماده او میرد
ماده او با او دیگری جفت نمیکرد و ناله میکند تا بمیرد و حکایتست
که امام شافعی پیش امام مالک حاضر بود که شخصی آمد و گفت بمالک

بمالک گریه زنی آمد گفت بیست و پنج قمری دوروزی فروختم این
قمری در وقت در بر من مشتری عیب گرفت که قمری تو آواز نمیکند و من
سوگند بطلاق خوردم که این قمری را باز نمی ایستد از آواز و دائم
آواز میدهد مالک گفت باین مرد که طلاق زنت واقع شده و هیچ
جای حال نیست امام شافعی آن زمان چهارده ساله بود از آن مرد پرسید
که قمری تو بیشتر آواز میکند یا بیشتر ساکت است آن مرد گفت که بیشتر
آواز میکند امام شافعی گفت که طلاق واقع نشده مالک گفت ای
فرزند از کجا می گوئی گفت از جهت آنکه عرب اغلب و اکثر را حکم کل
میدانند چنانچه زهری مرا حدیث کرده از ابی سلمه از ام سلمه که فاطمه
بنت قیس گفت یا رسول الله معاویه و ابوجهم خواستگاری کرده اند
مرا حکم تو چیست آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود اما ابوجهم
نمی نهد چوب خود را از دوش خود یعنی مردی درشت خوست
و ترشرو و زننده اما معاویه پس مردی است درویش است و فقیر است
و هیچ مال ندارد و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را معلوم
بود که ابوجهم میخورد و میخوابد و حرکت میکند ولیکن فرمود لا یضع

عصاه عن عاتقه ای لا یضع چوب خود را از دوش خود پس از

اکثر فعل او در حلم و دوام وی کردند پس تعجب کرد مالک از حجت

آوردن شافعی و تحسین فرمود گفت اکنون لایق فتوی شدی

پس امام شافعی [illegible] چهارده سالگی فتوی میداد اهل تاریخ آورده

اند که بعض ملوک هند مرغی که صوت او مانند قمری بود از برای سلطان

محمود هدیه فرستاد و خاصیت آن مرغ آن بود که هرگاه که طعام حاضر

میکردند که زهر در آن بودی آب از چشم آن مرغ میرفت و بر سنگ

سنگ می بست و آن سنگ را مبترا شیدند و بر جراحتها می مالیدند

نیک شد **الحکم** خوردنش حلال است بالاجماع مثل کبوتر زیرا که

او از انواع کبوتر است و در جامع الرموز نقلا عن [illegible] صحاح ان اکل قمری

لا باس است و نزد رفضه خبر باکی نیست و در خوردن کراهت قماری

کذا فی شرح الشرایع **الخواص** طبیعت آن در عدم گرم

گوشت آن مرغ مبرودین و مرطوبین است غذا بزرگی طلبیدند

باعث عدم تاثیر سحر و چشم بد است از صاحب حیات **الله** برآید

بضم دال مهمله و سکون بای موحده و کسر سین مهمله و تشدید الیاء

رخیست که خفاش را مردم از آن بستیجه مانند و در قاموس گفته ابدا
بالفتح الاسود من کل شی و بالضم جمع الادبس من الطیر الذی لونه بین
السواد و الحمرة و منه الدبسی لطائر ادکن یقرقر و هی بهاء و یعنی
دبس بالفتح هر چیز که سیاه باشد و بالضم جمع ادبس است ای مرغیکه
رنگ او سرخ و سیاه باشد و از آنست دبسی مرغیکه که رنگ او سیاه می
زند دبانک میکند و برای موش ها می آرند و میگویند و ببیه و مصنف
رحمة الله علیه فارسی زیرا و موسیچه نوشته است و موسیچه بضم اول و او
رسیده و کسر سین سعفص بمثناة تحتانیه رسیده و فتح جیم پارسی و ها ی
مدور ... ... پرنده است شبیه بفاخته و آن بیشتر در میان طبق
و کاسه و کنار طاقچه خانه ها تخم میکند و بچه می آورد و بعضی صعوه ای
سیکانه موسیچه میگویند و بعضی ابابیل را که ذا قی الرهان قامع دور نشدی
... گویند و صاحب حیوة الحیوان میگوید که کسی را معلوم نشد
... ... ابو طلحه در بستانی که داشت نماز میگذارد
... می پرید و در تعجب ماند ابو طلحه چنانچه فراموش کرد که چند
... گذارده و پیش پیغامبر علیه السلام عرض کرد آنچه باو رسیده بود

از فتنه در صلوة و فراموش کردن عدد رکعت نماز بعد از ان گفت
یا رسول الله این بستان صدقه مستحقان باشد بر حاجتمندی که خواهی صرف
کن و همچنین روایت کرده اند که یکی از انصار در زمان خلافت
امیر المومنین حضرت عثمان رضی الله تعالی عنه در باغ خود نماز
میگذارد و مسبی دید و از غایت تعجب عدد رکعت نماز فراموش
کرد و چون بمجلس امیر المومنین حضرت عثمان رضی الله تعالی عنه
آمد حکایت کرد و گفت چون درین باغ مرا قصور در صلوة شد
این باغ صدقه باشد در خیر بعد از ان امیر المومنین عثمان رضی
الله تعالی عنه آن باغ را بفروخت به پنجاه هزار و آن باغ را خمسین
نام نهادند و ابن عمر رضی الله تعالی عنه هرچه از مال او او را تعجب می آورد
از مال خود دور میکرد و بندگان او این حال میدانستند
و دایم در مسجد یکی حاضر بودند هرگاه او را آن چنین دید
آن بنده را آزاد میکرد و او را از آنجا بیرون ...
گفت می ترسم که این سی هزار مرا بفتنه می اندازد و گفت
غلامم خادم که ترا آزاد کردم و ابو سعید خدری رضی الله تعالی عنه مر

و دلیلست بر زهد ما نبود که طلب میل به دنیا مکرد الا ابن عمر رضی الله عنهما

در وقت زندگانی خود هزار کس آزاد کرد بلکه بیشتر امام غزالی فرموده که صحابه این

نوع حیله ورزند از بهر آنکه کفاره نقصان صلوة **الحکم** اکل او حلال است

بالاتفاق و در محیط لغت گفته که اکل دلبی مباح است کذا فی ... و در

مطالب المؤمنین نقلا عن الطلبة اکل دلبی حلال است و در حلال اکل تعجب

نیست زیراکه در ... مشهور است که ... تیز و دلبی را آباد آفت ...

و نه در ... پاکی نیست در خوردن گوشت دلبا سی کذا فی شرح الشرایع

و در حیوة الحیوان و در سنن بیهقی روایت کرده که اگر دلبی را محرم قتل نماید

بدهد او تاوان که بر خواهد شد بدانکه جزای صید یکی از سه چیز تواند بود و مماثل

صید را در حرم ذبح کند و مماثلت نزد شافعی مختلفست و هشت است و نزد

شافعی هر مسکینی را مدی و نزد ارباب امام اعظم هر مسکینی را نیم صاع از گندم

یا یک صاع از جو یا بشمار مسکینان علی اختلاف المذهبین روزه وارد

والله اعلم بالصواب ... صاحب منهاج در طب گفته که دلبی در فصل ... طبیعت

گرمی دارد و حار یابس است ۲ . **حمامة** یکی از حمام بالفتح کبوتر و در

... حمام بالفتح کبوتر و آن نزد ... عرب ذوات اطواق را گویند

مثل فاخته و قمری و قطا و ورشان و اشباه این ها اطلاق کرده شد

بر نر و ماده و ها در آن برای توحید است نه برای تانیث و نزد

عامه حمام فقط ذو الطوق را گویند یعنی هر که بالفتح واحد از نوع طوقدار

حمامه این حمام و حمامات و حمائم جماعت و الاکثر واحد را حمام گویند و

یمام کبوتر وحشی را گویند و نزد کسائی حمام کبوتر خانگی را گویند و یمام

کبوتر برانی را گویند و در قاموس گفته حمام بروزن سحاب مرغ بریست

به خانه ها الفت نمیدارد و با همه ذی طوق و حمامه بر مذکر و مونث اطلاق

کرده میشود مثل حمامه و حمام جماعت و برای ذکر حمام باید گفت و در حیوة

الحیوان گفته مرویست از اصمعی که یمام کبوتر بریست و فرق میان حمام

و یمام این است که اسفل دم حمامه که نزدیک پشت است سفید میباشد

و اسفل دم یمامه سفید نمی باشد و امام نووی از اصمعی نقل کرده

هر ذی طوق را حمام گویند و مراد از طوق سبزی یا سرخی یا سیاهی

گرد گلو برآمده باشد و در صراح گفته طوق [illegible] بند اطواق

جماعت مطوقه کبوتر که در گردن او طوق باشد و از [illegible]

و الحمام کلها [illegible] کبوتر [illegible] [illegible]

شرب علیه چه بچه‌ها مثل خوردن آب بغیر نفس و هر مرغ که قطره قطره
می‌نوشد مثل ماکیان حمام نیست و صاحب حیوة الحیوان گوید که از اهل لغت
و کلام شافعی معلوم شد که حمام اطلاق کرده میشود بر این کبوتر که در خانه‌ها
الفت دارند و در آن بچه میدهند و اطلاق کرده میشود بر حمام صحرایی و
ساق حر و فاخته و دبسی و قطا و ورشان و کلام در اینجا در کبوتر است
که بخانه‌ها الفت دارد اگرچه در اصل [illegible] که طوق داشته باشد
چون فاخته و کبوتر و قمری و آن دو قسم اند بری یعنی صحرایی که دور [illegible]
می‌مانند و بسیار نفرت دارند لهذا آن را بری گویند و دیگر کبوتر خانگی
که الفت دارد با مردم و از طبیعت کبوتر است که خانه و آشیان خود را
می‌طلبد و اگرچه هزار فرسنگ دور رفته باشد و ده سال گذشته باشد
و قطع میکند سه صد فرسنگ در یک روز و بسیار است که او را صید میکنند سباع
و طلب او میشوند و ترس او از شاهین بیشتر از دیگر سباع طیر
دارد و [illegible] شاهین [illegible] طیور [illegible] است و [illegible] الکن خود
را به شاهین می‌اندازند و [illegible] ترس [illegible] بچه خود را از ترس می‌اندازد
بر [illegible] چون [illegible] بیند و موش چون گربه را دید [illegible] عجیب

با خود

و نوبت است محبت میان کبوتر نر و ماده که جنس دیگر نمی [illegible] بر او

نر ماده میخورد الا نر خود و آنچه میان عاشق و معشوق میباشد میان

کبوتران میباشد چنانچه بوسه میزنند در وقت جماع و نیست در حیوان

در حالت جماع که بوسه کنند یکدیگر را الا کبوتر و از غایت عفت در حین

جماع دم خود را می کشند بزیر تا کسی نه بیند گویا پنهان میکنند و بچهارده

روز حامل بوده دو بیضه بنهد و از بیضه اول [illegible] ان می آید و از بیضه

دوم ماده و میان اول و ثانی مکث یک شبانه روز میباشد که بچه بیرون آید تمام

و تمامی روز نر بر روی بیضه می نشیند و گرم میدارد و آن نر او باقی روز

ماده می نشیند و گرم میدارد و در شب همچنین و هر گاه که ماده نمی آورد

که بر روی بیضه نشیند نر او را می زند و مضطر میسازد تا بر روی بیضه

می نشیند و بسیار میخوابند نر و ماده که جمع شوند بچه را از اشیاء [illegible]

[illegible] آورند و هر گاه که بچه از بیضه بیرون آمد [illegible] شور میدهند

و ماده [illegible] شود از طعام خود دهان بچه طعام گذارند که نهایت عمر

کبوتر هشت سال است [illegible] منسه [illegible] و بکسا بخلق

مابین شاه و بچار گفته که رحبات [illegible] ده حقتعالی [illegible] که همه

داد چالو

و رنگها کبوتر و در سنن ابی داود و ابن ماجه از ابو هریره مرویست

که پیغمبر علیه السلام دید که مردی از پی کبوتری میرفت فرمود که شیطانی

تابع شیطانیست و گفت بیهقی حمل کرده اند اهل علم که این

علم و ایشان را بر آنست که دایم کبوتر پرند و مشغول باشند بآن و بالای

بامها روند که مشرف باشند بر خانه همسایها و حرم ایشان و نیز کبوتر بازی

بیهقی از زید روایت کرده که امر فرمود عمر بن عبد العزیز بکشتن کبوترهایی

پرانند و گفت آنکه بیشتر ذکر مرا نه دیده و پرورده باشند و طبرانی از ابی کبشه

روایت کرده که پیغمبر علیه السلام را خوش می آمد و تعجب می آورد

دیدن اترج و حمام احمر و ابن السنی از معاذ بن جبل روایت

کرده که امیر المومنین علی رضی الله تعالی عنه شکایت وحشت کرد

بحضرت مصطفی علیه السلام و پیغامبر امر فرمود که بگیر یک جفت

کبوتر تا یاد کند الله تعالی را هر گاهیکه آواز دهد کبوتر و ابن عساکر گفته

که این حدیث ضعیف است و در روایتی دیگر آمده که چون

شکایت فرمود امیر المومنین علی از وحشت پیش پیغامبر علیه السلام

فرمود بگیر یک جفت کبوتر که مونس تو باشد و بچه آن کبوتر شود و ترا بیدار گرداند

برای نماز یاد فرموده که بر خروسی که مونس شما باشد زیرا که بیدار کرد شما را برای جهت
نماز و در ترجمه محمد بن زیاد از ابن عباس رضی الله تعالی عنهما روایت
میکنند در مجلس نبی علیه السلام فرمود نگاه دارید کبوتر بچه در خانها که
مشغول میکنند جن از فرزندان کوچک شما و در سنن ابی داود و نسایی
از ابن عباس مرویست که فرمود پیغامبر علیه السلام که در آخر زمان قومی
پیدا خواهند شد که رنگ کنند ریش را بسیاهی همچو پرهای کبوتر نخواهند
یافت بوی بهشت ای در بهشت داخل نخواهند شد و سفیان ثوری
فرموده که کبوتر بازی از عمل قوم لوط است و ابراهیم نخعی فرموده
کسی که کبوتر پرانند نمیرد تا چشد الم فقر و درویشی و در بعضی روایت
کرده که کبوتران سایه کردند بر پیغامبر علیه السلام روز فتح مکه پس
حضرت صلی الله علیه وسلم دعای برکت کرد از برای آن کبوتر
و روایت کرده بزار در مسند خود که کبوتران حرم از نسل آن
دو کبوتر اند که بیضه نهادند در غار زمانی که پیغامبر با صدیق علیهما السلام
در غار پنهان شده بود از خوف کفار و مالک بن دینار فرموده
شخصی که موصوف بیک وصف میباشند باهم اتفاق دارند چنانچه

خانه نمیدانند طیور هم اتفاق نمیدارند مگر در میان ایشان مناسبتی
میباشد چنانچه مشهور است که هم‌جنس با هم‌جنس پرواز کبوتر با کبوتر باز با باز
سه تتمه هر جنس با جنس خویش و از میان هر جنس فرشته با فرشته انس با انس جابر
مروی است که شخصی دید کبوتری با غرابی پرواز میکرد چون تعجب
حال او را معلوم میکرد شد او را هر دو اعرج دیدند و گفته‌اند نسبت ستی ابله
از کبوتر بچه خود را از تحت او میگیرند و میکشند پس عود میکند بجای
خود و باز بچه میکند همه ان **الحکم** حلال است اکل او
بجمیع انواع او از برای آنکه از طیبات است و اگر فضله کبوتر و نجاسات
آب را فاسد نمیکند بحدیث ابن مسعود که روزی بر روی کبوتر ریز
اند پس با انگشت خود مالید و همچنین ابن عمر افکنده طایر مالید
پس کرد و شست جامه را و نماز خواند کذا فی البرهان و در زیلعی
مذکور است سرگین کبوتر آب چاه را فاسد نمیکند زیرا که نجس نیست
از جهت عدم استحاله او بنفسه و از جهت اجماع مسلمین بر اقتنای
حمامات در مساجد و اگر در چاه کبوتر مرد یا هر چه جثه مثل کبوتر دارد
در چاه میرد و پوسیده و ریزیده و آماسیده نباشد واجب است کشیدن

چهل دلو مستحب است کشیدن تا بچاه یا شصت دلو کذا فی البرهان و اگر کبوتر
در چاه زنده برآمد آب فاسد نمیشود و اگر آنرا بمیرد یا ریخته شود و آب
است کشیدن همه آب چاه اگر ممکن باشد کشیدن الی آخر اگر ممکن
نباشد کشیدن همه آب پس بمقدار آب که در آن چاه موجود باشد
بکشند و قول دو کس که در آب شناسی بینائی دارند معتبر است
و امام محمد بر کشیدن دو صد دلو فتوی داده است زیرا که چاههای
بغداد بسبب نزدیکی دجله بیشتر آبها هستند بهذا السبب کثرت آبها
حکم دو صد دلو کرد و هر جاییکه در آن آب بقدر آب حوض آورده
است باشد بوقوع نجاست نجس نمیشود کذا فی البحر الرائق و پلید جمیع طیور
پاک است نزد امام اعظم خواه ماکول اللحم باشد خواه غیر ماکول اللحم و نزد
صاحبین پلید طیور محرمه نجس نجاست غلیظه است با حنیفه و پلید کبوتر
و گنجشک نزد همه پاک است کذا فی البرهان و اگر محرم کبوتر را
بیرون آورد از حرم و هلاک شود یا بشکند تخم کبوتر را پس لازم
میشود بروی قیمت آن و نزد شافعی در قتل کبوتر شاة لازم میشود
و در بیضه قیمت لازم میشود و در ضمیمه شیخ الاسلام مذکور است که نگاهداشتن

نگاه داشتن کبوتر بجهت تخم و بیضه و بچه و انس بدان و مکتوب فرستادن بدان
و بیجا جایز و داشته غذا بی کراهت است اما بازی کردن و پرانیدن کبوتر و شرط
بستن در پرانیدن مکروه تحریمی است نزد جمهور علما و سفیان ثوری گفته که
بازی کبوتر باز را بی نزاع مردود نزد امام ابوحنیفه و امام مالک رحمهما الله تعالی
اما بمذهب امام شافعی مجرد این بازی را رد نمی تواند کرد و در حیوة الحیوان
گفته که اگر نگاه داشتن کبوتر برای بیض و بچه و انس و برای بر داشتن کتب درست
است بلا کراهة و اما لعب به کبوتر و پرانیدن مکروه است علی المذهب
الاصح لما تقدم من حدیث ابی هریرة رضی الله عنه شیطان یتبع شیطانة
و ابن حبان هم روایت این حدیث کرده زیرا که بازی کننده کبوتر
از لهو و عصیان خالی نیست و عاصی را حق تعالی شیطان فرموده است
قال الله تعالی شیاطین الانس و الجن و تسمیه به شیطان بعلت مجاورت
بجهت لهو و لعب پس حکم شهادة رد کرده نمیشود و اگر شرط بست در پرانیدن
کبوتر مردود الشهادة خواهد شد و صحیح است فروختن یک بیضه بدو بیضه
و بزرگ که علت ربوا یافته نمیشود چه او مکیل و موزون نیست کذا فی الکافی
و بیع سرگین طیور و غیر آن جایز است بمذهب حنفی و جایز نیست بمذهب شافعی

کذا فی حیوة الحیوان الخواص صاحب قاموس گوید هر که در
خانه نشیند که آنجا کبوتر باشد از دیار او کبوتر باشد مفلوج نشود
و ایمن باشد از سکته و سبات و خون کبوتر مر او نافع است بجراحات
چشم ای جراحتی که در چشم باشد در آن چکانند نافع باشد و خون او
قطع رعاف میکند یعنی خونی که از بینی آید می بندد و هرگاه که سرگین
او مخلوط سازند به روغن زیت و بمالند در عضوی که سوخته باشد
به شود و سرگین کبوتر صحرایی گرمتر است از سرگین کبوتر خانگی و کسی را
که پیش آب بدشواری آید اگر بنشیند در آب گرمی که سرگین او
در آن جوشانیده باشند پیش آب بگشاید و برای سوراخ بینی این
طور نافع است و هرگاه که سرگین او با سرکه مخلوط سازند و طلا کنند
بر کسی که او را استسقا باشد نفع دهد و کسی را که ریگ مثانه باشد دو
درهم سرگین کبوتر با سه درهم دارچینی بخورند نافع باشد و گوشت کبوتر
منی را و خون را زیادت میکند و خوردن آن نافع است بجهت
کلیه و کسی را که عقرب گزیده باشد پس کبوتر زنده بشکافند و به بندند
بر آن بسیار نفع دهد اگر سر شکسته باشد و دو نیم شده و باستخوان رسیده جراحت

خوردن بوی خوش نفع رساند والله اعلم بالصواب **الفاخته**
بفتح فا و کسر خای معجمه و تای مثناة فوقانیه پرنده ایست معروف خوا
خت کذا فی القاموس و بفارسی کوکو و بهندی پاندوک نامند
کذا فی المخزن و در حیوة الحیوان گفته که فاخته مرغیست که طوق دارد
و گفته اند که مارها از آواز فاخته میگریزند و وصف کرده اند عرب فاخته
را بفصاحت و حسن صوت و کذب و در طبع وی انس است با آدمی و عمر
وی باید تا چهل سال و امام غزالی در احیاء العلوم در اواخر کتاب الصبر
والشکر نوشته است سخنان عاشقان که افراط در محبت دارند بر ان
اعتماد نیست لهذا موصوف کرده اند فاخته را بکذب چه او محبت بسیار
دارد چنانچه حکایت کرده اند که فاخته میخواست که با ماده جمع شود
و او منع کرد تا گفت اگر خواهی برای خاطر تو ملک سلیمان را بر گردانم
پس چون شنید سلیمان ولد فاخته پرسید که چه جسارت برین سخن داشت
گفت یا نبی الله انا محب والمحب لا یلام و کلام عشاق را هیچ بجد
حکایت نمیکنند. **الحلو** حلال است و روا است فروختن او
بالاتفاق کذا قال کمال الدین الدمیری و در جامع الرموز نقلا عن النظم

مکروه است فاخته و در مطالب المؤمنین نقلا عن زبده(?) رحل(?)
فاخته لا باس است و در مظهر اکل صلصل یعنی فاخته اند احتمال است
کلی مستحب است که بخورند زیرا که آدمیان مشهور میکنند هر که میخورد
با او آفت میرسد و نزد رافضیان مکروه است کذا فی شرح الشرایع
و در عیسی شرح لشکر(?) گفته که بیع سباع و طیور درست است زیرا که انتفاع
از حیوان اندکه با انتفاع بشود ارتفاع درست است **الخفاش**
خون وی با خون بیستر(?) سیاه بر برص طلا کنند رنگ را تغییر
دهد و سرگین او هرگاه که میاویز نداز(?) کودکی که صرع داشته باشد
به شود و خون او را اگر در چشمی بچکانند هر رمدی که بنه(?) از قرحه و غیره
که داشته باشد به شود والله اعلم **الطَّیهُوجُ** بفتح طای
مهمله و سکون یای تحتیه وضم های و سکون واو و جیم در آخر طایر است
که او را در فارسی خرخور(?) و تیهو و تهو گویند و آن شبیه است
به کبک لیکن کوچک تر از کبک است و در قاموس گفته الطیهوج
ذکر السلکان معرب و سلکان جمع سلک است بضم سین مهمله
وفتح و ضم لام کبک بچه و در حیوة الحیوان گفته که طیهوج پرنده است شبیه بکبک

یک نوع که رنگ او کبک و گردن او سرخ میباشد و منقار و هر دو پا سرخ میباشد مثل کبک و نوع دیگر ریزتر بود و رنگ او مایل بسیاهی و سپیدی میباشد و از کبک بیشتر ... دراج و بعضی گفته اند که طیهوج و دراج و حجل هر سه یک نوع اند **الحکم** حلال است بالاتفاق و نزد امامیه باکی نیست در خوردن نیست کذا فی شرح الشرایع **الخواص** گوشت او باه زیاده میکند و کثیر الحرارة و الرطوبة است و بعضی گفته اند که معتدل است و هو الصواب و گوشت او جهت ناقهین و ضعیف الاشتها غایت نافع **الورشان** بالتحریک مرغی است و او را ساق حر نیز گویند و راشین و رشان بالکسر جماعت و فی المثل لعلة الورشان یاکل رطب المشان یعنی بمرض ورشان میخورد خرمای تر را و این مثل را برای شخصی میکنند که چیزی ظاهر میکند و مراد او چیز دیگر باشد و کمال الدین دمیری میگوید که سبب مثل این است که قومی بودند و برای ایشان نخلی بود و او را برای محافظت خرما مقرر کرده بودند و از خرمای تر میخورد و وقتی که ... میگفت علة الورشان ... و خرما میخورد

الحجل

گفته و رشان ایشان معجمه بروزن کردان رغبت و حرکت دال
نرقمری است و بعضی گفته اند که ورشان متولد میشود از فاخته و مرغ
خانگی و او را موصوف بجنون او لاد میکنند چه بسیار است وقتیکه بچه
خود را در دام مینید خود را هلاک مینماید و او می گوید مصرع ایّ ر دوا
للموت و ابنوا للخراب یعنی بزائید بچه را برای موت و
بنا کنید عمارت ها را برای خراب شدن **الحکم** حلال است
خوردن او زیراکه از طیبات است کذا فی حیوة الحیوان و نزد اما میه
بزرگی نیست در خوردن او **الخواص** طبیعت آن گرم و خشک
و گوشت آن مانند کبوتر صحرائی است و جهت فالج و برودت
القطا طایر معروف است قطاة یکی قطا و قطوات
جماعت و دو بر بر قطا لفظ سنقرید و فارسی کوشد است و او سنقرو
بکسر دال و سکون یاء سین مهمله و فتح فاء و ضم یاء مهمله و واو و دال
مهمله سنگ خوار که باشد و آن پرنده ایست به بزرگی کبک
رنگ سیاه و چند پر مانند شاخی بر سر وارد و عرب آنرا قطا خوانند
اگر آنرا در خانه بسوزانند و ابسانیند مار در آن خانه نیست بجوشانند

بجوشانند و بر سر کچل نهد داء الثعلب را ببند موی برآورد وکذا
فی البرهان القاطع و در صراح لغه قطا سنک خوار قطاة یکی و
سنک خوار جانوریست کوچک و سیاه رنگ برابر کنجشک چند
پر مثل شاخ بر سر دارد و سنک ریزه بخورد و بعربی قطاة خوانند
کذا فی البرهان القاطع و بهندی لوا نامند کذا فی المخزن و او را ام ثلث
نیز کویند چه او اکثر اوقات سه بیضه مینهد و او را قطا برای
همین کویند که آواز میکند قطا قطا و مثل میزنند از و در اهتدا
و صدق چه بر جائیکه می ماند آب میباشد و در حیوة الحیوان گفته که
قطا را بهدایه وصف میکنند و بان مثل میزنند زیرا که در زمین
بی گیاه و بی آب بیضه مینهد و بچه های خود را در شب و روز از دور
سیراب میکند پس می آید در شب تاریک و در ظلمت او آب میباشد
و و میکند و بر بیشه و بچه ها آواز میدهند قطا قطا فسبحان من هداها الی
ذالک و قطا را بر کنار خوب صفت میکنند و بیست روزه راه
میرود و آب بجهت بچه ها می آورد و راه کم میکند و در مثل عرب
میگویند انسب من القطا جهت آنکه صوت او دلالت بر اسم او میکند

و میگویند اصدق من القطا الحکل اکل او حلال است بالاتفاق

و نزد امامیه شریک نیست در خوردن آن بلا انکه شرح الشرایع ابن

ماجه از جابر روایت کرده که پیغامبر علیه السلام فرموده که هرکس بنا

کند از جهت خدا مسجدی یعنی باشد مسجدی باخلاص و اگرچه بقدر

اشیانه قطاه باشد بنا کند حقتعالی از برای او خانه در بهشت تروفی

گفته که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم باشیانه قطاه تشبیه داد ند برای

آنکه قطاه موصوف بصدق است اشارة است بانکه بانی مسجد بصدد

نیت باشد یا بسبب آنکه اشیانه او مشابه محراب مسجد باشد در استدارت

الخواص طبعت او در آخر دوم گرم و در سیوم خشک و اکتحال خون او

گرما گرم آن جهت رفع بیاض و شب کوری نافع القبج یعنی

قاف و اسکان بای موحده و جیم در آخر کبک فارسی معرب زیراکه

قاف و جیم در کلام عرب در یک کلمه جمع نمیشود قبجه بر واقع میشود

بر نر و ماده مثل حمامه و یعقوب میگوید که قبجه مختص بنر است از کبک

چنانچه ظلیم از نعامه و یعسوب از نحله و حیقطان از دراجه و صدی

از غیاد از بومه و حرب از حباری و مانند آن بسیار است کذا فی الصحیح

فی الجناح و هندی چکور نامند و ماده او با نر و به بیضه نشیند و نر او
در جماع قوة زاید دارد و مثل نر کنجشک و بهذا موضع بیضه را پوشیده نماید
و می شکنند با ماده مشغول به بیضه نشود و هر وقت نر گریزد و چون
ماده رغبت بسیار دارد به جفت هنگام بیضه از نر همی گریزد لهذا بعض
نر با بعض به صدا زده سماید و آواز بلند میکنند و هر که مغلوب میشود تابع
غالب می شود و قوی بر ضعیف جست مینماید و زبان آوازهای گوناگون
میکنند بقدر حاجت خود و عمر او پانزده سال میباشد و از عجیب امر او
این است که حیله صیاد قصد او میکنند سر خود زیر برف مینماید بگمان
اینکه صیاد نه بیند و گفته اند که ماده از بوی نر آبستن میشود و این
قسم غناء و سرود و آواز خوش را دوست میدارد و لهذا اکثر نزد
شنیدن سرود آواز خوش در اشیانه می آید پس صیاد میگیرد
و در اجل بالتحریک نیز مینویسند در قاموس گفته حجل بالتحریک
از کبک نخجیر که محلی بالکسر اسم جمع است و کبک بر دو قسم باشد
یک نوع منقار و پایهای سرخ دارد و نوع دیگر در پایهای او گوی
سپیدی و سرخی باشد گویند کان [illegible] باشد که ماده بچه و شنیدن آواز

کبک نر و ماده که بباشند کبک نر کو رشته باشد بوی ماده رسد تخم نهد و
گاهی باشد که در خاک غلطد و خاک بر پرهای نر ... شد تخم نهد و دو
آشیان سازند و چون تخم کنند کبک نر تخمی که بچه نر دارد نگاه میدارد
و کبک ماده تخم که بچه ماده باشد نگاه میدارد و غیرت بسیار دارد و از
جهت نرها بسیار جنگ میکنند و هر که غالب میشود ماده تابع او میباشد
الحکم اکل او حلال است بالاتفاق زیرا که از طیبات است و صاحب
حیوة الحیوان از کامل لابن عدی روایت کرده که شخصی کبک بریان
کرده فرستاد نزد حضرت رسول الله علیه السلام و در شرح شرایع باب
تبست خوردن کبک نر و ماده **الخواص** گوشت او معتدل
و خوردن نصف مثقال از جگر او که گرم باشد از جهت صرع نفع میدهد
و زهره او را در چشم کشند در دفع تاریکی نفع رساند و اگر در
آب زهره وی در بینی چکانند ذهن را تیز کند و روشنی بصر
زیاده شود و فراموشی کم شود **العصفور** بضم عین مهمله
و فا و بعضی فتح خوانده اند و عصفوره ماده و حمزه گفته او را
جهت آن عصفور میگویند که عاصی شد و فرار نمود و فارسی او

و بفارسی او را گنجشک بضم کاف فارسی و سکون نون و کسر جیم و شین منقوطه
و کاف زده گویند و نوعی از آن را خانگی گویند و بعضی نر او را چراو و
ماده او را چچری نامند که ذاتی ملخ زن و ثبت است در زمین حیوانی مهربانتر
نباشد به بچه خود و این مشاهده است چون بچه او می‌گیرند و آشیانه او در سقف
رها میکنند از ترس آنکه جانوری قصد بچه او کند و هر شهری که خالی
شد از آدمی همه عصفوران از آن شهر میروند و چون مردم باز بآن
شهر آیند گنجشکها باز می‌آیند بآن شهر و گنجشک پرواز در زمین نمیدواند
بلکه بر میجهد و بسیار نر و ماده جمع میشود شاید که در یک ساعت صد نوبت
جمع شوند از این جهت عمر او اندک میباشد عایتش یکسال است
و زعم ارسطو این است که میان عصفور و حمار عداوت است و هرگاه
که حمار آواز داد بچه و بیضه عصفور از آشیانه می‌افتد و عصفور هرگاه
که حمار را بیند بر بالای سر او فرو آید و بسیار میکند و اذیتش و ابن عساکر
از انس بن مالک روایت کرده‌اند که سلیمان بن داود علیهما السلام
گذشت بعصفوری نر که گرد عصفوری ماده میگشت پس فرمود
با اصحاب خود که میدانید که چه میگوید گفتند چه میگوید یا نبی الله

فرمود او را از برای خود میخواهد و میگوید که زن من بشو که ترا در قصری

که خواهی از دمشق در آنجا ساکن گردانم پس فرمود سلیمان که قصرهای

دمشق از سنگها بنا شده اند و قدرت سکونت در آنجا ندارد لیکن

کل خاطب کاذب و در روایت است که زمخشری پایش شکسته بود

وجهش پرسیدند بیان کرد که در کودکی گنجشکی گرفته بودم و در

دو پای او ریسمان بسته بودم و از دست من پرید و بجای رفت

و آن ریسمان کشیدم پای گنجشک شکست مادرم گفت قطع کند

حقتعالی پای ترا همچنین که پای این قطع کردی چون در بخارا

برای تحصیل علم رفته بودم از دابه افتادم پایم شکست الحکم و

حلال است اکل او بالاتفاق و نسائی روایت کرده که رسول صلی

الله علیه و آله و سلم فرمود هر انسانیکه گنجشک را ناحق قتل خواهد کرد

حقتعالی از وی سوال خواهد کرد گفتند حق چیست فرمود ذبح

کردنش و خوردنش و سرش را قطع نکنند تا بیندازند و صاحب

حیوة الحیوان گفته که اصح آنست که عصفور خریدن و آزاد کردن

و گذاشتن جایز نیست و این مذهب حنفیان است ایضا لکن اکثر گویند

که پای او را بزم

که مباح کرده‌اند برای هر که بلغمی و درست است کما تقدم الحوص
امام شافعی رحمة الله علیه فرموده که چهار چیز باد میکند و چهار
اکل عصفور و اکل اطریفال و اکل فستق و اکل جوز و چهار چیز
زیاد میکند در عقل ترک ... کلام و سؤال و مجالست
صالحین و عمل بعلم و چهار چیز بدن را قوی میسازد اکل لحم و شحم
ذبیحه طیبه و کثرت اکل از غیر جماع و پوشیدن کتان و چهار چیز
بدن را ضعیف میگردانند و بیمار میسازد کثرت الجماع و کثره رنج و
کثره نوشیدن آب بعد نوم و کثرة خوردن ترشی و بالجمله
اکل عصفور قوت باه میدهد لیکن مادام ... آنچه در باب عصفور گذشت
نصف آن در باب عصفور است الصَّعوة بفتح صاد مهمله
و سکون عین مهمله و فتح واو و سکون ... و در فارسی ... گفته الصعوة
بنجشک کوچک است و ماده را صعوه گویند صعو و صعاء بالکسر
جماعت و در شرح فارسی او سکانه گفته بفتح سین مهمله و سکون
نون و کاف فارسی با الف کشیده و فتح نون و های مدوره و ...
فارسی ابو مرزک و بفتح ... شناه فوقانی و سکون هر دو ...

و در ماوراء النهر آنرا دختر صوفی گویند **الحکم** حلال است خوردن

بالاتفاق زیرا که از طیبات است و نزد امامیه نیز حلال است و مولد

محقق است که اگر گنجشک در چاه [illegible] بر آیند و آب کشیده

در بریده باشد کشیده میشود است و بفارسی دلو سیاه که آن

آب برد و بعضی گفته اند به همان چاه و غیر دلو سیاه [illegible]

کنند الخواص گوشت او مثل عصفور است **الهزار**

بضم ها و زای معجمه در میان آن رای مهمله و در آخر نیز رای

مهمله نوعی از مرغان است و اورا بآواز او نام نهادند آواز او از روی

و صنف زیر زر و بفارسی هزار گوشه است اسار بسین مهمله

و رای مهمله جانوریست که آنرا اسارک گویند و او پرنده ایست سیاه

مانند طوطی سخن گوید و بعضی گویند سیاه کوچک است آنرا هزار دستان

نیز خوانند و بعضی دیگر گفته اند مرغی است کوچک و خوش آواز

که آواز او بصدای چهار تار تشبیه کرده اند و قید سیاه و سفید کرده

اند کذا فی البرهان القاطع و در حیوة الحیوان گفته مرغیست از نوع

عصفور و او را اجناس خوب است و پاهای کوتاه دارد و بر [illegible]

پا نهاده و بپرند قادر نیست بر طیران بخلاف آنکه اگر وست آدمی ببرند
قادر نیست بر ... ان در طبرانی از عبدالله بن عمرو بن العاص روایت
کرده که ارواح مومنان در ... مرغها سبز است همچون زرازیر میشناسند
یکدیگر را و روزی می یابند از میوه بهشت و از امام شافعی منقول است که
عجایب طلسمی است بر شکل زرزور از مس در رومیه که آواز میکند و در
سالی یکروز و بر رعی زراز جنس او وست تمام می آیند بر و همه در منقار
هر یک زیتون می باشد و می اندازند در آنجا و مردم آن شهر جمع
میکنند و از آن روغن میگیرند و یک سال ایشان را کفایت میکند الحکم
حلال است اکل او از جهت آنکه نوعیست از عصفور و در دمیری شرح
نیز گفته که زرزور حلال است عند الامام الاعظم بر برا که او از سباع طیر
نیست و نه از خبایث است الخواص خوردن گوشت او
قوت باه زیاده میکند و خون او نافع است بد ... والله اعلم النعام
بفتح نون و عین مهمله طایر معروف است واقع میشود بر مذکر و مؤنث
انعام اسم جنس است و واقع میشود بر واحد او را در فارسی شترمرغ
میگویند و او مرغیست آتش خوار که پا همچو پایهای شتر دارد آتش خوار میبود

عظیم الجثه کردن آن بلند شبیه بشتر و پاهای آن شبیه پای گاو و ظلف
آن مشقوق و رنگ آن اکثر مایل بسفیدی است و مانند طیور دیگر پرواز
نمی تواند نمود بلکه بعنوان جست و چندان محتاج بآب نیست
مگر اینکه آب را ببیند بلکه باستنشاق هوا اکتفا نموده است و شتر مرغ
نر را ظلیم میگویند ظلمان بالکسر و الضم جماعت و او سه بیضه میدهد یک
بیضه را نگاه میدارد و یکی را غذا میسازد و دیگری را میشکند و در هوا نهد
تا بسبب تعفن کرمها پیدا شود و آنرا غذا برای بچه میگرداند و اگر
یک پای او شکسته میشود طاقت بر پا ایستادن ندارد بلکه بسبب گرسنگی
هلاک میشود و نعامه حاسه سمع ندارد و برای او حاسه شامه بلیغ
است چنانچه بوی دام از دور دریافت مینماید و آب کاهی نمی نوشد
و سوای او هیچ حیوانی نیست که سمع ندارد و آب نه نوشد مگر
سوسمار که آب هم نمی نوشد لکن می شود و از حمق نعامه این است
وقتیکه صیاد را می بیند سر خود را در توده ریگ مینماید گمان
میبرد که از صیاد پوشیده باشد و آتش ان سخت و سنگریزه را بدون
ور آهن میخورد و هضم مینماید الحکم حلال است اکل نعام بنابر اجماع

بالاجماع بر آنکه از طیبات است و صحابه تنصیص کرده اند که اگر محرم قتل
نماید بر او صید بودن لازم است و در کسر بیضه او قیمت واجب میشود و
الخواص زهره او سم قاتل است و از خوردن او استخوان
بوصل پیدا میشود **الدیک** بالکسر خروس و دیگر بالکسر و فتح
یاء دیاک و دیوک جماعت و گاهی اطلاق کرده میشود بر دجاجه
و در حیوة الحیوان گفته بکسر دال و سکون یای تحتانیه بفارسی خروس
و نر دجاجه را گویند و تصغیر دویک و مهربان بر والد نیست و الفت
بر زوجه واحده نمیدارد و طبیعت ابله دارد و هرگاه که از دیواری
افتاده راه بخانه صاحب نمی یابد و تمام دجاجه یکسانست نزد او
و یکی را اختیار نمیکند بر دیگری و از اعظم عجایبهای او شناختن
اوقات است در شب و پیوسته آواز میدهد در وقت صبح و بعد
آن استخبار هم نموده براه لذلک و فقهای شافعیه مثل قاضی حسین
و رافعی جایز داشته اند اعتماد بر خروس مجرب در اوقات صلوة
و محب الدین طبری گفته که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را خروسی
سفید بود و صحابه خروس همراه بسفر می بردند از جهت شناختن

اوقات نماز و حافظ زعم کرده بر کسی که خروس سفید بکشد پیوسته
نقصان واقع شود در مال او و از ولیش بحدیث ضعیف روایت
کرده اند که رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرموده که ایمپس دوست
من است این حدیث ضعیف است اما در حدیث صحیحین از
ابوهریره مرویست که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که
هرگاه بشنوید آواز خروس سوال کنید از فضل خدا که او می بیند
فرشته را و هرگاه بشنوید آواز خر را پناه برید بخدا از شیطان که
بدرستی او دیده است شیطان را قاضی عیاض مالکی گفته که حکمتش
این است که در آواز خروس امید نازل شدن رحمت است بلا که بدعا و
استغفار ایشان و گواهی ایشان بتضرع و اخلاص مخصوص دامر شده
مارا بتعوذ از شیطان نزد صوت حمار جهت آنکه چون حاضر شد
شیطان خوف شر است پس سزاوار است بتعوذ ثعلبی روایت
کرده که پیغمبر علیه السلام فرموده سه آواز دوست میدارد خدا تعالی
صوت دیک و صوت قاری قرآن و صوت مستغفرین بالاسحار
و ابوداود و ابن ماجه و احمد از زید بن خالد جهنی روایت کرده اند

بوده شده که پیغامبر علیه السلام فرمود دشنام مدهید خروس را پس که
او بیدار میکند از جهت نماز و این دلیل است بر آنکه مردم استفاده
کنند از آن چیز جایز نیست دشنام او و خوردن کردن باو بلکه حق
است که گرامی بدارند و ... شکر کنند و او را تلقی با احسان کنند
او را کنند قال کمال الدین الدمیری الشافعی الحکم اکل او حلال
بالاتفاق و پیغمبر علیه السلام گوشت او خورده و خصی کردن او در
مذهب امام اعظم روا است اما بعضی علمای شافعیه حدیث روایت
کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم منع فرموده اند
از خصی کردن خروس و گوسفند و اسپ ما می گوییم که حدیث
مذکور در کامل در ترجمه عبید الله بن نافع مولی ابن عمر مسطور است
و عبید الله بن نافع حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را ندریافته بلکه
حضرت فاروق را نیز در نیافته است و نزد ما [illegible] ثابت است که
اصحاب صحاح سته روایت کرده اند که حضرت صلی الله علیه و سلم
تضحیه کرد دو کبش بهر دو بین ایشان خصی کرده شده پس معلوم شد
که خصی و ... درست است زیرا که اگر درست نبودی آنحضرت صلی الله

علیه وسلم و از بیچه او بکردی جبه و در ایام کشادن باب [illegible]

مردی باش بسبب آن گفت که در خواب دیدم که دیکی را از

میداد در خانه فلان کس این سبب را گفت آنکس خواهد مرد

بعد از سی و چهار روز چنان شد که [illegible] گفته بود و حجت

آنکه جمل عدد دیک سی و چهار است و رقیه بنت رسول الله صلی الله

علیه و آله وسلم را از امیر المومنین عثمان رضی الله تعالی عنه پسری

شش ساله و داشت عبدالله نام و خروسی منقار زد بچشم او و بمرد

و عثمان رضی الله عنه با رقیه رضی الله تعالی عنها بزمین حبشه رفت

و جمعی متعرض دیدن رقیه شدند و تعجب میکردند از حسن و جمال

و حضرت رقیه از دیدن ایشان ناخوش شد و دعا کرد بر ایشان

همه هلاک شدند **الخواص** اگر خون خروس با دماغ او را

بر جایی که گزنده یا گزنده باشد بمالند سود دارد و خون او را

در چشم کشند سفیدی که در چشم پیدا شود دفع کند و تاج خروس

را بسوزند و بکسی دهند که در خواب بول میکند دفع کند و هرگاه

که بکشند پر دراز او از دنب و کلاهی که در پیشانی مرغ شده و

و جماع نه دارد و آن پر را در آب حمام نهند همه کس که غسل کنند از آن
آب او را نعوظ بغایت باشد و در طرف سر چپ او دو استخوان
هست که هرگاه که استخوان راست بیاویزند کسی که او را تب دایمی
باشد به شود و اگر استخوان چپ به بندند بر کسی که او را تب ربع
آید خوش باشد و بر زنی که آبستن نشود و خصیه او بریان کنند
در حیض و بخورد و بیش از سه روز که پاک خواهد شد و حیض بعث
کند با وی شوهرش در زمان خوردن آن آبستن شود.
و اگر کسی خصیه او با خود دارد و در بازوی چپ به بندد از جهت
جماع او را نعوظ سخت شود و هرگاه که خون او با عسل بجوشانند
و بر ذکر مالند قوت باه زیاده بود و خصیه خروس هرگاه که به بندند
بر چو بهمنی هیچ خروس در جنگ بر او غالب نشود **الدَّجَاجَةُ**
مثلث الدال است واحد دجاج و او نیز مثلث الدال است و ها
برای وحدت است نه برای تأنیث بلکه مذکر و مونث در او
یکسانست و فارسی دجاج ماکیان است و از عجایب امر او
این است که هر جانور که بر او بگذرد از آن هیچ نترسد و از این

او در برو کبلد و و او در بالای بلند می انداز و خود را بر او نهد و از شعید است
بغفلت نهد و بسرعت از سماه و میگویند که جواب بدو بعد از عنش
شنیدن است او و بلکه بیرون آید از او نفسی و باز کرد و این از آن
است که سخت می ترسد و بیشتر آن است که جواب بمیکند
بر زمین و در بلندی میرود و جهت خوب و بچه که از بیضه بیرون
می آورد بسرعت حرکت آواز میدهد و میخواند و جواب میدهد
در ساعت طرافت و چون پردار میشود بد شکل میشود و متغیر
آوازش میشود و دجاج که مرغ خانگی است مختلفة الطبیعة است
گوشت و مگس میخورد چون سباع و دانه میخورد چون طیور و
اگر بیضه دجاج طویل الاطراف میباشد از آن ماده بر می آید
و اگر مستدیره و عریضة الاطراف است ذکور بر می آید و بعضی
از دجاج از بعضی دو بار بیضه مینهند در تمام سال بیضه بنهد
الا در دو ماه زمستان و جنس بیضه هفده روز تمام میشود
و وقت بیرون آمدن پوست او نرم پیدا باشد و چون هوا
یابد خشک میشود و در میان سفیده و زرده پوستی باریک است

است و غلیظی از رطوبت [illegible] است مشابه الاجزاء و آن بستر د
نی است که از زرده رطوبتی نرم است مشابه خون بسته و غذای
بچه است چنانچه خون حیض غذای بچه آدمی است و اگر دو زرده
در بیضه باشد از آن دو بچه حاصل میشود ابن ماجه از ابوهریره
روایت کرده که پیغمبر علیه السلام امر فرموده اغنیا را باتخاذ
غنم و فقرا را باتخاذ دجاج و فرمود وقتیکه اغنیا دجاج را اختیار
خواهند کرد حق تعالی اذن هلاکت قریه ها خواهد فرمود و ابن حبان
میگوید که این حدیث موضوع است و عبدالله بغدادی گفته امر
اغنیا باتخاذ غنم و فقرا باتخاذ دجاج جهت آنکه امر بر قوم بحسب
قدرت ایشان است و مقصود آنست که بیکار نباشند از کسب
چه ترک کسب است و اعراض از آن سبب گدایی و طلب از مردم
است و اتخاذ اغنیا دجاج را هلاکت قریه است باذن الله جهت
آنکه تنگ میشود کسب فقرا چون اغنیا بر کسب ایشان شوند در
خرید و فروخت دجاج و بیضه آن هم فقرا معطل خواهند شد و هلاک
خواهند شد و هلاکت ایشان موجب هلاکت قریه است الحلم

ل روغن آن است زیرا که از طیبات است و بجان ... ای از

ابی موسی روایت کرده که بحضرت صلعم گوشت دجاج خورده اند و این

مرو نسبت بر گاه دیگر علیه السلام نیز آنست که مرغ خانگی بخورد و منعزل بود که چند

روز می بستند در نزد ابا حنیفه مکروه است خوردن مرغ مردار خوار و تعقیب

است اگر اراده نماید خوردن آن مرغ به بندند آنرا سه روز تا فقیری

بر آنست که مقدار نگاه دارند که بوی بد از گوشت وی برود و کذا فی

شیخ الاسلام و ببندند در مانند مرغ خانگی که در چاه مرده یا کبوتر یا کرته ... دلو

میانه و کذا ... تا بیست ... شده کل آب وی بکشند و پس ... دوره

ماکیان کوچه کرد که بغیر از مردار چیزی نمیخورد و مکروه است کراهة تنزیه

نه تحریم تا اگر کسی با وجود ... بطلان ... وضو سازد روا است لذا

فی الخلاصه و سرگین طیور ماکول اللحم پاک است مگر اینکه ماکیان و بط

و مرغ ابی کذا فی البرهان ... در صلوة الحیوان گفته بعضه و در حروف طایر

مست در آن سه وجه است اصح آنست که قول جمهور است ... اگر سخت شده

است پاک است و الا پس نجس است و نزد ابا حنیفه بیضه طیور ماکول

که بعد موت خارج شده پاک است زیرا که او در حقوقه حلول کرده است ب

پس بباید که عنبر بر سر گوارند هر جا که مثل موت از خارج شود و علاج باب

است بمجمعی تعبد موت کذا فی البرهان و در ذخیره مذکور است و دجاجه

مرد و آرزوی بیضه بر آمد درست است اکل او نزد علمای ما خواره

پوست او سخت شده باشد خواره نه کذا فی کنز العباد

الخواص

اکل مرغ جوان موجب زیادتی عقل است و آواز را صاف میکند

و دماغ دجاج هرگاه که بر مار گزیده نهند به شود و مداومت بر اکل

دجاج موجب نور بصر است و نقرس و در روده دجاج سنگی است

که چون بر مصروع بندند صحت شود و چون کسی آن سنگ در گردن

او بندد قوت باه او زیاده شود و هرگاه دجاج به پزند باده ساحق

و مستی [illegible] مقشر و [illegible] سارند و گوشت او بخورند و شربا بنوشند

شهوت قوی گردد و باه زاید شود و هرگاه که طلا کنند ذکر را بزهره

دجاج سیاه و مجامعت با زن کنند و [illegible] نگوراند آن زن از

خوشی و هرگاه که رغبت کنند سر دجاجه سیاه در کوزه که نو باشد زیر فراش

که با زن [illegible] کرده باشد فی الحال صلح کنند با زن و هرگاه که [illegible]

دارد مرد [illegible] مرغ سیاه بقدر درم برابر [illegible] الحبابی

بضم حای مهمله و فتح با و رای مهمله بالقصر مرغیست زرد از [illegible]
شوات گویند و بهندی چرز نامند کذا فی المخزن مذکر و مونث
و واحد و جمع در وی یکسانست و حباریات در جمع میگویند و الف او
برای تانیث است کذا فی القاموس و شوات بفتح اول و واو
بالف کشیده و مشدد فوقانی زده نام پرنده است از جنس [illegible] شبیه
بمرغ خانگی و آنرا سرخاب نیز گویند و در فرهنگی بدین آمده که
شوات مرغیست به سرخی مایل سر زمان بر [illegible] بر آید و حباری
و سرا[illegible] قلمون گویند و بجای فتح اول ضم [illegible] آره کذا فی [illegible]
و حباری از طیور سخت طیران میکند و بسیار سرخاب چنانچه کسی اورا
در پنجره صید کرده در اندرون او دانه حبة الخضرا یعنی [illegible] دانه
که در بلاد شام باشد یافته شد و گردن دراز دارد و [illegible] ترکیب
است و او بسیار حیله [illegible] در طلب دانه تا این که [illegible] میرد
و مثل است میان مردم که افکنده آن الت [illegible]
چه هر گاه که مرغی را بطرف او انداختند او [illegible] خود را [illegible]
و او در بلاهت مشهور است چنانچه میگویند کلشی یحب ولده حتی الحباری

الحمار الوحشی هر چیز که خود را دوست میدارد و حکایت حباری نیز دوست
میدارد و مالد و حمق خود. **الحجل** حلال است اکل وی زیرا که از طیبات
است و ابو داود و ترمذی از سفینه مولی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
روایت کرده که من با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حباری خورده
ام و مجد الدین فیروزآبادی در سفر السعاده نوشته که در صحیح ثابت
که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم تناول فرمود گوشت شتر و گوشت
گوسفند و گوشت مرغ خانگیان و گوشت حباری و گوشت خرگوش و
گوشت خر گور و گوشت ماهی و عنبر بحری و نزد رافضه مکروه است لذا
فی شرح الشرائع **الحواصل** اگر دل وی را بر کسی بندند خواب کمتر
کنند و اندرون وی سنگی یافته میشود که چون بعضی بر بندند بر کمر
او را احتلام نشود و بعضی گفته‌اند اگر رعاف یعنی خون بینی باشد خون بایستد
و اگر زحمت سعال باشد کم شود **الکرکی** بالضم کلنگ و بهندی
کونج کلنگ [illegible] و او پرنده‌ایست کبود رنگ و دراز گردن
بزرگتر از لک لک و در طبیعت او حرارت است و مشغوف نمیرود بلکه
گروه گروه شده پس بعضی چند میرانند و از صفات خوب او آنچه چون

تا دیرش بسیر شود و ضایع نگذارد و هر جا برود همراه بود و در طعمه وبود
کند و غالب ازین جهت است که عبد الله بن مسعود و مثلین خود شکل کلنک
نقش کرده بود اما حالا فتوی بر اینست که تصویر کردن مکروه است
و خوب او را بحماقت وصف کرده اند جهت آنکه یک بار
میرود پلنگان اینکه اگر در پای راه رود و بسته شد که زیر علیش میرود
و دیگر آنکه چون شکار کنند مردم در زمینهای تازد و دست میجنانند
آواز از آن طرف برگشته بطرف جانور دار میرود **الحکم**
حلال است بالاتفاق در نزد اما مبه باکی نیست در گوشت کرسنکی
کذا فی شرح الشرایع **الخواص** زهره وی را کسی با خود دارد
دلیر شود و اگر دماغ وی را با روغن زنبق در دماغ بچکانند چیزی
فراموش کرده یاد آید کاهی فراموش نمیکند و اگر زهره او را
بآب چقندر در بینی بچکانند بسه روز علی التوالی از لقوه به شود
و اگر زهره را بر بدن طلا کند از برص نجات جوید **الجراد**
بالفتح ملخ جراده یکی واقع میشود بر مذکر و مونث و بهندی شد
نامند از عجایب او آنکه زمین را با سنک محکم سوراخ سازد و از سر خود بیرون

دافعی ...

که زمین خشک میشود و در آنجا تخم کند و برای آن وش با میباشد و در سینه

و دو در وسط و دو در سه خره و هر دو طرف پا مثل اره میباشد و او

از حیوانی است که برای ... سعادت میباشد مثل لشکر مجتمع میباشد

اگر در او فرود می آید همه فرود می آیند و لعاب او زهر قاتل است بر

هر چیزی که واقع میشود هلاک میکند و دیگر آنکه قوت مردم میشود و تخصیص

در سال قحط و کم باشد که سبب هلاک مردم میکرد و چه اکثر زراعت

را میخورد و قحط میشود و طبرانی از ابن عمر روایت کرده که ملخی در

پیش حضرت صلی الله علیه و آله و سلم افتاد آنحضرت فرمود که بر بال او

نوشته است بخط عبرانی که ما لشکر بزرگ خداییم و ما را نود و نه بیضه

تخم است اگر صد تخم تمام کرد دنیا را بخوریم حضرت صلی الله علیه و آله و سلم

دعا فرمود خدایا هلاک گردان ملخ را و بکش کلان ایشان را و بمیران

خرد ایشان را و فاسد گردان تخم ایشان را و ببند زبان ایشان را

و دهن ایشان را از زراعت مسلمانان و در ملخ صفت چند حیوان

است چشمهای فیل و سر اسب و گردن درازی و دنبال گوسفند شیر و سرهای

عقاب و پاهای شتر مرغ الحکم حلال است باجماع مسلمین الا امام مالک

شرح کرده است که سر او را بیندازند چه لعاب او زهر است و بخاری
از عبد الله بن اوفی روایت کرده که ما همراه رسول خدا صلی الله
علیه و آله و سلم هفت جنگ کردیم و میخوردیم ملخ را و ابو داود زاید
کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز همراه ما میخورد و ابن
ماجه از انس روایت کرده که بودند ازواج نبی علیه السلام که هدیه
میفرستادند بیکدیگر ملخ را در طبقها اما آن حدیث که طبرانی از
ابی زهیر روایت کرده که حضرت صلی الله علیه و سلم نهی فرموده
از کشتن ملخ بصحت نرسیده و اگر صحیح باشد تاویل است و فیکه متعرض
برای فساد زرع نشود و اگر متعرض شود جایز است قتل او و دلیل
بر عموم حلال شدن حدیثی است که بخاری و غیره روایت
کرده که رسول علیه السلام فرموده احلت لنا میتتان و دمان
الکبد والطحال میتتان سمک و الجراد حلال گردانیده شد برای ما دو خون
جگر و سپرز است که مشابه اند بخون در رنگ و دو مرده ماهی
و دو مرده ماهی و ملخ و مالک از عبد الله بن عمر روایت کرده
از عمر حلال کرده شد از ملخ نیز دوست میدارم که نزد من زنبیلی از

بسیل نزع مرد بی بخورند زایل شود الخواص اگر مخ او را بر آتش
بپزند و دوا او کسی را که بیمو زکن باشد نفع رساند الدرّاج
بضم دال مهمله و شدّه رای مهمله و در آخر جیم نوعی است مرغان و او
ر گوشت یکسان است و بهندی تیتر نامند و حیقطان بفتح
حای مهمله و یای فوقانیه وضم قاف و طای مهمله مخفف نر است
او مرغیست مبارک که بشیر الصباح مبشارت دهنده فصل ربیع است و در
بانگ خود این کلمات میگوید بالشکر تدوم النعم یعنی بشکر کردن
دایم میمانند نعمتهای خدای تعالی و خوش میشود و هوای صافی از وزیدن
باد شمال و چون باد جنوب باشد نمی پرد و باطن جناح او سیاه است
و ظاهرش غبار آلوده و شبیه است بقطا اما دراج لطیف تر است و صلح
فارسی او در حیقطان تذرو نوشته است و جاحظ گفته که دراج از اقسام حمام است
و بیضه در یکجا میگذارد و تا یکی بدانا بلکه هر روز نقل میکند بیضه را و نر و ماده
در خانها هم جمع نمیشوند و در باغ با هم تماع میکنند الحکم حلال است زیرا که
از حمام یا از جنس قطا و تذرو است اما عشریه نیز حلال است الخواص
اگر بیضه او میگذارند و در گوشش که درد میکند میچکانند درد را تسکین میدهد

و گوشت نر او بهتر است از گوشت فاخته و اکل او دفع مرض منحنی و قوت
دماغ زیاده میکند **القبرة** بالضم و فتح بای موحده مشدده مرغیست که
مانند چکاوک قبره بصیغه مثله عامه قنبره میگویند و نابر حاجت
و مرغیست بجثه گنجشک رنگش مایل بسبزی **و یقال له ایضا**
ابو الملیح و گفته میشود او را نیز ابو الملیح زیرا که او ملاحت دارد
مصنف رحمة الله علیه کنیت همه جانوران ترک کرده و کنیت او بیان
کرده سببش ظاهر میشود و حکایت است که شخصی قبره صید کرد و قبره گفت
که مرا چه خواهی کرد آن شخص گفت ترا خواهم کشت که بخورم قبره گفت از
خوردن من سیر نخواهی شد من ترا سه نصیحت کنم که بهتر از خوردن
میباشد یکی از آن سه نصیحت این زمان که در دست تو هستم خواهم گفت
و دوم نصیحتی گاهی که بر سر درخت باشم خواهم گفت و سوم نصیحت
گاهی که بر سر جبل باشم آن شخص گفت خوب باشد در آن حال که در دست
او بود گفت باید که تاسف زمانی نخوری بر آنچه گذشت و فوت
شد چون این گفت او را گذاشت چون بر درخت نشست گفت
باید که باور نکنی چیزی را که محال باشد بعد از آن چون بر سر کوه نشست

نصیحت گفت ای بی طالع اگر مرا ذبح میکردی در شکم من دری و
جوهری مییافتی که به بیست مثقال است شخص تاسف و اضطراب
و انگشت ذلت بدندان گزید و گفت نصیحت سوم بگوی گفت که تو
دو نصیحت فراموش کردی چون نصیحت سوم بگویم یاد خواهی
داشت آن شخص گفت چگونه فراموش کرده قبره گفت که نصیحت اول این
بود که بر فوت شده تاسف و غم مخور غم میخوری و نصیحت دوم اینکه محال
باور مکن و تصدیق منما و تو باور کردی که در شکم من دری است که بیست مثقال
است و حال آنکه گوشت و پوست و پرهای من بیست مثقال نیست چگونه
در شکم من جوهری باشد از بیست مثقال امام قشیری از ذو النون مصری
آورده است که توبه من آن بود که در سفر بصحرای رسیده فرود آمدم و
بخواب رفتم چون چشم بگشادم دیدم که قبره کور از آشیانه افتاد و زمین
بشکافته شد دو ظرف یکی از طلا و دوم از نقره بیرون آمد در یکی
کنجد و در دیگری آب آن قبره گاه کنجد میخورد و گاه آب چون این دیدم
توبه نصوح کردم بر خدا توکل اختیار کردم الحکم حلال است خوردنش
بالاتفاق و در شرح شرایع فقه اثنا عشری مکروه است اکل قبره که آنرا چکاوک

خواص الخواص گوشت او نیز راکه سلم ... دیگر و تشبه ... و قوت باه زیاده شود و بعضی او نیز اگر بخورند قوت باه زیاده شود و زنی که مکروه دارد مجامعت شوهر را و اگر شوهر قبره را ... بند و بازن مجامعت کند زن او را بغایت دوست دارد و الذ

نوعی از مار است که هر کس را که گزند زنده نمی ماند و بعضی گفته اند که مار افعی ... است و مقدار یک وجب ... حرام است بالاتفاق

کذا فی حیوة الحیوان طیور الماء کلها اذا لم یکن بیضاء ای حلال اند مرغان آبی همه و حیکه سفید باشند

و در حیوة الحیوان گفته که فرمود رافعی جمیع انواع طیر الماء حلال است مگر لعلق ... که خوردنش حرام است علی المذهب الصحیح و در دریائی از حمره و ... پرنده آب دو وجه حکایت کرده و اصح التحریم است

که رافعی گفته و وچنان است در ... ابط و منع ... و مالک الجر ...

یعنی بوتیمار که او را در هندی بگلا نامند و ابو عاصم ... زیاده از ... انواع دارد و بسبب کثرت او نزد ما ... ناسش

معلوم نیست و فی شرح الحاوی و فی المحرمه طیور الماء و قد یسمی ...

الماء كالبط وغيره وقد اطلق بعضهم القول بحلها وهي منه اللقلق على
ما سيأتي وعد بعضهم الكركي ايضا من نبات الماء وعن بعضهم انه لا يؤكل
طير الماء البيض لخبث لحمها ولا يخفى انه لا يحل بيتها بحال وورثت
ابقيه حل وحرمت طيور الماء مراجعة بنظر نه آمده پس اگر از طيور الماء مراد
مرغان آبي اند كه مي پرند خانچه از لفظ طيور الماء مفهوم ميشود پس
اگر چنگال خود جراحت ميكنند و صيد ميكنند چون باز چرغ وغيره حرام اند
وياگر مردار مي خورند نيز حرام اند واگر مراد آن جانوران اند كه
در دريا سكونت ميدارند وان شامل السياعده ظاهر كلامه پس نزد
امام اعظم انچه در آب ميباشد بغير از ماهي و مرغ آبي حرام است واگر بر
شكل جانوران باشد كه در خشكي ميباشند وحرامند همه حرام است در بر
بغير ماهي كه حلال است **الحيوانات التي هي حلال**
على اصح مذهبه بهر بيان جانوران است كه حلال اند بر اصح
مذهب شافعي اگرچه در مذهب ضعيف او حرام باشند و آن بر
بر دو قسم اند **التي لا تطير** يعني انكه طيران نميكنند و نمي پرند
نيستند **الاول** يعني از جانوران كه طيران ميكنند و بر صحيح اند

شافعی حلال است و آن است بفتح دال مهمله و لام ساکن و فا و تا
معرب دله است یعنی فارسی دله بود او را عربی کردند دلق گفتند
دله دابه کوچک است قریب سنجاب و در قاموس گفته که او مانند
است و در منهاج قصه شافعی نیز همچنین است و در مخزن الادویه
گفته آن حیوانی است کوچکتر از سگ و بزرگتر از گربه و شبیه بان
و در روس و بلغار بهم میرسند و از پوست آن فرو میسازند و
دلق می نامند و گرمی آن کمتر و ثقل آن بیشتر از پوست سمور است و لیکن
بد بو است و ابنا الملوک آنرا می پوشند و عبد اللطیف بغدادی میگوید
او بعضی اوقات بوزدان شکار میکند و بدهان خون میخورد و
قزوینی میگوید که دلق جانور وحشی است و دشمن کبوتر است اگر
در برج کبوتر داخل میشود یکی را زنده نمی گذارد و مارها از آواز
او میگریزند و دافع میگوید که او را ابن مقرض نیز میگویند
بنده مصنف رحمة الله علیه گفت **وَيُقَالُ لَهُ ابن مقرض**
ریی گفته میشود او را ابن مقرض بضم میم و کسر راء مهمله و ضاد
معجمه از افراض بریدن چیزها و جامه را پاره پاره میکند و

و صاحب صراح لغت ابن مقرض بالکسر داند و در حیوة الحیوان گفته ابن
مقرض دابه ایست سیاه فام پشت دراز دارد چهار پا دارد کوچکتر
از موش که میکشد کبوتر را و دندان تیز دارد و پاره پاره کند
پارچه ها را و ازین سبب او را ابن مقرض گویند الحکم
و در حیوة الحیوان گفته که مقتضی کلام رافعی اینست که دلق حلال است
و در حاوی صغیر گفته که صواب اینست که ابن مقرض سباع است
و در لوامع الدلایل فی روایات المسایل درست نیست اکل دلق
و فی شرح الحاوی اما الدلق فقد قال الرافعی و الرجحان یحل بان
فی ابن مقرض و هو الدلق و نزد ما حنفیان حرام است کما هو مصرح
فی کنز العباد و جامع الرموز و البرجندی و غیرها زیرا که دلق از
سباع بوده است یعنی از گزندها است که بناب شکار میکند و حجت
برای شافعیه در کتب ایشان نیافتم که ترجیح چه کنیم الخواص
چشم بسته دلق هرگاه که بیاریزند در پیش کسی که او را تپ ربع آید
بهتر میشود و اگر چشم چپ او به بندند عود کند تپ ربع
پیه او هرگاه که در مرهم صبور تر بسوزند همه یکجا بزند و زایل میکند

خوردنش ضعف که از پرستش خوردن حاصل شده باشد و از فرط
دانک خولیس و سکوتش مصروع بلکانیده نشود بهی باید و اگر صاحب
بواسیر بر پوست او نشیند نفع یابد الوَبَر بفتح واو و سکون
بای موحده و رای مهمله جانوریست خرد تر از گربه که اورا بفارسی
و بک گویند و برای تانیث ها آرند و وبره میگویند و لورد
و بارو و بارهٔ جماعت و در برهان قاطع گفته و بک بفتح اول و
نون و کاف زده جانوریست بی دم شبیه بگربه میبود رنگ
میباشد و جوهری گفته که اوی دم است یعنی دم دراز ندارد
والا ای شبه برای او دم کوتاه هست و بعضی گفته اند که او
دابه کوچک هست سیاه بزرگ تر از ابن عرس الحکم
حلال است نزد شافعیه زیرا که در مکه باو هدیه فرستاده میشود
و از مثل خرگوش که میخورد و ماوردی و رویانی گفته که او
جانوریست و حکم چرا که عرب اورامیخورند و در حاوی
گفته که بر حلال است زیرا که در قتل او فدیه بشاه و جهت
و عند الشافعی لا فدیة ... للاکول پس معلوم شد چیز یکه

بر چیزیکه دران فدیه واجب است حلال است بدانکه نزد شافعی

فدیه در ضبع کبش است و در نعامه بدنه و در حمار وحشی بقره و در

ظبا غزال عنز و در ارنب عناق و در یربوع جفره و در

ام حبین حلوان ماجدی و در ثعلب شاة و در ظبی جدی و در صغیر

صغیر و در کبیر کبیر و در سلیم سلیم و در معیب معیب و در حمام شاة و در

ما بر اصغر ازان یا اکبر مانند زرزور و صعوه و عصفور و بلبل بلبل

و عندلیب و وطواط و ترکی و در سان ما او قیمت است کذا فی

الانوار و لحمش مالک خوردن وی را لا باس است و این مذهب عطا

و مجاهد و طاوس و عمرو بن دینار و ابن المنذر و ابو یوسف است

و مکروه میدارد او را حکم و ابن سیرین و ابو حنیفه و قاضی حنبلی

و ابن عبد البر گفته در حل و حرمت و بر روایتی از امام اعظم

محفوظ میدارم در نزد من مر حرکوس است خوردنش باک

ندارد زیراکه میخورد بقول و گیاه کذا فی حیوة الحیوان و نزد امام

حرام است کذا فی شرح الشرایع و در عینی شرح کنز مذکور است که نزد

ابو یوسف که در روایتی از امام اعظم محفوظ میدارم و او نزد

من مثل او بست سبز و سبزه و گاه قاله الکرخی فی مختصره ظاهرا
معلوم میشود که او بر نزد جمیع ائمه حلال است و مصنف نیز چیزی
که دلالت بر مخالفت ائمه کنند نه نوشته است و در رحمة د ب
حنفیه سوای عینی بنظر نه آمده لکن کمال الدین دمیری کراهیتش
را بطرف امام اعظم نسبت کرده است کما عرفت انفا والله اعلم

الدلدل بضم هردو دال مهمله خارپشت بزرگ و نوعی از
جانوران کذا فی الصراح و در قاموس گفته که دلدل قنفذ است یا
عظیم قنفذ او نوعیست شبیه بقنفذ است و در حیوة الحیوان گفته که
دلدل عظیم القنافذ یعنی قنفذ بزرگ است و دلدل بمعنی اضطراب
است و بغله رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را دلدل نام بود
از جهت آنکه بسیار متحرک بود و مقوقس هدیه فرستاده بود
و جاحظ گفته که فرق میان دلدل و قنفذ مثل فرق میان گاو
و گاومیش و میان بختی و عراب است و بسیار است در بلاد
عراق و بلاد عرب بقدر آهو یا بیش است و گفت امام رافعی
که بزرگش مثل بچه گوسفند است و ایستاده جماعت میکنند

نشینند و نر و ماده بهم چسبند باین طور که پشت هر دو ملاصق
یکدیگر میشود و ماده پنج بیضه نهد و فی الحقیقه بیضه نیست بر صورت
مدور است مشابه بلحم و در حالی که مینشیند او را دو منفذ یکی بجانب
جنوب و یکی بجانب شمال و باد از هر طرفی که می آید از طرف
دیگر می بندد و اگر چیزی دید که آنرا مکروه میدارد منقبض میشود
و بیرون می آید ازو خارها و خاری که بر پشت اوست یک
رنگست و بعضی گفته اند که بر پشت او خارها نبود بلکه موی بود غلیظ
شد بسبب بودن در خشکی که وقت بیرون آمدن از مشیمه حاصل
الحکم امام شافعی فرموده که اکل او حلال است و امام
رافعی گفته که شیخ ابو محمد گفته که حرام است و در وسیط است که
او را از خبائث میشمارند و ابن صلاح گفته که این عبارت مشکل
گویا که او دلیل بر این ساخته و اعتقاد کرد آنچه از ابی محمد مرویست
که دلیل مطلقا متروک است و این غرضی است و محفوظ
است که او ذکر فساد است و قطع کرده بحل او ماوردی و
رویانی و غیرهما کذا فی حیوة الحیوان و نزد ما حنفیان حرام است

زیرا که از سباع است و مفسد حرام است کما فی شرح الوقایه **السمور**
بفتح سین مهمله و ضم میم مشدده بر وزن تنور حیوانی است که از
پوست او پوستین طیار میکنند که بیش قیمت میباشد و عبد اللطیف
میگوید که او حیوانی است سریع الجریان بدارد و برای انسان لی حیله میگ
و این حیلست که دفن میکنند حصیر او بآن فریب میآید و گوشت
او شیرین است و ترکان میخورند او را و پوست او را دباغت میکنند
مثل پوستها و پوست او را پوستین میسازند و از همه پوستها
نرم تر و خوشآیندتر است **الحکم** حلال است اکل او نزد
شافعیه چه ایشان او را به روباه لاحق میکنند و نمی خورد خبائث
را و نزد امامیه و نزد ما حنفیان حرام است زیرا که او از سباع ذی ناب
است کما صرح به فی البرجندی **السنجاب** بفتح سین مهمله
و اسکان نون و جیم و بای موحده حیوانی است در طرف ترکستان
میباشد و در جثه مثل یربوع است و بزرگتر از موش است و موی
او در غایت نرمی است و از آن پوستینها میسازند و در ترکستان
بسیار بهم میرسد و او حیله باز است چون ایشان را ببیند بالای

بالای درختهای بلند میرود و در انجا بنشیند و ازان درخت میخورد و بهترین پوست اوابلوج است الحکم اکل او حلال است نزد شافعی از انجا است انکه از طیبات است و قاضی حنبلی بتحریمش قایل است برانکه او از دندان خود مارها را میگزد و جمهور شافعیه دلیل می آرند در مشایخ ... موضوع است و در قبیله در اباحت و حرمت شی بوده باشد اباحت را غلبه میدهند زیراکه اباحت اصل است و نزد ما حنفیان و امامیه حرام است زیراکه از سباع ذی ناب است کما قال العلامة البرجندی و پوستین که از پوست وی سازند پاک است چه موی جانور مرده بر باغت پاک میشود و پوست او نیز پاک میکردد و نزد شافعی اگر او را بکشد بوجه شرعی روا است پوشیدن پوستین اگر که از وی سازند و اگر باین طریق نکشند هیچ کشند روا نیست پوستینی که از وی سازد چه موی مرده بمذهب امام شافعی پاک نمیگردد **الخواص** گوشت وی در ذبح و بواسیر و مرض سو وی نافع است و پوشیدن پوستین مجرد مبتلا را نافع است **الفنک** بفتح فا و فتح نون و کاف در آخر

ذکر آن فی الصراح و در قاموس گفته که الفنک بالفتح نیک و او جانوریست که از
پوست او پوستین میسازند و بهترین پوستینها است و از دیار صقالبه
می آورند و این پوستین فنک گرمتر است از سنجاب و خلد ... و در
وصل جهت بدن معتدل دارد یعنی لایق آدمی معتدل المزاج است
الحکم خوردنش حلال است جهت آنکه از طیبات است و او را ... ابو عصم
بن عبد الله در مجتهد از ابی یوسف نقل کرده که فرمود ابو یوسف که
سنجاب و فنک و سمور از سباع اند مثل روباه و ابن عرس کذا
فی حیوة الحیوان و نزد ما حنفیان حرام است کما صرح به ابو یوسف
لانه سبع و در برجندی فنک را از سباع ذی ناب شمار کرده است و
در شرح شرایع فقه اثنا عشریه گفته حرام است فنک و سمور و سنجاب
که از پوست آنها پوستین میسازند و صاحب حیوة الحیوان در حکم
اسد سوال ذکر کرده که نزد شافعیه آن سباع ذی ناب حرام است که
ناب او قوی باشد و ذی ناب که ناب قوی ندارد مثل روباه
و غیره حلال است **القاقم** بفتح قاف اول و ضم قاف
ثانی جانوریست کوچک شبیه سنجاب لیکن قاقم از سنجاب ... تر باشد

و از اوست

و رطوبت بلغمی بسیار دارد و لهذا پوست قاقم سفید است مشابه فنک و قیمت
دو و از قیمت سنجاب بیشتر است الحکم حلال است نزد شافعیه زیرا که
از طیبات است و نزد ما حنفیان حرام است زیرا که از سباع ذی
ناب است الحواصل جمع حوصل است و آن مرغیست
بزرگ است حوصله یعنی سنگدانه بزرگ دارد و بلندی یا گلنگ بعضی گوید مانند
مده فی الجزیره از جمله طیور آبی است اندک عظیم الجثه و منقار آن
بلند و پهن و سر آن بطرف پایین برگشته و دارد آن پشت خار
عیش نزد و پاهای آن مانند پای مرغ آبی و پرده دارد از وی
پوستین طیار میکنند و در مصر بسیار میباشد سیاه و سفید میباشد و سیاه آن
کریه الرائحه است و سفید خوب میباشد و گرمی اندک دارد و رطوبت
بسیار و عمرش اندک است اگر کسی اعتراض کند که مصنف رحمة الله علیه
حواصل را در باب حیوانات غیر طیور چرا بیان کرده حالانکه او از طیور است
دیگر آنکه او از مرغان آبی است لهذا حکم او در حکم طیور الماء در باب حیث شد
بیانش علاحده چه فایده جواب بگوییم هم دارد که حواصل اگرچه دو جناح
دارد لیکن بسبب عدم قابلیت پرواز در لا یطیر شمرده شده و مراد از

طیور ماء آن پرنده اند که از آب مفارقت نمیشوند و مدخل از آب
الفت دارد ولکن گاهی ماهی هم شکار می باشد چون بط شهری و اکثر غذای
او ماهی است اگر در آب میباشد و در خشکی هلاکیش **الحکم**
رافعی بحلش قایل شده عموما و در کتب حنفیه حل و حرمتش مذکور نیست
و از رمز مصنف معلوم میشود که نزد حنفیه حرام است شاید بجهت آنکه
این است که او مردار میخورد مثل الغراب **ام حبین**
حای مهمله و فتح بای موحده و سکون یای تحتانیه و نون در آخر
دابه ایست مانند راسو و سام ابرص و او جنس از حبین است
که بسیار بسیت در شکم از روی شکم بزرگ میشود و ام حبین شکم بزرگ
دارد و بعضی گفته اند که او ماده حربا است و در شرح حاوی گفته
که او ولد ضب است العرص او دابه است بمقدار کف دست زرد رنگ
او غبار آلود است و چهار دست و پا دارد و بمقدار صفدع است
و ابن قتیبه میگوید که ام حبین برابر آفتاب می ایستد و میگردد با
آفتاب بهر نوع که آفتاب میگردد و در این صفت حربا است نزد
عرب نمیخورند جهت بوی بد او **الحکم** حلال است نزد شافعیه

شافعیه چیزا که از طیبات است و بعل او هدیه فرستاده میشود
و ابن ابی شریف گفته که او حرام است و ماوردی در آن دو وجه
بیان کرده و در کتب حنفیه حلت و حرمت بنظر نه آمده و از زبر
منصف معلوم میشود که نزد حنفیه حرام است چه او از حشرات
است و عرب بسبب بوی بد او از خبیثات میشمارند کما قال
کمال الدین الدمیری الزرافة بفتح زای معجمه و رای مهمله
و فای معجمه مخففه و گاهی مشدد میشود جانوریست فارسی او
اشتر گاو پلنگ زیرا که در و مشابه است با سر و گاو و پلنگ مأخوذ است
از زرف فی الکلام ای زیادتی و درازی کرد در کلام بجهت آنکه
گردن او دراز است و بالضم رای مهمله نیز آمده لکن فی القاموس بعد
صراح گفته زرافه بالفتح و الضم جانوریست که آنرا اشتر گاو پلنگ خوانند
و در قصیده شیخ الاسلام البردی گفته که زرافه بضم زای معجمه و فتح
آن نیز و مشدد بدرای جانوریست صورت خوب دارد و گردن
دراز دارد و دستها دراز و پاهای کوتاه دارد مجموع دستها و پاهای او ده گز بوده
گویند و سرش مانند سر شتر است و شاخش مثل شاخ گاو است و پوست

او مانند پوست ... ست و دنبالش مثل دنبال آهوست و در

پاهای ... دراز ... ست و دو دست زانو دارد و چون راه میرود

دست راست و پای چپ را پیش مینهد بخلاف دیگر حیوانات و

چون زراق مطلق میداند که غذای او از درخت ... و شتهای

او را دراز آفریده تا یاری دهد او را بر چریدن و در ... است

خلکان مرویست که زرافه متولد میشود از سه حیوانات از ناقه

وحشی واز گاو کوهی واز پلنگ و آن چنانست که با یکدیگر ناقه

وحشی جمع می شود و بچه نر که از ایشان حاصل شد با گاو کوهی

جمع شد زاده زرافه پیدا میشود که آنرا بپارسی اشتر گاو پلنگ گویند

و در بلاد حبشه میباشد الحکم در حیوة الحیوان گفته که صاحب

تتمه بتحریم او جزم کرده و در شرح مهذب امام نووی فرموده که

حرام است بلا خلاف و قاضی ابو الخطاب از حنابله تصریح بحلش قایل

و قاضی حسین شافعی منقول است که حلال است و بغوی بران فتوی داده

و مختار حل است و از مذهب امام احمد است و مقتضی مذهب امام

مالک نیز حل است و قواعد حنفیه که متولد از سه غیر ماکول اللحم و ماده

در ماده مأکول اللحم اصل است پس مقتضی حل او نوشت انتهی کلام کمال الدین

الدمیری و در صحیفه شیخ الاسلام الهروی بعضی علما در مذهب شافعی گفته

اند که حرام است اما چون مذهب ایشان آنکه حلال است و در کتابهای

شیعه در باب گوشت او روایت دیده نشده اما اصل ایشان این

قضایا اقتضا میکند که حلال باشد و بنده در کلیات فارسی که ماخذش

معلوم نیست و در کتاب میزان شعرانی که جامع چهار مذهب است دیده

که زرافه نزد امام اعظم روا است و مصنف رحمة الله علیه بر حرمت

در مذهب حنفیه رفته است **القنفذ** بضم قاف و سکون نون

و ضم فاء و فتح آن و دال معجمه در آخر خارپشت قنفذه موش قنافذ جماعت

و هندی ساهی و سابیسل و سیهی نیز نامند او جانوریست خزنده که

بر پشتش مانند دوک خارها باشد چون کسی قصد کشتنش کند اندام را

بیفشاند خارها پس چون تیر جهند و در اندام قاصد نشینند و مار افعی را

از نیکو دور بخود میکشد و مار خود را چندان بر پشت او میزند که

هلاک میشود و در شب بسیار راه میرود و هرگاه که گرسنه میشود بالای

درخت انگور سرنگون میرود و خوشه انگور میکند و می اندازد زیر

درخت می آید و بخورد و حرص است بخوردن آن مثل افیونی و چون خورد

منالم میشود و از او سعی ... و شعف میخورد و بیک میشود و آنچه

در حیوة الحیوان گفته امام شافعی فرموده که حلال است اکل قنفذ

زیرا که عرب از طیبات میشمارند و ابن عمر به اباحت او فتوی

داده اند و ابوحنیفه و امام احمد گفته اند که حلال نیست و عرب را

دلیل است که ابوداود از ابن عمر روایت کرده که بوقت سؤال

فرموده اند که حلال است و خواندند این آیه کلام الله قل لا اجد فیما اوحی

الی محرما الخ الیس گفت پیری که نزد او نشسته بود شنیدم از

ابوهریره که رد بر روی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم این کلمه کرد

همچنان است که گفته است و مالک ترد دارد و در مسائل و حرمتش

و در مختصر الایضاح گفته که ائمه اربعه اختلاف کرده اند در اکل

قنفذ امام اعظم و امام احمد خوردنش حرام میدانند و مالک و شافعی

مباح میگردانند و در برهان گفته که قنفذ از حشرات است لهذا

حرام است و دلیل امام شافعی که ابن عمر فتوی بر اباحت او

داده اند شاید که قول قدیم ابن عمر اباحت باشد و آنچه ابوداود

نبود و در روایت کرده دلالت دارد بر آنکه ابن عمر از قول خود رجوع کرده بجهت نقش قابل گفته و نزد امامیه اثنا عشریه نیز حرام است

الخواص گوشت او در زحمت جذام نافع است و بدخون بر جایی که

مسلک موی اوبر برده باشد مالند نفع رساند و هر موی بر موضع که موی

... الله موی بر نیاید و اگر در چشم کشد سفیدی که در چشم پیدا

نفع کند و اگر با گوگرد بر بهق طلا کنند به شود ابن عرس

بکسر ... و ... زبر ... و ... جمعه ... او را سوسمار است

عرس جماعت و حکی الاخفش بنو عرس کذا فی الصراح و بهندی

نیوا گویند و در قاموس گفته که ابن عرس دابه است باریک و خورد

کریش ... جمعش بنات عرس در او جمع مذکر و مونث یکسانست

... حیوان گفته که او حیوانیست باریک و دشمن موش است

... سوراخ موش میرود و بیرون می آرد و با تمساح عداوت دارد

... و ... او باریست و او را سو ... گو میروند

... او و دل تمساح را پاره ... بار ... عداوت دارد

... شد مار را و هرگاه مریض میشود بیضه مرغابان میخورد صحت یابد

در طرح را سو نیز دهد و بیت مثل همه شر چون فرست می بد
ملا و نقره میسازند و منقول است از ارسطاطالیس که راسو اده
از گوش میزاید لیکن بعضی از شافعیه گفته اند که حلال است
و همین مشهور و بعضی گفته اند که حرام است و در شرح مهذب گفته
که حلال است بلا خلاف کما فی الشرح الصغیر والاقناع
کالوجیز والتبنیه والحاوی الصغیر هکذا فی حیوة الحیوان
حنفیه حرام است بالاتفاق کما فی الهدایه و غیرها زیرا که از سباع حرام
است و در منتخب الایضاح گفته که ائمه اربعه اختلاف کرده اند
در این عرس امام اعظم و احمد خوردنش حرام میدانند و نزد شافعی
و مالک خوردنش مباح است و در عینی و غیره این موش را از سباع
شمرده اند و نزد ما عشریه نیز حرام است **الخفاص** دماغ
را اگر در چشم کشند ظلمت چشم دور میکند و گوشت تازه او اگر بر مفاصل
نهند نفع دهد و بسبب او اگر بر دندان بمالند بیفتند و خون او اگر
بمالند زحمت جنون دفع میشود و اگر بخور او را با خون موش با
آب هم بیامیزند و بپاشند در خانه میان اهل آن خانه جنگ شود

خصومت و جنگ رفع شود و اگر را سود سوش یلچیاد قرن کنند و در
دوانه یقینا و در بعض اهل انحانه خصومت ما قع میشود و سیرگین او
بجراحات نافع است الجلاله بفتح جیم و تشدید لام اول مادهٔ گاو
پلید جو او جلب پسک گوسفند و شتر جل بالفتح پسک ستور جیدن
هرّه سمیت الدابة التی تاکل العذرة جلاله کذا فی الصراح
الحیوان کلشود که جلاله هر حیوانیکه که حله یعنی پسک بخورد
و مراد و ب ... ت ... از خاص عام مراد میگیرند و در روی ابوداود
و غیره من نافع عن ابن عمر رضی الله عنهما ان النبی صلی الله علیه وسلم
نهی عن رکوب الجلاله یعنی نهی کرد رسول الله صلی الله علیه وسلم
از سواری جلاله از جهت گندگی عرق وی که متولد است از لحم وی
ترمذی از ابن عمر روایت کرده نهی رسول الله صلی
الله علیه وسلم عن اکل الجلالة و البانها نهی او آنحضرت صلی الله
علیه وسلم از خوردن گوشت جلاله و شیرهای او وقال الشیخ عبدالحق
المحدث الدهلوی علیه الرحمة جلاله بفتح جیم و تشدید لام در اصل نام
گاو است که میخورد نجاست را فی الصراح جلاله مادهٔ گاو پلیدی خوار

شده واپچا واینه است به بحوردن نجاست ... از ... اگر آن ماده باشد
باکی نیست واگر نمایت علف او از آن بوده خانه و گوشت
بشیر و بوی می آید پس خوردن آن جایز باشد واگر ظاهر میکرد
نیز لاباس به است واحسن است که بسته شود چند گاه ... تر بود
لحم او ولبن او بعد از آن ذبح کرده شود واگر شده ... بعد
قول ابی حنیفه و شافعی واحمد است ونزد مالک بعد از آن شد
واز بعض کتب ... نقل کرده شده است که جلالا ... الی الله ... بسته
شود وجاجه جلاله سه روز وگاو ده روز و آورده اند که ابن عمر رضی
می بست دجاجه را سه روز کذا قالوا والله اعلم انتهی کلامه و
صاحب حیوة الحیوان گفته بچه برکه پرورش یافته بشیر ماده سگ حکمش
حکم جلاله است خوردنش مکروه باشد نه حرام است علی الاصح کما فی
الشرح الکبیر والروضه والمنهاج وبه جزم الرویانی والعراقیون و گفته
ابو اسحق رازی کراهت تحریم است و ترجیح داده او را امام غزالی
و بغوی و رافعی و گفته صاحب ... بره که شیر خوک خورده
لاباس است خوردنش و گفته طبری علما اتفاق دارند بر اینکه بچه

بچه بز و عجیل مغتذی شده بشیر خوک باشد حرام نیست و باقی
شیر آن نیز نجس است مثل سرگین و عنز بتازی لغت بمعنی بز است
و عجیله بچه بز [illegible] بعد فرج دریاچه شود و [illegible] و شیم بود را بچه
[illegible] حلال کرد شیر را چنانچه احاله میکند غذا و حرام
[illegible] اعمال نجاسات را که مخصوص بجوابس اند کرا
قالوا الا بعض القرطبي في شرح البخاري و دارقطني و بیهقی از
عبدالله بن عمر روایت کرده که نهی فرمود حضرت صلی الله علیه
و سلم از خوردن جلاله و نوشیدن شیر او تا آنکه حبس کرده
شود و بیهقی گفته که اسناد حدیث مذکور قوی نیست لیکن اگر
بخورد دام نجاسات بعینه لحم نشده است فلا یحرم و لا کراهة و
جلاله حیوانی را گویند که میخورد مردار و نجاسات و سرگین
را خواه شتر باشد خواه بقر خواه غنم خواه دجاج خواه اردک خواه
سمک خواه غیر اینها از ماکولات و اختلاف کرده اند علمای
شافعیه در مثلها حرمت و کراهت پس نقل کرد امام رافعی
از تتمه که اگر درد یا عروق او بوی نجاسات یافته شود اگرچه

اندک باشد پس منهی است و الا فلا و اندر [illegible] است که موضع
نهی از وقتی است که بوی نجاست بتمامها ظاهر شود و اگر نهی دست
بوی نجاست فلا اعتبار بها پس اگر علف دهند جلاله را علف پاک تا آنکه
خورش شد لحم او و دور شد نجاست از او پس کراهت نماند [illegible]
مدة علف را بزمان مقدر نکرده اند بلکه معتبر زوال بوی
نابی وجه کان کذا قال الرافعی و بعضی علما تقدیر کرده اند در ابل
و بقر چهل روز و در غنم هفت روز و در مرغ سه روز و اگر علف
نخورد پس همیشه منهی است و بپختن لحم و بطبخ پاک نمیشود و اگرچه بو زایل
شده باشد بمرور زمان و بعضی بخلاف او گفته اند و چنانچه لحم او
ممنوع است همچنین شرب لبن و بیض او نیز مکروه است و در رکوب
بروی بی حایل از جهت آنکه عرق وی که متولد است از [illegible]
و ظاهر نمیشود پوست او بدباغت و اصح این است که بدباغت پاک
میشود پوست عند القایل بالتنجیس والله اعلم انتهی کلام صاحب
حیوة الحیوان و در منهاج فقه شافعیه مذکور است اگر ظاهر شد تغییر
لحم جلاله حرام است خوردنش و بعضی گفته که مکروه است و اصح کرا

... داده شود و علف ها ... خوش شود حرام
... حلال است اکل او و نزد ابی یوسف ... است و علامه مصنف ... ولا
میکنند که اکل حلاله مباح است بی حبس و در مذهب صحیح امام شافعی
... است مذهب امام حنفیان ایضا و معلوم میشود که مذهب صحیح امام
... نفقه چنانچه قول مغضب الایضاح ... ولایت
میکنند که اختلاف کرده اند ائمه اربعه در خوردن گوشت جلاله و نوشیدن
شیر جلاله و خوردن بیض جلاله پس گفته اند امام اعظم و امام مالک و
امام شافعی مباح است اگرچه محبوس نشده باشد با وجود نکه حبس کرد
نزد ایشان مستحب است و بی حبس خوردن مکروه است و گفت احمد
حرام است مگر بند کرده شود طیر سه روز بالاتفاق و در ابل و غنم
... از احمد روایات مختلف اند در یک روایت سه روز مثل طیر و آن
... است و در روایت دوم چهل روز انتهی کلام صاحب مغضب الایضاح
... و در زیلعی گفته که رسول علیه السلام منع کرده است از خوردن گوشت
جلاله و نوشیدن شیر او و جلاله آنکه سوای مردار چیزی نخورد و گند
او بو ظاهر شده باشد پس خوردنش مباح و اگر بند کرده شود تا اینکه

زایل شود پس حلال است ... برای حبس در اصل ...
ما مقدر کرده است و بعضی گفته‌اند شتر چهل روز و در گاو بیست
گوسفند ده روز و در ماکیان سه روز لکن ... که علف و نجاست
ها را میخورد و در گوشت او اثر نجاست ظاهر نشده پس خوردن او ...
و لهذا حلال است خوردن بزغاله که غذای او شیر خوک است زیرا که گوشت
او متغیر نمیشود و آنچه غذا کرده هلاک شد اثرش باقی نمانده و علی هذا القیاس گو
لا باس است خوردن دجاجه که کوچه گرد است زیرا که لحم او متغیر نمیشود و
مرویست که آنحضرت صلی الله علیه و سلم دجاجه خورده‌اند و آنچه مرویست
که دجاجه سه روز حبس نمایند بعد از آن ذبح کنند در ابن علی اسمعیل تنزیه
است شرط نیست و اگر گوشت گندیده شد حیوان مأکول اللحم پس ذبح
کرده شد همان ساعت حلال است خوردنش مکروه است ... الاسلام
از زیلعی و مرغ خانگی که غالب گرد نجاست میگردد گوشت وی مکروه
و بیضه وی مکروه کذا فی الصلوة المسعودیه و در صیدیه شیخ الاسلام
الهروی مکروه است خوردن گوشت چهارپای که بخورد مرداری و نجاست
بخورد اما خانچه اثر او در گوشت او پیدا شده باشد بار ... بوی بد گر

کرفته باشد و اگر چه بوی بد شده بود نیست و هیچ شبهه نیست اگر بره را بشیر خوک بپرورش تمام شد کوشت او و اصول کفته اند بر آن لحم کراهیت و یک روایت است که شیر ... داری خورده باشد پس چهل روز ببندد چنانچه مرداری که ... رد و در بال بیست روز گوسفند را ده روز مرغ را سه روز ... روایت آنکه همه اینها را سه روز بکه دارند که مرداری نخورد و بسته باشد اما فتوی بر بیست که المقدار نگاه دارند که بوی بد از کوشت وی برود و مرد و ساقیه خورد این کوشت چهارپایی که مردار بسیار خورده بود مکروه است و فتوی برین است و بعضی علما گفته اند که حرام است و اگر او را بر بندند بوی بد وی از گوشت وی برود مکروه است و حرام نیست اینی او در شرح شرایع فقها اثنا عشریه گفته گاهی عارض میشود حرمت حیوان حلال را از چند وجه یکی از اینها جلال شدن است و آن عبارت است از یکه غذای او می خورده نجس آدمی پس حرام میشود آن حیوان تا وقتیکه استبرا کنند او را و بعضی فقها گفته که مکروه میشود اظهر تحریم است و همچنین در استبرا ایشم خلاف کرده اند و مشهور است که استبرا ناقه چهل روز است و گاو بیست روز و بعضی فقها گفته اند که گاو و ناقه برابر اند

درچهل روز و قول اول آنکه طاهر است و گوسفند را اگر ... میپلیدند بوده روز
و بعضی گفته اند هفت روز ... اول طاهر است و کیفیت آن بتر از ... است
که حیوان نجاست خوار را می بندند و علف ... پاک میخورانند و در ایام آن تبرا
مترجم ... فقها گفته اند که حیوان حلال که گوشت او حرام میشود و اکثر سوای
نجاست یعنی فضله آدمی چیز دیگر نخورد و بیچ گفته عذره بشر او را آنکه
هر چند سوای آن هم خورده باشد و در میان خوردن اختلاف کرده اند
بعضی گفته اند که انقدر مدت بخورد که گوشت او از آن بروید و جزو بدن
او شود و بعضی یکشبانه روز گفته اند و جماعه دیگر میگویند که بوی نجاست
در گوشت و پوست او بهم رسد و در نصوص و فتاوی معتبره مقدار مدت
مذکور نیست انتهی کلام شرح الشرایع **حیوانات البحر اذا**
کانت علی غیر صورة السمک بشرط انه لا حیوة
لها فی الیابس و حلال اند بر اصح مذهب شافعی جانوران دریا
و حیله باشند بر غیر صورت ماهی بشرط آنکه برای آنها زندگی در خشکی
نباشد مراد از حیوانات البحر هر جانور که زندگی او در آب باشد و
چون از آب بیرون آرند عیش او مانند مرغ سر بریده باشد پس اگر بر صورت

ماهی در صورت باشد حلال است بالاتفاق هر طور که مرده باشد و اگر بغیر
صورت مشهوره ماهی است حلال است در مذهب اصح بشرطیکه زندگی
او در خشکی نباشد یعنی [illegible] ماوهد بر و بحر هر دو باشد چه اگر عیش او در
ماء است و وقتیکه خارج شود زنده می ماند حلال است مثل ضفدع
و سرطان و سلحفات و ذوات السموم مانند حیه و عقرب و مراد از ینجا
آن حیوان است که بری نیست چه حیوان بری آنکه عیش او در آب
است و چون خارج میشود زندگی او دایم نمی باشد مانند بط و مرغابی
پس او حلال است هر جا و مینه او حلال نیست و در فقه شافعی
که مسمی بفتح الوهاب شرح منهج الطلاب مذکور است که سمک اگرچه
بصورت مشهوره سمک نباشد مانند سگ و خنزیر و اسپ آن بحر حلال است
و از این کلام معلوم میشود که جمیع حیوانات بحر را سمک میگویند و کلام
مصنف ظاهر میشود که ماهی گویند و از این کلام صاحب المنهاج و شرحه
حیث قال حیوان البحر الذی لا یعیش الا فیه واذا خرج منه کان عیشه
عیش المذبوح السمک منه ای ما هو بصورته المشهورة حلال کیف مات
ای بضغطة او صدمة او انحسار ماء او ضرب صیاد و کذا

غيره اي غير السمك المشهور حلال في الاصح وقيل لا يحل الا ما يسمى سمكا و
يقول بسماه وقيل ان اكل مثله في البر كبقر وغنم حل والا فلا وان
يؤكل مثله في البر فلا يحل ككلب وحمار انسي زاده في الروضة وقال انكار
في البر حمار الوحش فالمأكول صحح به صاحب التهذيب وغيره اي
تغليبا لشبه الحرام وعلى الشافعية بالا نظير له في البر حلال وما يعيش
بر وبحر كضفدع بكسر اوله وثالثه وسرطان وحية وعقرب وسلحفاة
بضم السين وفتح اللام وتمساح حرام وفي الاولين قول وفي الاخرين
وجه بالحل كالسمك المحرمة في الاربعة للاستخباث وفي الحية والعقرب
للسمية ودر حيوة الحيوان گفته جانوری که در خشکی و تری عیش میکند ضفدع
است وتمساح وحيه ونكاه وسرطان وسلحفاة وحلزون ودعاميص
واصداف ونسناس [illegible] اولی الیس حرامند [illegible] من لبس حرام
است اما دعاميص بر قول قاضی که او آب [illegible] که بر بیشه وحش
ميگيند مكروه است حلال است اكل او وبر قول جاحظ حرام است و
صدف نيز حرام است و در نسناس خلاف است و نزد ما حنفيه
جميع حيوانات بحر حرام اند مگر سمك غير طافی كما مر في السمك فصل

جامع الدلایل فی ذکر الحیوانات الموطوءة للانسان

درست و حلال است بر اصح مذهب شافعی خوردن جانوران وطی کرده
آدمی یعنی حیوانی که با او انسان وطی کرده است حلال است بنا بر مذهب
اصح و در شرح منهاج در باب حدود نوشته بهیمه موطوءه اگر ماکول اللحم است
ذبح کرده میشود و خورده میشود و در مقتضب اللقاح نوشته که اختلاف
کرده اند ائمه اربعه را با خوردن بهیمه موطوءه روا است برای واطی و
غیر واطی امام اعظم میفرماید که واطی نخورد و غیر واطی خورد و امام مالک
میگوید خوردنش واطی و غیر واطی را روا است و برای اصحاب شافعی
دو وجه است و امام احمد میگوید که خوردنش حرام است علی الاطلاق نه
واطی خورد و نه غیر واطی و در عینی شرح کنز مذکور است که واطی بهیمه را
حد نیست زیرا که در ان معنی زنا یافته نمیشود بسبب نفرت طبع سلیم
و هر که مشغول شده است بآن بهایمیت سفه است پس حد واجب نخواهد شد
لکن تعزیر بالاجماع است پس اگر آن دابه از آن حیوانات است که گوشت
او خورده میشود ان را ذبح نمایند و در آتش بسوزانند تا حدیث آن نکشند
و اگر از ناماکول اللحم است ذبح کرده نشود و خورده نشود نزد امام اعظم و صاحبین

گفته اند ماکول اللحم نیز سوخته خواهند شد این حکم زان وقت است که
بهیمه مملوک واطی باشد و اگر مملوک غیر واطی است پس مالکش را حکم
خواهند کرد که این را واطی بقیمت و ذبح کن بعد ازان ذبح کرده خواهند شد
و نزدیک امام شافعی اگر بهیمه موطوءه ماکول اللحم ذبح کرده شود و بر واطی
قیمتش است برای مالک او و بخورند بهیمه را غیر واطی و واطی نخورد
و نزدیک امام مالک واطی نیز بخورد و از مالک نیز مرویست ذبح کردن
نیز خورد درست خواه برای واطی باشد خواه مملوک غیر واطی باشد و
از امام احمد مرویست که بهیمه مذکوره واطی و غیر واطی هر دو نه خورند
و فی المیزان درست نیست واطی را خوردن بهیمه موطوءه نزد امام اعظم
و درست است خوردنش واطی و غیر واطی را نزد امام مالک و درست
نیست هر دو را نزدیک امام احمد و درست است خوردنش هر دو را
نزد امام شافعی فی اصح الوجهین برای فقدان مقتضی تحریم و
و بعد ازین غیر مذکور است اگر بهیمه موطوءه غیر ماکول اللحم است ذبح کرده
شود و بعد ازان باتش سوخته شود و قبل از ذبح باتش سوختنش نیز درست
و نه حرق ما بالنار واجب نیست بلکه برای این است که حمل واطی را

واطی را عار باقی نماند و اگر ماکول اللحم است پس ذبح کرده شود و خورده شود و
نزد امام و سوخته شود فقط نزد امام ابو حنیفه رح و در مختار گفته که
بهیمه مکروه را ذبح کنند و احراق بالنار نه نمایند و انتفاع بآن نیز و جمیعه
مکروهست هذا فی الغنی و ترمذی و ابن ماجه از ابن عباس روایت
کرده اند فرمود رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم کسی که ساید چهار پایه
یعنی وطی کند بوی پس بکشید او را و بکشید آن بهیمه را همراه وی گفته
اند که حکمت در قتل بهیمه آن میتواند بود که تا متولد نشود از وی حیوانی
بر صورت انسانی یا انسانی بر صورت حیوانی تا لاحق نگردد صاحب آن را
رسوائی در نگاه داشتن او و بعضی گفته اند که بهیمه را بکشند و بسوزند و
ائمه اربعه متفق اند بر آنکه کسی که ساید بهیمه را تعزیر کرده نشود و کشته
نشود و میگویند این حدیث محمول بر زجر و تشدید است گفته شد مر
ابن عباس را که چیست حال بهیمه و چه کار باید کرد گفت ابن عباس
نشنیده ام من چیزی از رسول خدا صلی الله علیه وسلم در آن باره چیزی
لیکن گمان می برم آنحضرت را که مکروه پنداشته است آنحضرت که خورده
شود گوشت آن بهیمه یا انتفاع گرفته شود از آن بهیمه از منفعت های

دیگر از فقها نقل است بهیمه وطی چهارپا و حال آنکه تحقیق کرده شده است
بهیمه همه آن کار رسیده بعضی بهیمه که وطی این کار کرده شده است
بقطع ذبح کشتن بر آن مرده است پس لازم آید که دم کرده شود و بعضی اند
که اگر از ماکولات است حمل کرده میشود و الا در آن دو وجه است قتل
از جهت ظاهر حدیث و عدم قتل از جهت نهی از ذبح حیوان نه برای
اکل لهذا قال الطیبی و در هدایه گفته است که آنچه مروی است که ذبح باید
کرد و سوخت از جهت آنست که حدیث کرده نشود بدان و امری
واجب نیست و در فتح القدیر فرموده است هر که با بهیمه وطی کرده
بروی حد نیست زیرا که حد در حرامست و زجر در آن جبر است که وجود او
بیشتر باشد و این از آن نیست چه در وطی بهیمه هیچ عاقل رغبت
ندارد بلکه سفیه را هم رغبت نمیشود و بعضی از سفیه که می شود بسبب
غلبه شهوة صادر میشود پس احتیاج زجر نیست زیرا که طبیعت خود ز
جر است و لهذا در بهیمه ستر عمل واجب نیست لکن چونکه فعل بد است
هذا التعزیر است و آنچه مروی شده که بهیمه ذبح کرده شود و سوخته
شود پس برای رفع عار از فاعل است چه هر که خواهد دید آن

و دیگران بہیمه را عکس می و حلی او خواهند کرد و داں برای فاعل او کیا

ست لہذا احکم بالا حراق کرده شود و او و حسب نیست و ضف ذبح

شود پس اگر غیر ماکول اللحم است و اصلی ضامن قیمتش خواهد شد برای آنکه تلف

اگر او ملک غیر و اصلی است زیرا که ذبح برای و ا حلی شده و اگر ماکول

اللحم است دران نیز ضمان است و خورده شود پس حمل او است نزد یک امام اعظم

اما ابو یوسف میگوید که خورده شود پس ضمیت نجد نیکه از ابن عباس

مرویست قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من اتی بہیمة فاقتلوه

واقتلوها معه قیل لابن عباس ما شان البہیمة قال ما سمعت من رسول الله

صلی الله فی ذلک شیئا لکن اراه کره ان یوکل لحمها او ینتفع بها و قد

عمل بها ما عمل و برای ما حدیثی است که ترمذی روایت کرده من اتی

بہیمة فلا شی علیه اعنی پس از بعض کتب حنفیه معلوم میشود که خوردن

بہیمه موطوء نزد امام اعظم درست نیست و از بعض معلوم میشود که درست

است و مذہب صحیح اینست که صاحب فتح القدیر نقل کرده که خوردنش

روایت نزد امام اعظم و ہمین است مذہب امام شافعی کما اختاره

المصنف و شارح المنہاج پس ہر که عدم جواز نزد امام اعظم نقل کرده

مراد وشش کراهت است کما صرح به فی المجتبی باعتماد کرد بر روایت امام
ابی یوسف و الا از کتب صحیحه حنفیه صراحة جواز معلوم میشود و چنانچه
در بحر الرائق و زیلعی و غیره مذکور است و لا یحد بوطی بهیمة و قال
الشافعی یجب لانه وجد سفح الماء فی محل یشتهی فیستدعی زاجرا قلنا
ان وطی البهیمة لا یمیل الیه الطبع فلا یستدعی زاجرا لوجود الانزجار بدون
الحد والحامل علیه نهایة السفه و غلبة الشبق لا یکون بالالف و لهذا لا یجب
ستره و لکن المواضع و لو کان یشتهی لوجب ستره کما فی القبل و الدبر الا انه
یعزر لانه جنایة لیس فیه حد مقدر و ما روی عن عمر انه اتی رجل
وقع فی بهیمة فعزر الرجل و امر بالبهیمة فاحرقت کان لقطع التحدث به
لانه مادامت باقیة یتحدث الناس به فیلحقه العار بذلک لان الاحراق
یوجب تکامل اهانة الدابة فما لا یوکل لحمها یذبح و یحرق لما ذکرنا و ان کانت
مما یوکل یذبح و یوکل عند ابی حنیفة و قالا تحرق هذه ایضا هذا اذا کانت
البهیمة للفاعل و ان کانت لغیره یطالب صاحبها ان یدفعها الیه بقیمتها
ثم یذبح هکذا ذکروا و لا یعرف ذلک الا سماعا فیحمل علیه انتهی عبارة
الزیلعی و زاد فی البحر الرائق و الظاهر انه لا یجبر علی دفعها و در شرح

شرایع فقه اثنا عشری در لغت برکاه و طحی کنند و می حیوان ماکول اللحم
حرام میشود گوشت او و گوشت نسل او الف التي تطير ایضا
احکام حیواناتیست که طیران میکنند و حلال است بر مذهب اصح جمعی
البلبل بضم هر دو بای موحده هزار دستان طایریست معروف
بقدر گنجشکی کوچک خوش شکل و سبز رنگ نزدیک سر آن سیاه و سفید
و نیکو لحن و ملیح الصوت و لهذا آنرا در خانها میدارند و تربیت مینمایند
و اهل مدینه او را النغر بضم نون و فتح غین معجمه گویند و حمرة بضم حای مهمله
و تشدید میم و رای مهمله نیز گویند کذا فی حیوة الحیوان و شرح البخاری
و اهل المدینة یسمون البلبل النغر والحمرة و صاحب مخزن الادویه بعد نغر
نغر معرب نوشته است و در صحیحین و ترمذی از انس مرویست که مرا
برادری اخیافی بود خردتر گنجشکی است در دست که بدان بازی میکرد
و نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می آمد ناگاه گنجشک وی بمرد و
بسبب آن محزون شد و نزد حضرت آمد فرمود یا ابا عمیر ما فعل النغیر
و نغیر بضم نون و فتح غین معجمه مصغر نغر طایریست مثل عصفور سرخ منقار
امام نووی فرموده که در حدیث فواید کثیره است یکی تکنیه شخصی بی آنکه ولد او

واو نباشد درست است و گفته صغیر نیست دوم جواب آنکه نغر فرخ بچه بکنا
باشد و جواز تصغیر اسم و علاوه تسجیع در کلام حسن بی کلفت و جواز
ملاطفه صبیان و بعض مالکیه بحدیث مذکور استدلال کرده اند
بر جواز صید از حرم مدینه و مذهب ما حنفیان نیز چنین است زیرا که
در مدینه بی احرام دخول جایز است بخلاف حرم مکه پس قیاس مدینه
مثل سایر بلدان است و امام نووی میفرماید که حدیث دلالت نمیکند
بر جواز صید حرم مدینه چه جایز است که او صید حلال بود که در حرم مدینه
داخل کرده و درست است برای حلال که رها نکند لیکن صید کردن
حرم مدینه درست نیست و حنفیه جواب میدهند که در روایت دیگر
آمده که رسول مقبول علیه السلام او را گنجشک مذکور داده بود و دیگر
آنکه اگر حکم حرم مدینه مثل حکم حرم مکه است پس چرا فرق میکنند شافعیه
در میان ابتدای صید و استصحاب امساک صید سوم در حدیث دلیل
است بر جواز لعب صغیر بطیر صغیر و ابو العباس قرطبی گفته که علما بر
داشته اند امساک طیر تا که چون شود بجهت آن اما تعذیب ممنوعست تا آنکه جایز
نیست زیرا که حضرت صلی الله علیه وسلم نهی فرموده اند از تعذیب حیوان

جواز آن در اکل و ابن عقیل حنبلی منع میکند و میگوید که او سفله
و شبهست و در آن ثواب هست لقول ابی الدرداء یجی العصفور
یوم القیمة تعلق بالعبد الذی کان یحبسها فی القفص عن طلب رزقها
و یقول یا رب هذا عذبنی فی الدنیا و الجواب ان هذا فیمن لم یعطها الماکول
و المشروب و قد سئل القفال عن ذلک فقال اذا کفاها المؤنة جاز بل
فی الحدیث دلیل علی جواز قفصها للعب الصبیان و ابو العباس برین حدیث
یک کتاب تصنیف کرده است و در آن ذکر کرده که امام اعظم ابو حنیفه
کوفی رحمة الله علیه شنید آواز دستکی میزد او را از نوع وی و آواز
میکرد پس فرمود امام صدقه مقبوله و حسنه مکتوبه فقال له رجل من اصحابه
کیف ذاک یا استاد فقال لقوله علیه السلام ادب الجاهل صدقة
علیه و ادعیة جاهلیه الحکم حلال است زیرا که از انواع عصافیر
است و نزد ما حنفیان نیز حلال است فی نوادر الفتاوی هزار دستان
حلال است العندلیب بفتح عین مهمله و اسکان نون و فتح دال
مهمله و کسر لام و اسکان یای مثناة فوقانیه و بای موحده و در آخر
طایریست او را هزار دستان میگویند آواز نیکو میکند عنادل

جماعت كذا في القاموس و في الصراح عند لیث تراردوا ... اکثر

الشقراق

خورش حلال است زیرا که از طیبات است
بکسر شین مشدده و قاف مکسوره و رای مهمله مشدده مفتوحه مرغیست که آنرا
فال بد دارند سبز قراق کلک كذا في الصراح و در قاموس گفته بکسر شین
مشدده و فتح آن و قاف مفتوحه و رای مهمله مشدده و شقراق بالفتح
شین مشدده و اسکان قاف و رای مهمله مفتوحه و شقراق بکسر شین
و اسکان قاف و شقراق بفتح شین و رای مهمله مفتوحه و اسکان
قاف و رای مهمله مفتوحه و گاهی شین را کسره هم میدهند و شقر خروج
بفتحتین و سکون قاف و فتح را طایریست معروف میشود بارض
حرم و خطها سبز و سرخ و سپید دارد و در حیوة الحیوان گفته که در
لغت است شقراق بکسر شین و اسکان قاف و فتح شین و ضم
شین و شقراق نیز گویند و او مرغیست کوچک مانند کبوتری
و او را اخیل هم گویند و در قاموس گفته اخیل طایریست که آنرا فال
بد دارند و آن سبز است یا شقراق و آنرا اخیل برای این گویند
که رنگ او مختلف است بسیاهی و سفیدی چه خال نقطه سیاه

سینه او سبز اندام باشد و اصل خالها که خیلی مائل جماعت و مصنف فارسی
اینکه گیلسته نوشته است بفتح کاف تازی و سکون یا و سین مهمله و کسر کاف
و تا در آخر یای رسیده و فتح لام و دالهای مهمله ... مرغی باشد سبز رنگ
برخی‌ها یا هر آن را سبز گرگ سبز گویند تاجی دارد و بسر باشد هدهد و بتازی
شقراق خوانند کذا فی البرهان القاطع و در مخزن الادویه شقراق
بعربی کاسکینه و بهندی نیورزه نامند طایریست بقدر کبوتر و کوچک سبز رنگ
خوش منظر و در جناح آن سیاهی مخلوط بسرخی و سبزی او و سیاهی تیز و
در سر کوهها آشیانه میسازد و لیکن بچه در آبادانی بر خمی آورد و گویند
بنجشکان صید میکند و صاحب حیوة الحیوان گفته که او مرغیست سبز ملیح که در
در پرهای او سیاهی هست و در بلاد روم و شام و خراسان میباشد و
خطهای سبز و سیاه و سرخ دارد و در طبع شرارت و دزدی او بچه عجیب است
و از مردم دور میرود و در سر کوهها میباشد لکن بیضه مینهد و در عمارتهای
بلند که دست کسی بآن نمیرسد و بوی بد گند میدهد و چون بلبر عیبی حنک
میکند فرها و بسیار صید ... الحکم ... و معنی و حمری
و اکثر فقها بر این اند که اکل او حلال است زیرا که عرب او را خبیث دانند

وبعضی اصحاب بحلت او قایلند کذا فی حیاة الحیوان ومصنف تبر قول

حلت اوست و نزد ما حنفیان حرام است فی مطالب المومنین السنقر

لا یوکل او طایر سرخ است مانند سرخی ارد حمله میکند بر هر شی و شکار

کرده میشود بچه او و از کلام صاحب حیوة الحیوان مفهوم میشود که رجح

حرمت است چه بیان کرده که اکثر فقها بر حرمت اند و حلت را بکلمه

بعض که قیل است بیان نموده الخواص گوشت او گرم است

و نافع است بیادهای غلیظه و سبز بر ده او موی را رنگ سیاه میکنند بسیار سیاه میشود

غراب الزرع زاغ است غراب بضم غین معجمه و فتح رای

مهمله زاغ غربان بالکسر جماعت آن غربه جمع قلت کذا فی الصراح و در

قاموس گفته غراب بالضم معروف است جمعش اغرب واغربه وغربان

وغرب جمع الجمع غرابین و بهندی کوا نامند و در حیوة الحیوان گفته

غراب معروف و مشهور است و ازان جهت او را غراب میگویند

که سواد و سیاهی دارد و در قرآنست و غرابیب سود و غربیب

غراب بیک معنی است و غراب چند صنف دارد غداف

و زاغ و الحکل و غراب الزرع و اورق و این صنف حکایت میکند

میشاید هر چه میشنود و غراب اعصم عزیز الوجود است و پیغامبر علیه السلام
فرموده مثل زن صالحه در زنان مانند غراب اعصم است در میان غرابان
یعنی عزیز الوجود است رواه الطبرانی من حدیث ابی امامه و بعضی
گفته اند که غراب اعصم آنست که هر دو پای او سرخ است و هر دو جناح او سفید
و بیهقی روایت کرده که پیغامبر علیه السلام پرسید از شخصی که ترا چه نام است
گفت غراب پیغامبر علیه السلام فرمود که تو مسلمانی و تغییر فرمود نام
آن شخص جهت آنکه غراب خبیث الطبع والفعل است و ازین جهت حکم
قتل کرده در حل و حرم و ازین جهت پیغامبر علیه السلام منع فرمود مصلی
را از نقر غراب یعنی آرام ناگرفتن در رکوع و سجود و سجود کردن بهمین
مقدار که منقار میزند غراب بچیزی که می خواهد که بخورد و گفته اند
در طبع همه اصناف غراب پنهان کردن است جفت شدن با ماده و
مشدن او بسیار از خلق غراب است چنانچه بعضی گفته اند که جفت نمیشود
بلکه نر او بمنقار خود لقمه در دهن ماده میفکند بسبب آن جفت شدن
تخم میدهد و بعضی گفته اند که جفت میشد با ماده و یکبار جمع میشود و بیضه میگذارد
و ماده چهار بیضه یا پنج بیضه مینهد و چون بچه بیرون آید روی بر میگرداند

از بچه‌های خود او بواسطه آنکه بچه کلاغ بسیار قبیح و بدشکل است و رنگ او ست
جثه او و سر بزرگ و منقار دراز و پر ندارد و مناسب اعضا هم ندارد
و حق تعالی قوت بچه‌های او از مگس و پشه گردانیده که بر آشیانه او میپرند
چون پرهای ایشان بیرون آمد و بزرگ شدند پدر و مادر باز بر سر ایشان
می‌آیند و از عجایب امر او است که چون کسی خواهد که بچه ایشان بگیرد
سنگها میگیرند بپاها و می‌اندازند با آن کس و عرب شوم میدانند او را
و فال بد میگیرند باو و غراب البقع یعنی سیاه و سفید را غراب البین
میگویند از جهت آنکه چون نوح علیه السلام او را فرستاد که خبر زمین
بیاورد او امر بجا نیاورد و بر مرداری نشست و میخورد و از نوح
جدا شد و گویند که اگر دو بانگ کند شوم است و اگر سه بانگ کند نیک
است الحکم غراب زرع حلال است بر اصح مذهب و حرام است
خوردن غراب البقع فاسق و غراب اسود کبیر جبلی نیز حرام است اکل او
بر اصح کذا فی حیوة الحیوان و در فتح الوهاب بشرح منهج الطلاب که فقه
شافعی است مذکور است که خارج شد غراب زرع و غیر وی که ابقع
و عقعق و غداف کبیر است ابقع غرابیکه سیاه و سفید میباشد و عقعق

آنکه دو رنگ

وعقعق نیز نکند و رنگ دارد سیاه و سفید و دمش طویل میباشد و بازهای
و یکی نیز ماه اوارش عقعق [illegible] زنت و غداف که گرا نرا غراب جبلی
نیز میگویند او در کوه ها سکونت دارد و زهد ماهیه تبر غراب الزرع حلال است
آن صنف غراب که دانه میخورد و نجاست میخورد و بقول امام ابو یوسف
آنکه هم دانه میخورد و هم نجاست میخورد آن هم حلال است اما آن صنف که
نجاست تنها میخورد حرام است باتفاق و در مذهب امام شافعی غراب
سیاه کلان بیشه و غراب خرد سیاه خاکستر رنگ و در آن خلاف
است و زاغچه که دانه میخورد حلال است و در منهاج فقه شافعی گفته اصح
مذهب این است که غراب زرع حلال است و آن سیاه کوچک است او را
زاغ میگویند و گاهی سرخ منقار و پا میباشد زیرا که مستطاب است کشته
میخورند و غراب اسود کبیر حرام است در مذهب اصح زیرا که مردار میخورد
و خبیث است و در ذخیره العقبی حاشیه شرح وقایه مذکور است که غراب
بر چهار قسم است یکنوع از آن دانه ها میخورد فقط او را غراب الزرع
میگویند [illegible] حلال بالاتفاق زیرا که او از سباع طیر نیست و نه مردار میخورد
و یکنوع از آن صرف مردار میخورد او حرام است بالاتفاق و یکنوع از آن

معده دوست از اسباع طیر او نیز حرام است بالاتفاق و چون نوع از آن
جمع میکند در میان دانه و مردار لیس [illegible] بخورد او را در عارف
و در عربی عقعق می گویند او حلال است نزد امام اعظم زیرا که او
مثل دجاجه مردار خوار است و از ابی یوسف مرویست او مکروه است
زیرا که غالب خوراک او مردار است و الاول اصح کذا فی التبیین
و الزیلعی و العینی و غیرها و پنج دابه است که بقتل آن رسول الله صلعم
حکم کرده اند در حل و حرم و محرم را نیز قتل آنها جایز است از جمله
غراب است روی مالک عن هشام بن عروة عن ابیه ان رسول الله
صلی الله علیه وسلم قال خمس فواسق یقتلن فی الحل والحرم الفارة
والعقرب والغراب والحدأة والکلب العقور الخواص
منقار غراب را و قسمیکه بیاویزند بر انسان محفوظ می ماند از زحم
و طحال او و قسمیکه بیاویزند بر انسان عاشق شود هر کسی را که تو بیخ
کند و غراب بریان کرده بخورد نافع باشد و هر گاه که تخم غراب اسود را
با برگها در سرکه نهند و موی را بآن رنگ کنند سیاه
کلاغ ابلق چون بمالند از زحمت خنزیر نفع دهد و اگر در خرقه بندد و بیاویزند

ارزعوانی کم بالغ نشده گفت درسر فه واشته که یقع و به الغداف

بفتح معین سعجمه و دال مهمله در بحر الجواهر گفته بفتح غین و دال مهمله و الف

و فاء بسیاه و گرکس و زاغ عرفا از جماعت کلاغ در الصراح و در حیوة الحیوان

گفته اند غراب سیاه است و نوع او شکل دوزه جالک ... الح

... مباح میکرد ... خوردن غراب کبیر که دانه میخورد زیراکه او

مشابه کبک است و در روضه فقه شافعی است که غداف حرام است و

رافعی گفته که حلال است و هذا هو المعتمد فی الفتوی و در هدایه گفته خورده

نمیشود غراب ابقع که مردار میخورد زیراکه از خبیثات است و همچنین عداف

و اکل عقعق نزد ابی حنیفه لا باس است زیراکه مانند دجاجی است که گاهی

مردار میخورد و نزد ابو یوسف مکروه است زیراکه غالب اکل او مردار است

والاول هو الاصح و در در مختار گفته و حلال نیست غراب ابقع که

مردار میخورد و غداف و عجب است از کمال الدین الدمیری الذی فی

حیوة ... الغنه قال ابو حنیفه الغربان کلها حلال با وجود یکه تبیح کتب

روایه ... زاغ مذکور نیست و انچه مذکور است مرقوم شده

و نزد اثنا عشریه در غراب دو روایت است بعضی فقها گفته اند

سیمجه بین

که حرام است از ان کلاغ ابقع و کلاغ بزرگ که در کوهها گوشت دارد

و حلال است زاغ و آن غراب زرع است که و پررا عسکاه میباشد و مرغزار

میخورد و غداف و آن از غراب زرع کوچکتر میباشد مایل به تیرگی

و تیره رنگ نیست کذا فی الشرائع **طيور الماء اذا**

كانت بيضاء و حلال اند مرغان آبی و تکیله سفید باشند

شرح الحاوی و عن بعض الشافعیه انه لا یوکل طیور الماء البیض

لخبث لحمها و در حیوة الحیوان گفته که فرموده رافعی جمیع انواع طیر الماء

حلال است مگر لقلق زیراکه خوردنش حرام است علی المذهب الصحیح

و رویانی از صیمری در پرنده آب دو وجه حکایت کرده و اصح

آنست که رافعی فرموده و داخل است در آن کرکی و مالک الحزین

و مرغ آبی و غیره و نزد ما حنفیان طیور الماء کلها حلال است کذا

فی الحمادیه و البرجندی الحمد لله که بعد تجسس بسیار حکم طیور الماء از کتب

مذکوره نظر در آمده بلا خلاف در مذهب شافعی قوله تم

یا آنکه طیران میکند یا نمیکند پس اول بیان آن کلا طیر

آن جانور است که طیران نمیکند قوله **الخنزير** بری و بحری

۳۸

الحیوانات التی لا یحل بلا خلاف

فی مذهبه چون فارغ شد مصنف

از بیان جانوران پرنده و غیر پرنده که

حلال اند بر مذهب شافعیه شروع کرد در بیان

بکسر غای معجمه و کاف تازی بزن کسر یای معجمه و کاف تازی های بحتانیه و رای

مهمله و آخر خوک خنازیر بر تازی هنبعی سور نامند نزد اکثر اهل لغت

رباعی است و این شنیده از بعض اهل لغت حکایت کرده که خنزیر مشتق

است از خنزر یعنی ابی خرد شد یا تنگ شد چشم زیرا که او می بیند

بگوشه چشم گویا که تنگ چشم است پس بر این قول او ثلاثی است و او

هم داخل بهیمه است و هم داخل سبع از جهت آنکه ناب دارد و سم دارد

میچرد و علف و گیاه سبز میخورد و بسیار بلند آواز می کشد و وقت هیجان

شهوت سر پیش انداز و گوشها میجنباند و آوازش بغیر میشود

و یک خوک بیست بچه میزاید و بسیار بار میزاید و چون پانزده ساله

شود یکبار می زاید و شهوت هیچ حیوان بخوک نمیرسد بلکه قوت فحولیت

او زیاده است از هر جنسی و هیچ حیوان بقوه او نیست در دندان

گرفتن که هرچه دندان او به آن رسید از آدمی و رگ و پی استخوان

دهم ... همه پاره میکند و چون دندانش دراز میشود بهم می افتد

... و ... میشود و بگرسنگی می میرد و چون سگ را میل زد موی

... میریزد و قابلیت تادیب و تعلیم ندارد و بسیار بارها می خزد و بر بار

ورود ا نمی‌آید و هر گاه صد روز گذشته باشد و موجود بود از آن که خورد فربه میشود و در روم چنین میکنند که شده روز او را گرسنه میدارند بعد از آن او را میخورانند تا فربه میشود و هر گاه بیمار میشود سرطان میخورد و به میشود و آن خوک را لجام بر دارد کوش بندند بر بستان و ولاغر کوسه بوی کند خوک می میرد و هر گاه یک چشم او بر کنند فی الحال می میرد و بخاری و مسلم و غیرهما از ابی هریره روایت کرده اند که پیغمبر علیه السلام فرمود که قسم بآن شخص میخورم که ذات من بدست قبضه او نازل خواهد شد در شما ابن مریم حاکمی عادل که بشکند صلیب را و بکشد خنزیر را و نهد جزیه و چندان مال ببخشد که کسی قبول نکند از بسیاری مال و در دیگر روایت است و هلاک خواهد شد جمیع ادیان در زمان او بلا اسلام و هلاک خواهد شد دجال و در زمین خواهد ماند سی سال بعد از آن وفات خواهد یافت و بر وی مسلمانان نماز خواهند خواند رواه ابو داود و خطابی گفته که قتل خنزیر دلیل است بر وجوب قتل خنازیر و بیان آنکه ... است و حضرت عیسی علیه السلام در آخر زمان از ... رود در دمشق شام و بر شریعت اسلام خواهد بود و قبول نخواهد کرد از نصاری جزیه

پیغمبر و این حق که شریعت محمدیست علیه السلام و در موطا مرویست که عیسی
علیه السلام در راهی [illegible] شد خوکی دید او را گفت برو بسلامتی
گفتند یا حضرت که نام خنزیر بر زبان میرانی فرمود تا زبان من عادت بد نکند نقل
و ابن ماجه از انس بن مالک روایت کرده که گفت پیغمبر علیه السلام
طلب علم فریضه است بر هر مسلم و آموختن بنا اهل یا شد گردن بند
بودن خنزیر از جواهر و مروارید است و در احیاء العلوم گفته که کسی پیش
ابن سیرین آمد و گفت در خواب دیدم که مروارید را در گردن خوک میکنم
جواب داد که تو حکمت بنا اهل تعلیم میکنی و ابو طالب مکی در قوت القلوب
روایت کرده که مردی بود که خدمت حضرت موسی علیه السلام میکرد
و دایم میگفت حدثنی موسی صفی الله حدثنی موسی نجی الله حدثنی موسی
کلیم الله تا زمانی که مال او بسیار شد بعد از آن ناپدید شد هر چند حضرت موسی
علیه السلام تفحص او میکرد اثری پیدا نشد تا روزی مردی آمد و خوکی
[illegible] داشت و ریسمانی سیاه در گردن آن خوک بود و گفت یا موسی
[illegible] را [illegible] گفت این خوک آن کس است بعد از آن
[illegible] علیه السلام گفت ای رب از تو سؤال میکنم که این را بر جای اول خود

تا سوال کنم از وی از چه جهت بصورت خوک شدی مجبور نادان وحی فرستاد

رسه تعالی که اگر بخواهی مرا با بچه آدم و جزا آدم خوابانید مرا اجابت کنم ترا

و دین که این خوک را رد کنم بصورت انسان فیکن ترا اخیر بهم گرچه گناه

کرده که مسخ شده بصورت خوک این دین را بپوشید یا عزو جنت بر و اسلم

حرام است گوشت وی و بهای وی و نگاه داشتن وی اگر چیزی

پلید گردد بخون یا بآب دهان یا موی وی پاک میشود بشستن یکبار

نزد امام اعظم اما در مذهب شافعی شرط است هفت بار بشویند و در اول

یا در آخر آب بخاک آمیز بشش دهند و اگر موی خوک موزه دوزند

بمذهب امام اعظم روا باشد بر آن موزه نماز گذاردن و دیر و مسح میتوان

کشیدن اما بمذهب امام شافعی روا باشد و در جوهره بحیوان گفته که

درست نیست بیع از جهت آنکه ابو داود از ابی هریره روایت کرده

که فرمود علیه السلام حرام است خمر و بهای آن و حرام است میته و بهای

آن و حرام است خوک و بهای آن بقوله تعالی قل لا اجد فیما اوحی الی محرماً

علی طاعم یطعمه الا ان یکون میتة او دما مسفوحا او لحم خنزیر

و رجس بخس است و امام ماوردی گفته که تمام نجاسته رجس عا بدست ...

برحرف با بای الصاق کرده درست شیخ ابو حیان اعتراض کرده که
در کلام مضاف و مضاف الیه مذکور باشد ضمیر مذکور عود میکند بسوی
مضاف الیه نه بمضاف تقیت ابن مسعود تحشیه نه بان که مضاف مقصود
میباشد و ذکر مضاف الیه بطریق عرض است و ازان تعریف مضاف
یا تخصیص او ما وردی شافعی و علی حنیفه جواب داده اند عود ضمیر
بسوی مضاف الیه ممتنع نیست قال الله تعالی و اشکروا نعمة الله
ان کنتم ایاه تعبدون و چون که دو احتمال متعارض شدند پس صرف
کرده شد بسوی الیه حمل بان اولی درست است پس اگر ضمیر را عاید
کنیم بسوی لحم لازم می آید خلو کلام از فایده ما شس چه حرمت لحم از لحم خنزیر
مفهوم شده است و اگر عاید سکنیم بسوی خنزیر فایده دهد حرمت شحم
و کبد و طحال و جمیع اجزا را و الحاصل اولی من التاکید و قرطبی در تفسیر
سوره بقره گفته که جمیع اجزای خنزیر محرم اند مگر موی او که تابش در دوز
دوزند و پوشیدن درست است و نزد ما حنفیان نیز همین حکم است که جمیع
با منزله لحم اند استخراج باها درست نیست و موی او هم نجس است
برای ضرورت دوختن در دوزندگی تابش درست است لکن امام محمد میگوید

که انتفاع بموی خوک در ولایت [illegible] میکنند بر طهارت موی [illegible] بلکه اگر موی در آب

افتد آب نجس نمیشود نزد او و امام محمد [illegible] میگوید که برای [illegible]

نیست به نجاست خنزیر بلکه مقتضی مذهب طهارت است مانند شعر موش

و در دست است که کسی پرسید از رسول علیه السلام از دوختن موزه

بموی خنزیر فرمود لا باس به است و جهت آنکه خرازه بموی آن در عهد

رسول علیه السلام و بعد آن موجود بود و ظاهر و کسی از صحابه و [illegible] انکار

نکرد و در زیلعی فرموده که او نجس عین است بجمیع اجزاء لقوله تعالی

فانه رجس و او منصرف خنزیر است و او مشتمل است جمیع اجزای خنزیر

را و جواز انتفاع به خنزیر برای کفش گران للضرورة است [illegible]

ضرورة در غیر آن پس بر اصل خود که نجاست است باقی خواهد ماند

و در مواهب الرحمن گفته که نزد محمد انتفاع بموی خنزیر درست است برای

ثبوت ضرورة در آن نزد او و شیخین یعنی امام اعظم و امام ابو یوسف

منع میفرمایند برای عدم تحقق ضرورة و [illegible] در مذهب [illegible] آنکه

مسح بر موزه که از موی خوک دوخته شده [illegible] نماز در [illegible]

نزد ائمه اربعه [illegible] خوک [illegible] نیست پس [illegible] کند [illegible]

بر آدمی واجب است قبل او و سور خوک پاک است و اگر در هیچ افتد
ناپاک میشود چاه اگر خوک زنده بر آید **الخواص** جگر او خوردن
نافع است باد عقرب زنده و جگرش هرگاه که مسک کنند و بآب حل کرد
بر هر کسی که قولنج باشد به میشود و هرگاه که استخوان او را بسوزند و سحق کنند
و بمالند بر ناسور به میشود استخوان او اگر بیاویزند بر کسی که او را تپ ربع
به شود **الخنزیر البحری** در حیوة الحیوان گفته سوال کردند از امام
مالک که در بحر خوک هست پس فرمودند که سما از خوک بحری میگویند
عرب آنرا خنزیر نام نمی نهند بلکه او را بغلی میگویند ربیع گفته که امام
شافعی میگوید که خورده میشود خنزیر بحری و جمله امام شافعی در عراق
امد فتوی می داد که خورد را ابو حنیفه و ابن ابی لیلی حرام میگویند و ابن
ابن عمر و عثمان و ابن عباس و ابوایوب و حسن بصری و اوزاعی حلال الدم
العلامه الشافعی گفته که ورع است که نخورد ما لحمه نزدیک امام اعظم
حرام است و فتوی در مذهب امام شافعی آنکه هر حیوان که بدون
آب تعیش نتواند حلال است بهر صورت و شکل که باشد خواه بشکل آدمی
نزدیک کما تقدم فی السمک گفته که همین است مذهب باقی الائمه علیهم الرحمة

الکلب بفتح کاف و سکون لام و بای موحده در ترکی ایت و در هندی
زخم کننده اکلب اکالب کلاب کلابات جماعت و بهندی کته
نامند و شتر را کلب نیز گویند کذا فی القاموس ریاضت بسیار میکشد
علم خواب است و باد است و رعایت خداوندش میکند و طبیعت سبع
و بهیمه هر دو دارد اگر تمام می بود طبیعت سبع در کلب الفت نمیگرفت
از مردم و اگر طبیعت بهیمه تمام بودی گوشت حیوان نخوردی و ماده
او را حیض می آید و شهوت او دو بچه او در شکم دارد و گاهی کم و می نهد
بچه را نابینا و بچه او بعد دوازده روز چشم میگشاید و قبیله بسیاره
و بر ماده میجهد و قبیله بر ماده سگها مختلفة الالوان بهند بسوی مشابه
ترین ما و دستو چه میشود و مردار بوی از فتنه بسیار دوست میدارد
از گوشت بهتر و میخورد و پلید را رجوع میکند ز قی خود و ضبع با وی
عداوت دارد از طبیعت اوست که خانه خداوند را حراست میکند
در غیبت و حضور و بیدار و خواب و کم خواب میکند علم
در روز است و اگر او را بعد ضرب رجوع میکند و قبیله با وی
خداوندش ملاعبت میکند میگزد اما طرز که الم بوی

دیگر و علامات او را در سگ رسانند باره میکنند و قبول میکنند تادیب و تعلیم

و تلقین را تا اینکه اگر پرسش چراغ ها بنهند متوجه نمیشود بجانب دیگر اگر چه

رو بروی او گوشت میندازند و اگر از پرسش چراغ ها بگیرند بسوی گوشت

میدود و ابن عباس فرموده که سگ بهتر است از صاحب جانی

روایت کرده اند که حارث بن صعصعه را ندیمان بودند و با ایشان

سماع رفت و یکی از آن ندیمان همراه نرفت و در خانه او در آمده با زن

او طعام و شراب خورده چون در شب به خواب تلخ خسپیدند سگی که پاسبان

خانه بود بر جست و بر برید و او را قتل کرد و گاهی سگ را عارضی میشود

بیماری که او را کلب به فتح لام میگویند و آن جنون است و علامتش آنست

که هر دو چشم او سرخ میشوند و مژگان چشم بلند میشوند و هر دو گوش او

سست میشوند و فرو هشته میشوند و زبان او از دهان بیرون باشد

و لعاب از دهان او بسیاری بر آید و بینی او سیلان میکند و سر خود را

پیش اندازد و پشت او کج میشود و همیشه دم خود را در میان هر دو

پای خود داخل میکند و میدود و دهشت ناک مغموم گویا که هوش او

نیست و گرسنه و تشنه ماند نمیخورد و نمی نوشد و اکثر از دیدن

آب بترسد بلکه می‌میرد و سگهای دیگر را هم وی میگزد و اگر این سگ
آدمی را بگزد او مریض میشود و اعراض رد باد و را عارض میشوند از جمله یکی نسیان
عارض میشود که از نوشیدن آب هم تشنگی بلکه زیاده میشود و از
تخم شدن این عارضه از پیش آب و چیزی بصورت سگ خارج
میشود در صاحب موجز گفته هر چیز که او را کلب مذکور را کلب بدگور
میگزد زنده نمی‌ماند مگر انسان بمعالجه سلامت میابد و قزوینی نقل
کرده که در قریه از اعمال شام چشمه ایست که او را عین الکلب میگویند
که سگ چون کسی را بگزد و از آن چشمه بیاشامد خوش شود بشرط
آنکه چهل روز مجاور شود در آن ده و هر روز از آن آب بیاشامد

الحکم فی حیوة الحیوان حرام است اکل کلاب بجمیع انواع او
مگر ابن اوی که در آن خلاف است و در اصح مذهب شافعی آن
نیز حرام است کما سیجیء ان شاء الله تعالی و نزد ما حنفیان و حنابله و شافعیه
و مالکیه حرام است و نجس مگر بمذهب مالک که پاک است و صحیح
مذهب حنفیان است که عین کلب نجس است زیرا که نجاست
سور او و حرمت لحم دلالت میکند بر نجاست عینش لهذا اگر دست

پوست روبه باغت پاک نمیشود کذا فی مواهب الرحمن و شرح
و اگر در چاه سگ میرد تمام آب او چاه پلید گردد کذا فی البرهان و سور سگ
نزد ما حنفیان و شافعیه نجس است و نزد مالک طاهر است زیرا که نزد
مالک هر زنده طاهر است و برای ما دلیل است که رسول علیه السلام
فرموده است که پاکی آوند و ظرف شما که دران کلب ولوغ کرده
شستن هفت بار است رواه مسلم و در محیط گفته است که اگر
سگ عضو آدمی یا جامه او را بگیرد اگر در حال غضب بگیرد پلید نگردد
و اگر بطریق مزاح و ملاعبت بگیرد پلید گردد چه وی در حالت غضب
بدندان گیرد فقط و در دندان های وی رطوبت نیست و در حالت
مزاح بلب پلید میگردد و در لبها رطب است و بول سگ و افکنده او نجس
است بنجاست غلیظه مثل بول سباع کذا فی المواهب و بخاری و مسلم از
ابوهریره روایت کرده چون آب خورد سگ در آوند یکی از شما
پس باید که بشوید آن آوند را هفت بار و در روایتی از مسلم همچنین
آمده که پاک شدن ظرف یکی از شما چون آب خورد دران سگ
ظرف را شستن است هفت بار نخستین بار ازان بخاک

شستن نجاست است و مراد از ولوغ کلب هفت بار مذهب اکثر علماء

است و مذهب الیه ثلثه هم همین است الا امام ابوحنیفه رحمه الله نزد وی کافی

حکم سایر نجاسات دارد و آنچه در حدیث آمده محمولست بر احتیاط است

و وجوب این در ابتدای اسلام بود و پس ازان منسوخ گشت

والله اعلم کذا فی ترجمة المشکوة للشیخ الدهلوی علیه الرحمة و مسلم از

ابوهریره روایت کرده که فرمود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم

می برد و باطل میکند نماز را زن که از پیش مصلی بگذرد و همچنین

خر و سگ و نگاه میدارد و قطع را و منع میکند آنرا ابعاد چیزی

مانند موخره رحل در پیش ستره شناختن آنرا ای مانند چوب

بستن پالان شتر و موخره بضم میم و سکون همزه و کسر خا و فتح

آن بود انکه جمهور علماء از صحابه و غیرهم برآنند که قطع نمیکند نماز چیزی و

هرکه از پیش مصلی بگذرد جز این سه چیز و جز آن احادیث که

وارد شده است دران چنانکه این حدیث و جز آن محمول است بر

مبالغه و تاکید در نصب ستره یا مراد قطع خشوع و حضور در صلوة

که سر صلوة و روح اوست یا مراد آنست که نزدیک است که قطع شود

بالحدیث

قطع ... عمل ولا یصلی بران وتخصیص این سه چیز مذکور از جهت شده
شغل است ودران اما وزن خود ظاهر است واما حمار پس از جهت کره
ملازمت به شیاطین مر ورا چنانکه استحباب تعوذ بالله از شیطان نزد نهیق
حمار دلالت دارد بران واما کلب پس از جهت غلظ نجاست وی
وبعضی بر آنند که مرور زن حائض وسگ سیاه قاطع است وابن مجول
از عایشه وابن عباس نسبت کنند ونگاه داشتن سه سگ روا است
یکی کلب ماشیه ای سگی که برای نگاه مالی مواشی نگاه دارد دوم
کلب صید ای سگ شکاری سیوم کلب زرع یعنی آنکه برای محافظت
زراعت نگاه دارد وباقی نگاهداشتن کلب ممنوع چنانچه مسلم وبخاری
از ابو هریره روایت کرده کسی که بگیرد سگی را یعنی نگاه دارد آنرا
سوای سه سگ مذکور نقصان کرده میشود از اجر عمل وی هر روز
دو قیراط بسبب عداوت بر نگاهداشت آن از جهت امتناع دخول
ملائکه در خانه ودهن در آوردن در ظروف آب وایذا کردن
مردم قیراط [illegible] ودر [illegible] وانجا مقدار معلوم است عند الله وعلم
از جابر روایت کرده امر کرد ما را آنحضرت صلی الله علیه وسلم بکشتن

سگان تا آنکه پیش آمد نهی از بازی به کره سگ و دهشت پیشتر ششم آنست
بحکم ضرورت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بعد نهی کرده حضرت صلعم
از قتل کلاب و گفت بر شما باد قتل کلب اسود خالص صاحب دو نقطه
سفید بالای دو چشم پس بدرستی که وی [illegible] با این صفت شیطان است
شیخ محدث گفته شیطان گفتن او را جهت شدت خبث وی و
بودن وی زیان کننده ترین سگان و بهتر در نگاهبانی و دورتر
از شکار کردن حتی که امام احمد بن حنبل رفته است که حلال نیست شکار سگ
سیاه زیرا که وی شیطان است و نفاق دارند بقتل کلب عقور و
آنکه در روی ضرر است اگرچه سیاه نباشد و ترمذی روایت کرده از
ابن عباس که نهی کرده است آنحضرت صلی الله علیه وسلم از برانگیختن
و جنگ انداختن در میان چارپایان و جنگ انداختن در میان
سگان و مرغان نیز همین حکم وارد بود در حیوة الحیوان گفته کسی که
سگ صید و زراعت نگاه میدارد بر آنکس واجب است که او را طعام دهد
یا رها کند تا کسی دهد که از آن انتفاع گیرد و حلال نیست نگاه داشتن
او که بگرسنگی هلاک شود و تمام سگها نجس است [illegible] معلم [illegible]

و غیر آن و در مذهب امام مالک چار قول است نجاست او و طهارت

او و طهارت بازمانده سگی که جایز است نگاه داشتن و نجاست

غیر او این قول مذهب امام مالک است چهارم عبد الملک بن حبیب

فرق کرده میان سگ صحرائی و سگ شهری و بدوی و مالکی

داود گفته اند که طاهر است و بعضی طریق که سگ همین در آن

اما [illegible] تعبد است و حسن بصری و عروه بن الزبیر دلیل ساخته

اند قول حق تعالی را فکلوا مما امسکن علیکم که باریابند سگ شکاری

[illegible] موضع [illegible] سگ بشویند پاک است و امام شافعی بر نجاست او

دلیل آورده حدیث اذا ولغ الکلب فی اناء احدکم فلیغسله سبع

مرات احدیهن بالتراب که البته هفت نوبت می باید شست یکی نوبت

از آن هفت نوبت آبی به خاک می باید و فی روایة [illegible] با نجاست

و قتل کردن سگ گزنده بالاتفاق واجب است و غیر گزنده خلاف

کرده اند و نگاه داشتن سگ مواشی و زراعت و شکاری جایز است

[illegible] فی حدیث لا یدخل الملائکة بیتا فیها کلب و لا صورة

[illegible] است که جایز باشد نگاه داشتن آن و جایز نیست بیع [illegible]

پیش امام شافعی و نزد مالک مباح است چه آنکه سحنون گفته از من ...

حج درست است و در عینی شرح کنز گفته که صحیح است بیع کلب نزد ما زیرا

متقوم است و آله صید است و آله صید است [...] نزد شافعیه

درست نیست بیع او هرگز جهت آنکه رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم

منع کرده است از بیع کلب به قال احمد و حجت برای ما حدیث است

که دارقطنی روایت کرده که نهی فرمود رسول علیه السلام از ثمن

مگر کلب صید و مشتبه به که شافعی روایت کرده محمول بر ابتدای

اسلام است چه آنکه رسول علیه السلام امر کرده بود در آن وقت بقتل

کلاب و مروی است از ابی یوسف که بیع کلب عقور درست نیست زیرا که

بآن انتفاع نیست مثل هوام و اگر تلف کند کسی سگ کسی را نزد ما

بروی ضمان قیمت است و نزد شافعی نه انتهی و در حیوة الحیوان گفته که

صحیح مذهب این است که اجاره دادن کلاب معلمه درست نیست زیرا که نگاه

داشتن کلاب برای منافع مذکوره بقصد حاجت است و در اجاره دادن

و عوض گرفتن حاجت نیست و اگر کسی را سگی گزنده باشد و شبها ول

کند شب آن سگ کسی را بکشد ضمان بر صاحب آن سگ است [...]

و همچنین بهیم است بدرین که طعمه دیگری یا صحوره و وحشیان از ابی هریره روایت
کرده که فرمود پیغمبر علیه السلام هرکه رجوع کند در هبه خود مانند کلب است که
رجوع میکند در قی خود و اراده دارم که احکام صید بالاستیعاب بیان کنم
اگرچه بیانش موجب طول و ملال است لکن خالی از فائده نیست لهذا اولا
برای برکت و تیمن آیات قرآن مجید که دال اند بر حل و حرمت صید
و مجانبه آن و بعده بر آیت تفسیر شده که فرید عصر و وحید دهر جامع کمالات
مظاهر حضرت محی السنة النبویة خاتم الولایة المحمدیة حضرت شاه عبد القادر
دهلوی تصنیف کرده اند بیان نمایم تا بصدق کلام ایشان این کتاب
مقبول هر که و مه باشد **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا**
بِالْعُقُودِ ای مومنان وفا کنید بعهدها یعنی عهدیکه با خدا بسته اید در
التزام احکام او تعالی ترجمه اے ایمان والو پورا کرو قرار فائده یعنی جب
آدمی مسلمان ہوا تو سب حکم اللہ کے قبول کرلے پھر احکام اب آگے حکم
فرمائے انکو قبول کرو **أُحِلَّتْ لَكُم بَهِيمَةُ الْأَنْعَامِ إِلَّا**
مَا يُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ غَيْرَ مُحِلِّي الصَّيْدِ وَأَنتُمْ حُرُمٌ إِنَّ اللَّهَ
اینک حلال است برای شما چارپایان از قسم انعام مگر آنچه

خوانده خواهد شد یعنی شتر و گوسفند و گاو و این ہا ہم بہ انعام ہستند حلال اند
مگر میتہ و موقوذه و در بچہ ساقطہ حلال و ارند شکار در حالتیکہ محرم باشید ہر آئینہ
خدا حکم میکند آنچہ میخواہد حلال ہوئی تمکو چوپائی مویشی سوای ان کی جو بتلائی
سناویں گی مگر حلال نہ جانو شکار کو اپنی احرام میں اللہ حکم کرتا ہی جو چاہتا ہی
فایدہ مویشی یہ جانور ہیں جسکو لوگ پالتی ہیں جیسا کہ بھائی کو جیسے اونٹ بکری
بھیڑ اور جنگلی ہرن اور نیل گاو وغیرہ اسی میں داخل ہیں شکار ایسی
ایک ہی اونکو احرام کی وقت اور اسی طرح حرم کی مکانیں حرام فرمایا
اسکی ساتھ حرم کی آداب اور بہی فرمائی یا ایہا الذین امنوا
لا تحلوا شعائر الله ولا الشهر الحرام ولا الهدي
ولا القلائد ولا آمين البيت الحرام يبتغون
فضلا من ربهم ورضوانا واذا حللتم فاصطادوا
ولا يجرمنكم شنآن قوم ان صدوكم عن المسجد
الحرام ان تعتدوا وتعاونوا على البر والتقوى
ولا تعاونوا على الاثم والعدوان واتقوا الله
ان الله شديد العقاب ای مسلمانان نہ

نشانهای خدا را و نه ماه حرام را یعنی قتال در رجب و ذی القعده و
ذی الحجه و محرم نباید کرد و نه آنچه هدی کرده‌اند او قلاده اند و نه قصد کنندگان
کعبه البیت الحرام را آنکه میطلبند فضلی از پروردگار خویش و خوشنودی را
یعنی تعرض حاجیان و معتمران و مسلمانان نباید کرد و الفاظ
ایشان سایه گرفت و چون احرام گشایند پس شکار کنید و حمل نکنید شما را
دشمنی گروهی بسبب آنکه باز داشتند شما را از مسجد حرام یعنی پیش از فتح
مکه و پس ازانکه مسلمانان شوند بر تجاوز کردن او حد و باید یاری دهید
یکدیگر به نیکوکاری و پرهیزگاری و یاری مدهید یکدیگر بر گناه و ستم و بترسید
از خدا هراینه سخت است عقوبت او. اے ایمان والو نہ حلال سمجھو
اللہ کی نشانیاں اور نہ ادب والا مہینہ اور نہ نیاز کی جانور جو
مکہ کو جاویں اور نہ گلے لٹکن والیاں اور نہ ان والوں کو ادب والے
گھر کی طرف کہ ڈھونڈھتے ہیں فضل اپنے رب کا اور خوشی اور جب
احرام سے نکلو تو شکار کرو اور باعث نہ ہو تمکو ایک قوم کی دشمنی جو
تمکو روکتی تھی ادب والی مسجد سے اس پر کہ زیادتی کرو اور آپس میں
نیک کام پر اور پرہیزگاری پر اور مدد نکرو گناہ پر اور

زیادتی جبر اور ورثہ کی باتی رہو اسیسے اللہ کا تقرب سمجھت ہی فاید
حلال نہ سمجھو یعنی یا بتہ نہ کہ الہ وصیلہ کی نام کی بتیروں پر یعنی کا فر
اگر بیمار کمرہ لاویں تو لوٹ مت لو اور یہ حرام ہیں اور ایکو نیاز
او ریتھلی والیان رہیں قربانی کی جانور ہیں کہ ملی کر لی جاتی
ہیں نشان کر کر اور فرمایا کہ کافروں پر مکرو کا ہتا مسجد کیا
تم زیادتی نہ کر دیسی آئی کو نزد کو ناقی آئی سیتی منع زرو اگر
نہ آوی تو بہ ہو رہی اس سیتی معلوم ہوا کہ کافر جس کام میں اللہ کی
تعظیم رکہی اوس کام کو فضیحت مت کرے مگر حرمت کی تعظیم کرنا فرض
البتہ رعایت کرے حرمت علیکم المیتة والدم
ولحم الخنزیر وما اهل لغیر الله به
المنخنقة والموقوذة والمتردیة و
النطیحة وما اکل السبع الا ما ذکیتم
وما ذبح علی النصب وان تستقسموا
بالازلام ذلکم فسق الیوم یئس الذین
کفروا من دینکم فلا تخشوهم واخ

واخشون الیوم اکملت لکم دینکم و
اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام
دینا فمن اضطر فی مخمصة غیر متجانف
لاثم فان الله غفور رحیم حرام کرده شد بر
شما مردار و خون مسفوح و گوشت خوک و آنچه نام غیر خدا بوقت
ذبح وی یاد کرده شود و آنچه بخفه کردن مرده و آنچه بعصا مرده
باشد و آنچه از جای بلند افتاده بمیرد و شاخ زده مرده باشد و آنچه
درنده خورده باشد الا آنچه بعد ازین اقتادن ذبح کرده باشد و حرام است
آنچه ذبح کرده شده بر نشانها یعنی بعبود باطل یعنی بر صورت و نیز
و حرام کرده شد آنکه طلب کنید معرفت قسمت خود بتیرهای
فال اینهمه فسق است امروز ناامید شدند کافران از دین شما پس
مترسید از ایشان و بترسید از من امروز کامل کردم برای شما
دین شما را و تمام کردم بر شما نعمت خود و اختیار کردم اسلام را دین
برای شما پس هر که لاچار شود در گرسنگی غیر مایل بگناه پس هر آینه
خدا آمرزگار مهربان است یعنی در مخمصه خوردن مردار جایز است

و نزدیک امام اعظم فایده ملحوظ نمودہ باشد بلکہ اینست کہ زیادہ در قرآن قدسیت

بخورد و نزدیک مالک و شافعی اینست کہ قاطع طریق و سارق

را رخصت نیست و این آیات آخر آیات قرآن است جو کچھ

ذبح ایسا نازل شدہ حرام ہوا تم پر مردہ اور لوہو اور گوشت

سور کا اور جس چیز پر نام پکارا اللہ کی سوا ہی کا اور جو مر گیا

گلا گھٹ کر یا چوٹ سی یا گر کر یا سینگ مارنی سی اور جسکو کھا یا

پھاڑنی والی نی مگر جو تمنی ذبح کر لیا اور جو ذبح ہوا کسی تھان

پر اور یہہ کہ باٹا کرو پانسی ڈال کر یہہ گناہ کا کام ہی آج نا امید

ہوی کافر تمہاری دین سی سو ان سی مت ڈرو اور مجھسی

ڈرو آج میں پورا دی چکا دین تمہارا اور پورا کیا تم پر میں نی

احسان اپنا اور پسند کیا میں نی تمہاری واسطی دین مسلمانی پہر

جو کوی ناچار ہوا بھوک میں کچھ گناہ پر نہیں ڈھلتا تو اللہ

بخشنی والا ہی مہربان فایدہ یعنی اس میں سی یہہ چیزیں حرام فرمائیں

سور اور مرد جسکا لوہو اور جو خدا کی سوا اپنی اوروں کی نام پر ذبح کیا

اور جو ہو بھی کسی مکان کی تعظیم پر ذبح کیا سوائی خانہ خدا

چیزیں مضطر کو معاف ہیں اور باشتہا اُسنا بانسو سنی یہہ کافرونکا
ذبیحہ جو اتہا کہ شرط یہ کر ایک سا ہو وہ شخص نبھا جزیوا اور ذبح کیا اور
وسپر اُنہی نہی کسی پر اللہ آوے کسی پر کلہا اور دلم زیادہ کو بہی حالی
ہوجاتی تہی لکی تو ہر ایک کی پر جو باشنا آتا وہی حصہ اوسکا ملایا تہا
سکل کیا شرط بدلی تمام حرام ہی ہے یہی اور سب داخل ہی اُس سنگ
معلوم ہوا نہ غیر اللہ کی نام پر جانور ذبح ہوا یا غیر شرعا کی تعظیم پر وہ
مردار ہیں یہہ جو فرمایا کہ آج پورا دین تمہارا دیکا یہہ آیت آخر
کی اوتری کہ سب احکام دینی نازل ہو چکی تہی اسکی بعد تین مہینے
حضرت زندہ رہی ہیں يسئلونك ماذا احل لهم
قل احل لكم الطيبات وما علمتم من الجوارح
مكلبين تعلمونهن مما علمكم الله فكلوا مما امسكن
عليكم واذكروا اسم الله عليه واتقوا الله ان الله
سريع الحساب سوال کنند ترا چه چیز حلال کرده شد برای
ایشان بگو حلال کرده شد برای شما پاکیزها یعنی انچه عرب پاکیزه
بنجه اسوحسنه باشید ازانجا نوری شکاری و حالتیکه

و شکار تعلیم کنندگان کلاب می آموزید ایشان را بعض از آنچه خدای تعالی شما را آموخته است

پس بخورید از آنچه نگاه داشته‌اند برای شما یعنی نخورده و ندریده باشند

برای خوردن خود و یاد کنید نام خدا را بر آن یعنی نزد ارسال

جانوران شکاری و بترسید از خدا هر آینه خدا زود حساب کننده است

تجھسے پوچھتے ہیں کہ ان کو کیا حلال ہے تو کہہ تمکو حلال ہیں ستھری

چیزیں اور جو سدھاؤ شکاری جانور دوڑانے کو کہ ان کو سکھاتے ہو

کچھ ایک جو اللہ نے تمکو سکھایا ہے سو کھاؤ اس میں سے جو رکھ چھوڑیں

تمہارے واسطے اور اللہ کا نام لو اس پر اور ڈرتے رہو اللہ سے البتہ اللہ

شتاب یعنی والا ہے حساب فائدہ شکار کا حکم تو فرما دیا ہے لوگوں

لے اور چیز دیگر کو جانا تو فرمایا کہ ستھری چیزیں تمکو حلال ہیں تو حضرت

نے جو چیزیں منع فرمائیں معلوم ہوا کہ وہ ستھری نہیں جیسے پھاڑنے

والے جانور چوپائے یا پرند مثلاً شیر یا چیتا یا باز یا چیل اور جیسے

میں داخل ہوئے مردار خور سا ہے کوا وغیرہ اور جیسے گدھا اور

خچر اور جیسے کیڑے زمین کے مثلاً چوہا وغیرہ اور پہلے حرام فرمایا

جنکو پھاڑ کھانے والے نے کیا مار اور جس میں سے شکاری سے

جانور کا مارا حلال کیا جب اوسنی آدمیکی طرح سیلی تو گویا آدمی
نے ذبح کیا پس معہ تمنا شرط ہی سید ہا ہو نہ کہ بکڑ کر رکہہ چہوڑی
آپ تڑپ مرجاوی اور اوس کا نام لینا شرط ہی دوڑانی کی وقت نہ
اس معنی ذبح درست نہیں مگر شہوئی تو مباح ہی الیوم
احل لکم الطیبات وطعام الذین اوتوا الکتاب
حل لکم وطعامکم حل لهم والمحصنت من الذین
اوتوا الکتاب من قبلکم اذا اتیتموهن اجورهن
محصنین غیر مسافحین ولا متخذی اخدان
ومن یکفر بالایمان فقد حبط عمله وهو فی الآخرة
من الخاسرین امروز حلال کرده شد برای شما پاکیزها وطعام
اهل کتاب حلال است برای شما وطعام شما حلال است برای ایشان
یعنی آنچه بر اهل کتاب حلال بود بر شما حلال است مثل گوسفند وگاو
وآنچه بر شما حلال کرده شد بر کسیکه از ایشان مسلمان شود حلال است
مثل شتر وذی ظفر وحلال کرده شد برای شما محصنات از زنان
ومحصنات از زنان کسانیکه کتاب داده شدند پیش از شما

چون بہ بندہ ایشان بہ مہور ایشان عفت طلب کنان نہ شہوت
رانندگان و نہ دوست گیران مخفیہ [illegible] ہر کہ نامعتقد اسلام باشد
پس نابود شد عمل او و او در آخرت در زیانکاران است محصنات
بمعنی [illegible] نزدیک امام اعظم بمعنی پارسا است و نزدیک شافعی بمعنی
آزاد و لفظ غیر مسافحین مفہوم شد کہ نکاح متعہ درست نیست و از
لا متخذی اخدان مفہوم [illegible] نکاح سر درست نیست آج حلال ہوئین
تمکو سب ستھری چیزین اور کھانا [illegible] کتاب کا تمکو حلال ہی اور
تمہارا کھانا انکو حلال ہی اور قید والی عورتین مسلمان [illegible] قید والی
عورتین پہلی کتاب والوں کی جب انکو دو [illegible] مہر [illegible] قید میں
لانی کو نہ مستی نکالنی کو اور نہ چھپی آشنائی کرنیکو اور جو کوئی منکر
ہوا ایمان سے اوسکی محنت ضائع ہوئی اور آخرت میں وہ ٹوٹے
والوں میں سے ہی فایدہ فرمایا کہ آج تمکو سب ستھری چیزین حلال
ہوئین یعنی حضرت ابراہیم کی شریعت بہ سب حلال نہیں جب
توریت نازل ہوئی تو یہود کی سزا بسبب اکثر چیزین منع ہوئین
تھور انجیل میں حلال اور حرام بیان نہ ہوا اب قرار

اری جاتی ہیں اخیر آیت کی یہ ہوا کہ سب حلال ہیں اور فرمایا کہ کتاب والوں کا

کھانا حلال ہے یعنی ان کا ذبیحہ اور یہ جو ذبیحہ کی شرط فرمائی کہ اللہ کا نام

ذکر ہو اور غیر کی تعظیم نہ ہو سو یہاں اور شرط فرمادی کہ ذبح کرنے والا

مسلمان ہو یا اہل کتاب یعنی یہود یا نصاری اور کسی دین اور

مذہب والے کا ذبیحہ نہیں حلال اگرچہ نام اللہ کا لیں [illegible]

ہدیہ [illegible] فرمادیا کہ جس طرح مسلمان کو عورت نکاح کرنی ان کی حلال ہے

شرط یعنی آپس میں نکاح درست ہے اسی طرح ان سے نکاح درست ہے

فرمایا کہ اہل کتاب کو اور کفار سے یہ حکم ہیں مخصوص کیا ہے

دنیا میں ہے اور آخرت میں ہر کافر خراب ہے اگر عمل نیک کرے

تو قبول نہیں صید در اصل یعنی شکار و شکار کردن است از ضرب و فتح

بعد ازاں نام کردہ شدہ را مصید و مصیدۃ بالکسر فیہما و مصیدۃ

بفتح المیم و کسر الصاد بجہ بداں صید کنند مثل دام و جز آن مصاید جمع

و اصطیاد شکار کردن تصید مثلہ و در جوہرہ بر گرفتہ صید نام شکار کردہ

شدہ است ماکول باشد یا غیر ماکول و مطرزی گفتہ کہ صید آن حیوان است

کہ ممتنع و متوحش باشد بکرفتن او را لکن حیلہ ممکن نباشد از قید ممتنع

خارج شد ماکیان و سط زیراکه مراد از ممتنع آنست که جای او بهایم (؟)

که بسبب آنها قادر باشد بر فرار و از قید متوحش خارج شد مثل کبوتر خانگی

زیراکه داود از متوحش آنکه با آدمی الفت ندارد و در هیچ وقت و از

قید طبعا خارج شد ستر که متوحش شود و در اصل با نداهو که الفت گرفته

است و در قاموس گفته صیدان جانور است که ممتنع باشد و برای او

مالک نباشد کذا فی جامع الرموز و در جواهر گفته که صید حرام

ممتنع متوحش باصل خلقت خواه بقوایم باشد خواه بجناح بس در اصل شد

آهوی مستانس اگرچه دکر و دی بدیح است و خارج شد شتر و کو سفند

وغیر آن که متوحش شدند اگرچه دکو تاه آنها دکوه اضطراری است زیراکه

در صیدیت اصل خلقت است و در دکوه امکان و عدم امکان است و

خارج شد سک و گربه مطلقا اهلی باشند خواه وحشی او صید بر دو نوع است

یکی بری و دیگر بحری پس بری آن حیوانیست که توالد او در

بر باشد و عبره بمثوی و ماوای او مکان نیست و بحری آنکه توالد

او در آب باشد اگرچه مثوای وی در بر باشد زیراکه توالد اصل است

و جای گرفتن بعد توالد عارض میباشد پس سک آبی و ضفدع بحری یا

هر عبارت للهو ايجاد ... ميسور البرين ... بطلان بعبه و فرحه فی الملا
يعيش فی البر والبحر و شکار کردن مباح است وارد شده دران کتاب
اذا حللتم فاصطادوا يعنی چون از خانه کعبه در زمين
حرم بيرون آيند صيد کنيد و درين آيت حقتعالی فرموده بندگان
را بصيد کردن و ادنی مرتبه امر صيد کردن بجبری مباح شدن
انچه حرمت و در سنت نيز وارد شده که انحضرت صلعم عدی بن حاتم
را فرموده که هرگاه بفرستی سگ خود را بس نام خدا را بگو و فرمود
حضرت صلعم الصيد لمن اخذ يعنی صيد از ان کسی است که گرفت انرا
و اهل ملت اسلام اجماع و الاتفاق دارند بر جواز صيد نمودن از جهت
علاوه ساختن بر دستمان و نشاط نمودن از برای دفع
غم و حسکی و کسب کردن انچه معاش کرد و اما مکروه است که صيد از
برای مجرد لهو و بازی و تفرج باشد با اينها را حرفه و پيشه خود سازد
و در در مختار گفته که تحقيق نزد من اين است صيد را حرفه و پيشه خود
ساختن مباح است زيرا که اين سر از نوع الاکتساب است و جميع انواع
کسب نزد ما جائز برابر اند بمذهب صحيح کذا فی البزازيه و غيرها و صيد کردن

بوزهی که حلال نباشد روا نیست از جهت نفع که عشق بپوشت او باشد

خلاصی شود از ضرر وی کذا فی صیدیه شیخ الاسلام و با سند که آنحضرت

صلی الله علیه و آله و سلم بعض نفیس خود شکار کرده و لکن تقریر آن نموده است

کذا فی ترجمة المشکوة و در شب شکار کردن روا است و آنکه روایت کرده

اند که آنحضرت صلی الله علیه و سلم منع فرموده اند که در شب شکار نکنند معنی

آن حیاست که مذهب این است کذا فی صیدیه شیخ الاسلام و در مجموع المسائل

گفته که اولی آن است که در شب شکار نکنند و در ترمذی از آن حزم کرده

قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول اقروا الطیر علی

مکناتها ابی گفت ام کز شنیدم آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم

میگفت قرار دهید و ثابت دارید پرندگان را بر مضجعهای ایشان

و در جایهای ایشان و در شرح این کلام چند وجه ذکر کرده اند بعضی

گفته اند که مکنات بفتح میم و کسر کاف و فتح نون آمده جمع مکنه و آن در

اصل بیضه سوسمار و ملح و مانند آن است و در مطلق بیضه استعمال یافته و بعضی

گفته اند که مکنات بمعنی المکنه است گفته میشود الناس علی مکناتهم یعنی

بر امکنه و مساکن خود اند شود از زمخشری نقل کرده اند که گفت مکنات

هیم وکنات جمع وکنست که جمع مکان مانند حمر و حمرات
وبعضی گفته جمع مکنه است یعنی تمکن چنانکه میگویی فلانی را نزد پادشاه
مکنت است یعنی تمکن و منزلت است و بعضی آرام و ساکنی نیز آمده
در عرب بمعنی سکنت مرغ بعد برآورد منع است از زجر طیور و سوال ننمایید
و مسولیش را ودست و جنبانیدن انها از جاها و آشیانهای انها و بعضی مکانهای
انها و بعضی گفته اند مقصود انکار کردن طیور است در شب که
در آشیانهای خود و بر بیضهای خود ساکن اند و آرام دارند با اینکه
از تطیر و فال بد گرفتن چنانکه عادت عرب بود که چون میخواست
کاری از ایشان کاری را بر پرنده می آمد و او را می پرانید پس اگر
بجانب راست دست پرنده میرفت بسوی حاجتی که داشت و
این دلیل خوبی میدانست و اگر بجانب چپ می پرید این را شوم
میگرفت بحاجت نمیرفت پس نهی کرده شدند از این فعل که این
را تطیر میگویند و بعضی گفته اند مراد اینست که مقرر دارید و ثابت دارید
طیور را بر مواضع و مراتب که خدای تعالی ایشان را در آن داشته
و خلق نموده فرار و مانع نیستند و همه بفعل و قدرت و قضای الهی است

دلیل مزبور به فرع عمل میشود بعضی نظر است و از اصطیاد

حلال و حرام زیرا که صاید ای شکار کننده محرم است یا نه لیس اگر

صیاد و احرام نبسته بود است لیس اصطیاد حرام است بقوله تعالی حرم علیکم

صید البر ما دمتم حرما ای حرام کرده شد بر شما شکار صحرا بادام تا وقتیکه

احرام بسته باشید لیکن برای محرم شکار دریا حلال است بقوله تعالی احل لکم

صید البحر ای حلال کرده شد برای شما شکار دریا و مراد از صید بران حیوان

است که توالد و تناسل او در بر باشد و بحری آنکه توالد و تناسل او در آب باشد

و تعیش را اعتبار نیست زیرا که مولد اصل است و تعیش بعد ولادت میشود پس بط

و مرغابی بری است و ماهی وغیره بحری است کذا فی شرح المدارک و قد نص به حجه

الکشاف پس اگر ذبح کند محرم صید را پس خوردنش حرام است محرم و

غیر محرم را زیرا که ذبح فعل مشروع را گویند و این فعل حرام است پس ذبح

نخواهد شد پس ذبیحه محرم میته است مثل ذبیحه مجوسی و آن حرام است

بر محرم و غیر محرم نزد جمیع ائمه مگر در یک قول از شافعی که مباح است

کذا فی الزیلعی والبحر الرائق و معتقد الافلاح و اگر صیاد محرم نیست

پس اگر شکار کند در حرم آن نیز حرام است و از ذبیحه میته و خوردنش

است کذا فی البحر الرائق و از زیلعی و نعت ابو جعفر حرم
گرداگرد مکه معظمه را گویند و حد حرم از جانب مشرق شش میل است و از
جانب شمال دوازده میل و از جانب مغرب هجده و از جانب جنوب
بیست و چهار کذا فی الکبری لکن اصح آنست که از جانب شمال سه میل
است تقریباً کما فی المضمرات یا چهار است کذا فی جامع الرموز و حساب
کرده‌اند و دور حرم سی و هفت کروه نوشته‌اند در زبدة العارفین تصنیف
ولی الکاملین حضرت مولینا نظام الدین قدس الله سره و افاض علینا
برکاته در شرح مسلم رقم فرموده اند که اگر پای صید در حرم باشد و سرش
بیرون حرم آن نیز صید حرم است و در عکس آن صید حرم نیست و اگر
صیاد محرم نیست و شکار در غیر حرم کند پس آن حلال است به پانزده
شرط مجتهدان پنج شروط در کلب است اول آنکه آن کلب معلم باشد
یعنی حلال است صید کردن بسگ و مانند آن از جانوران که بدندانهای
نیش خود شکار میکنند و همچنین است صید کردن بباز و مانند آن
از مرغان که به چنگال خود شکار میکنند بشرط آنکه معلم و آموخته باشند
بهمان طریق که تفصیل آن خواهد آمد انشاء الله تعالی و همچنین صید میتوان

کرد حالیکه دام نهد یا با رسنها حبالی در زمین یا فرو برد
کردد اما مکروه است آن طریق صید کردن و شکار کردن که ذوقی صید نه
شیخ الاسلام و شکار نیکو که بود نیست باتفاق علما و بسیاری از علما شکار
کردن به شیر و بخر بس و به ارس چو به کرک او به موش کیر نیز بعلا بند
چه شیر آموخته نمیکردد و از بلند همتی و آن کرا از زدون همتی لراز فی
الصید به سک و یوز و مانند آن و مقید معلم میکردد و چنانچه کفته اند او
حلال باشد که چند نوبت نگاه دارد و شکاری را و از کوشت وی نخورد
تا خداوندش برسد نزد امام ابو حنیفه شرط نیست که سه نوبت یا بیشتر
نگاه دارد و نخورد بلکه چون در خاطر شکاری کار قرار کیرد انکه معلم
و آموخته شده بوده باشد و نزد صاحبیه شرط است که سه نوبت نگاه دارد
و نخورد و اما بسیاری از علما فتوی داده اند که دو نوبت بوده باشد
و آنچه در نوبت سیوم کیرد حلال باشد اگر سک خون شکاری را بخورد
باکی نیست باتفاق علما کوشت ماند بخورد یا معلم باشد چرغ و باز
و مانند آن معلم و آموخته میکردد و چنانچه کفته شد وی حلال باشد که هر
وقت که خداوند که پراند به پرد و بخواند باید و اگر از کوشت شکاری

باکی نیست آن شکاری حلال است و یوزت شاهین و

و یوز و چرغ و باز و مانند اینها وقتی معلم و آموخته بشود چنانچه گفته شد بان

حلال میشود که هفت شرط متحقق باشد اول آنکه جراحت کنند یا بسیار کشش

دهد یا با خود بکشند هر چند جراحت نشود دوم آنکه از خدا و معلم باک

زود به شکار شود و اگر زجر کند بایستد اما در چرغ و مانند آن چون به پرند

شرط نیست که بغیر خواندن صاحبش از پریدن بایستد سوم آنکه اگر چند

وقت بیش خورد بزند باشد و در دنبال شکاری با آنکه از پیش صاحبش

رفته باشد چهارم آنکه شکار را نگاه دارد و نگذارد تا آن صاحبش برسد

پنجم آنکه هیچ یک از سگ و باز از گوشت و پشت و روده و جگر و

دل او نخورد اما لیسیدن خون باکی نیست ششم آنکه خداوند او منع

نکند از گرفتن شکار هفتم آنکه بگذارد از روی اختیار که شرط

شده و گذاشتن چند بار که گمان برند شکاریان و اهل دانش شکار که

با ادب و آموخته شده سه نوبت بشرط هست مکروهی برین است

اگر بعد آنکه معلم و آموخته شده باشد صید کند و بخورد از آن صید یا از صید

دیگر که به قصد این صید برده آن را صیدی که در وقت صید کردن

نماذی خورد باز صید دیگر حرام است اما صیدهای که

کرده حلال است هرچند در صحرا باشد و خداوندش ضبط نکرده باشد مگر

چند نوبت صید کند و نخورد ازوی آنگاه نیز صیدهای که پیشتر کرده بود

حرام نباشد و شرط دوم حلال شدن صید نیز جراحت کردن و خسته

کردن است تا دلوه اضطراری حاصل شود پس اگر قتل کند سگ یا

باز شکاری را بی جرح حلال نیست مانند آن طور که سگ خفه کرد شکار را

بقوله تعالی وما علمتم من الجوارح وآن ظاهر روایت است و

مروی است از امام اعظم که جراحت شرط نیست و هو قول محمد کذا فی العینی

کذا فی البرجندی وجراحت بدندان صغیره باشد یا کبیره برابر است

و خون از جراحت برآید یا نه برآید هر طور حلال است و نزد اختیار

بعض المتاخرین و بعضی خروج خون را شرط کرده‌اند کذا فی

البرجندی بود از بین شروط معلوم شد که صید غیر جوارح حلال نیست

پس هر ذی ناب جرح کننده و ذی مخلب از طیور صید او حلال است

بشرط عالم بودن آن ذی ناب و ذی مخلب پس ذی ناب

مانند سگ و فهد و ملو شیر و ابن عرس و دب و خنزیر و ما شعها

ذی مخلب باشد صید و جارحی و با شوق و جدا داده آن

و ابو یوسف خنزیر را استثنا کرده اند بجهت بودن او نجس العین و

عدم جواز انتفاع بخنزیر بهیچ وجه و شیر و خرس و گرگ را استثنا کرده

بجهت آنکه شیر آموخته نمیشود از بلند همتی و این دو از دنائت همت

و هر جانوری که ناخن و چنگال ندارد صید آن حلال نیست فی الفتح زیرا که

او جرح نمیکند کذا فی جامع الرموز و شرط سیوم حلال شدن صید است

که شریک نشود در گرفتن کلب معلم را آنچه که حلال نباشد صید او

مثل غیر معلم یا کلب مجوسی یا کلبی که برای صید ارسال نشده یا

کلب مرسل بی تسمیه عمدا و همچنین بازی معلم را باز دیگر که صید او

حلال نمیباشد شریک نشود و مراد از کلب مجوسی مرسل مجوسی است لیکن

در جمیع کلب مجوسی یا باز را و غیر معلم بی تسمیه ارسال شده الا با سبب آنست

صید او زیرا که ارسال مجوسی اعتبار دارد بکار مجوسی کذا فی الخلاصه و مراد

بشرکت نیست که در جراحت شرکت کند البته حرام است پس اگر

نوعی منع کنند تا بدین طور که برگردانند صید را بر کلب معلم و جرح نکند بلکه

صید مجروح کلب معلم میرد خوردنش حلال است مکروه است تحریما و مجوز الحلوانی

ازوی الی جنبی و از [illegible] تند صید بر کلب معلم بار دیگر
کند آن صید را کلب معلم خورد پس لا باس است که در می الکافی و در
قول صاحب المختصر ان لا یشارک المعلم ما لا یحل صیده ای بروزن کلب
ما اشاره است بسوی اینکه اگر رد کند و باز آرد و بجوسی شکاری را
کلب معلم و دیگر دارد را کلب معلم حلال است زیرا که فعل مجوسی از جنس
فعل کلب نیست پس مشارکت حقیقة یافته نشده و اگر شخصی سگ
آموخته خود را بر آهو دوانید سگ رسید و پای او برا شکست
یا جراحت کرد چنانچه نمیتواند که آهو بگریزد و بدود و بعد ازین شخصی
دیگر سگ خود را بدوانید آن سگ پای دیگر آن آهو شکست
یا جراحت کرد و آهو مرد ملک شخص اول است لیکن حرام است
خوردن وی بجهت ذکوة اضطراری با وجود قدرت ذکوة
اختیاری اما اگر سگ اول چنان جراحت نکرده باشد که آهو
ضعیف شده باشد از دویدن مانده باشد و سگ دوم
چون رسید او جراحت کرد بمثابه که ضعیف شد و از دویدن باز ماند
و بعد ازان مرد آهو ملک شخص دوم است و حلال است نیز خوردنش

... اگر صید را جست ... از پی دو سگ جهان بنشست که ...

در ضعیف ساخته باشد چنانچه در دویدن مانده باشد و لیکن اگر

دو جا خسته شود و ... در طلب برود و تحقیق ... و ... است و

... سگ ... زوال رسیده بود و با آنکه ... [illegible] ... رسیده

... حلال است و شرط چهارم آنست که ... سگ معلم

بر طریق ارسال آید و ... شود ... علم ... شده بود ...

پس اگر ... شود و بعد ... معلم ... از آن بگیرد صید را حلال نباشد زیرا که

ارسال ... او منقطع شد پس گرفتن او منسوب بسوی ... نخواهد شد و مراد از این وقفه ... است و اگر وقفه

مذکور مکر و حیله باشد حلال است چنانچه اگر یوز ... دویدن بایستد

و در کمین ... صید را بگیرد حلال باشد باتفاق چه عادت

یوز چنین است که بمکر و حیله صید کند و همچنین اگر سگ چنین کند بشرط

آنکه عادت وی شده باشد این نوع مکر کردن گشته او حلال باشد و

اگر سگ آموخته شکاری را گرفت و کشت و بر سینه او نشست

زمانی دراز و بعد از آن رفت بشکاری دیگر گرفت و کشت این

... گاه این ... هم حلال ... و ... از ...

صید از آن رفت و صید کرد و مدتی ... اسب ... که ...

و در آن موضع خفت آسایش یافت ... این صید هم ...

کرد این ... موجبه باشد بحسب ... صید ... و ...

حلال است و اگر هیچ مابار آمد ... بگیرد و بکشد و از وی

بخورد اما معلوم نباشد که خدا ... یا از وی کرفته

این صید حرام است و شرط ... معلم برای حلال شدن صید

این است که نخورد از صید پس اگر خورد سگ معلم از گوشت شکاری یا

قبل از رسیدن ... بماند ... ظاهر میشود ... و عدم معلمیه او جاهل

کشند که او معلم ... آموخته نیست مادام که باز شکار کشد و نخورد و تا

آن فرصت که حاکم قرار کرد برآنکه معلم ... آموخته شده بقول امام اعظم

یا سه نوبت ترک کند بقول صاحبین پس آن شکاری که سگ از آن خورده

است حلال نیست و شکارها که بعد ظاهر شدن جهل او و پس جاهل

کردن عدم معلمیه او شکار کرده است آن هم حلال نیست تا آنکه

باز معلم تعلیم مذکور شود و شکارها که قبل از خوردن شکار ... پیش

و پیش از علم عدم صلاحیت صید را بود آن شکاری را بعد در هم خورده باشد

حلال باشد اگر خورده باشند بلکه سوخته را پیش از حصول اعتقاد و کشته

پیش شود [illegible] که هیچ حرام است بالاتفاق و اگر در خانه

[illegible] تصرف [illegible] حلال است

صاحب [illegible] صحیح [illegible]

شکاری باشد آن [illegible] امام اعظم

آن سگ [illegible] خورده اقرار [illegible] که

این سگ آموخته بود [illegible] شکاری خورده و اگر سگ

در وقت [illegible] شکاری [illegible] اگر [illegible]

صید را بگیرد و بخورد و آن پارچه حلال نیست آن صید و شکاری [illegible]

آن پارچه را بیندازد و ببرد و در پی شکاری دیگر رود او را و

رنگاه [illegible] چون آن پارچه را بخورد و آن شکاری حلال است و اگر سگ

چون شکاری را بخورند باکی نیست بالاتفاق و از [illegible]

[illegible] حمایت خود [illegible] باشد فایده [illegible] که اگر سگ شکار را [illegible]

تا خداوند [illegible] شکاری را [illegible] شکاری [illegible] بگیرد

و از دیگر ... بخورد و باکی نیست حلال باشد مگر شبه زنا که خداوندش شکاری حرام

نماید و تصرف کند بخورد و حلال باشد و خوردن جوارح و باز و مانند آن از

گوشت شکاری باکی نیست آن شکاری حلال است و پنج شرط در باز و

شرط معتبر در صاید است یکی آنکه [illegible] است که در ارسال ... شود

شود پس اگر کلب از دست خداوندش بی ارسال رها شد و گرفته

صید را و قتل کرد آن صید حلال نیست و اعتبار کرده زجر بعد از ارسال

زجر را در صورتی که سگ را سر نداده باشند اما زجر کرده باشند آن

زجر معتبر است و معنی زجر برانگیختن سگ بانگ بر وی باشد پس اگر

سگ یا باز خود بخود رها شد بعد از آن او را مسلم زجر کرد او زجر را

قبول کرده در طلب زیادتی کرد حلال است صید که گرفته است

لکن شرط است که بوقت زجر تسمیه گفته باشد کما سبق و شرط دوم

همین است که آن صاید از اهل ذکوة باشد یعنی مسلم یا کتابی باشد

زیرا که ارسال بمنزله ذبح است و در ذبح شرط است که مسلم باشد و یا اهل

یا بر دین موسی یا بر دین عیسی باشد نه آتش پرست و نه بت

پرست و لازم نیست که مرد باشد بالغ و عاقل بکمال و دانسته باشد

دانسته باشد که این مقام [illegible] و سالیان و هم [illegible]

رادار بسته است [illegible] هر دو باشد نزد امام اعظم

فتوی بر آنست [illegible] ذبح کردن کبوتر و کنجشک وا

نمی‌شود چند جانور [illegible] و کشته ایشان حلال است

اما صید کردن [illegible] و خوانیدن نزد ا

وآن کشته حلال نیست و صید [illegible] و سگ و خوانیدن وی

نزد امام اعظم روایت و کشته او حلال است کذا فی الصیدیه و شرط

سیوم آنست که [illegible] مسلم [illegible] شخص مشرک نباشد که صید او

حلال نیست مثل آتش پرست و بت پرست کذا فی الصیدیه

و غیرها و اگر جمع شود در ارسال و زجر مسلمان و کافر معتبر است

ارسال اگر از مسلمان شده حلال است و اگر از کافر شده حرام است

کذا فی المختصر و شرط چهارم آنکه بوقت ارسال تسمیه کرده باشد

پس نزد امام اعظم در وقت تیر انداختن یا سگ و باز یا

یا باز و جرح [illegible] باید در وقت و لهم [illegible] شرط

است که بسم الله بگوید یا کلمه دیگر [illegible] چنانچه [illegible] و قصدا

و اگر کسی ... [illegible] کشته از حرام باشد و [illegible] بسبب تکبیر کند حلال است اما
و بحقیقت [illegible] باشد الله اکبر گوید و اگر الحمد لله بگوید و نیت بنام
خدای تعالی کرده باشد و اگر قصد دیگر نیست آن صید حلال
باشد و همچنین اگر الحمد لله گوید یا سبحان الله و مقصود ذبح
کردن بنام خدای تعالی باشد حلال باشد اما اگر عطسه زند و الحمد لله
گوید از برای شکر نعمت و مانند آن صید حلال نباشد و
همچنین اگر [illegible] تعجب کند و سبحان الله گوید حلال نیست و اگر
گوید بنام خدای تعالی و بنام پادشاه یا بدولت سلطان دیگر
[illegible] صید کشته شد حلال نیست اما اگر گوید بنام
خدای تعالی بنام پادشاه و لفظ واو را نگوید حلال باشد لکن
مکروه و همچنین اگر نام پیغمبر صلی الله علیه وسلم همراه سازد با نام
خدای تعالی حلال باشد و بمذهب امام شافعی بسم الله گفتن
و آنچه درین معنی باشد شرط نیست در ذبح کردن و تیر انداختن
و سگ دوانیدن و چرغ پرانیدن هر چند بقصد ترک
کنند باک نباشد اما اگر گوید بنام خدای تعالی و بنام رسول صلعم

[illegible] یا پادشاه جوارح هم شده و اگر سگ را بر کلمه

[illegible] و بلباس بسم الله [illegible] سگ شکاری [illegible] بدون نام

را بکشد حلال باشد و همچنین اگر سگ شکاری دو انید و

[illegible] صید و سگ [illegible] حلال باشد و همچنین اگر تیر

انداخت بجانب صیدی و [illegible] آن تیر بصید دیگر خورد

تا آن صید کشته شد صید دیگر [illegible] حلال باشد و شرط

حکم این است که آن صیاد بعد از ارسال [illegible] الصید بعمل دیگر

مشغول نباشد یعنی از طلب و جستن صید نه نشیند زیرا که اگر

بعد از ارسال بچیزی دیگر مشغول شد و طلب نکرد و بعد از آن صید

را مرده یافت حلال نیست زیرا که احتمال دارد که موت

دیگر شده باشد لکن چون بعد پس صید رفت و بکار دیگر مشغول

نشد این احتمال را اعتبار نیست و اگر یافت جراحت سوای [illegible]

خود حلال نیست خواه بکاری دیگر مشغول شده خواه نه کذا

فی البرجندی و در صیدیه مذکور است بمذهب امام اعظم اگر سگ

و شکاری مثل آن از نظر غائب شوند چون از پی صید روند و با ایشان

رسید بند کشد یا نه اگر تیر جراحت دیگر رسانیده باشد

اما چند و ندیش از طلب شکار بماند یا نه و اگر زان حلال گردد یا نه

رست و اگر سنگ یا کشته باشد انجا بایستد حرام باشد و همچنین اگر تیر

و بازو سگان هی غایب شوند از نظر چون یافته شوند بعد از اکلی

اما مذهب شافعی اگر سگ یا سگان هی جراحت کند بشکار نزدیک

بمرگ رسید و بگذرد و از نظر غایب شوند و بعد از آن مرده

یابد حلال است و اگر جراحت سنگ یا باز بما به مرد از نرسانیده باشد

و غایب کردند اگر برای هی جراحت و دیگر یا اثر که هرزه و از آن جری

دیگر باشد حرام باشد یا بقان و اگر برای هیچ اثر دیگر نباشد دو روایت

است از ایشان بر یک روایت حلال است و بر یک روایت حرام

و بیشتر علمای شافعیه را این اند و صاحب هدایه اگر چه این شرط پنجم

را در صید رمی ذکر کرده است ولکن قول کوسجی دلالت میکند که

جمیع احکام رمی در ارسال کلب و بازی معتبر اند و پنج شرط در صید

است یکی آنکه آن صید ممتنع متوحش باشد یعنی قدرت خود را باز

دارد از هر که قصد او کند پس اگر اهلی انعام است قادر باشد بر امتناع

بر امتناع [illegible] [illegible] [illegible] باشد بر امتناع

بپرد و بازوی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بازوی

باشد که او [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

مانند [illegible] جاری که متوحش [illegible] [illegible] حکم صید تحقق

[illegible] در چاه افتد اگرچه متوحش باشد لکن چون [illegible] نیست در آن

حکم صید نخواهد شد و مراد از متوحش آنست که [illegible] [illegible] باشد

گرفتن [illegible] او ممکن نباشد پس هر جانور [illegible] [illegible] آید

[illegible] شده آن هم در حکم صید [illegible] [illegible] [illegible]

و شتر [illegible] و غیر آن [illegible] [illegible] گرفته باشد اگرچه ممتنع است

لکن چون که متوحش نیست حکم صید ندارد و شرط دوم در صید آنست

که [illegible] نباشد چه کلام در آن صیدی است که حلال است و حرام

حلال نمیشود و اما صید کردن جانوری که حلال نباشد [illegible] از جهت

نفع گرفتن به پوست وی [illegible] [illegible] [illegible] و شرط سوم

[illegible] است از حیوانات بحری نباشد چه جمیع حیوانات بحریه [illegible] الا

حرام است مگر ماهی [illegible] و در صید [illegible] [illegible] [illegible] ماهی [illegible]

شرط علم نیست کافر و مسلم است و شرط چهارم آنکه صید ناپدید نشود از وی مگر
تا بعد از آنکه صید بیکار نباشد و صاحب مختصر این سه شرط را تعبیر کرده
است بقول خود ادرک ذکاته جزء و صاحب تحفه
گفته که کلام در شکار با کوارح حلال است شکار کردن و
و شرط هفتم آنکه از صید قبل رسیدن شکارگیر مرده باشد پس
اگر در یابد صید را تیر اندازنده یا مرسل کلب زنده ذبح کند پس اگر
ترک کند ذبح را در این وقت بقصد حرام میشود آن صید زیرا که
او قدرت یافت بر اصل که ذکوة اختیاری است قبل حصول مقصود
به بدل که ذکوة اضطراری است و این حکم در آن وقت است که
قادر باشد بر ذبح او باین طور که وقت متسع باشد و با او آله ذبح
باشد پس اگر واقع شد صید در دست او و نه قادر شد به ذبح او
باین طور که آله ذبح نیافت و در آن جمله بعد زیاده از حیات
مذبوح خورده نمیشود در ظاهر روایت و مرویست از امام اعظم و ابو یوسف
که حلال است زیرا که قادر نبود بر ذکوة اختیاری و بعضی مشایخ گفته
اند که اگر قدرت نیافت بسبب تنگی آن از ذبح خورده نمیشود بالاتفاق و اگر

و اگر [illegible] نزد ما و جنس زیاد

و مجهد [illegible] مقابل [illegible]

[illegible]

[illegible] حکم [illegible]

آنچه [illegible] حکم [illegible] واقع شد [illegible] صاحب جلال است

بلکه تذکیه و دور [illegible] طیب [illegible] زنده

تا به تذکیر [illegible] معلوم است [illegible] زنده [illegible] حلال است و اگر

بعد ازان [illegible] زنده ذبح [illegible] است [illegible] بزرگ

و دوران حیاة مستقر را بقدری [illegible] وجه [illegible] مستقطا بود و

ذبح کرده باشد خورده [illegible] نزد ما [illegible] اعظم زیرا که [illegible] مستقط

است نزد او و حیاة معتبر در اینجا حیاتی است که باشد زاید بر حرکة

مذبوح با این طور که زنده ماند یک روز یا زیاده و زیاده و مقدار

حیاة مذبوح آنست که [illegible] باشد و حیاة معتبر در نطیحه

و متردیه و ما اکل السبع و [illegible] و غیره مطلق حیاة است اگر چه کم

باشد و علیه الفتوی کما فی الدر المختار [illegible] اعتماد لهذا اراده دارم

را هنگام رسیدن تیر بآن علم بود اگرچه در عقب [illegible] حیوان به تیر
شرط است که در وقت تیر انداختن بسم الله گوید و تعمداً ترک نکند
و شرط دیگر آنکه تیر جراحت کند تا آنکه خون روان شود و این
خلافیست بعضی علما شرط کرده‌اند که خون روان شود تا حلال
باشد و بعضی علما گفته‌اند که این شرط آن است [illegible] که تیر
که جراحت کرده باشد و بعضی علما شرط کرده‌اند روان شدن
خون را جراحت خرد باشد یا کلان و بعضی متاخرین اختیار کرده
اند که صحیح باشد خواه خون برآید یا نه کذا فی البرجندی اگر شخصی
بعضی آواز نرم رفتن جنبنده شنید پس بگمان صید تیر انداخت
بر صیدی که رسید حلال است اگرچه صید را بجز آن صید باشد که حس او
شنیده بود خواه غیر آن خواه صید مسموع حی الا ول ماکول باشد خواه
غیر ماکول و اگر ظاهر شود که مسموع حس آدمی بود یا حیوان اهلی چون
خر یا گوسفند یا آهوی مستانس [illegible] زیر تیر خورده و کشته شده
حلال نیست زیرا که این فعل صید نبوده پس قائم مقام ذکوة
نخواهد شد و اگر تیر از جهت آهوی ممتنع بزده و رسید بر صید دیگر و

دیگر معلوم نشد [illegible] بیرون آمد از حلق از شنیده بود وحشی الاصل [illegible]
حلال است صفت [illegible] خورد [illegible] زیر [illegible] هوا [illegible] طیور [illegible] حس است حلال است
اما اگر ثابت شد [illegible] جهت [illegible] بسوی [illegible] رسید صید را معلوم شد که آن [illegible]
[illegible] صید بود باید حلال نیست [illegible] مقصد چه اصل [illegible] اعتبار
واگر معلوم نشد که [illegible] صید بود حلال است کذا فی الکافی
و در منصوریه مذکور است اگر کلب [illegible] بسوی آدمی ارسال کرد بسبب
آن صید برآمد خوردنش حلال است علی المختار کذا فی البرجندی
واگر او را رفتن جنبنده شنیده [illegible] گمان کرد آدمی است [illegible] تیر انداخت
و در سینه [illegible] رسید وآن صید برآمد حلال است کذا فی العینی و علیه
الفتوی کذا فی [illegible] اگر معلوم نشد که حس [illegible] صید بود یا
غیر صید حلال نیست زیرا که [illegible] محرم جمع میشود محرم غالب
میباشد کذا فی الدر المختار [illegible] تیر بر طرف [illegible] ماهی انداخت
و این تیر بر صید [illegible] رسید [illegible] روایت است و فتوی بر آن
حلال است کذا فی الصیدیه [illegible] الزیلعی نقلا عن فتاوی قاضیخان
واگر تیر بر شکاری زد و شکاری [illegible] شد و بعد از آن مرده یافت

اگر وی را جراحت دیگر باشد حرام است خو ... ب صید ...
کشته باشد کذا فی البرجندی نقلا عن الخزانه و اگر جلوه‌ای جراحت
او جراحت دیگر نباشد حلال است زیرا که بسبب ... از ...
زیستن مرغ را بیده و اگر از ... کشته شد سبب ... کرد
بعد مرده یافت حرام بود زیرا که جایز است که موت بسبب
دیگر باشد مثل گزیدن هوام ارض و اگر شخصی بر جانب مرغی
تیر انداخت باد تیر او را از راه راست بطرف دست راست یا
دست چپ گردانید تا در پیش ... شخصی بر دو آنگاه تیر بدان
مرغ خورد و کشته حرام است مگر آنکه باد تیر را اندک حرکت داده
باشد بطرف راست یا چپ از راه گردانیده باشد آنگاه
حلال باشد کذا فی الصیدیه و البزازیه و اگر تیر بر مرغی زد و او را
جراحت کرد و آن مرغ بر زمین افتاد نزدیک سنگی پس در جوا ...
و بعد از آن بمرد یا جراحت آن مرغ ... است که اگر آن کس
خواب کننده بعد از بودی ... است که مرغ را ... بکشد یا
باشد آن مرغ زیرا که در اینجا قدرت بر ذبح اختیاری بود و ذبح اضطرار

ه [illegible] بیمار [illegible] است [illegible] بط بزند پرانید و بیفکند

در امام اعظم گفت فی الروایة [illegible] و اگر تیر [illegible] فرستاد و بیفتد بر زمین

صید [illegible] افتاد [illegible] سقف یا بر کوه افتاد و از آنجا بر زمین

افتاد [illegible] و اگر بر سقف [illegible] کرده یا بر چیزی [illegible] بر

[illegible] رفت و [illegible] بر زمین [illegible] افتاد بلکه [illegible] فرو گرفت

حلال است زیرا که وقوع او بر زمین است ما اصل [illegible] وقوع او بر زمین

است و اگر اول بر زمین افتاد حلال بود زیرا که در اول احتمال

است که موت او بسبب افتادن است پس و [illegible] در [illegible]

خوانده [illegible] در بالای موت او [illegible] رمی شده است و [illegible]

او بر زمین جایز است و اگر واقع شود بر نیزه منصوب [illegible]

یا بر کنار خشت حرام است زیرا که احتمال است که بحده این اشیا

یا بسقوط مرده است و اگر صید مرغی تیر خورده بر سنگ [illegible]

افتاد و [illegible] شکسته شد حلال نیست زیرا که احتمال است که

موت او بسبب دیگر است و در صید شیخ الاسلام [illegible] است

اگر تیر مرغی را بزند و جراحت کند [illegible] یا به نیزه و بر زمین افتاد

... است ... از ... خورد ... ماهی

در ... اگر ... برزمین افتد ... باشد و چون

برزمین افتد بمیرد حرام است بشرط آنکه جراحت تیر او را کشته

شده باشد و اگر ... شده بود حلال است ... اگر ...

برزمین افتد همانجا بمیرد حرام است ... اگر ...

خورده کشته باشد چون ... و نی و سنگ و مانند اینها حلال است اگر بجز

کشته باشد بعضی از علما گفته اند که اگر چنین چیزی ... بمیرد ...

و از ... برزمین افتد ... حرام است و اگر ... شکافته

خورد حلال است کذا فی ... اگر تیر ... زند جراحت کرد و

آن مرغ در آب افتاد و بمیرد ... است اگر جراحت او

چنان شده بود که زیستن او ممکن باشد حلال است و اگر جراحت او

چنین باشد اگر از مرغان آبی باشد حلال است اگر از اینجا جراحت

شده در آب فرو نرفته باشد حرام است اگر جراحت در آب

فرو رفته باشد و اگر این از مرغان آبی نباشد حرام است در آب

فرو رفته یا نرفته و بعضی علما گفته اند چون جراحت چنان باشد اگر ...

نرساند یا نباشد و بیفتد در آب و بمیرد حرام است خواه

مرغ آبی باشد خواه نباشد اگر چه جراحت در آب فرو رفته باشد

بتحمل احتیاط بقوی چه احتمال که مجروح او را بکشد بسبب آنکه مرغ

اگر تیر زند مرغ آبی را که بر روی آب است و بمیرد آنجا حلال است چه آب

بمنزله زمین است لیکن اگر در هوا باشد برابر آب و تیر انداز

در خشکی و در آب افتد و بمیرد حرام است و اگر تیرانداز در کشتی باشد

حلال است و اگر بیرون آب باشد و تیر چنان جراحت کند او را

که بمردن نزدیک رسد و زندگی ممکن نباشد حلال است بهر طریق

که بمیرد و اگر مرغ بیرون باشد و جراحت تیر او را بمردن نزدیک

نرساند و زندگی او ممکن باشد بر بام افتد یا بر کوه یا بر درخت یا

بر کناره و از آنجا بر زمین خورد و بمیرد حرام است و همچنین اگر در آب

افتد و فتوی برین است و بروایتی این است که چون در آب

افتد حلال است و اگر بال وی بشکند و جراحت نشود و بر زمین افتد

از آن و بمیرد حرام است اما اگر جراحت شده باشد و از هوا بر زمین افتد

یا بر درخت باشد که بر خورد و مجروح شود و از آنجا بر زمین افتد و بمیرد

حلال است و نهیست عبارت [illegible] شیخ الاسلام [illegible] هروی و اگر
بشکاری به [illegible] رسید و با غلوله کمان بشکار [illegible] رسید و کره
بود [illegible] الکنز و الوقایة و در جامع [illegible] بود نفقه حاصل است
[illegible] جرح باشد بقیا حلال است و اگر بثقل است حلال نیست اگر
سنگ است نیز حلال نیست احتیاطا و در [illegible] نفقه [illegible] بغلوله
و بچوب و بسنگ و به تیری که بر ندارد و به پهنای خود بیفگند
بر جانور نه به تیزی خود حلال نیست هر چند پاره سازد و جراحت
کند مگر غلوله و چوب و سنگ و تیر آنها تیز باشد اگر آن باشد
انگاه او حلال باشد چه اگر سر آنها تیز کرده باشد حرام باشد و همچنین
اگر بر آن باشند چون کشته بچوب گران و بسنگ گران حرام است
هر چند سر آن تیز باشد و اگر بشمشیر و کارد بزد و بکشت در این تفصیل
است اگر بروی و تیزی آن بزد و جراحت کرد حلال باشد و اگر
بپشت کارد و شمشیر بزد و بکشت حرام است و بمذهب شافعی هر چه که
تیز باشد و به تیزی خود جراحت کند و پاره سازد و بکشد
حلال باشد خواه چوب باشد خواه غلوله خواه گران باشد خواه

بشکند جدا و حلال است مگر آنکه سوی او تیر زند و جدا شد
چون بریده شد عضوی یا آنرا دو نیم و عضو جدا حرام است چه دو را است
و جدا شد چیزی که از زنده جدا شود آن میته است و میته حرام
گوشت است پس اگر گوشت عضو جدا شد و پوست متصل ماند است
آن گوشت جدا شده حرام است کذا فی البرجندی نقلا عن الخلاصه
و از هدایه مفهوم میشود که معتبر توهم التیام است پس اگر بر طوری است
که التیام متوهم است و مرده حلال است خوردنش و اگر متوهم نیست پس
عضو حلال نیست و باقی حلال است و در هدایه لفظ که اگر بریده شود
جدا نگردد و پوست آن عضو به بدن چسبیده و محکم باشد و ممکن
باشد که باهم پیوندد آن عضو نیز حلال باشد و اگر سر شکاری را
رسید سه حصه کرد یک حصه طرف سر است و دو حصه طرف سرین او
حلال است همه او و اگر یک حصه طرف سرین اوست و اگر طرف
سر است حلال نیست عضو جدا شده و باقی حلال است و اگر بریده
شود نیمه سر او یا بیشتر یا بریده شود همه خورده میشود همه او را
کذا فی البرجندی و در فتاوی ... این است که مدار حل عضو بر قطع

اوداج است پس اگر شکافته شد [illegible] و نیمه بجهت نیمه
اوداج بریده میشود پس درین صورت هر دو میان نیمه زنده است صورة
نه حکما زیرا که مثل است ماندن او مذبوح نیست پس خلاف پیشتر آمد
هنگام عضو جدا شده از حی نیست و همچنین در قطع به پاره دیگر یک
پاره از آن بطرف سر است و دو پاره بطرف دیگر است
زیرا که با این نصف پاردن مذبح است زیرا که اوداج از سر
است تا دماغ و در عکس قطع اوداج نمیشود پس حلال نیست در
خلاصه گفته که اگر بریده شود همه بعد و نیمه و هر دو مساوی باشد
در صورت همه حلال است کذا فی البرجندی و اگر در کوه جیبای
سر جدا شود هر دو میان و میان همه حلال است کذا فی الزیلعی
و الهدایه و در حمیدیه شیخ الاسلام گفته نزد جیب امام شافعی اگر شمشیر
زد ماهی چون شکاری را دو نیم کنند حلال باشد تمام آن و اگر یک عضو
پای دست مثلا از وی جدا سازد همه حلال است بشرط آنکه بجای
باشد که زود میکشد او را و اگر در جهت چنین نباشد و اگر شکم
دریابد و بعد از آنکه بکشد او را در جهت دیگر زنند کشنده باشد آن عضو

آن عضو حرام است و باقی حلال چه صید از آنکه زخم خورده در حیات
او چنان است که گوشت کشته حلال است و اگر زخمی زده مدهوش نموده و بمیرد پیش از ذبح حلال است
و آن عضو که ملک جدا کرده حرام است و عضوی که بریده است پیش از عمل قطعه
ما آن عضو هم حلال است و اگر صید بدانکه زنده ماند و بدون ایستادگی
بمیرد از جراحت دیگر از نوع جراحتی که باشد حلال باشد چون
قدرت نداشته باشد بر کشتن وی اما آن عضو حرام است اما حتی
و اگر تیر بر شکاری فرستاد و شکاری نخسته و مستقیم شد که نتواند گریخت
و دیگر تیر فرستاد و بکشت صید ملک دوم بود و حلال بود زیرا که
ذکوة او در وقت اضطراری بود و آن جرح در هر موضعی که باشد و اگر
یافته شد و اگر اول صید را مستقیم کرد بدین طور که نتواند گریخت
ملک اول است و صید حرام است زیرا که قدرت بود بر ذکوة
اختیاری و آن یافته شد و دوم ضامن شود برای اول قیمت
صید را جز بسبب جراحت نقصان شده است زیرا که تلف کردن
صید مملوک غیر را جز او ملک اول شده بسبب خسته کردن او
پس اگر صید را قیمت ده درم بود مثلا و از جرح اول بقدر دو درم

... از جرح ... ... می‌شد ...

ضامن ... ست و دوم خواهد شد بریدن اول از بیچارگیان آنچه از دست

کر لیبست آن ... و مالک صید میشود یا نمی‌شود گرفتن آن مهیا

ست در آن عمیق و آن ظاهر است دوم آنکه آن حیلتی و آنچنان

باشد که تیر زنند بر روی چنان که مجروح سازد که نتواند بگریزد

و همچنین اگر سگ آموخته یا چرغ یا باز آموخته و یا شکاری را چنین

سازد و یا آنکه کاری کند که وضع آن کار و عادت در روی زمین باشد

که از برای شکار کردن است هر چند در وقت کردن آن کار

قصد شکار کردن نباشد مثلا شخصی در صحرا دامی نهاد و شکاری

در وی افتاد و محکم بشد آن صید ملک آن شخص شد هر چند دام را

از برای شکاری نه نهاده باشد و در وقت دام نهادن قصد

شکاری نکرده باشد آن شکاری که در وی محکم شود ملک آن

شخص باشد اما اگر کاری کند شخصی که وضع آن کار و عادت بر وی

شکار کردن نباشد و چنین اگر شکاری ملک او میشود که در وقت کردن

آن کار قصد شکار کرده باشد مثلا شخصی خیمه برد و در آن آهوی

بخوابد

محکم شد آن آهو ملک آن شخص نمی‌گردد و اگر در وقت خیمه زدن
قصد شکار هم کرده باشد و اگر چه قصد نکرده باشد ملک او نمی‌گردد و هرگز
بلکه هر که بگیرد ملک او می‌گردد و اگر شخصی چاه بلند در زمین خود کند پس واقع شد
و در آن شکاری هر کس که بگیرد ملک وی می‌باشد و اگر صاحب زمین یا
برای آنکه صید در آن گیر کند کنده است پس آن صاحب زمین احق است بالصید
که آن آهو فضا و یا قیاصیان وارد آن جا نمی‌شوند و قصد شکار نمود که شکاری یا
در آن افتاد پس هر که بگیرد ملک وی می‌شود مگر آنکه آن شخص آن را به جهت
زمین یا چاه کنده نزدیک باشد به آن که آن را دست گیرد ملک او می‌گردد هر چند به آن
دیگر و آن شکاری را پس آن شکار برای صاحب چاه است و اگر دور
تر باشد هر کس که بگیرد ملک او باشد و اگر شکاری در زمین کسی بچه نهاده
یا بچه زاییده یا پای وی شکست در آنجا اگر نزدیک است آن شخص چنانچه
اگر دست دراز کند بتواند گرفتن پس دیگری نمی‌تواند گرفت و اگر
دور تر باشد هر که بگیرد ملک وی می‌شود و همچنین اگر شخصی دام نهاده
و آهویی در دام وی محکم شد و اضطراب کرد و دام را پاره ساخت و
خلاص شد پس دیگری گرفت اگر شخص و دام نزدیک باشد چنانچه تواند که بگیرد

از توی پای است و اگر ... باشد که هر کس که ... باشد گذار فی عالم

اگر عکس ... است و آب از جهت ... اضطراب کرده

خلاص باشد ... یا ... باشد ...

و شکاری ... و سرای شخصی درآمد آن شخص ... آن ... یا در

آن سرای محکم کرد و از برای گرفتن آن شکاری و جهات ... می‌تواند

... صبر کردن و حیله کردن ملک می‌شود و اگر راه یا در

سرای از جهت شکاری محکم کرده باشد هر کس که درآید و بگیرد ملک

می‌شود و اگر شخص جای ماهی آماده کرده و در زمین خود از برای

ماهی گرفتن و در آنجا آب در می‌آید و بیرون می‌رود و اگر بسیار ماهی

چنانچه از آن ماهی را به دام و حیله باید گرفت ماهی ملک می‌باشد

هر کس که خواهد بگیرد و اگر سگ آموخته خود را به قصد شکاری بدواند

و آن شکاری بیرون رود و در زمین یا در سرای کسی درآید از خداوند سگ

باشد و همچنین اگر شخصی فریاد کند و شکاری را از سوراخ ... بیرون

کند و ببرد و آن شکاری تا ... زمین شخصی درآید بگیرد ملک

شخص اول که فریاد کرده باشد نشود و اگر شخص مرغی بگیرد در زمین

و در مذهب شمس الائمه آنست که هر دو تعلق باید بر آنکه در اصل مباح است پس آن
پر از صیاد او است خواه از هوا گرفته باشد و اگر آن پر دو [illegible] شده
پس [illegible] رسیدن [illegible] کرده بودم قبل از صیاد و [illegible] است
پس اگر از هوا گرفته است از وی باشد و اگر از درخت باشد و [illegible] گرفته
باشد در حضر از زمین باشد و اگر [illegible] و در گرفتن از هوا [illegible]
پس قول صاحب [illegible] الا [illegible] علی الطیر [illegible]
صید شیخ الاسلام گفته در مذهب شافعی [illegible] که [illegible] بکار [illegible]
که یکبرد وی را یا آنکه جراحت کند چنانکه [illegible] رساند یا آنکه چنان
سازد که بر جای بماند یا بال مرغی را [illegible] بشکند یا بال و پای مرغی
که میبرد وی [illegible] مرغ بشکند یا آنکه در دام که [illegible] شکار
مردن بنهاده باشد افتد یا بیند [illegible] دیگر وی را [illegible] انجا و اگر دام را
پاره سازد و خلاص شود ملک [illegible] دام است چنانچه هر کس یکبرد [illegible]
باید و [illegible] فتوی بر این است و بعضی از علمای شافعیه گفته اند که
اگر [illegible] دام را پاره ساخت هر کس که یکبرد وی را [illegible]
باشد و اگر کسی [illegible] دام را پاره کند از صاحب دام است و بعضی علما گفته اند

او مردم را می باشد ... دنبال خود ... است و اگر دو

بچند جهت ... با دام صید ... بچه ... اول حال ... بچند ... دو ... دو

رفتند هر کس که بکشد او ملک فرمی باشد انتهی والله اعلم بالصواب * حمار

بالالف خر حمر الصیف حمار ... حمیر احمرة جماعت ... بعد ... ماده

را حمارة و حمیر تصغیر حمار است و او را بفارسی ... از گوشت ... گویند

و از حیوان سوای حمار و اسب ... بچند جهت نمیکند و وقتیکه

بسیار ... مردان می کند و ... نوع ... است ...

بردن ... انتقال و بار ... نرم اطراف می باشد و ...

سرعت ... و سبقت میکند ... از عادت حمار است که

چیزی ... بیند ... خود را ... می ... از

از ترس ... در حال او ... بعضی مردم ... افزوح ... کرده

وجه ... منزلی و صف کرده اند ... راهی که یکبار رفته

بود ... راه تواند رفتن و ... بار و میرساند منزل ...

و ... و حقیقت است و ... اعلم است صوت ...

او و ... است فرود آمدن او و ... بالا برآمدن او

بجز مدن بود [illegible] فضیلت سوار شدن بر حمار
همه از جمله پیغمبران [illegible] بسواری آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بر دراز گوش
بر شتران و [illegible] سوار میشدند
[illegible] بر حمار سوار شده بود بعضی از بزرگان [illegible]
و گفت این چیست [illegible] که [illegible] و بار میبرد
مرا از [illegible] کار سخت و بیماری او کم است [illegible] او سبک است و
میکنند مرا از آنکه حمار باشم و در زمین [illegible] باشم [illegible] و فضل
بعضی را سوال کردند از سوار شدن بر حمار جواب داد [illegible]
[illegible] و اکثر [illegible] بعضی [illegible] کمتر دارد از دابه های دیگر و
[illegible] او را [illegible] است و بعضی مردم [illegible] او را [illegible]
الحمار [illegible] بعضی دراز گوش [illegible] خار و عیب است [illegible] بدترین
آوازها است [illegible] که حمار [illegible] است [illegible] مردم [illegible]
[illegible] نام او [illegible] باد میکنند [illegible] او را [illegible] میگویند
و میگویند طویل الاذنین ای دراز گوش و در مجالس [illegible]
[illegible] نمی آید [illegible] که پیغامبر علیه السلام

فرموده که در باب ... آیا نمی ترسد کسی که بر میدارد سر خود را پیش از امام مگر که بگرداند
الله تعالی صورت او را صورت حمار و بر دارد سر او سر حمار یعنی
این تحویل صورت اوست بسوی صورت حمار و این حدیث دلالت
بر جواز وقوع مسخ اعاذنا الله تعالی منه و نیست این الا بشدت غضب
و این حدیث صریح است در تحریم سبقت بر امام در رکوع و سجود و دیگر
ارکان نماز قال النووی فی شرح صحیح مسلم هذا کله بیان لتغلیظ
تحریم ذلک و فی هذا الحدیث و غیره ما یقتضی مجموعه ان السنة للماموم
التاخر عن الامام قلیلا بحیث یشرع فی الرکن بعد شروعه و قبل فراغه
منه فیکبر تکبیرة الاحرام بعد فراغ الامام منها فان شرع فیها قبل فراغ
الامام لم تنعقد صلاته و یرکع بعد شروع الامام فی الرکوع و قبل
رفعه فان قارنه او سابقه فقد اساء و لکن لا یبطل صلاته و کذا
السجود و یسلم بعد فراغ الامام من السلام فان سلم قبله بطلت صلاته
الا ان ینوی المفارقة ففیه خلاف مشهور فان سلم معه لا قبله و لا بعده
فقد اساء و لا یبطل صلاته علی الصحیح و قیل یبطل انتهی و در صحیح ابن حبان
از ابی هریره مرویست که پیغامبر صلی الله علیه و سلم فرموده که هر گاه

بشنوید صوت و آواز حمار پس پناه برید بخدا از شیطان که
پیغمبر ... شیطان را ... هرگاه که بشنوند آواز خروس سؤال کنید
خدا را از فضل او که دیده است این و یک حدیث آمده و حاکم و نسائی
از جابر بن عبد الله روایت کرده اند که پیغمبر علیه السلام فرموده که
هرگاه که بشنوید آواز سگها و صوت خرها در شب پناه بخدا برید از شیطان
رجیم که ایشان می بینند آنچه نمی بینید شما و در سنن ابی داود از ابو هریره
مرویست که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرموده است قومی که برخیزند
از مجلسی که یاد نکرده باشند در آن مجلس خدای تعالی را الا که برخیزند مثل
جیفه حمار و باشد مر ایشانرا حسرتی و در تاریخ نیشابوری و کامل
ابن عدی از ابن عمر روایت کرده که پیغمبر علیه السلام فرموده که
بدترین حمارها حمار سیاه کوتاه است منقول است از مسروق که مردی
بوده در بادیه و او را خری و سگی و خروسی بود خروس ایشانرا
بیدار می ساخت از جهت نماز و حمار خیمه های ایشان را و آب را
و بارها سوار شده آب می آورد و سگ پاسبانی ایشان می کرد
روباهی آمد و خروس را بگرفت آن مرد صالح بر وی غمگین شده گفت

شاید خبر و رس باشد بعد از آن گرگ [illegible]

مرد صالح گفت که شاید خبر و رس باشد بعد از آن [illegible]

مرد گفت که شاید خبر و رس باشد روز دیگر [illegible]

آن حوالی که بودم دیگر بود بند دزدان با دار خروس [illegible]

بر سر ایشان آمده همه را اسیر [illegible] عمارت کردند الآن [illegible]

توابع او که سلامت و راه با ایشان [illegible] آواز حمار و

و خروس شنیدند و خیر در مرغان آن حمار و سگ و خروس بود

هر که شفاعت حقی خدا را امید اند بفضل او راضی میباشد الحکم

در حیوة الحیوان گفته اکثر اهل علم بر آنند که [illegible] حمار اهلی حرام است

و روایتی از ابن عباس [illegible] بر رخصت اکل آن [illegible] بر مجمعه

محمول است [illegible] مشهور علما بر آنند که گوشت وی

حرام است اگرچه در اول اسلام حلال بود و منسوخ گشته و اما مالک

میگوید که مکروه است و شیر او را بعضی علما مباح داشته اند و اکثر

بر آنند که آن شیر حرام است [illegible] امامیه مکروه است [illegible]

الشرائع و [illegible] الا [illegible] اتفاق [illegible] اربعه بر حرمت

اکل حمار اهلی فرموده که کلمه بوده می نمیداند و هشتم

کرد و الثانیه الظاهر الدیات سرح رسالة ابی زید

نصف بی الحسن انتان ابی المالکی که اکل حمار نهی عنه

ودر مذهب مالک از ابن عباس مرویست که منع فرمود

پیغامبر ... ایم بروز خیبر از متعه النسا و از اکل لحوم حمر اهلیه

و شیخ علی قاری حنفی رحمه الله علیه نقل کرده که شیخ خیبر

که دو بار منسوخ شد نکاح متعه النسا و اکل لحوم حمر اهلیه و توجه

سوی قبله و در صحیحین از ابی ثعلبه روایت است گفت

حرام گردانیده است آنحضرت گوشتهای حمر اهلی

و در صحیحین از جابر مرویست که نهی کرد آنحضرت صلعم روز

خیبر از لحوم حمر اهلیه و در ترمذی از جابر مرویست حرام

گردانیده است صلعم روز خیبر حمر انسیه بکسر همزه منسوب

بانس یعنی انسان و بضم همزه نیز مثل انس ... نکس

... وحشت و مجتنب نیز آمده وان نیز بمعنی انسان است

و ابن عبد البر بر تحریم آن اجماع نقل کرده و در هدایه عجزه

مذکور است که شیر ماده خر مکروه [illegible] نیست [illegible]
زیرا که شیر پیدا است از گوشت [illegible] او حکم
گرفته است [illegible] و [illegible] در شعب الایمان از [illegible] مسعود
آورده که انبیا علیهم السلام سوار می شدند بر حمیر و صوف می
پوشیدند و گوسفند می دوشیدند و برای مصطفی صلی الله علیه
حماری بود که نام او عفیر بضم عین مهمله و قاضی عیاض بمعجمه گفته
لکن آن غلط است والاول اصح هدیه کرده بود او را مقوقس
و فروه ابن عمرو الخزاعی هدیه حماری فرستاده بود به پیغمبر علیه السلام
که نام آن یعفور بود ماخوذ از یعفور [illegible] است و قاضی عیاض
گفته که چون فتح کرد رسول الله صلی الله علیه و سلم خیبر یافت حماری
سیاه را [illegible] بسخن آمد با رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت آنحضرت
که نام تو چیست گفت یزید بن شهاب بیرون آورد خدای تعالی از
نسل جد من شصت حمار که سوار نشد آنها را مگر پیغمبری از پیغمبران
من امید داشتم که سوار شوی تو مرا و باقی نمانده از نسل جد من [illegible]
و باقی نمانده از انبیا جز تو و بودم من پیش از تو [illegible] یهودی را

ش می گفتیم و در سوار می شد او و بعقب رد و می دوید تا کت مسابقه بردم

نیست مرا پس گفت مرا او را پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم

... در دنیا یعنی نام تو یعفور یا یعفور شهوت داری اناث گفت

نه یعنی و بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سوار میشد او را و در حاجت خود

و چون فرود می آمد از وی میفرستاد او را بدر مردی که میطلبید او را

پس می آمد و سر میکوفت در او را پس چون بیرون می آمد بسوی

وی صاحب خانه اشارت میکرد یعفور بسوی وی و معلوم میکرد که

رسول خدا صلعم فرستاده است او را بسوی وی و میطلبد پس می آمد

آن مرد آنحضرت را و چون وفات یافت رسول خدا صلعم آمد

یعفور در چاهی و انداخت خود را در آن چاه و هلاک شد بجهت جزع

بی صبری بر رسول خدا صلعم و بعضی از اهل صناعت علم حدیث در صحت

این حدیث سخن کرده اند و سهیلی آنرا در کتاب التعریف و الاعلام

ذکر کرده است و این در حقیقت معجزه آنحضرت است که ... این

واقع شده و پس خورده خر مشکوک است اگر آب دیگر ندارد

وضو سازد و تیمم کند و تقدیم هر یکی جایز بود و بقولی تقدیم تیمم بهتر بود

جائز است والفتوی علی الاول و عرق خر طاهر است نزد ابی حنیفه اگر

بر وی از دوش برهنه و تر شده گرداند پس لا باس است و از

و باید که برای [illegible] [illegible] و [illegible] او برای راکب طاهر [illegible]

است به نجاست غلیظه زیرا که او حرام است [illegible] جامع کذا فی البرهان و او

وقوع خر در چاه فاسد نمیشود آب آن چاه بلا موت [illegible] بنا بر صحیح

بدن او [illegible] طاهر است و اگر برسد لعاب او در آب پس مستحب است

کشیدن کل آب کذا فی البرهان و [illegible] حنفیان [illegible] [illegible]

محلی [illegible] فاسد نمیشود و [illegible] [illegible] کذا فی البرهان الخواص

اگر [illegible] حمار بندند [illegible] همچنین اگر [illegible] [illegible] کنند

آواز [illegible] هر گاه که [illegible] [illegible] [illegible] کنند

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] هر گاه که [illegible] [illegible]

بر سر [illegible] در محلی که خون آید منقطع شود و هر گاه [illegible] پیشانی

[illegible] از فرزند کوچک [illegible] فرع میکند و هر گاه که [illegible] [illegible]

و فع [illegible] کنند یعنی خون بینی اگر بر آن محل نهند و هر کس [illegible]

گزیده باشد و [illegible] مار گزیده [illegible] کنند یعنی [illegible] بطرف [illegible]

بعقب شده و جمع شود و بالعکس با آن حمار بعقب شود و بر کرسی را جا نمود
بلرزد و بکند ... خر در سر ... بریده می‌شد ... جمع او فی الحال ساکن شود

البغل بفتح بای موحده و سکون غین معجمه بفارسی استر را گویند
بغله مؤنث است بغال بکسر با جماعت و بغولة جمع الجمع و در قاموس گفته
... هم آمده است بغال استربان و بهندی خچر باشند بدانکه بغل
مرکب از فرس و حمار است و لهذا در اعضای او صلابت اعضای
حمار و عظم آلات ... فرس پیدا است و همین است صورت او که آنرا شحیج بود
بشین معجمه و جیم مسوره و مرکب است از صهیل فرس و نهیق حمار و در بعضی
پیدا شده دلالت کرده ... و بهایم او و مشهور است که تولد او
بجهانیدن حمار است بر فرس چنانکه در حدیث آمده است که هدیه
رسانده شده برای رسول خدا صلعم [illegible] پس خوش آمد آنحضرت را پس
گفته صحابه تا ما هم بجهانیم حمیرها بر افراس تا حاصل شود مانند آن پس راضی
نشد آنحضرت صلعم و فرمود این عمل آنها میکنند که علم ندارند و بعضا بر آن
این [illegible] گفته اند مکروه بوده است آنحضرت صلی الله علیه و سلم چنانیدن [illegible]
بجز بعضی را رضی الله [illegible] اند که این موجب تقلیل نوع فرس خواهد شد و منافع

و منافع خیل معطل خواهد شد بیرون رفت که دلالت کند بر در نار

حرب و غزو و حصول غنائم بوده است والله اعلم و از کلام صاحب

حیوة الحیوان معلوم می شود که از ان بهر دو طریق آمده و گفته اند که

اگر در کبد حمار باشد شنبه بعلل بقرس بیست تر نمی باشد و اگر [illegible]

فرس باشد شنبه بمار بیشتر می شود و گفته اند که عرب

فرض کنند میان ایشان میان فرس و حمار و هم حسن اخلاق او به

و کار فرس وارد و نه بلادت حمار و با وجود وصف کرده می شود

بهدایت در هر طریق که سلوک کرده است بمار و وی مرکب ملوک

و صعالیک است و در عمل اثقال و طول اسفار فایق است بر اکثر

مراکب. و ابن عساکر در تاریخ دمشق از علی بن ابی طالب آورده

است که گفت بود بغال که تو[illegible] و تناسل میکردند و جون [illegible] در نقل

حطب برای نار ابراهیم خلیل الله علیه السلام اسرع و دلالت واقوی

دیگر بود دعا کرد وی علیه السلام پس قطع کرد خدا تعالی نسل او را

و هم در حیوة الحیوان نقلی عجیب از اسماعیل ابن حماد بن امام ابی حنیفه

علیهم الرحمة آورده که گفت نزد ما طحانی رافضی بود که دو استر داشت

یکی را با نام مرتجز کرده بود و دیگری را بحر و مبالغه میکرد

در راه ولادت ... است آنها پس حمله کرد یکی از آن دو اسب سلطان

را کشته ... پس خبر داده شد حضرت یکعفت بن بلال خبر نمود

نگاه بکنید که کدام یکی از آن دو کشت را در گمان است که کشته

بیت آن حضرت بود که او را بحر نام کرده چون تحقیق کرد سلطان بود

که نام خبر داده بود و آنحضرت صلعم آن اسب را بخرید ده بود دیگری

و لزاز نام داشت و آن اسب را مقوقس هدیه فرستاده بود و هدیت حبشی

مرتجز به سیاهی لزاز و الضریس ... مقوقس اهدا نموده بود

با ماریه ام ابراهیم رضی الله عنها و دلدل از حضرت صلعم علی مرتضی

بران سواری میکرد و بعد از وی حسن مجتبی بر سید ابن عباس

گفت چون دلدل پیر شد ... علیه السلام همراهش ام سلمه و مشاور

تا ... مقداری پشم تو بیفت آوردم و حضرت از آن پشم

برای ... عمامه ... واقساری ترتیب داد و بعد از آن

... کلیم ... آورد و چهار ته ساخت و ...

آن ... کرد و ... سوار شد و ... لیف ...

لیف

گردانید و آن اول علمی بود که در اسلام ... عقد شد ...

حیوة الحیوان العقبه را اجماع کرده اند اهل حدیث ... علم سپید صلعم

ذکر بوده بعضی ... اهل علم و طبرانی در معجم اوسط از ابی انس

روایت کرد که چون مسلمانان در روز حنین منهزم شدند و ... بر استر

آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر بغله شهبای خود که او را دلدل

میگفتند سوار بود با او خطاب کرد که ای دلدل بر زمین نزدیک

شو دلدل سینه بر زمین خوابانید تا حضرت یک کف خاک از زمین

برگرفت بر روی دشمنان پاشید و گفت حم لا ینصرون پس شکست

بر ایشان افتاد و استری دیگر داشت که آنرا فضه میگفتند و آنرا

فروه بن عمرو جذامی بهدیه برای حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرستاده

بود و بعضی گفته اند که دلدل همین فضه است و ابن ... قول کرده

گفته اند دلدل سفید بوده و شهبا ... است و این را باید بکر

رضی الله تعالی عنه بخشید و دیگری که ... صاحب ایله فرستاده

بود و آنرا ایلیه میگفتند و دیگری اکیدر دومة الجندل آورده و دیگری

را از مردم نجاشی و بعضی گفته اند که یکی دیگر بود که کسری فرستاده بود

الی قول بود

لا العبید است دیگر آنکه آن بید نجست باشد که فرمان حضرت صلعم

را که گستاخی با ولی او نمیاکرد در رسالۀ او هدیه بر العبید است

در صفوه یکی از لغت حرام است خوردن استر که متولد است از حمار

اهلی و فرس با نهست روایت جابر که گفت ذبح کردیم در روز

خیبر خرها و استرها و اسپها پس منع فرمود رسول خدا صلی الله

علیه و آله وسلم از استرها و خرها از جهت آنکه استر متولد است از حلال

و حرام پس غالب شود در آن جانب تحریم و اگر از حمار وحشی و فرس

پیدا شود حلال است و حدیثیکه براء از ابی واقد روایت کرده

مرد برای قوی با استر و نبود ایشان هیچ چیز نبود پس آمدند نزد

رسول علیه السلام والصلوة پس رخصت داد آنحضرت صلعم در آن

پس آن حدیث محمول است بر آنکه ایشان مضطر بودند حلال بود

برای ایشان اکل میته و در مقتضب الایضاح لغت اتفاق دارند ائمه

بر حرمت اکل بغال مگر مالک که از وی دو روایت است در یک

روایت مکروه باشد کراهت و در دیگر روایت حرام و در کفایه

الطالب الربانی که تصنیف ابی الحسن الشاذلی المالکی است مذکور است که اکل

بغال مبنی عبد است و نزد اما مبیه بوشت استران خورده

اسپان و در برجندی گفته که بغل حرام است بالاتفاق و عیکه مادر

دراز گوش باشد و اما و قت بود آن ماکوشش اسپ نزد صاحبین حلال

است مانند گوشت اسپ چه اعتبار در حل و حرمت مر او به مادر است

اگر مادر حلال است آن متولد نیز حلال است و اگر مادر حرام است نیز

نیز حرام است و نزد شافعی اگر چه اسپ حلال است لکن استر حرام

نیست زیراکه در حرمت استر حدیث صحیح موجود است که ابوداود

از جابر روایت کرده که ذبح کردیم برو خیبر اسپان و استرها و

خرها پس منع کرد رسول علیه السلام ما را از خرها و استرها و منع نکرد

در اسپ پس چونکه آنحضرت صلعم او را حرام داشته حرام است اما

حکمت او را ندانیم و در عینی شرح کنز مسطور است که اگر مادر استر اسپ است

است پس خورده میشود آن استر نزد صاحبین و در غایه گفته و عیکه

نر با ماده اسپ جفت کنند مکروه نیست گوشت استر متولد شده از آن

نزد امام محمد و عیکه مادر او گاو باشد خورده میشود بالاتفاق و علما

درین اختلاف کرده اند که اسپ با در انکوشش جفت بسازند بعضیها

مکروه دانسته اند که پدر او از گوزن باشد و مادر اسب و
بعضی مکروه دانسته اند که پدر اسب باشد و مادر از گوزن و بعضی علما
مکروه دانسته اند بهر حال اما اقوی آنست که مکروه نیست به هیچ
حال زیرا که حق تعالی استر را زینت خوانده در بیان بر خلق منت
نهاده و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بر استر سوار شده پس اگر
درست نبود چرا حضرت صلعم بر آن سوار شدی چه در آن صحیح
باب است و نهیی که وارد شده است برای تکثیر خیل است که اولی
از بغلی و سود بغل به کوک است اینجا توقف است در آنکه با
علما ظاهر در بحث میکنند نزد بحث اظهار میکنند و حکم او حکم مادر است
اگر مادر جنس اسب است پس سوار او طاهر است و در بر خشنبه های احکام
ملاحظه نیست که لعاب استر و خر و عرق آنها پاک است یا نه پاره
نجس و در آن سه روایت است و در یک روایت ابو بصیر بیان کرده است
و در دیگر روایت معتبر تکثیر نجاست است و در روایت سیوم صحیح
بملتقی طهارت را اگر چه احتیاط باید باشد و علیه الاعتماد والتعویل
و در مشهور مکروه نیست کما فی الاخبار و غیره فی الحواشی فصل استر را

ه آب کنند و در آب اندازند و آن آب را بر جامه
گرد و بکر سم … بزنند و بر روغن آس کرسی که موی به شست بشکند
مالند موی بر آرد و اگر سم استر سیاه را با خون در … خانه دفن
کنند موش در آن خانه کم گردد و از عجایب حال بیان کرده که اگر کام
داشته باشد اگر فلفله استر را … کنند و بر آن لعاب زنند … و بعد آن
و درماه … بس بر آن ماه گذرد و او را کام نشود و آن مجرب خاص
کرده الاسد بالتحریک شیر هندی باکه نامند اسود و اسد
بضم همزه و سکون السالی … و اساو بمد الهمزه و اسد و اسدان و
ماسده جماعت اسده مؤنث بهادر … ماسده … شیر ملک
و در میان جانوران شیر را بمنزله پادشاه میدانند از کمال
شجاعت و سید الشهدا عم الرسول المصطفی حمزه بن عبد المطلب
علیهم السلام را اسد میخوانند ارسطاطالیس حکیم گفته یک نوع از شیر
دیده ام روی او مانند روی آدمی و بدن او بسیار سرخ رنگ
و دم او مثل دم کژدم و او را درد گویند و یک نوع از شکل
دراز و بال و شاخهای سیاه دراز دارد و بعوارض شیر گفته

وقت زاییدن از شکم بیرون می‌نماید بچه می‌زاید و در اول گوشت
بسته‌ای بی حرکت و بی حس دارد و مادرش او را مشابه روزنگاه
میدارد و می‌لیسد از آن بیرون می‌آید و در روز با دمی دوید تا
حرکت و ... از کل شبیر پیدا میکند بعد از آن مادرش ...
شبیه به چشم ... گشته بعد از هفت روز از بند اشیاء خود
و هرگاه که شش ماه برآید میکند و برای نفس خود خوراک حاصل
حاصل نماید تعلیم و آورده‌اند که بسیار صبر دارد بر گرسنگی و تشنگی
و باز مانده هیچ جانوری نمی‌خورد و بر سر باز مانده طعام خود نمی‌آید
و از دهان وی بوی بد می‌آید از جهت آنکه آب دهان کم دارد
و او را همچنانکه بدلیری صفت کرده‌اند به بددلی و به ترس نیز وصف
نموده‌اند و از آواز خروس و ... به طشت می‌ترسد
و از بوی آتش متحیر و حیران می‌شود و او تب سخت دارد
و با هیچ درنده الفت نمیدارد و عمر دراز دارد و علامت پیری
وی آنکه دندانهای وی می‌افتد و طبرانی و ابو منصور دیلمی
از ابوهریره روایت کرده که رسول علیه السلام فرمود که دعای ...

اللهم لا تسلط علی عدوی من احد ... وقتی ... سبحانک ... کرده

پیر اهل سنت و جماعت روایت شده از علی ابن ابی طالب علیه السلام روایت

کرده چون موضعی رسند که شیر آنجا باشد و از وی ترسند بگویند اعوذ

بدانیال و بالجب من شر الاسد و بعضی گفته اند که در تفسیر آمده است که

پادشاه ظالمی دانیال علیه السلام را در چاهی انداخت با شیران گرسنه

حق تعالی او را نگاه داشت از شر شیران پس آمد نزد وی فرشته خدا

و گفت یا دانیال این فرمود تو کیستی گفت که من فرشته فرستاده خدای تو

ام بدست من برای تو طعام فرستاده است فرمود دانیال الحمد لله الذی

لا ینسی من ذکره و ابن ابی الدنیا حکایت آورده است که همان پادشاه

ظالم در وقت زائیدن دانیال علیه السلام گفته بودند که آسیب ملک تو

بدست شخصی است که درین سال متولد شده حکم نمود که تمام فرزندان

که درین سال زائیده اند بکشند مادر دانیال او را در پیش شیران انداخت

حق تعالی دو شیر بر وی مهربان کرد تا بر وی پرستش نمودند ازین جهت دانیال

علیه السلام در نگین خود شکل و صورت طفل و دو شیر که او را می لیسیدند

نقش کرده بود تا بر دوام نعمت حق تعالی در نظر او باشد الحکم گذشت

شیر حرام است نزد ابو حنیفه و احمد و داود و شافعی و جمهور علما و نزد مالک
حرام نیست بلکه مکروه است مانند دیگر سباع و احتجاج مالک قول الله تعالی
است قل لا اجد فیما اوحی الی محرما الآیه یعنی آنچه باو آن الله ثابت شده
است حرمت آن سه است دم مسفوح و لحم خنزیر و آنچه ذبح کرده شده
است بنام غیر خدا و آنچه سوای محرمات مذکوره است مکروه است بکراهت
تحریم و نزد ما حنفیان و شافعیه هر ذی ناب از سباع حرام است و از آیه
ثابت است که در آن وقت جز اشیای مذکوره چیزی دیگر حرام نبود لیکه
از آن نوعی غیر مذکور اشیای دیگر را حق تعالی حرام گردانید مثل کل ذی ناب
و ذی مخلب از حمر اهلیه و جز آن چنانچه در حدیث شریف بلفظ حرام موجود
است روی مسلم عن ابی هریره قال قال رسول الله صلعم کل ذی ناب من
السباع فاکله حرام یعنی هر خداوند ناب از درندگان پس خوردن آن
حرام است و مراد ذی ناب از سباع آنست که شکار کند بناب که بمعنی
دندان نیش است مانند شیر و پلنگ و گرگ و جز آن و در معنی الثعبان
عن ابن عباس حرم رسول الله صلعم لحوم الحمر الاهلیه ای حرام گردانیده
است آنحضرت صلعم گوشتهای خران خانگی را و دیگر ادله در ابتدای اسلام

سوای اشیای مذکوره حتی آلات چیزی دیگر حلال شود بعد ازان اشیای
لا تحصی حرام شدندکما فی الزیلعی و در مطالب المومنین گفته که پوشیدن
پوستین از سباع اباحت است و نماز بآن روا است چه پوست بدباغت
پاک شود و آنکه از جهت تجمل و حشمت باز برای اظهار زهد و طمع و سوال
از مردم میپوشد چه ریا و سمعه بپوشد ممنوع است کذا فی الترجمه و آنکه طهارت
چرم بدباغت ثابت است باتفاق ائمه از چه حیوان باشد و خواه مذبوح
ماکول اللحم بود یا غیر ماکول اللحم الا آنکه بعضی اصحاب امام احمد را در آن بحث
کلامی هست و محققان ایشان بر طهارت اند و احادیث درین
باب مشهور است در پوست خنزیر و آدمی مستثنی است آدمی از جهت
کرامت و خنزیر بسبب نجاست و در سگ اختلاف است و صواب آنست
که وی نجس العین نیست چنانکه خنزیر و فیل نزد امام محمد حکم خنزیر دارد
و نزد امام ابی حنیفه و ابی یوسف و دیگر ائمه حکم چنین آنست بلکه مثل
سباع دیگر است و از سلف منقول است که باستخوان موی فیل شانه میکردند و دست‌های
و جز آن انتفاع میکردند و از عاج میخوردند و شانه میکردند و بعضی
از ایشان آورده‌اند که آنحضرت صلعم را شانه بود از عاج و آورده اند که برای

... رضی الله عنها و ... جز بدان از دباغ و مشهور است

که دباغ تمام ... از قبیل ... است کذا فی المحکم و ... دباغ ... از ...

... حیوانی دیگر است و ... که آنرا ... بفتح ذال معجمه

بعضی گویند ... تجربت ... آورده که نهی کرد

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از پوشیدن پوست ... درندگان چون

شیر و پلنگ و مانند آن و سوار شدن بران ... [illegible]

اهل است و ... کشیدن آنها ... سواری کردن و علت

نهی آن گفته که آن ... جباران و متکبران است ...

است و نزد شافعی و دیگر علما که میگویند موهای میته نجس است و پاک

نمیگردد به دباغت نهی تحریمی میتواند ... و فرموده امام نووی علیه الرحمه

در شرح مسلم که در دباغت میته و طهارت وی به سبب دباغت علما بر هفت

مذهب رفته اند یکی آنکه ... جلود جمیع میته خواه ماکول اللحم باشد خواه

غیر ماکول اللحم به دباغت پاک میشود و ظاهر ... باطنا ... درست است استعمال

... مذهب ... نزد ... مگر جلد ... و خنزیر و متولد از یکی از آن ...

و ... به دباغت پاک نمیشود و این مروی است از علی بن ابی طالب

و عبدالله بن مسعود رضی الله عنهم و هو مذهب الشافعی و دوم

آنکه هیچ چیز از جلد پاک نمیشود بدباغت و این مرویست از عمر بن الخطاب

و ابنه عبدالله و عائشه رضی الله عنهم و هو مشهور الروایتین عن احمد و

احد الروایتین عن مالک و سیوم آنکه جلد مأکول اللحم بدباغت پاک میشود

و جلد غیر مأکول اللحم بدباغت پاک نمیشود و هو مذهب الاوزاعی و

ابن المبارک و ابی ثور و اسحاق بن راهویه و چهارم آنکه طاهر میشود

جمیع جلود میتات مگر خنزیر و هو مذهب الامام ابی حنیفه و پنجم آنکه بدباغت

طاهر میشود و ظاهر جلد میته نه باطن وی پس استعمال وی در یابسات

درست است نه در مایعات و صلوة بروی درست است نه در وی

و هذا مذهب مالک المشهور فی حکایة اصحابنا عنه و ششم آنکه طاهر میشود

بدباغت جلد جمیع میتات حتی که جلد سگ و خوک نیز طاهر میشود ظاهرا

و باطنا و هو مذهب داود و اهل الظاهر و حکی عن ابی یوسف و هفتم

آنکه انتفاع بجلود میته بی دباغت هم درست است و یجوز استعمالها

فی المایعات والیابسات و هو مذهب الزهری و هو وجه شاذ لبعض

اصحابنا لا تفریع علیه و لا یلتفت الیه و نزد شافعی موی میته بدباغت

چه دباغت پاک نشود بسبب عدم قبول دباغت نزد ما حنفیان
موهای میته پاک است بلی دباغت بسبب عدم حلول حیات در آن
و قاعده کلیه است هر چیزیکه در آن حیاة حلول نکرده باشد مانند موی
و استخوان و منقار و غیره آن چیز بحکم طهارت بعد موت باقی
است لاخلاف بین اصحابنا فی ذلک کذا فی البحر و هرگاه شرعیه
همه اجزای مذبوح پاک میشود و انتفاع بجمیع اجزای هر نوعیکه باشد
الخواص آن درست است الا الاکل فی غیر الماکول الخواص هرکه پیه شیر بر تن
خود مالد جانوران درنده از وی بگریزند و از ایشان ضرری بآن کس نرسد
و بر کودکی که زحمت صرع داشته باشد پارچه از پوست وی ببندند
خلاص شود و چون پارچه پوست وی بر صندوق رخت نهند از
آسیب کرم زمین و دود ایمن گردد و گوشت شیر در مرض فالج
نفع رساند هرکه دندان شیر با خود دارد از دندان درد ایمن باشد
و پیه او را اگر طلا کنند بر اعضا از ضرر برودت نجات یابد و جلد
و پوست شیر بواسیر و النقرس را نفع کند الذیب بکسر ذال معجمه و
اسکان همزه و بای موحده و گاهی همزه را ترک کنند و یای تحتانیه

خوانند بفارسی گرگ گویند و بهندی بهیڑیا و بعضی نوشته‌اند ...

نوشته‌اند از ذوات دواب و ذوات مخالب جماعت معین

که در آن گرگ بسیار پیدا شد مداومت و هر دو یک پر گوسفند را او

گرگ را و او را مذبوح میکوشند ... و حریص بسیار است با وجود

این گاه میباشد که چند روز طعام نمیخورد اگر چه چند و چند او شبعی

است در طلب طعام و چون چیزی خوردنی نیابد به نسیم هوا

قناعت میکند و شکم او گشتوان را می گوارد و استخوان را ... میکند

هضم میشود و بر پهلو خسپیده ... میکند و ... را دوست میدارد

و چون قصد کسی میکند ... زیرا که از آن سیر شده باشد

مانده بار ... رجوع میکند اگر چه گرسنه شود و از عجایب حال او

آنکه چون در خواب شود یک چشم پوشیده دارد و بآن خواب میکند

و دیگر چشم وا دارد و بدان ... نگاه میدارد و دیگر چشم

را باز میکند و بآن پاس خود میدارد و چشم دیگر را خواب میکند

و چون در صحرا باشد بسیار فریاد و آواز میکند و چون یکی ... چند

بر شند ... یار دیگر را باره کنند فریاد میکنند تا ... در ... قوت شامه

شناخته و دیگر آنست که از یک فرسخ بوی مرداری می بود و خواند
با گرگ قصد بسیار است چنانچه اگر پوست گرگ با پوست گوسفند جمع کنند پوست
گوسفند موی او بریزد و ... در جمیع قصه گوسفند ... که ... با سر
مبدا و ... وقت در خواب نباشد و از عجایب حال او نوشته اند
چون گرگ حنظل را با پای خود می سپرد فی الحال می میرد و هرگاه که
گرسنه شود فریاد برمی آورد و گرگان جمع میشوند اگر یکی در میان ایشان
ضعیف و نالان میباشد او را پاره پاره کنند و با هم خورند و بخورند
و هرگاه با آدمی رسید و از آدمی ترسید فریاد میکند و گرگان جمع میشوند
و بسیار حیله میکنند بر آدمی و همه یکبار میباشند در حرص بر اکل و چون
آدمی اگر یکی از ایشان را مجروح و خون آلوده میسازد آدمی را میگذارند
و مجروح را میگیرند و پاره پاره کرده میخورند و آواز گرگ مانند آواز
سگ است و ابن ماجه و ترمذی از کعب بن مالک روایت کرده اند
که حضرت صلعم فرمودند نیست دو گرگ گرسنه در خوابگاه گوسفندان
ناقص تر از حرص رجل بر مال و رفعت ... حق تعالی حریص را ...

بتجربه ... مناسب علی حده از عجایب ... گرگ ...

کرده در صورت حضرت صلعم بود یعنی زاد مهر نبوت و در هم تجمه از حدیث
ابی سعید خدری گفت که دید گرگی بر بزغاله پس گرفت شاه را پس
دوید راعی و کشید شاه را از گرگ پس نشست گرگ بر دم خود چنانکه
عادت سباع میباشد و گفت از خدا نمی ترسی میکشی از من رزقی
را که رانده بود خدا تعالی آنرا بسوی من پس گفت راعی از عجائب
گرگی بر اقعا کرده تکلم میکند بکلام آدمیان پس گفت گرگ آیا خبر
بدهم ترا اعجب تر ازین محمد در یثرب خبر میدهد مردم را باخبار
سابقه و مردم تصدیق میکنند پس راند راعی غنم خود را تا در آمد
مدینه را و نهاد دست غنم را در کدام گوشه و آمد نزد رسول خدا صلعم
و خبر داد آنحضرت را پس امر کرد تا اذان گفتند و چون فراهم
آمدند مردم گفت به راعی که خبر ده مردم را بانچه بشنیده و دیده
و همچنین روایت کرده بیهقی از حدیث ابن عمر و ابو نعیم از حدیث
انس و در روایت ابی هریره بسند صحیح در بخاری آمده که گفت
گرگ عجب تر ازین آنکه مردی در نخلات بین الحرتین به میدهد
بانچه گذشته و بانچه می آید و این راعی یهودی بود پس آمد نزد

نزد حضرت صلعم رضی الله و ایمان آورد و در بعضی طرق اند پیسره

آمده که گفت گرگ ای راعی حال تو عجیب تر است از من که ایستاده

بر غنم خود و ترک داده پیغمبری را که مبعوث نشده بزرگ تر و عظیم تر نزد

خدا از وی بحقیقت گشاده شده است بروی ابواب بهشت و مشرف

شده اند اهل بهشت بر اصحاب وی و منتظر اند قتال ایشان را یعنی

ملائکه و حور و غلمان بهشت می نگرند باصحاب وی و مشتاق اند با آنکه

که در آیند در بهشت و در انتظار قتال ایشان دارند که کشته شوند و

به بهشت در آیند و گفت ذئب ای راعی که نیست حایل میان تو و

وی مگر همین دره از کوه میروی و در حضرت وی در میکردی از

جنود خدا گفت راعی پس غنم مرا که بچراند گفت ذئب من می

چرانم پس آمد راعی بحضرت صلعم و اسلام آورد و ذبح کرد برای

ذئب شاتی از آن و مثل این حکایت از ابی سفیان بن حرب و

صفوان بن امیه خبر آورده اند که گرگی را دیدند آهوی را گرفته است

و در پی آهو بحرم در آمد گرگ برگشت و تعجب کردند پس گفت گرگ

عجب تر از این آنست که محمد بن عبد الله فی المدینه یدعوکم الی الجنة و تدعونه

می انداز پس ابوسفیان جعفر ازو گفت [illegible] و [illegible] کرد [illegible]
سیلی این حکایت را ابله میگذارید که را با [illegible] و ابوجهل
در صحاب [illegible] نیز مثل این روایت کرده اند و در صحیحین [illegible]
آمده پیغامبر علیه السلام فرمود که دو زن با دو بچه در راهی میرفتند
و گرگ یک بچه ربود ایشان باهم نزاع کردند و هر یک گفت که بچه
من ربود و محاکمه پیش داود پیغامبر علیه السلام آوردند او حکم فرمود که
از آن بزرگتر باشد چون بیرون آمدند و مرافعه پیش حضرت
سلیمان علیه السلام آوردند فرمود کاردی بیارید تا دو پاره کنم
این بچه را و هر یک از شما نیمه بستانید زن کوچکتر گفت که بچه از آن
اوست حضرت سلیمان چون شفقت از زن کوچکتر بیش دید
حکم کرد که از آن کوچکتر باشد و امام احمد و طبرانی روایت کرده
که پیغامبر فرمود که شیطان ذئب انسان است مثل ذئب غنم که
میگیرد قاصی و عاصی را حذر کنید از پراکندگی و تنهایی و لازم گیرید
جماعت را و ملازم باشید مساجد را و امام احمد و [illegible] روایت
کرده که زنی با بچه خود بیرون آمد پس گرگ در ربود بچه او را آن زن

بانگ

بی اخلاص ... ایشان او و ... عبادی کرده شان بود که در

... ساباها آمده ... اعطا کرده پس آمده ترک وجه او و اخلاص کرد

واعظ ... لقمه لاکلم حرام است خوردن آن زیرا که

از دیگر باب است و عرب در مثل گفته اند من استرعی الذئب الغنم

فقد ظلم ای من سپرد الغنم با مراد ظلم ذئب است که تکلیف داد او را

با چیزی که در طبیعت او نیست و این لفظ را حضرت فاروق اعظم رض

در خطبه گفت منقول است که امیر المؤمنین عمر فاروق رض روز جمعه

خطبه میخواندند و در اثنای خطبه گفت یا ساریه الجبل الجبل من استرعی

الذئب الغنم فقد ظلم مردم نگاه در یکدیگر کردند و فهم نکردند این کلام

چون نماز گذاردند علی رض گفت یا امیر المؤمنین چه بود آنچه گفتی

گفت تو شنیدی علی رض گفت من شنیدم و هر کس که در مسجد

اند شنیدند امیر المؤمنین عمر رض گفت که در خاطر من گذشت که

مشرکان هزیمت دادند برادران ما را و مسلط شدند باطراف

... ایشان ... میکردند بجبل پس اگر عدول میکردند بجبل ...

... که ... عقبه و مظفر ... نشستند و اگر تجاوز میکردند هلاک میشدند ...

این کلام از من ظاهر شد بعد از بلاها و شکایت جنتی

بنده در چه فلان ساعت آوازی مثل آواز اسب ...

که ... یا ساریه من حصین الجلیل الجبل ...

در بیت مثل شعر الشاه ... و راعی الشاه ...

فکیف اذا الرعاة لها ذیاب **الخواص** هرگاه سر گرگ

در کبوتر خانه بیاویزند گربه در آنجا نرود و هیچ چیز اذیت بکبوتر

نرساند و چشم راست و برا ... با خود دارد و از هیچ چیز نترسد و چون

وی با روغن جوز بجهت گرانی گوش نافع است و جگر وی در

زحمت جگر نفع رساند و ... و ... بجهت توریح نافع است

و زهره او که مخلوط سازند بعسل یا آب و بمالند و ذکر وقت جماع

دوست دارد زن مرد را و سرگین او در محلی که بسوزند موش از

آنجا کوچ کنند و هرگاه که بخور کنند بجلد ذیب در جایی که دفهای بسیار با

بسازند آن دفها پاره پاره شوند و هرگاه که طبلی از پوست گرگ

بسازند و در میان طبلها بزنند طبلها دیگر پاره شود و هرگاه که

شوند ... از جنس بسازند و پاره از پیش افکنده ذیب در شکم او

بود در مجالس خواهند که رنگ اشیا ماند و لکن لغت هیچ رنگ

ربا آن نبود **النمر** بفتح نون و کسر میم پلنگ و ببر را

نیز گویند بتای مثناة فوقیة به روایتی مثناة تحتانیه و خفای نون

و دال مهمله و واو نامند و در تاج المصادر است چون مزه مادر نمر میشود

هنوز او را کر سفید و مزه ما ابهم بکسه از هر یکی که باشد النمر و انمار

و نمر و نمار و نمارة و نمور جمع است و برای تانیث نمره با حواله

نمر بفتحتین پلنگ رنگ شدن تنمر بفتحتین مثل پلنگ شدن و

پلنگی کردن و غضب ناک گشتن و کوچک است از شیر و پوست

او نقطه دار میباشد از نقطه های سیاه و سفید و او خبیث تر است

از شیر و بسیار غضب و غضب دار و چنانکه در غضب خود را هلاک

میکند و آن دو قسم است یکی عظیم الجثه کوتاه دم و دیگر حقیر الجثه

و دراز دم و همه را قوت بسیار است و او بسیار جهنده است و با همه

حیوانات دشمنی دارد و خود را خوب می پندارد و قبیله از ماکول

سیر میشود سه روز خواب میکند و بوی دهن او پاکیزه است

بخلاف سباع دیگر و قبیله مریض میشود موش میخورد به میشود

و جامها را گرد کرده یا کسی شده باشد پوست میباشد

می باید چندان خود را درست میکرد و بهوش نبود و از جهت

دام آسانی می افتد یا که هرکس که خواهد وی را به آسانی

بمیرد و چیزی را و از صید جانوران دیگر میخورد و وارث خود را نیز از لی

مردار پاکیزه میدارد و بقدر حمل از مسجد و شبیه بنبید و شکل و رنگ

و صورت آن شبیه شیر و یا شیر الحیا و در جثه از سگ بزرگتر و بالاتر

در جا به و سبک رفتار و تیز رو و تیزتر حیوانات دیگر و شدید القوة

و غیور و به تجربه رسیده که چون بزخم پلنگ موش بول کند پلنگ نجات

نیابد و موش حریص بر آن است که خود را بدان رساند و بول بر آن

کند و لهذا پلنگ زخم دار را در جایی نگاه میدارند که در اطراف آن

آب باشد و موش نتواند خود را بدان رساند و بول کند بر آن

الحکم حرام است بالاتفاق اما پوست او بمذهب امام اعظم پاک

است چون وی را بکشند یا دباغت پاک شود و بمذهب امام

شافعی موی وی پاک نمیگردد هرچند دباغت کرده و دباغت

کرده باشد مدلس بمذهب شافعی او را نشاید فروش کند والبود و جود

روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه وسلم

[illegible] دی با پوست پلنگ میباشد ملائکه و [illegible] با وی نشیند

[illegible] حیوة الحیوان هم گفته که در حدیث است که رسول صلعم منع فرموده

پوست پلنگ و دیگر سباع را فرش کنند **الخواص**

پیه وی نافع تر است چیزهاست و در رحمت قولنج و درد زخم و جرب [illegible]

و [illegible] روی وی در چشم کشند روشنائی زیادت کند و دفع [illegible]

و منع ورم [illegible] پوست وی [illegible] بخور کنند [illegible] نافع کند [illegible] میکند

می میرد و اگر بموی او بخور کنند از خانه همه عقارب بگریزند

الفهد بفتح فا و سکون ها و دال [illegible] و آخر بفارسی یوز گویند

فهود و افهد جماعت و هر کسیکه [illegible] صید تعلیم کند او را فهاد گویند

فهد [illegible] فرزند [illegible] شد یوز را در نوم [illegible] غافل

[illegible] بسیار [illegible] فهد و یوز [illegible] هندی چیتا گویند

و آن حیوانیست از جمله سباع شکاری قابل التعلیم شبیه [illegible] در

رنگ و شکل و [illegible] کوچکتر [illegible] شیر [illegible] النوم

با [illegible] شکار کننده تر [illegible] التعلیم

رنگ تو چابک آن و چون ملایم گردد و گوشت

... آن ... درست نقصان و نیز صبر و محبت با جمیع ...

است که ... متولد میشود از شیر و پلنگ و مزاج او مثل ...

... و طبیعت او ... طبیعت سگ است و هرگاه که ...

... مثل ... میشود ... بزرگ او را میبیند ناله میکند و برای اولاد

مکانی مهیا میسازد و در وقت اراده ... حالت و ... آن می رود

و غضب بسیار دارد و هرگاه که صید ... نیابد باز میگردد و تعجب

و غضب بسیار میکند و گاه می باشد که صاحب خود را میکشد و بسیار ...

میکند و با کسی که نیکی میکند با او ... کلان و دیر و دیر آموخته

میشود و از خوردن بسیار خواب میکند و اول کسی که صید کرد با او

کلیب بن وائل بود و اول کسی که او را بر قفای اسب سوار کرد

یزید بن معاویه بود و ابو مسلم خراسانی بسیار ... صید میکرد

الحکم حرام است اکل او بجهت آنکه ناب دارد و ... بیع

... و جایز ... و دادن تا ... شکار کنند ... کذا

فی الصحیح ... و حیوة الحیوان ... لایق نیست کسی را که ... نمود

... سف ... بدفع ... و هر دو ... خوف ورزد

... باب ... گویند فی البیبی الخواص جنون را

... او ... را میکند و بدن را قوت میدهد و خوردن او

... اگر بیاشامد ... شود و ... او در هر موضعی که باشد ...

ببر ... البَبَر بفتح بای موحده اول و کسر بای ثانی و سکون

میمی است از درنده‌ها درازتر از شیر گویند و آن بضم فا و کسر

ببر و آن معرب ببر ... است و این نام جانوریست که فریاد

و شورکنان پیش پیش شیر میرود تا جانوران دیگر آواز او را

شنیده دانند که شیر می آید و خود را یکجایی کشند گویند که ...

شیر میخورد ... آن مشابه می باشد به شغال و با درختها ... صورت

... او ... از ... حاصل میشود و لهذا او ... او ... یاد

... بر شکار ... قدرت ... فایده ... میگویند که ببر درنده

... نیست و در زمین حبشه میشود و دیگر جا نیست و بعضی گویند

... ببر ... که در بلاد ... الحکم ... حرام است ...

و بی جهت ... باب ... شیر پیدا میشود الفرد

بکلی تجارت و علوم شاهی هند معطل [illegible] در آخر بود و
هند فرو رفته بیکبارگی ایران را از قرار [illegible] و جاهای [illegible]
هندی را افزار و فرود بکلی تجارت و کلیه [illegible] هند و هندی
از آنجا [illegible] کرت بند روا بچه ایرانی و زن سیاه و بدن تن [illegible] در بیا
رنگ [illegible] هنوزمان نیز کو هند و از میان جانوران با آدمی
مشابهت دارد و میخندد و طرب میکند و چیزی بدست میگیرد
و بکار میبرد و پاره [illegible] یزد و نسبت لباس دارد و صنعتها زود
بیاموزد و یکی پادشاه بحضرت متوکل علی الله خلیفه دو بوزینه بهدیه
فرستاد یکی خیاطی و یکی زرگری و اهل یمن کارها می آموزند بمیمون
و مثل آنکه قصاب و بقال دکان بمیمون میسپرند و بعضی [illegible] و چون
میروند بکارهای میمون حفاظت دکان میکنند تا ایشان باز
میگردند و بعضی [illegible] دیگر نیز تعلیم میکنند و اولاد خود را بکار میکرد
مشغول [illegible] و تکلیف استمنا میکنند و از [illegible] و بعضی از [illegible] بدست
میکنند که رسول علیه السلام فرمود که شیر [illegible] با آب مخلوط
مکروه [illegible] بسته [illegible] که مردی [illegible] بود [illegible] از شما [illegible] شیر [illegible]

بجهود در ده بیشه درخت پس خرس و میمون را و بسوار شد برکشتی

... و آب مخلوط کرده سفر و حشت میمون و بد پس سبب زر او را

... و بالای شهر کسی را ... دکیسه را انساب و مالکش ... پس یک دینار

... بود در دریا می انداخت ... یک دینار در کشتی تا قسمت کرد و نصف

پس اندخت من آب را در دریا و من شیر را در کشتی و من دوست ارا به ...

که ... بر مردی که بر سر او شیر او بود مخلوط با آب ... بود چگونه حال تو

خواهد شد در قیامت و حیله حق تعالی ... ... بود که جدا کن شیر را از آب

و مشهور است که بعضی از ایشان که شده صورت ایشان برگشته بوزینه شده اند

اما علما درین خلاف کرده اند که این بوزینهار نسل ایشان هستند یا نیستند

بعضی برانند که احتمال دارند که باشد و اما جمهور برانند که نیستند و آنچه مسخ

شده بودند سه روز بیش زنده نماندند و ایشان را فرزند نشد و میجوزه

اند و ... اند الحکم حرام است خوردن او نزد ابی حنیفه

و ... شافعی و احمد و نزد مالکیه حرام نیست کذا فی حیوة الحیوان و اما بیع و خریدن

او جایز است بمذهب همه ... قابل تعلیم است و بر دارد و ... را ... دارد

... کذا فی الصیدیه و در بعضی شرح نیز مذکور است و بیع موزنیه از امام اعظم

و در روایتی است و در روایت حسن [illegible] زیرا که بجلد او انتفاع

است و [illegible] بروایت ابو یوسف درست نیست زیرا که [illegible]

آن ممنوع است و صحیح اول است و در مختار گفته است که صحیح است [illegible]

[illegible] و [illegible] باشد و همچنین بیع [illegible] و فیل و خرس و سلحفات [illegible]

حتی الهرة جایز است و بر بیع خنزیر جایز نیست زیرا که انتفاع [illegible] و بجلد الخ

درست [illegible] باشد [illegible] و مشهور بالقوة اگرچه حرام است لکن بیع وی

ممنوع نیست بلکه مکروه است [illegible] و بیع طیور غیر جایز است و درست

نیست بیع هوام ارض مثل خنافس و قنافذ و عقارب و وزغ و ضب و نقیه

ابو اللیث [illegible] بیع مارها که در ادویه با آن انتفاع میکرد درست داشته و الا

و در بدایع قول ابی اللیث را رد کرده زیرا که محرم شرعاً باشد انتفاع للتداوی

و غیره درست نیست کالخمر فلا یقع الحاجة الی شرع البیع و همچنین بیع هوام البحر

جایز نیست مانند سرطان و کلما فی البحر سوی السمک و در قنیه جایز داشته بیع

آن جانوران بحری که ثمن دارد مانند سقنقور و جلود خز و حسن [illegible] مطلقاً جایز

داشته است و اگر کسی زن بوزینه نگاه دارد و با وی مجامعت کند [illegible] نیست

حد بروی میکن تعزیر باید کرد حمیدی در جمع بین الصحیحین [illegible]

بست کرده به بوزینه تا کودکان و جهودی بوزینه‌هایی دیگر جمع شدند

و دست آن گروه را مانند سنگها بروی زدند ختم **الخواص** هرگاه

دندان او با کسی باشد خواب بر آنکس غلبه نکند و در خواب فزع نکند و

اکل گوشت او نافع است بجذام و پوست او هرگاه بکند بیاویزند در

سرما آبهای درخت مضرت نرساند و هرگاه که بر خر بالی بسازند از پوست او

و به پشته یحیی که بآن زراعت میکنند بوزان زراعت نبینند ملخ آفت باران

زراعت نتواند رساند و هرگاه بسیار طعام می‌یابند که زهره از آن است تیسیر

و فربا و میکند و هرگاه که موی او بنهند بر سر کسی که در خواب باشد خوابهای

ترسناک بیند و فزع کند **السمع** بکسر سین مهمله و اسکان میم و عین مهمله

و آخر بچه گرگ از کفتار و او را شده کفتار و قوه او و جرأت کلب است

و گفته اند که آواز بیماری و رقت نشود و بی سبب نمی میرد و دو بدن از

باد زیاده است و جستن او زیاده است از نیکی که **الحکم** حرام است گوشت او

الدیب بضم دال مهمله و یای موحده مشدده خرس و بهندی ریچه

و ماده را نامند و بپوشت بنده او باب و دبته بکسر دال و فتح هر دو یای

جماعت از ... مدبته وزات و بته واو جانوریست وحشی و درنده و در حکایت

شهوت که در تمام اندام او و بهایمی آزاد باشد خرس را دست بسبد
تنهایی را و هرگاه که زمستان می آید بسوراخ میرود و ... بهار
که هوا خوش میشود و هرگاه که گرسنه شود دست و پای خود می لیسد که سیری
رو بهمند جمع میشود و در ربیع که از سوراخ بیرون می آید اول ...
میباشد با وجود یکه در زمستان هیچ نخورده نحیل تر شده بود العقوق از حیوانات
ایشان خورد و کثیر الرأف از انسان و دد و پا ایستاده شیر میرود و عصا
بدست میگیرد و ... میدود ... بدست میگیرند و سنگ می اندازد
و طبیعت او مختلف است از جهت آنکه میخورد آنچه سباع میخورند و آنچه
بهایم میچرند او نیز میچرد و آنچه آدمی میخورد او نیز میخورد و طبیعت او
آنست که نر و ماده در خلوت که جمع میشوند ... با ماده جمع میشود
و ماده خرس که می زاید اول پاره گوشت می باشد و اعضای او ناپدید و نا
متمیز می باشند و بچه را می گریزانند نر و ماده و از ترس مور بچه و چندان
بچه را می لیسد که اعضای او از یکدیگر متمیز میشود و نقش میکشد و در اول
ولادت دشواری بمرتبه میکشد که مشرف میشود بر هلاک و بعضی اهل تجربه
گویند از وهن ... و از غایت حرص بر شهوت آدمی را میطلبد و با وی

در بیابانی ضایع شود و نگرانی باید داشت و تعلیم بر مشق اما فرومان برکاوی
شیر خود و تمسک کند مگر بیرون و رحمت بسیار و ابن جوزی فایده نوشته است
که مردی از محبت از شیری درچاه افتاد و شیر از عقب او نیز درچاه
افتاد و دران چاه خرسی بود شغال پرسید که چند وقت که تو درین چاه
هستی گفت مدتی است و از گرسنگی هلاک شده ام شغال گفت این آدمی
را بخوریم خرس گفت که بعد ازین اگر گرسنه شویم پس چه کنیم رای آنست
که با این آدمی عهد بندیم و مرا [illegible] حیله کند که همه خلاص شویم
ازین چاه که بنی آدم را حیله بسیار است چون عهد کردند آن مرد گفت
چاره در این است که نقب زدن پیش گیریم تا موجب خلاصی شود و نقب
میزدند تا در صحرا سر بیرون آوردند و همه خلاص شدند ازین حکایت
معلوم شد که عاقل را نباید که تابع شهوت و آخر کار را لحاظ نماید تا از
ورطه هلاکت نجات یابد و قزوینی در عجایب المخلوقات حکایت کرده است
که شیری قصد آدمی کرد آن مرد بعضی الشجار برد ناگاه دید که خرسی بر شاخ
نشسته میخورد چون شیر دید که آن مرد بر درخت رفته زیر درخت
خسپید منتظر آمدن آن مردم و آن مرد چون خرس را دید انگشت

بهمین مینماید و اشارت آن میرواند و کلمه میخ حلوا شیر میراند میبند

سیر شد که چه کنم که بالای این خرس است و زیر پلنگ خفته است فشان میرد

کاردی با کوچک نزد خود داشت و آن شغال که خرس بر آن ... بجز

ناراندگی که مانده بود از قتل خرس سلامت و خرس به بقا شیر بیچ

او را بکشت و چون از خوردن آن سیر شد برفت و آن مرد خلاص

شد فنعم الذی حرم الهلکات الحکم حرام است اکل او جهت آنکه

ناب و نیش دارد و امام احمد حنبل گفته که اگر او را ناب باشد بلی

نیست جهت آنکه اصل اباحت است و وجود محرم متحقق نشده کذا فی

حیوة الحیوان و در صیدیه شیخ الاسلام گفته که گوشت او حرام است نزد

علما مگر ابوبکر روایت از امام احمد حنبل که حلال است و نیز در مصنف معلوم

میشود که نزد امام مالک نیز حلال است و تحقیق این است که آن نزد

امام مالک مکروه است بکراهت تحریم زیرا که هر ذی ناب نزد او

مکروه است و اطلاق حرام بر آن میکنند که در حرمت او نص قطعی نیست

بلکه موافق مذهب شافعی ملتزم که در آن به تحریم حکم نکرده اند چیزی دیگر را حرام

نمیگوید بلکه بعضی را قایل ما باحت اصلی است و بعضی را بکراهت

حیه اگر در حدیث نیم ماران ورزیده شده باشد **الخواص**

دندان حیه را در شیر اندازند و به بچه دهند آسان دندان برآرد

و پیه او را اگر بر برص طلا کنند دفع کند و همچنین در ناسور و شیر نفع رساند

و اگر ... بر کف مالند دیوانه گردد و خون او را در چشم کشند موی زیادی

بر نیاید و پوست او را بر بازوی بچه که بد خوی باشد ببندند خوش خوی

شود و هرگاه که زهره او بر پستان زن ببندند آنکه آن زن مقدار که

خواهد مجامعت تواند کرد و چشم بسته او هرگاه که خشک کنند و به بندند

بچه دفع بکند در خواب والله اعلم بالصواب **الحیة** بفتح حای مهمله

و تشدید یای تحتانیه و یای فوقانیه در آخر مار اطلاق میکنند بر نر و ماده

و در قبیله تمیم اراده دارند میگویند هذا حیة و هذه حیة و نامهای او برای

مذکر و مونث است مثل البطة و دجاجة و بعضی عرب شراحی میگویند و ماده

را حیه حیات و حیوات جماعت و حیوت بر وزن تنور نر مار و حواء

... مار کبیر ارض مسیاه و محواه زمین مارناک و ابن قاویه

برای او صد اسم ذکر کرده است و اول زمین که در آنجا حیه از جنت

نازل شد سجستان است لهذا در آنجا مارها بسیار اند از سایر زمینها

کعب الاحبار روایت کرده که حضرت آدم بزمین اصفهان فرود آمد و دیده

ابلیس را بجده و حوا بجده و آدم علیه السلام بکوه سرندیب و آن کوه

بجزیره ایست متصل بچین است می بیند او را مسافرین دریا از مسافت چند

روز و در آن کوه اثر قدم آدم علیه السلام است در سنگ می بینند او را

هر شب مانند برق بی آنکه ابری باشد و هر روز می بارد در آن

و میشوید محل قدم آدم علیه السلام و یاقوت احمر در آن کوه پیدا

شود از سیل و باران او را به آب آورد و مردم آنرا می یابند و الماس

و عود نیز از سراندیب حاصل میشود و کذا قال القزوینی و صاحب حیوة الحیوان

گفته و آن کوه سراندیب نزدیک است بکوهی که آنرا اسا نید مالوسد

بلسان تای مثناة فوقانیه بعد از آن یای مثناة تحتیه و دال مهمله و میم

والف و آن متصل است از بحر روم بجزیره هند و هیچ روز نیست که آنجا

خونی نمیشود ولهذا او را اسانید ما گویند و قیصر و کسری را آنجا محاربه

و قتال واقع شده قیصر بگریخت و کسری از عقب او آمده در سانید ما

او را یافت و شکست داد و قیصر را با قتل بسیار کرده و قیصر نجات یافت

و حیه چند نوع است بعضی از آن بر رنگ ها کبود و نقطه سیاه و سفید است

واد ورا قلعا

و چیزی [illegible] را قطانیه گویند و او بزرگترین افاعی است و مار را عمر
هزار سال [illegible] هر سال یکپوست میگذارد و سی بیضه مینهد و از کرم
سوراخ تا دست میکند و هرگاه که عقرب مار را میگزد مار می میرد و یک نوع دیگر
از مار است که میان ریگها میباشد و بغایت خبیث و شریر است و
بهترین انواع او افعی است و بیضه حیات مستطیل و خاکستری میباشد
و نر و ماده با هم جمع میشوند مثل دیگر حیوانات بلکه بیکدیگر می پیچند و
و زبان او دو پاره است چنانکه گمان برده اند که دو زبان دارد
و از غایت حرصی که دارد بچه خود فرو می برد مثل اسد لیکن آنکه نخاید
و چون چیزی بزرگ فرو برد می آید پیش درخت و مثل آن و
خود را سخت میپیچد تا آن چیز در شکمش پاره پاره میشود و از عادت
او آنست که چون میگزد منقلب میشود و مردم گمان می برند که زهر
می افشاند و چنین است و عادتش این است که چون طعام می یابد
نیم لیسیده میکند و زبان در آن عادت دارد دیگر گرسنگی و گاه سنگ
فرو می برد از گرسنگی و نمیخورد الا گوشت حیوانی که زنده است و
هرگاه که پیر شود جرم او کوچک میشود و از غرایب امور او آنست که مثل دارد

تاب خوردن او و چون بوی شراب می‌یابد ضبط ندارد و چندان می‌خورد

سرمست میشود و گاه از بسیار خوردن شراب می‌میرد و همین میل

دارد و نزد او در یک محل نمی‌ماند و ماده بر روی بیضه می‌ماند

تا بچه بیرون می‌آید از بیضه و مار چشم در سر او میگیرد و ...

نمی‌کند گویند ... است که در سر او گوفته اند و همین است چشم ملح

و دندان مار اگر بکنند بعد از سه روز باز پیدا میشود و دنبالش اگر

ببرند باز می‌روید و از ... ببرد و آنکه از ... بر پنبه میگیرد و

به همین آتش میدارد و اگر از ... مار بایه که بر قفا اسب آلوده باشد

ترشند بمیرد و چون بکشند او را مدتی صد بدزنده می‌ماند و نمی‌میرد و

چون کور شود درخت رازیانه سبز میطلبد و چون مالد چشم خود

را بر آن میمالد روشن شود چشم او و پنج چیز در زمین ... مار است

و از این جهت چون سینه او در سوراخ رفت بجایی ... و قوت و قدرت

آن نیست که او را بیرون کشد و اگر جمعی رو بسیار کنند پاره شود

و او را از سوراخ نتوانند کشید و او را دست و پا نیست و سینه راه

میرود و مار دریایی در صحرا می‌تواند ماند و مار صحرایی در بحر نمی‌تواند ماند

دو عجایب المخلوقات که ثعبان پیش از کسری بود و در زمان
او پیدا شد و سببش آن بود که روزی کسری را در پیش نشسته بودند
که ماری عظیم پیدا شد خواستند متعلقان کسری که آن مار را
بکشند کسری منع کرد و گفت گمان من آنست که این مار
مظلوم است تفحص کنید مار بیرون رفت و ایشان در عقب
تا بجایی رسید و در درون چاه رفت چون نگاه کردند عفریتی
سیاه دیدند ابر روی ماری دیگر نشسته و او را نیش زده
کشته است نیزه بدان زدند و فرو بردند و بکشتند و
خبر کسری را رسانیدند سال دیگر همان مار آمد بمجلس کسری
و تخمی چند از دهن بینداخت در مجلس کسری و برفت کسری
امر فرمود تا آن تخم بکاشتند ریحان بیرون آمد و کسری را
زکام بود و در دماغ وجع و درد بسیار داشت و آن نافع
است باین دردها و بعضی از مار دو شاخ دارد و بعضی را عرزه
بکسر عین مهمله و اسکان رای مهمله و بای موحده مفتوحه و زاء
مهمله مشدده و این مار عظیم است ماهیها را می خورد و یک نوع

از مار در ذی الطفیتین بضم طا و سکون فا و یای تحتانیه مفتوحه بعد ازان
دو قاف ... و صه بعد ها ی تحتانیه و نون ماری که بر پشت او دو خط
سیاهی اند و طفیه در اصل برگ مقل که نام درختی است که آن
پشت را تشبیه بدان کرده اند و در صحیحین از ابن عمر روایت است
که وی شنیده از حضرت صلعم که میفرمود بکشید مار را و بکشید
مار صاحب دو طفیه را و بکشید ماری را که نام او ابتر است که دم او
کوتاه دارد پس بدرستی که این دو قسم مار ناپدید می کنند عمل
را یعنی کور می گردانند چشم را ... بمجرد نظر کردن بسوی ایشان بسبب
خاصیت زهر که در آنها نهاده اند و طلب سقوط می کنند
بار شکم را یعنی زن حامله چون انها را ببیند حمل او ساقط گردد
از خوف تا خاصیت سمیت گویا اینها طلب سقوط می کنند نووی
امام نووی که ابتر ماریست کوته دم و قوله صلعم یلتمسان البصر در آن
دو تاویل است اصح آنست هر که می بیند او را کور شود و حامله
اگر می بیند حمل را می اندازد دلیل ... هر دو چشم را می جویند
یعنی چشم مردم ... می خورند و بعضی را ... می گویند

که دیده بود و آنکه نگاه کرد کسی را او بیند می‌میرد فی الحال نوعی دیگر است
بجهت آنکه آدمی آواز شنید فی الحال هلاک می‌شود و نوعی دیگر صل بقیع
بهمزه و صاد مهمله و لام و تای فوقانیه دارد شباهت بزرگ بسیار و رویی
مثل روی انسان میشود و بعد از آنکه او را چند هزار سال عمر میشود او
نیز که آدمی را نگاه کند و آن شخص که گوشت از عاقبه کرمی میشوند و هیچ
حیوان به نزدیک او نمی‌گذرد و اگر گذشت فی الحال میمیرد و از آواز
او حیوانات هلاک میشوند و [illegible] او بر آنکس اعتماد کرده از دور
باشد فی الحال می‌میرد و آنکس مشهور است که سواری او را به نیزه بزد و
آن سوار با اسپ فی الحال بمرد و او بسیار می‌باشد در بلاد ترک علامه
ابو نعیم در حلیه الاولیاء الله تعالی روایت کرده است که محمد بن حمیر که صایم
الدهر و قایم اللیل بود روزی جهت شکار بیرون رفت و در راه ماری پیچ
آن مار باواز آمد و گفت ای محمد حمیر مرا پناه خود بگیر که دشمنی در عقب من
است گفت محمد بن حمیر آن مار که از امت کیستی گفت از امت محمد ص
را در خود باز کرد و گفت درین پناه شو [illegible]ست مرا خواهد دید دشمن من
محمد گفت [illegible] از مار گفت و من باز کردن نام [illegible] سلم نخوردم گفت می‌ترسم

تلبیس مرا مار گفت والله که ترا نکشم چه خیلی برمن برادرانشان بوده
مار بر رو و انبیای او و حمله عرش او و ساکنان آسمانهای او که نکشم تو
محمد بن حمید دهان باز کرد و مار در شکم او رفت فی الحال رسیده شخصی که شمشیر
کشیده در دست داشت و گفت ای محمد دشمن تو کجاست گفتم دشمن تو
نیست گفت چه گفتم اللهم لا و استغفار کردم صد بار چون میدانستم که کجاست
چون آن مرد برفت مار از دهن او سر بیرون کرد و گفت نگاه کن که رفت
تفحص کردم او رفته بود گفت بیرون آی این زمان مار گفت
ای محمد این زمان اختیار کن یکی از این دو امر یا جگر پاره پاره کنم یا دل
سوراخ کنم محمد گفت سبحان الله کجا رفت این همه سوگندها که خوردی گفت
فراموش کردی گفت فراموش نکردم آن سوگندها بلکه فراموش کردم
عداوتی که با آدم داشتم و او را از بهشت خارج کردم چگونه با تو دشمنی نکنم محمد
گفت که چون البته خواهی کشت مرا مهلت ده تا بروم در سایه آن کوه
و قبر خود درست کنم مار گفت مهلت دادم برو چون در سایه رفتم گفتم
یا لطیف یا لطیف یا لطیف بالطف کن لطف خفی یا لطیف بقدرت
مستولی شدی بر عرش این منادی نمود عرش که استوار نکن نگاه دار

دیگاه ... و ... سرای بیرون رفتم و دیدم مردی صبیح الوجه طیب اللبا
پاک و سلام بر من کرد و به علیک السلام رد کردم گفت ترا چه شده که رنگت
متغیر است گفتم از ستمی که ظالمی کرده بر من گفت کجاست گفتم در سلم من گفت
بگشا و من چون دست بگشادم برگی سبز مثل برگ زیتون در دست من
نهاد و گفت بجای درد فرو بر چون فرو بردم اندک ... [illegible] ... در سلم
من بگردش آمد و از شکل من پاره پاره ... افتاد ... [illegible] ... آن
شخص گفتم تو کیستی که دست نهادی ... [illegible] ... تو چند ... و گفت
نمی‌شناسی مرا چون ... [illegible] ... این حکایات واقع شد ملایکه ...
پیش ... اضطراب ... بعد از دعا ... تو فرمود ... [illegible] ... که
در آسمان چهارم ... باشم ... حضر ... [illegible] ... مع جمیع
کس از ... [illegible] ... معلوم شد که یکی ضایع نشود ... ذکر کرده
در ایام جاهلیت دو برادر ... آمدند ... و آخر وقت ماری ...
آمد و یک مثقال طلا در دهن ... و پیش آن دو برادر انداخت و ...
ایشان گفتند ... [illegible] ... چند ... آن مار می‌آمد و یک
مثقال طلا پیش ایشان می‌انداخت یکی از ایشان ... گفت تا چند صبر

این مار را می باید بست که درین محل ملتبس ... همه دارند آهن پارهٔ دیگر گفت

که این کار می باید کرد سخن او نشنید و چون مار بیرون آمد سنگی بزد و سر مار

مجروح شد مار او را هلاک کرد و برادرش دفن کرد و روز دیگر مار بیامد و طلا

بیاورد آن شخص معذرت خواست که من برادر را دفن کردم سخن من نشنید من

مجاور شوم و تو هر روز یک مثقال طلا جهت من می آور مار قبول نکرد و گفت

تو هر روز این قبر خواهی دید و با من یک نخواهی بود و من سر شکسته خود

یاد خواهم کرد و با تو عداوت خواهم ورزید منقولست که عمرو بن حبیب در

مجلس هارون الرشید حاضر شد سخنه در میان بود و بحثی میکردند یکی از ایشان

حدیثی دلیل آورد که راوی آن ابو هریره بود رضی الله عنه جمعی

گفتند که ابو هریره متهم است و مقبول الروایه نیست و هارون الرشید

نصرت ایشان جماعت میکرد و عمرو بن حبیب گفت که این حدیث صحیح

است و ابو هریره مقبول الروایه است چون این سخن بگفت هارون الرشید از

غضب نگاه کرد و او را بکشت یک ماری از سقف افتاد همه برخاستند

عمرو بن حبیب نیز از [illegible] برخاست بعد و رسیدن بجای سخنی آمد که

هارون رشید ترا میطلبد که ترا بکشد نفس خود مستعد ساز عمرو بن حبیب

بحق حبیب مناجات کرد و گفت الهی تو میدانی که من وضع کردم

صاحب نبی تو صلی الله علیه واله وسلم و تعظیم پیغمبر تو کردم که طعن گفته

بر اصحاب [illegible] السلام است بار از هارون الرشید امیدواران چون

مجلس هارون رفت [illegible] که بر کرسی نشسته و شمشیر کشیده در دست دارد

چون عمرو دید بگفت ای عمرو هیچ کس ملاقی من نشده که دروغ قول

من کند مثل تو گفت عمرو که یا امیر المؤمنین هرگاه که اصحاب رسول

دروغ گویند شریعت باطل شود و فرایض و احکام از صلوة و صیام

و طلاق و نکاح و حدود و همه مردود و غیر مقبول باشد پس هارون الرشید

فکری کرد و گفت ای عمرو بن حبیب مرا خوب جواب دادی حق تعالی

ترا زنده دارد و امر فرمود تا ده هزار درهم بوی دادند و بعض علمای

متقدمین رحمهم الله تعالی گفته اند هر که بگوید در اول صباح و اول شب

عقدت لسان الحیة و زبان العقرب و ید السارق بقول اشهد ان لا

اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله ایمن خواهد ماند از مار و کژدم

و دزد و الحکم حرام است همه انواع مار از جهت مضرت آن

و حرام است [illegible] که از گوشت آن میسازند و بعض ابن سیرین و اباحت

مکروه است الا وقت ضرورت که ویرا ضرورت فرو از هلال باشد

کذا فی حیوة الحیوان والصیدة للشیخ الاسلام الهروی وامر پیغمبر علیه السلام

بکشتن مارها امر ندبست نه بطریق وجوب یعنی در جنب نیست کشتن

رو بلکه اولی است بخاری و مسلم و نسائی از ابن مسعود روایت کرده

که با پیغامبر علیه السلام بودیم در غاری یا در منا در حال آنکه نازل شد بر پیغمبر

علیه السلام والمرسلات عرفا و ما فرا گرفتیم از دهن پیغامبر علیه السلام

که بیرون آمد ماری پیغمبر علیه السلام فرمود بکشید او را و ما سرعت کردیم

در قتل او و او سابق شد بر ما جدا از آن پیغمبر فرمود که نگاه داشته شد

او را از شر شما همچنانکه نگاه داشت شما را از شر او و در مسند احمد از ابن مسعود

مرویست که پیغمبر علیه السلام فرمود که آنکس که ماری بکشد گویا بدرستی

کشته و آنکس که ترک کند از ترس عاقبت او پس نیست آنکس از ما

و طبرانی از ابن عباس روایت کرده که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود

که حیات مسخ جن است همچنانکه قرده مسخ بنی اسرائیل بود در مسلم و موطا آمده

که در مدینه جنی هستند که مسلمان شده اند بصورت مارها ظاهر میشوند هر که

را از ایشان دیده شود سه روز مهلت دهند ایشان را بعد از تعرض کرده باشد

شوند اگر بعد از سه روز دیده شوند بکشند ایشان را پس در نهی است عن قتل

بعضی کافر است بعضی از علما این حدیث را خاص به مدینه داشته اند و بر غیر

علما او بر همه شهرها حکم چنین است پس مار خانگی را سه روز مهلت باید داد

و خواندن امان دادن به ایشان چنین است که بگوید انشدکم العهد الذی

اخذه علیکم نوح و سلیمان علیهما السلام ان لا تبدوا علینا ولا تؤذونا یعنی

سوگند شما را بعهدی که بستانیده از شما نوح و سلیمان علیهما السلام

که بر ما ظاهر نشوید و ما را ایذا مکنید و در یک روایت است که بگوید که گرد ما گرد

و سر در میان و ایذا مکن ما را اگر بعد ازین برای و ایذا کنی

میکشیم ترا دیگر تو دانی اگر رفت بهتر است و اگر باز گردد بکشید او را که او

از کافران است و در مشکوة است که جن سه قسم اند قسمی هستند که مر ایشان را

بالها است در هوا می پرند و قسمی دیگر مانند مار اند و سگ اند و صنفی دیگر

فرود می آیند در جاهای و بقعها و اقامت میکنند در آن و کوچ میکنند

و صاحب میشوند مثل آدمیان در احیاء العلوم در باب آداب سفر که صحبت

در سفر و حضر هر کس نه خواهد که موذیه پوشیده باشد هم کند و عشا یکجا و راست

ضرر چیند عقرب و جانور در فتاوی امام نووی مذکور است که اگر کسی

کشتن مار را در نماز گناه و لا بد داود را بر عادت است چنانکه مارها باذی نمی‌کنند زیرا تا در شر

ویرانی بر خود باشد و ترک مار را در بر دارند تا نشود و اگر آن مار چیزی را

تلف کند آنکس ضامن نباشد و احمد روایت کرده که شخصی مارهای خبیثه در دست

و فرود آمد بجماعتی شب بعضی بیرون آمدند [illegible] بگیرند انجماعت با

کیفیت کرده نزد عمر بن عبدالعزیز رحمة الله علیه او در جواب نوشت که بر آن

شخص چیزی لازم نمی‌آید لیکن او را امر کنید که چون فرود آید بجماعتی

خبر کند آن قوم را بآن چیز که همراه خود دارد و نزد حنفیان مار سفید از

جن است او را نباید کشت طحاوی فرموده که مضایقه نیست بقتل

همه حیات و اولی انذار است کما تقدم در کشف الغطا و نقلا عن السراجیه

مار بری که در آب بود مرد اگر خون سایل دارد نجس میکند آب را نزد ابی یوسف

و اما نزد ابی حنیفه و محمد نجس نمیشود و پوست مار خرد بد باغت پاک نمیشود

کذا فی الزیلعی و البحر الرائق و قمیص مار پاک است کذا فی البحر الرائق قمیص

را در هند کنچلی میگویند و پلید مار و شاشه او نجس است بنجاست غلیظه

کذا فی الکشف الوقایه و در زیلعی مذکور است که مار در بیت در نماز قتل

مردان مار و کژدم نجهد [illegible] از ابو هریره و در صحیحین مذکور است بکشید دو سیاه

در نماز که مار و کژدم است و زیراکه در قتل آن بر دو ازاله
موذی است و دفع شغل است پس مشابه شد بدفع کوزنده و برابر کردن
سنگریزه برای سجده و بعضی گفته اند در قتلی که بضعف بسیار قادر باشد
بر قتل او و اما وقتیکه ... شود در قتل او بسوی معالجه و مشی نماز را فاسد
میکند و در مبسوط است که اظهر این است در آن تفصیل نیست زیراکه
در آن رخصت است پس بهر طوریکه قتل خواهد کرد رواست و حسن از امام
اعظم روایت کرده اگر خوف اذی باشد رواست قتل او و در ترجمه
مشکوة گفته که علما گفته اند که هرکه ... یک زدن یا دو زدن اگر سه
بار زند بلی هم نماز فاسد گردد و در رفیعی است قتل کردن مار در نماز رواست
وقتیکه بزند او را بیک زدن و اگر محتاج شود بسوی ضربات نماز را
استیناف کند و اظهر این است که همه برابر است زیراکه او عمل رخصت
است و گفته اند که مباح است قتل حیه وقتیکه رود بروی او و گذرد
بر حوت اذی باشد پس اگر خوف اذی نباشد ... لهذا ...
و در خلاصه که مقتدی اقل کرفته برای قتل مار مشی کرد نمازش فاسد
نمیشود اگرچه بیشتر امام رود و خلاصه کلام و معنی ... در برهان مذکور است

ده در نماز قتل مار و کژدم و قتیکه خوف ازو نمی باشد درست گشت مار را

اگرچه بضربات باشد بقوله علیه السلام اقتلوا الاسودین فی الصلوة الحیة

والعقرب رواه اصحاب السنن وقال الترمذی حسن صحیح و این حدیث باطلاق

خود شامل است جمیع اقسام را خواه مار سفید خواه سیاه و در بعضی بلاد

است گفته اند که لایق نیست قتل کردن مار سفید که نقش باید استغوا او را

زیرا که از جن است و طحاوی گفته قتل همه مار الا باس است زیرا که رسول علیه

السلام از جنیان عهد کرده بودند که بخانه امت ما داخل نشوند و خود را

ظاهر نه نمایند پس وقتیکه مخالفت کردند و عهد شکستند پس برای ایشان

حرمت نماند و اولی انذار است و اعذار باین طور بگوید ارجعی باذن الله

و خلی طریق المسلمین پس اگر رجوع نکند و تکلیف نه نماید قتل کنند او را و

این انذار خارج از صلوة است و اگر محرم مار را قتل کند هیچ چیز بر وی

نیست و رقیه و افسون که برای دفع زهر مار میکنند یا برای دفع سحر

و غیره درست است به سه شرط یکی آنکه بکلام خدا و اسمای و صفات

وی تعالی باشد و بزبان عربی یا بزبان دیگر بود که رسیده شود معنی آن را و

با عتقاد آنکه موثر حقیقی خداست عز اسمه و تاثیر قوی با تقدیر اوست تعالی شانه

بیشتر آنچه جهت [illegible] حضرت [illegible]

بود حضرت [illegible] تعلیم [illegible] رسیده

[illegible] نیز [illegible] بعضی [illegible] است و در حدیث

آمده عوف بن [illegible] که گفت رقیه میکردیم ما در زمان جاهلیت

گفتیم یا رسول الله چه میفرمایی در [illegible] جواب فرمود عرض کنید آن رقیهای

خود را بر من که اگر در آن شرکی نبود نکنید باکی نیست و از جابر آمده که

نهی کرد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از رقیها پس آمدند بعضی از صحابه

و گفتند یا رسول الله نزد ما رقیه بود که [illegible] یا عقرب میکردیم و عرض کردند

آن رقیه را بر آن حضرت فرمود نمی بینم در این باکی نکنید هر که تواند که

نفع رساند برادر خود را برساند و تمسک کرده اند قومی باین

عموم و تجویز کرده اند هر رقیه را که مجرب شده جهت منفعت آن اگرچه

معلوم نباشد معنی آن ولیکن احتیاط در اینست که بغیر معلوم المعنی نکنند مبادا

متضمن شرکی بود و این در غیر ماثور است و اما آنچه ماثور شده چنانکه

در رقیه عقرب آمده است بسم الله شجة قرنية ملحة بحر قفطا [illegible] خواهد

بود نیست شبهه و تحقیق معلوم شد از حدیث عوف بن مالک که بر رقیه

و شخص مرتد باشد جایز نیست و بعضی از علما

و بیمارانی که معلوم نیست معانی آن مردم خوانده اند و

که بعضی دعائی بخوانند بعضی دیگر درآن

این مردم را که دشنام میکنند خدا و رسول خدا فافهم

این بود و این شخص نادانسته میخوانند و در حدیث ابو داود و ابن ماجه آمده

و تصحیح کرده آنرا حاکم از ابن مسعود که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم

فرمود رقاء و تمایم و توله شرک است و تمایم جمع تمیمه است و آن خرزه

یا قلاده ایست که در گردن یا در بر بندند و آنرا در جاهلیت برای منع

آفات میکردند و توله بکسر مثناه و فتح واو ولام چیزیست که زنان برای

جلب محبت مردان بکنند و این نوعی از سحر است و دعا و غیره

و رقیه که در کاغذ پاره بنویسند و آنرا تعویذ گویند و در گردن و بازو

به بندند بعضی علما از آن نیز منع میکنند ولیکن آنرا از حدیث عبد الله

بن عمرو بن ... تحقیق است که آن حضرت او را از برای دفع وحشت دعا

این کلمات که اعوذ بکلمات الله التامة من غضبه و عقابه و شر عباده

و من همزات الشیاطین و آن حضرت آموخته بود بسیار دیدی رضی الله عنه

نقل

عن بیع چون ملطفه آن شیء که هی اگر چه [illegible]

مشتمل بر اسما [illegible] یا از رقعه که رقیه برده شود یا اسمای شیاطین [illegible]

بعلمه [illegible] آن [illegible] از این جهت مکروه است رقیه که با اسمای الهیه

و ذکر [illegible] خالصه نبود [illegible] اجماع دارند علمای امت بر کراهت رقیه بغیر

کتاب الهیه و اسمای و صفت او بدانکه حاصل مقام آن آمد که تعلیقی که از

مشایخ علمای فقه و حدیث است آنست که رقا بر سه قسم است یکی آنکه رقیه

کرده میشود لوی در جاهلیت و معلوم نیست معنی او و واجب است اجتناب از این

قسم تا داور در [illegible] شرک باشد یا مودی به شرک گردد و دوم آنکه بکتاب الهیه

و اسمای او است تعالی و تقدس و این جایز است و اگر ماثور باشد بهتر از این

[illegible] بود و سوم آنکه رقیه با اسمای غیر خدا باشد از فرشته یا بنده صالح یا معظم

مخلوقات مثل عرش و کرسی و این واجب نیست اجتناب از آن و ترک آن

اولی است از جهت وجود التجا بغیر خدا و از مظنه تعظیم مرقی به است لازم

گشته اجتناب از آن چنانکه حلف بغیر خدا عز و جل [illegible] بقلمت که

گفت پرسیدیم [illegible] شافعی را از رقیه گفت لا باس ان یرقی بکتاب الله و بما یعرف

من ذکر الله [illegible] گفته است که مراد او بکتاب الله قرآن [illegible] شد و [illegible]

تحریف و تغییر واقع شده است اعتقاد بر آن بود

مضمون آن که موافق حق است و مطابق قرآن [illegible] نموده

می آرد که ابوبکر رضی الله عنه گفت مر [illegible] لیکن رقیه میکنی [illegible] را

رقیه کن او را بکتاب خدا و امام نووی [illegible] است که جملا [illegible] آمده

شده است در قول مالک در رقیه یهودی و نصرانی مسلم را و بجواز

قایل است شافعی و روایت کرده است ابن وهب از مالک کراهت

رقیه بحدیده و ملح و عقد خیط و آنچه منسوب است از خاتم سلیمان گفت نبود آن

از امر ناس در قدیم الزمان یعنی چیزی نیست [illegible] فضولی است که آنرا

نسبت و اضافت بشیخ شرف الدین یحیی منیری می کنند که مردم بدان

مشغوف اند و چون انتساب بحضرت شیخ می یابند مشغوف تر و معتقد تر

میگردند و در وی اسما است که متعارف زبان هندوانست اجتناب

ازان لازم می نماید هذا کله فی مدارج النبوة للشیخ الدهلوی علیه الرحمة

و در مسوی [illegible] مذکور است که سعید بن المسیب سوال کرده شد از صحیفها

خواند که در آن کلام الله بر قوم است [illegible] او بر صبیان و نسا جایز است

[illegible] فرمود لا باس به [illegible] در حقیقه شود و پوشیده کرده شود

مهمله بیای رسیده کژدم عقارب جماعت تونث عقرب مونث ایضا

عقربا بالف و لام عقربا معروف عقربان بالضم و تشدید الباء و تخفیفا کژدم

نر کلان معقرب بفتح الرای بجای کژدم ناک ارض معقوبه و معقره کنانه

رو المعقرب الی بالعه حرف تم بنی علیه عقیرب تصغیر بود در کار

او را زمک گویند بضم زای مهمله و اسکان شین معجمه زین خوزی

و بعضی نقل کرده که سر سرین زر سر است که اسم او سیار ضبعی بود بعد از کرک

است جهت آنکه را سبی بزرگ داشته و سه روز عقرلی در آن نهان

بود و خبر نداشت این وجه اعتراض کرده برین قول که عجب است از

بزرک او را محسوس نشود و صدا از لحیه او ساقط نشد شاید که تحلیل کرد

با کژدم صغیر بود و اما التقدیر نهان شدن نسبه بوریجه طور صحیح است

زیرا که کژدم معلوم بود او را از اول مدت پنهان بحیه طور او را در لحیه کرد است

و هنوز این مدت معلوم شد صاحب حیوة الحیوان حوزت وجایز است

که او جای رفته بود که در آن عقارب بسیار باشند چون عقرب از لحیه

او بر آید گمان کرد و همچنین در آن موضع رفته بود در لحیه سر آمده بود

و بعد از آن نباشد و این توجیه بهتر است که در آن تکذیب آیه بدی نمیشود

و حاکم از کعب بن عجره روایت کرده که او بچه را نشانه میکرد تا آن از دم
برآمد لهذا ملقب برسک شد و بعضی گفته اند که رسک قسام است بلغت اهل حجره
و او را از آن جهت رسک میگفتند که قاضی بود و قسمت خیرها میکرد و در قاموس
است که رسک بکسر رای مهمله مردم ریش و دراز گردیده و لقب یزید بن
یزید ضبعی است گویند رنگها مختلف دارد و بسیار بچه می آرد و او از ذوات
سموم است و آن اقسام و الوان میباشد انکه در حرکت دنباله خود را
بلند دارد شاله و در بچه بر زمین کشد جراره نامند و این در بسیار کوچک است
و در سمیت قوی تر و مهلک و در شهرها و دیار کثیر الوجود و بجد بلیه مردم از
سگهای آنجا نموده اند و سمیت عقرب ماده قوی تر از نر آن و سیاه آن
زبون خصوصا سیاه رعشه از بزرگ آن و تخصیص سیاه بر دارد و گفته
اند عقرب عسکر مه و بعض مواضع دیگر بیره را سمیت است بحدیکه لغزاید
بمجرد مشی بر بدن هلاک میکرده اند و گویند که اگر نیش خود را بر سنگ زند
از انقضیب بیفتت میکرده اند چنانچه شخصی آنرا بر سنگی البته بر روی آن
بست هر مرتبه که نیش خود را بران سنگ میزد تا بچه از ان سنگ جدا
میگشت و لهذا برای تفتیت حصاة مجرب دانسته اند و هیچ رسیده که

حلال ... شعرا ... و مولانا نیکو شد میگویند بنده مسکین محمد معصوم

... عفی عنه ... یوم الدین که این کلام بطریق لف و نشر مرتب است

... آن صحیح ... صبیان است و به نقره برای نسا زیرا چه

جمیع اهل مذهب و القصه مطلقا مردان را ممنوع است مگر خاتم و منطقه

و حلیه سیف از فضه و حلقه ... بآن مقصود باشد جایز است و ما حرم

لبسه حرم الباسه کذا فی الدر المختار و غیره **الخواص** دندان

مار را در زندگی وی بر کنند و محکم ببندند بر شخصی که تب ربع دارد نفع

رساند و گوشت وی با چشم ... گوش نفع رساند و قوت دهد و پوست

او را اگر در میان جامه نهند جامه را سوس ... نکند **الفارة**

بفتح فا و اسکان همزه و راء مهمله مفتوحه موش و بهندی چوها گویند فار جمع

وی در قاموس گفته که فار معروف است جمعش فیران و فئرة بر وزن عنبة

و فئر بر وزن صرد و او برای انثی اطلاق کرده میشود و فاره برای

نر ... نیز ... است و شیر و آب که در آن موش [illegible] شده است او را

فنره بر وزن قبعه گویند ... زمین موش پاک را مفاره و فنره گویند

و از حیوانات هیچ یک آن مقدار ضرر نمی رسانند حضرت صلعم او را فاسق

نامیده چنانکه طحاوی از ابی سعید خدری روایت نموده که بر جوسقی
در شبی که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بیدار شدند و دیدند که موشی فتیله
میکشد بطرف آنحضرت صلعم که آتش در اکثر سمت خیم بنوازند پس آنحضرت صلی
الله علیه وسلم برخاست و آن موش را کشت و حکم بقتل او فرمود در حل
و حرم محرم و غیر محرم را و در سنن ابی داود از ابن عباس مرویست که
موشی فتیله میکشید تا آورد پیش رسول خدا صلعم و بر سجاده آنحضرت صلعم
انداخت و بمقدار درهمی بسوخت و در صحیح مسلم است که بپوشید و بمیرانید
چراغها را بنزد خواب زیرا که فویسقه یعنی موش سبب میشود که میکشد فتیله
را از چراغ و آتش در میزند بخانه پس میسوزد اهل خانه را و جای متاع و
اشیای خانه و در قاموس گفته که فویسقه فاره را گویند زیرا که بیرون می آید
از سوراخ خود بر ضرر آدمیان و در فساد ایشان انتهی و در مسلم و بخاری از ابن
عمر مرویست که فرمود رسول علیه السلام مگذارید آتش را در خانهای خود هنگامی
که بخواب روید و این آتش شامل است چراغ را و غیر آن را اما قنادیل معلقه
حکمش از آن خوف و درگرفتن آتش نباشد چنانکه عادت است لا بأس به است
و در باب نهی در حل نه از جهت انتفاء علت کذا قال النووی و شیخ عبد الحق

... ببر ... نه ... نیش را نبود رخانت ... نه ... معروف

دوا ... آن ... مستعمل ... قبل ... [illegible]

... بدین قیاس ... [illegible]

... [illegible] ... هیجت

... و در حال ... که بادهای تند و سحاب تیره او خیز ... آشکال

اثر کند و در روایت آمده که علم بر قیل او دو حرم و حل جهت است که در کشتی

حضرت نوح علیه السلام ریسمانهای کشتی را پاره کرد تا کشتی غرق شود و

در حیوان خاسد بر روی موش نیست که هیچ نمیگذارد که خراب نمیکند و حیله آن

بغایت مرتبه است که در شیشه روغن دید که سر آن تنگ بود دنبال خود در شیشه

میکند و روغن به دنبال بیرون می آورد و می لیسد تا تمام روغن را از آن

بیرون آورد و چون در کشتی حضرت نوح علیه السلام مردمان خراب میکرد

حق تعالی وحی کرد بسوی شیر که عطسه کرد از بینی او گربه برآمد و موش ها را

نابود کرد الحکم حرام است جمیع انواع موش مگر موش بهشتی بکراهت

تنزیه کذا فی مطالب المؤمنین و مردن موش و ماندن آن در چاه نجاست

والا باید کشید و اگر آماسیده یا ریزه ریزه شده باشد تمام آب بکشند و اگر در چاه

[illegible]

دو موش افتد یا زیاده پس شود الی یوسف م

و در آن کشیدن بیست دلو است و هیچ موش کلانه مثل ماکیان است یعنی

در آن چهل دلو کشیدن لازم است و ده موش مثل گربه

کشیدن کل آب است کذا فی الزیلعی و مجمع البرکات نقلا عن النسفی و ام

سه موش را تا پنج برابر گربه میگردانند یعنی از آن کشیدن چهل دلو لازم آید

زیرا که سه موش در جثه مساوی گربه میباشد و در بحر الرائق مذکور است که سه موش

مثل ماکیان است و چهل دلو کشیدن شاید کذا فی بحر العباد و اگر موش

زخمی مجروح شده در چاه افتد واجب است کشیدن تمام آب از جهت خون

روان و قبل برآوردن موش کشیدن آب اعتبار ندارد کذا فی الزیلعی

و اگر موش بیرون چاه مرد و بعد از آن در چاه افتاد حکم او مثل حکم

موش است که در چاه مرده است و همچنین حکم اوست در سایر حیوانات

کذا فی البحر الرائق و اگر دم موش در چاه افتد کشیدن تمام آب واجب است

زیرا که جای قطع از نجاست خالی نیست کذا فی مجمع البرکات و اگر نهاده

شود در موضع قطع موم پس حکم او مثل حکم موش است که در آن بیست دلو

است کذا فی الجوهرة النیرة و اگر موش از چاه باز دیگر آب زنده گریزد

... [illegible] ... وآب رسید و [illegible] شده آن
حبس شود [illegible] شدن آب [illegible] و [illegible] موش [illegible]
[illegible] باید که اگر گربه او را زخمی کرده [illegible] نجس
[illegible] مذکور است آن قصعه یعنی کاسه [illegible] نجس [illegible]
مجروح باشد [illegible] زیرا که هر موش که از گربه میگریزد از جهت خوف [illegible]
میکند کذا فی کشف الوقایة و اگر در سبوی یا در چشم موش زنده بر آمد مکروه
است از آن شرب و وضو و اگر وضو کرد نماز فیجب کذا فی مطالب المؤمنین
نقلا عن المستصفی اگر موش [illegible] و یا در روغن [illegible] آید زنده بیرون
رفت آن مکروه بود باید که صدقه و به کسی [illegible] مکرده [illegible]
و اگر [illegible] باشد او را نیز شاید خوردن کذا فی الصلوة المسعودی و اگر [illegible]
موش با گندم آرد شود و یا در روغن مخلوط شود آن آرد و روغن پاک است
اگر [illegible] شده باشد و آن [illegible] الی الاثبات [illegible] کذا فی کشف
الوقایة و بعضی میگویند اگر چه [illegible] نجس [illegible] ضرورة قال
ابو اللیث و به نا خذ کذا فی [illegible] و اگر [illegible] موش در نان بر آید [illegible]
من آن خبز خورده شود کذا فی فتاوی قاضیخان و بول موش نجس است

[illegible] از ان احتراز [illegible] نجست [illegible]

[illegible] و در خزانه [illegible]

ازینها خبر رخصت داده اند [illegible]

[illegible] بیابد نجس شود و اگر بسبب کثرت [illegible]

باشد ناپاک است کذا فی عقد اللآلی و در خلاصه مذکور است که بول موش

اگر بثوب رسد فاسد نمیگرداند و بعضی میگویند اگر در روغن رسد فاسد میگرداند

و هو الظاهر و در تاتارخانیه مذکور است که بول فاره و پیک او نجس است و

بعضی گفته اند که بول او معفو کرده شده است و علیه الفتوی و صحیح آنست که

آن نجس است و از امام محمد مرویست که در بول موش پاکی نمی بینیم و اگر با وی

نماز بخوانند بعدم جوازش حکم نمیکنیم و ابونصر گفته که باعاده صلوة امر میکنیم

لمکان البلوی لکن واقع شود بول موش در آب فاسد میگرداند زیرا که

در ان ضرورت نیست و از امام محمد مرویست که سور فاره مکروه نمی بینیم

و در بول او حکم نمی بینیم برای تعذر احتراز از ان و در صحیح بخاری از ام المومنین

میمونه رضی الله عنها روایت است که موشی افتاد در روغن پس مرد آن

موش پس پرسیده شد آنحضرت صلعم از حکم فاره یعنی پرسیده شد که

و آن روغن چیزی که در آن فاره افتاده و میتوان آن خورد یا نه پس گفت آنحضرت

که اگر جامد باشد بیندازید فاره را و روغنی را که گرد اوست و بخورید باقی را و اگر ذائب

و روان باشد بکشش میکند و تمام وی و ابو داود از ابو هریره روایت

کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و گفتند سخن موش در روغن

پس اگر باشد روغن بسته یا بنداخته پس بیندازید فاره را و روغنی را

که گرد فاره است و اگر باشد روغن روان و گداخته پس نزدیک مشوید

آن روغن را یعنی مخورید و ظاهر عبارت فلا تقربوه ناظر در مبالغه است

که بهیچ وجه نزدیک نباید شد بیع و شری و استصباح و جز آن و لیکن علمای احناف را

و آن نزد اکثر ائمه روا نیست فروختن آن و روا داشته است امام ابو حنیفه

به دلیل آنچه مرویست در حدیث دیگر که فرمود صلعم و اگر روغن روان و

سایل باشد پس استصباح کنید بآن و انتفاع گیرید و بیع از باب انتفاع است

و از ائمه در روایت مذکوره آمده که اگر مایع باشد پس نزدیک مشوید

آنرا محمول بر اکل است جمعاً بین الروایات و نیز اختلاف است در

انتفاع بآن بعضی گفته‌اند جایز نیست انتفاع بدان باستعمال آن در

چراغ و جز آن و نزد بعضی جایز است فروختن آن و چراغ و مالیدن کشتیها

و باشد آن و این قول امام اعظم است و یکی از دو روایت از امام
امام احمد و دو روایت است و در روایتی از امام مالک نیز
آن در چراغ مسجد کذا فی الترجمة و امام محمد و گروهی از اهل شام گفته
در روغنی افتد که لیبه باشد موش را با روغن که گدازد و آن جنبنده بود و بقی
پاکست و اگر روغن لیبه نباشد پاک است خورده نمیشود و از آن لیکن سوختن
رو در چراغ جایز است و آن قول امام اعظم و عامه علما است و در صدر کلیه شمع
کردن روا باشد لکن مکروه است و چراغ مسجد از وی روا نباشد و در ...
گفته شد بعضی گویند غیر مسجد بهتر از آن چراغ جایز نیست بلکه می باید که نجس د
در خزانه گفته که حد جامد و ذایب این است اگر آن روغن ها این طور است
که اگر از انگشت در میان او را جدا سازد و بعد بر دارد پس به انگشت فی الفور
منضم شود ذایب است و الا جامد و در ظهیریه گفته حد جامد این است که بعض
ز و با بعض منضم نباشد کذا فی مطالب المؤمنین و در کشف الغطا به ...
غرایب نوشته که اگر قدری از آن روغن بر داشته شود و مکان ... بر
نشود آن جامد است و اگر برابر شود آن مایع است و حکم شیر و شهد حکم روغن
گداخته است که از مردن موش در آن قابل انتفاع نمی ماند بلکه همه ...

... پیر و آنرا کسانی که عاشق بوده اند از اول و دوم و کسی که عاقل
بود می نوشتند آنرا و بعضی در گلو می آویزند و در گردن وی می بندند
و در بالای ... شان ... هر کاغذی می نویسند و بر گردن طفل می
آویزند برای تعویذ ... است و بعضی ملاحده تعویذات را و سوره فاتحه
را معکوس نامی نویسند و او از تجربیات سریع التاثیر می نگارند و بر
مریض می آویزند و گاهی برای حصول مقاصد و مهمات معکوس می نویسند
این همه بطور ... است از این امر اجتناب ضرور است و لفظ تعویذ که در
احادیث واقع است مثل تعویذ الطفل اعوذ بکلمات الله التامة الحدیث
و تعویذات التی بمعنی استعاذه و پناه طلبیدن است و از زینب امراه
عبد الله ابن مسعود آورده اند که گفت دید عبد الله در گردن من رشته
را گفت آن چیست گفتم خیطی است که افسون کرده برای من در وی
پس بگرفت آنرا و پاره کرده و گفت شما ای آل عبد الله غنی و بی نیاز اید
از شرک و محتاج نه اید تا آن شنیدم من رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
گفت رقی و تمایم و تولیه شرک است گفتم چرا این چنین می گوئی بود چشم من
که بیرون می افتاد از غایت وجع و می انداخت چرک او ... بر آن

بفلان یهودی رفتم و وی افسون بخواند چشم مرا تا بنشست درد مرا

گفت عبدالله بن مسعود دردی که در چشم تو بود عمل شیطان بود بدست خود در چشم تو

میکرد و چون خواندی افسون باز ایستاد از آن کافی بود ترا که بگوئی آنچه

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم میگفت أذهب البأس رب الناس

اشف انت الشافی لا شفاء الا شفاؤک شفاء لا یغادر سقما رواه ابو داود

و آنها را از شرک گفت جهت آنست که اهل جاهلیت اعتقاد موثریت آن

داشتند و بغیر نام خداوند تعالی میکردند پس آنچه بنام خدا و کلام وی باشد در

حکم وی داخل نبود و چگونه داخل بود و بجواز وی وارد شده احادیث صحیحه

صریحه و خلاف نیست در مشروعیت رقی و التجاء الی الله تعالی و هرچه واقع

شده با ستوده است و بعضی گفته اند که نهی از آن رقیهاست که میخوانند

آنرا اهل عزایم و مدعیان تسخیر جن و جمع آرند با امور مشتبهه مرکب از حق و باطل

جمع میکنند یاد کرد خدا و اسمای وی تعالی و اسمای شیاطین و ذکر ایشان را

و استعانت میکنند از ایشان و شاید میخوانند با ایشان و گفته اند که حیة از جهت

عداوتی که بالطبع با انسان دارند با بین علاقه با شیاطین دارند و چون

خوانده شود عزایم با اسمای شیاطین اجابت میکنند آنرا و بیرون از جان میروند

مانند نجس شدن کذا فی الصحیحه و طریق طهارت روغن و غیره چنانچه در النفاجی و کرات
و شرح جیب و زجر مذکور است از ابی یوسف مرویست روغنی که بآن نجاست
رسیده است در دیگ اندازند و آب ریزند و بجوشانند بعد از آن بگذارند تا آب سرد شود چنانکه
روغن بر روی آب بلند شود آن روغن را بکفگیر و غیره بردارند همچنین سه بار
آب بریزند چنانکه هر بار بلند شود و از آن آب بر داشته شود تا سوم بار
حکم کرده خواهد شد و در جامع صغیر ... مذکور است و شهید که موش ... بمیرد
بمیرد ... بعد از آن چند آب طبخ کنند تا آنکه عود کند بقدری که بود و کرده شود
همچنان سه بار و در تجنیس گفته اگر ریخته شود در روغن سه چند آن از آب و جوش
داده شود تا آنکه باقی ماند بقدر آن که بود پاک گردد و اگر روغن بدست انسان
از نجس آلوده اول روغن را زایل کند بعد از آن سه بار بشوید پاک شود
و احتیاج بابدان آرد و غیره نیست و نقایص ... احتراز میکنند و به اخذ الفقیه ابو اللیث
و هو الاصح کذا فی التبیین طاهر و اگر روغن نجس در صابون آورده شود بطهارت آن
فتوی است زیرا که آن متغیر شده است کذا فی کشف الوجابه نقلا عن الزاهدی
اگر بر روغن نجس پوست دباغت کرده شود و امر کرده شود بشستن آن سه بار
... اگر قابل عصر و افشردن باشد هر سه بار بشویند و عصر نمایند و اگر افشردن

مکلس نباشد بسوزند و خاکستر کنند شب با بعضی از آن بخورند و بر تب نشند نا... چکان
آب همین طور سه بار والله اعلم بالصواب **الخواص** ...
در پاره کتان کرده بر سر تایم بیاویزند صداع ... شود و ... بیاویزند
و از صداع نفع میدهد و چشم او هرگاه که بندد بر کلاه کسی که با ده دور راه
رفتن آسان شود و او را راه رفتن پیاده و هرگاه که آغکنده ... باگرگ دور
کنند از آن موضع موش بگریزد و اگر دم موش به ببرند و در خانه دفن
کنند مادام که در آنجا مدفون باشد موشان در آنجا نه سابند و هرگاه که
بسوزانند سم استر سیاه در خانه موش از آنجا بگریزد و هرگاه که بیاویزند
چشم موش از کسی که او را تب ربع آید به شود و دنبال موش هرگاه
که در پوست خر بندند و بعد از آن در خر بیچند و در دست چپ کسی
بندند آنکس به هر جانب که پیش ملوک و غیر ملوک رود و هر مهم که او را باشد
روا گردد و اما سم الفار خاکی است هلاک کننده که حاصل میشود از آن
از معدن نقره و آن دو نوع است سفید و زرد و اگر خمیر کنند و در خانه
بر زبیرند هر موش که بخورد بمیرد و هر موش که بوی آن موش مرده بوکند
بمیرد **العقرب** بفتح عین مهمله و سکون قاف و فتح را مهمله

رسیده که چون اجزای آب بندیده را اندک آب پاشیده بر روی
آن بند خصوصا در تابستان عقرب بسیار در میان آنها متکون می‌آید
و بعضی گفته چون کاهو را کوبیده دفن کنند در زمین دو سه روز عقرب
تولد کند و بعضی علما گفته اند که عقرب چون در شکم مادر پیدا شود شکم مادر
میخورد تا سوراخ میکند و بیرون می‌آید و مادرش می‌میرد و جاحظ
نقل کرده که خبر داد مارا مردی ثقه که دید دو بار که عقرب از دهن زاییده
و برداشته بچه‌های خود را بر پشت خود و این قول صحیح است و بچه وی
مانند کیک است و شر عقرب بیشتر است هرگاه که حامله میشود و او را
هشت پا است و دو چشم بر پشت است و از عجایب او آنکه مرده را نمیگزد و برهنه
و خفته است او را مضرت نمی‌رساند تا حرکت نمیکند او را نمیگزد و اگر افعی
را بگزد آن افعی بمیرد و آدمی را اگر میگزد مگر سر زده سبک ساک و اگر بریان
او را گوشت بپالوده و متعفن میشود و اگر گزدم کوچک بیل باشد را میگزد
همون وقت آن بیل و شتر می‌میرد و گفت جاحظ او را در آب
انداختند حرکت نمیکند خواه آب روان باشد خواه ایستاده و بسیار حیله
است بجهة گرفتن ملخ و طریق صید او این است که ملخ را در سر چوبی کنند و در

سبع کژدم کشند بیرون آید و بآن حضرت متعلق میشود باین حاجه از
عایشه صدیقه روایت کرده که پیغمبر صلعم در نماز بود که عقربی گزید حضرت
را صلعم پس فرمود که لعنت خدای بر عقرب که نمی گذارد مصلی و غیر مصلی
را و نبی و غیر نبی را الا که میگزد بکشید او را در حال و دیگر نعل خود
را برداشت و بکشت عقرب را بآن نعل بعد ازان آب و نمک طلب
فرمود و مسح کرد آن محل را که عقرب گزیده بود بآب و نمک و میخواند
قل هو الله احد و معوذتین و در تاریخ نیشابور است که در انگشت آنحضرت
صلعم گزیده بود و در عوارف المعارف از حضرت عایشه رضی مرویست
که در پای حضرت در انگشت نر گزیده بود و در تاریخ یافعی منقولست که منجمان
گفتند یکی از ملوک که در فلان سال و در فلان ماه و در فلان روز و در
فلان ساعت عقربی ترا خواهد گزید و بآن خواهی مرد چون آن روز
برسید آن پادشاه برهنه شد و غسل کرد و همچنان برهنه بر اسپی سوار شد
و در میان آب رفت تا عقرب را راه نباشد ناگاه از ریش عطسه زد
از سوراخ بینی اسپ عقربی بیرون آمد و آن پادشاه را بگزید و فی
الحال بمرد و هو ما زعماه. الحمد عن النقد حضرت معروف کرخی را است

روایت کرده که ذوالنون المصری علیه الرحمه شبی بیرون رفت که
حاجتی بسوزند ناگاه عقربی بهیبت بقصد گزیدن او کرد حضرت ذوالنون
اضطرابی سخت کرده پناه بخدای تعالی برد و خلاص شد از شر آن
عقرب او دید که آن عقرب بجانب دریای نیل رفت و ضفدعی
از آب بیرون آمد و آن عقرب بر او سوار شده بآن جانب نیل
رفت حضرت ذوالنون نیز در آب رفته بآنجانب نیل رفت
که نگاه کند که چه میشود دید که در زیر درختی جوانی امرد خواب کرده
مخمور است آن عقرب رفت و آن جوان را دید که اژدهایی
بقصد هلاکش کرده آن عقرب در دماغ اژدها رفت و او را کشت
و باز گشت و بر ضفدع سوار شد و باز بآن جانب آمد حضرت ذوالنون
آن جوان را متنبه ساخت پس آن جوان توبه کرد و جامهای فسق
بیرون کرد و جامهای زهد پوشیده سفر کرد تا بآن حالت در
و بتوبه مرد و علامه زمخشری در ربیع الابرار ذکر کرده که در شهر حمص که
از ولایت عرب است اژدم زنده نمی ماند هرچند از ولایت دیگر
آورند و مردمان رسم میدارند که در حمص طلسم است که عقرب آنجا نمی ماند

الحاکم اما حرام است خوردن عقرب باتفاق الائمه و ماکول نشده است

بکراهت تحریم است لیکن در کاسه آب یا دوشاب و مانند آنها

و بمیرد نجس نشود آن چیز در مذهب امام اعظم و فتوی نیز همین است و فی

شرح صحیح است لیکن بشرط آنکه لعاب نباشد کذا فی الصیرفیه و جواهر الحلوانی

و برجندی مسطور است و باک نیست بمردن حیوانیکه مر او را خون

روان نباشد مثل مگس و پشه و عقرب و حیه و در خزانه مذکور است اگر

حیه و عقرب بزرگ باشد و برای او خون روان باشد آب را فاسد کند

و روا نیست بیع عقرب زیرا که از هوام موذیه است و کشتن او در حرم

جایز است محرم و غیر محرم را افسون کردن بجهت مار و کژدم روا است

بشرط آنکه از قرآن بود و دعائیکه از رسول علیه السلام روایت کرده اند

خوانند اما بزبان فارسی یا بحری که معنی وی ندانند روا نیست چه احتمال کفر

دارد و از جمله افسون کژدم که از آثار ماثور است و جماعه دیگر سوی بخاری روایت

کرده اند از ابی هریره مردی از نبی صلعم آمد و گفت دوش جانب کژدم

پیغامبر علیه السلام و حیش رسید گفت یا رسول الله صلعم عقربی مرا گزیده

بود پیغامبر علیه السلام فرمود که اگر میگفتی بوقت شب اعوذ بکلمات الله التامات

من شر ما خلق

هرگز ما صحبی مضرت نمی‌رسید تبو و از دعاهای مجرب نافع است که چون
عقرب کسی را بگزد آهنی ها بنهند بر آن موضع که درد در آنجا رسیده باشد
و این دعا بخوانند سلام علی نوح فی العالمین و علی محمد فی المرسلین من
حاملات السم اجمعین لا دابة بین السماء والارض الا ربی آخذ بناصیتها
اجمعین کذلک نجزی عبادة المحسنین ان ربی علی صراط مستقیم نوح نوح
قال لکم نوح من ذکرنی فلا تاکلوه ان ربی بکل شیء علیم وصلی الله علی
سیدنا محمد و آله وصحبه وسلم هر کس در اول شب بگوید اعوذت ذنب
العقرب ولسان الحیة وید السارق بقول اشهد ان لا اله الا الله واشهد
ان محمدا عبده ورسوله از شر مار و کژدم و دد و نیش و جانوران خلاص
یابد شیخ ابو القاسم قشیری فرموده که مار و عقرب پیش نوح پیغامبر علیه السلام
آمدند که ما را در کشتی نشان و نهید فرمود که شما مضرت و بلا میرسانید گفتند
که عهد میکنیم که هر کس که نام تو بگوید و ما را مضرت نرسانیم پس هر کسیکه ترسد
از مضرت ایشان و بگوید سلام علی نوح فی العالمین انا کذلک نجزی المحسنین
انه من عبادنا المومنین مضرت نرسانند و از امر وسیست که شیخ تقی الدین
دهقان بر ده و مجلس فرائض منبر میرود و عقربی ناگه مجلس آمده و آن بزرگ را بگزد

در دست گرفته میگردانید و حضرت با و همیشه بعد از آن فرزند ... ناب

شده از رسول خدا صلعم که فرموده که هر کس بگوید وقت صباح ...

بسم الله الذي لا يضر مع اسمه شيء في الارض ولا في السماء وهو السميع

العليم مضرت نرساند با و چیزی و آن گفته ام این ... روز

الخواص عقرب و میکه می بینند و نیم راهی میرد و خشک

میشود همان ساعت ارسطالیس گفته که در هر خانه که عقربی بسوزند

عقارب آنجا جمع شوند و دیگر آن گفته اند که عقارب از آنخانه بگریزند

و هرگاه که نیش عقرب در جامه کسی نهند همیشه خسته و بیمار باشد تا آن

در جامه آن کس باشد و هرگاه که نیش عقرب در آبی باشد و کسی از آن

آب بخورد و وندانند تمام اندام او رسیش شود و هرگاه که در خانه زرنیخ

و پیه گاو بخور کنند عقربها از آنجا بگریزند و هر کس که او را عقرب گزیده

باشد و دو مثقال تخم ترنج بخورد خوش شود و هر کسیکه او را عقرب گزیده

باشد کشنیز و بیخ درخت زیتون بر آن ببندد خوش شود و اگر گردم

خشک کرده و السایند و بر جائیکه گردم گزیده باشد مالند نفع کند و اگر

گژدم سیاه خشک کرده را بر برص طلا کنند دور شود و اگر گژدم را در کوزه

دگر باره محکم کنند و سر دو را محکم سازند و در تنور آتش نهند چنانکه خاکستر
گردد و آن خاکستر را بآب کاسنی که سرگشاده داشته باشد دهند مجرب بود نافع
باشد **النسناس** بکسر نون اول و اسکان سین مهمله و نون ثانی
والف و سین مهمله دیو مردم کذا فی الصحاح والصراح و در قاموس گفته
که نسناس بکسر نون هم آمده و آن جنسی از خلق باشد که بر یک پا میجهند
پای دیگر ندارد و در حدیث است که قبیله بود از قوم عاد که نافرمانی
کرده بودند رسول خدا را پس ایشان را حق تعالی مسخ کرد بشکل نسناس و
ایشان را یک پا و یک دست از یک جانب میباشد و ایشان بر میجهند
مانند طیور و میچرند مانند بهایم و بعضی گفته اند که آن ممسوخ تمام شده اند
و این موجود بر صورت ایشان اند و از خلقت علیحده اند یا انسان
سه جنس اند یکی ناس دیگر نسناس سیوم نسانس و نسانس ماده ایشان را
گویند یا ایشان ملبد قدر اند نسناس یا نسنان یاجوج و ماجوج هستند یا
ایشان قومی هستند از بنی آدم یا ایشان خلق اند بر صورت ناس لیکن
مخالف شده در چیزها و نیستند از ایشان آدمی و بعضی گویند نسناس را
نوعیست مرد جنگلی و بهندی بنمانس نامند بعضی از آن زرد و سیاه دارد

و فی المجلد شبیه بر روی انسان و دست و پا در انگلستان آدمی دیده آ
بهر دو پا بنیزه میرود و دم ندارد و بدن آن نیز سیاه و پشم آلود
است و محمد بن حسن زبیدی در مختصر العین گفته که نسناس خلقی است بصورت
ناس و در حیوة الحیوان گفته در مروج الذهب گفته که نسناس حیوانی
است مثل انسان برای او یک چشم است از آب می برآید و تکلم میکند و
انسان را قتل میکند اگر ظفر یابد و در کتاب قزوینی مذکور است که نسناس
امه است از امم برای هر کس از ایشان نصف بدن است و نصف سر و
یک پا و یک دست است گویا که انسان دو پاره شده باشند می دود بر یک پا
دویدن سخت یافته میشوند در جزایر دریای چین و در صیدانی مذکور است
که نسناس از نسل آدم بن سام است برای ایشان عقول نیست زندگانی
میکنند یکبار دریا و عرب ایشان را شکار میکنند و میخورند و ایشان تکلم
میکنند بالفاظ عربیه و نام می نهند بنامهای عرب و اشعار میگویند و
میجهند بر یک پا و بر درخت صعود مینمایند و از سگ میگریزند الحاکم
قاضی ابو الطیب و شیخ ابو حامد گفته که نسناس حلال نیست زیرا که آن
خلقت مردم است و همچنین گفته است شیخ محب الدین الطبری فی شرح

و حضرت امام طحاوی حنفی گفته که نسناس از جنس آدمیان است
مسلم است بالاتفاق الورغة بفتح واو و رای و عین معجمه
جانوری چون البسه و بهندی چپکلی نامند و زغ و اوزغ و وزغان
و وزاغ و ازغان جماعت آن و وزغ بسبب خفت او و سرعت حرکت
او و چه وزغ در لغت بمعنی ضعیف است و کبار او را سام ابرص
میگویند بفتح سین مهمله و الف و میم مشدد و بعده همزه مفتوحه و سکون
با و فتح را و صاد مهمله کسر آنکه در هندی او را کرلت گویند و در بحرالجواهر
نوشته که سام ابرص اسم وزغه است ولیکن مصطلح است که بری آنرا
سام ابرص و بلادی را وزغه می نامند که بفارسی چلپاسه و آن نوعی
از چلپاسه و شبیه بحرذون و بالقطا است و آن دو اسم اند که یکی
شده اند و دران دو وجه روا است یکی آنکه هر دو مبنی علی الفتح باشند
مانند سام ابرص و خمسه عشر و همزه بین بین یعنی بین الهمزة و حرف
علیه و دیگر آنکه اسم اول معرب باشد و مضاف شده بسوی دوم و
دوم معرب باشد با عراب لا ینصرف مانند سام ابرص و بعلبک و ابر
لفظ جمع و تثنیه نمیشود بلکه میگویند و تثنیه هذان سام ابرص و در جمع هؤلاء

سام ابرص و اگر خواهی بگوی هو الاسام لی دگر ابرص با الف و لام یاد
البرصة و الا بابرص لی دگر سام و وجه تسمیه او آنکه سم بمعنی زهر است چه او
در لعاب زهر پیدا کرده است و گردانیده است او را ابرص و بعضی گفته اند
برای آن سام ابرص میگویند که او شانه میکند بر نمک پس هر که نمک میخورد
ابرص میشود و فارسی او کرباسه است و در فرهنگ است که کرباسه بفتح کاف
تازی و سکون رای مهمله و فتح موحده و سین مهمله بمعنی جانوری است
گزنده و موذی از جنس حلپاسه دست و پای کوتاه دارد و بیشتر در زیر انبارها
می باشد گویند هر کرا بگزد دندانهای او در جسم ماند و سام ابرص را است
ورشان روشن است که چون نمک باید خورد او را دران می غلطاند و اگر کسی
ازان نمک خورد او را برص پیدا میشود و در آن خانه نمیشود که بوی زعفران
آنجا آید و علما اتفاق دارند که او از حشرات موذیات است و در صحیحین
از ام شریک مرویست که آنحضرت صلعم امر کرده است به کشتن وزغ و
فرمود که بود وزغ که نفخ و دم میکرد بر آتش ابراهیم که نمرود او را در آن
انداخته بود و در حدیث دیگر آمده است که نمرود بیت المقدس مسحوق
و وزغ نفخ میکرد و مسلم از سعد بن ابی وقاص ذکر کرد که آنحضرت امر کرد بقتل

به وانایع و نام کرده است او را فویسق که تصغیر فاسق است یعنی وی نیز
فاسق خمس است که کشته میشود در حل و حرم و فسق در لغت بمعنی خروج و زاد
و در شرع خروج از طاعت و طریق حق است و مسلم از ابی هریره
روایت کرده که فرمود آنحضرت صلعم کسیکه بکشد وزغ را در اول زدن
نوشته می شود برای وی صد نیکی و کسیکه بکشد او را در زدن دوم نوشته
می شود برای او صد نیکی که فرود نیکی اول است و کشتن در زدن سوم
فرود از زدن دوم است و طبرانی از ابن عباس کند روایت کرده که
فرمود آنحضرت صلعم بکشید وزغ را اگرچه در میان کعبه باشد لکن در اسنا
و این حدیث ابن قیس مکی است و آن مکی است و آن ضعیف است و در
این ماده مرویست که در خانه حضرت عائشه صدیقه رضی نیزه نهاده پس
پرسیده شد از وی که چه کار کنی بآن گفت می کشتم بآن او زاغ را زیرا که
نبی علیه السلام خبر داد مرا که وقتیکه ابراهیم در آتش انداخته شدند همه
دابه های زمین برای اطفای آتش مشغول شدند سوای وزغ
که او نفخ می کرد آن آتش را پس حکم کرد رسول صلعم بکشتن او
گفته اند که او کر است بسبب نفخ او آتش ابراهیم را ابرص

انس شده و با مار الفت بسیار دارد و مانند مار بعضی می رهد و دل او
سر مار در سوراخ خود می ماند و هیچ نمی خورد حرام است اکل او
جهت آنکه مضرت می رساند و بقتل او حکم است و بیع او باطل نیست
مانند سایر حشرات بسبب عدم منفعت دران و اگر در چاه سام ابرص
بمیرد واجب است کشیدن بست دلو تا سی کذا فی البرهان و در
فتاوی قاضیخان منقول است که اگر مار و ضفدع بزرگ باشد
و برای او خون روان باشد آب را فاسد می کنند و همچنین وزغ بزرگ
در روایت ابی یوسف کذا فی البحر الرائق و از عبارت عالمگیری
وغیره معلوم می شود که در وزغه خون سایل نیست چون مار و کژدم
پس بسبب مردن او در آب هیچ چیز واجب نمی شود لکن اگر وزغه
کبیره باشد بست دلو کشیدن باید و در خزانه از عتابیه منقول است
که در وزغه ده دلو کشیدن باید و در عتابیه مذکور است که وزغه دو
نوع است یکی آنکه دران خون روان و دیگر آنکه دران خون روان
نیست پس خون وزغه فاسد میکند ثوب را و آب را کذا فی
الظهیریه و در خزانه روایه نقلا عن العتابیه خون وزغه نجس است

الخواص خون او اگر بمالند بدان النعلب موی بیرون آید و جگر او نافع است بدرد دندان و گوشت او بنهند بر محلی که عقرب گزیده باشد خوش شود و پوست او اگر بنهند بر محلی که او فتق باشد به شود العظاءة بفتح عین مهمله و ظای معجمه باشد کرسپه و تای برای وحده است و عظایة هم آمده است از جانوریست بزرگ از وزغ او را مازنگ می گویند بفتح میم بالف کشیده و کسر نون فارسیه و رای مهمله و نون و کاف پارسی بسیار رعنا می باشد بسام ابرص لکن اذی نمی رساند بعضی از آن سرخ می باشند و بعضی زرد و بعضی سبز و هر یک نقطه های سیاه می باشند و از طبیعت اوست محبت آفتاب و بطی الحرکة است الوان آن در اوقات شبانروز مختلف میگردد الحکم حرام است اکل او الخواص اگر دست راست و پای چپ او در خرقه بند کرده بر خود آویزد با او فیکه خواهد جماع کند و اگر دلش را بر زن آویزند نمی زاید تا وقتیکه بر روی معلق باشد الخنفساء بضم خای معجمه و اسکان نون و فتح فاو سین مهمله و همزه در آخر جانوریست گنده بوی خنفساء مونث خنفس بضم خای و اسکان نون و فتح فای بر وزن جندب و بکسر خا و فا

العظاءة

هم آمده و خنفسه بضم خا و فا و بضم خا و فتح فا نیز و آن لغت است [illegible]

جانوری است کوچک سیاه رنگ او را جعل و کبر نیز میگویند بفتح جای

معجمه و موحده و زای مهمله ساکن و ضم دال مهمله بواو و کاف زده بعضی

خبزده است که آنرا سرگین غلطانک هم خوانند و براز بابه رانیز گفته اند

و بهندی گبرولا نامند ابن سیده گفته خنفس جانوریست کوچک سیاه کوتاه

از جعل ابی ازکو غلطان و لسوی بد دارد و از عفونت زمین پیدا

میشود و میان او و عقرب دوستی بسیار است از این جهت اهل عرب

او را جارة العقرب میگویند و او انواع است بعضی جعل است و بعضی

حمار قبان و بعضی بنات وردان و همه از بوی گل میگریزند و در

مخزن گفته آن دابه ایست کوچک سیاه و در پای دیوارها و جاکردیها

و سرگین ها هم میشود و اصناف از بزرگ و [illegible] بزرگ و کوچک

و ابلق و بری نمیباشد بری آن بزرگتر از ابلق و بری بردار آن قوی تر

از ابلق و بری و می باشد بری آن بزرگتر از ابلق و بری بردار آن

قوی تر از ابلق بر آن قرد تمی روایت کرده مردی خنفسای دید گفت

چه میخواهد خنفسای از خلق این شکل خوب بابوی خوشش بعد از آن حقتعالی

مصنف این مقاله ساخت او را بجراحتی در ریشی که تمام طبیبان عاجز شدند از
علاج آن و ترک علاج کردند روزی شخصی در کوچه و را و فریاد میکرد که کیست
شخصی که ریش دارد و طبیبان عاجز اند از علاج آن بمن نماید تا علاج
کنم چون او را پیش آن مجروح آوردند و جراحت دید گفت خنفسایی
بیارید حاضران خندیدند و گفتند که تمام طبیبان حاذق عاجز اند از علاج
این شخص خنفسا می طلبید که بآن علاج کند آن خسته مجروح را یاد آمد آن
بی ادبی که کرده بود و طعن زده بود در آفرینش خنفسا گفت حاضر کنید
خنفسا که این طبیب حاذق است چون بیاوردند بسوخت خنفسا را آن طبیب
و خاکستر آن بر آن جراحت افشاند و باذن الله تعالی آن جراحت شد
آن مجروح گفت بآن حاضران که الله تعالی خواست که نماید مرا که احسن الخلق
را غرالادب تبعیض خسیس ترین مخلوقات بهترین دواها است حکایت
کرد ابن خلکان در ترجمه جعفر بن یحیی برمکی که ابو عبیده ثقفی پیش جعفر
بود خنفسای قصد ابو عبیده کرده جعفر و امر کرد که دور سازند خنفسا را از
ابو عبیده پس ابو عبیده گفت که بگذارید خنفسا را شاید که نفعی بمن رسد
که زعم عرب این است که خنفسا قصد کسی که کند خیری بآنکس رسد بعد از آن

جنفر برار سقال طلا با بوعبیده بخشید و گفت که کرت شکفته زخم عرتیه مردیز
که خنفسا و در کردند از ابی عبیده بار خنفسا قصد ابا عبیده کرد و جنفر برار
سقال دیگر طلا به ابی عبیده بخشید الحکم حرام است اکل وی از جهت
استخباث او و بودن او از حشرات الارض کذا فی البرجندی و غیره و
گفته اند اصحاب شافعی هر چیز که دران نفع و ضرر نیست مانند خنافس
و دود و سرطان و ذباب و مانند آن مکروه است قتل او برای محرم و
غیر محرم و امام الحرمین گفته که دلیل کراهت این است که او عبث بلا حاجت
است و بیهقی روایت کرده از قطیبه صحابی رض که مکروه است که بکشد آدمی
آن چیز را که ضرر نرساند و حسن از امام اعظم روایت کرده که هلاک کردن
ذی روح مباح است برای غرض صحیح یا جلب منفعت یا دفع مضرت و الا جنس
صحیح مباح نیست و هر چیز که ایذا نمی دهد قتل او برای محرم حلال نیست
کذا فی مطالب المومنین الخواص هرگاه که سرهای خنفسا در برج
نهند کبوتران جمع شوند و رطوبتی که در جوف اوست چون در چشم بند
اگر دران چشم مرده باشد دور شود و نیز جب جمله بصارت و سفیدی آرد
و دور سکند المراد بضم قاف و فتح رای مهمله و دال مهمله در آخر

جرادة

کنه و بی الف نیز آمده و قردان بالکسر جماعت تقرید از شتر کنه ها دور کردن
و بفارسی او کنه است بفتح کاف تازی و سکون های جانوریست که بر تن
گوسپند و شتر و گاو و امثال آنها چسپید و مانند شپش خون خورد اگر او را در
شراب بپزند و خورند ورم سپرز آورد و مخزن الادویه گفته قراد را
بفارسی کنه و هندی چچری و کنی و پکین نیز نامند ماهیت آن جانوریست
مانند سگک اشتر بهم میرسد و بیشتر نزدیک بگوش سگ و زیر شکم
و هیچ از آن سر نمی باشد و می چسپد بحیوان آن و بدشواری از آن جدا
میگردد و دست و پا ندارد و بدهن رو بدان مانند زلو می چسپد و خون
بدن را میکشد **الحکم** حرام است از جهت استخباث و محرم را دور
کردن کنه از خود روا است و آن مذهب ابن عمر و ابن عباس و امام اعظم
و شافعی و احمد است و مکروه میدارد حضرت عمر و مالک و سعید بن المسیب
میگوید که اگر محرم قتل کند لازم است بر وی تصدق یک خرما یا دو خرما
الجعل بضم جیم و فتح عین مهمله و لام در آخر گوه غلطان دلوچی
از جانوران ابی سیاه جعلان بالکسر جماعت و ارض مجعلة بر وزن
محسنة کثیرة الجعلان و ماء جعل بالکسر و بر وزن کتف و ماء مجعل بر وزن

محسن آبی که در آن کوه غلطان بسیار باشد یا آبی که در آن وزغ و ضفادع
مرده باشد و او در فروج بهایم میگزد و او اکثر می باشد از خنفسا و سیاهی
سخت دارد و در شکم او رنگ سرخ پیدا باشد و در جای سرگین گاو و غیره
بسیار متولد میشود و او نجاست را جمع میکند و نگاه میدارد و از بوی
گلاب و دیگر طیبات می میرد و اگر مرده او را در سرگین گاو اندازند
زنده میشود و دو بازو دارد وقت بر بدن معلوم میشود و شش پا
دارد در رفتار قهقری دارد و با وجود سیر قهقری بجانب خود راه
می یابد الطبع حرام است اکل او از جهت پلیدی او الخواص
جعل جسک برای گزیدن عقرب نفع میرساند بنات وردان
بفتح با و نون و تای فوقانیه و فتح واو و سکون رای مهمله و فتح
دال مهمله و نون در آخر جانوریست کوچک از نوع جعل متولد میشود
در جای تر بعضی سیاه بعضی سرخ بعضی سفید بفارسی سوسک گویند عوام
مزودو خزدک حمام نیز و بهندی اهل بنگاله بیل چوره و سوسکرد نامند
ماهیت آن حیوانیست اکثر سرخ رنگ و بعضی سفید و بعضی سرخ تیره
و سران براق و در شکم آن سفید و دو سبیل و شش پا دارد و سران زرد

زیر و دُم اکثر سرخ رنگ شبیه مویها و در جماعت و قرب آنها و جاهای

نمناک متعفن مکون می یابد و پیدا است کذا فی مخزن الادویه الحکم

حرام است اکل او و از جهت بسیار قذارت و پلیدی او و جمیع او و در ... مثل

سایر حشرات الارض و اگر در آب افتد نجس نمیکند زیرا که دم سایل نمیدارد

یعنی خونیکه روان باشد بوقت قتل کذا فی حیوة الحیوان و در بحر الرایق

مسطور است که بق و عقرب و خنفسا و جراد و نمل و جعلان و بنات

وردان و برغوث و قمل و مثل اینها که خون سایل ندارد در حکم

ذباب است آب را فاسد نمیکند **الخواص** هرگاه درد گوش دارد

بنات وردان را در زیت طبخ کرده در گوش چند قطره قطره چکانند

به شود و زیت مذکور برای زخم هایی که در ساق باشد مفید میشود

حمار قبان بکسر حای مهمله و میم و رای مهمله و فتح قاف

و بای موحده مشدده بفارسیها هدبه و در اصفهان آنرا خرخدا و لیسکی

منکب و پیرپا و بهندی سروالی نامند و این حیوانیست ممتد بقدر دو یار

سکش لاغری میباشد متولد میشود در جاهای تر و در پشت او مثل

سپری برآمده گویا که پشت او حجره است و چیزی بمانند میرود و غیرها

هیچ عضوی دیده نمیشود و وقتیکه منقلب میشود بر پشت خود شکمش ظاهر
میشود و بتلدیسی اورا لمس میکند مستدیر میشود و کوچکتر است از
خنفسا و سیاهی کمتر از خنفسا دارد و اورا لمس بایست و اورا الفت
با جاهای نمناک است و قبان ما خود است از قبض اجمی ذهب اجای
رفت و در زمین **الحالکه** حرام است از جهت خباثت او الخواص
کسی را که عسر البول باشد یا یرقان باشد خوردن او نافع است و بر کس لسع
اورا حمی مثلثه باشد و چهار قبان بیاویزند از آنکس دفع کند حمی را
باذن الله تعالی سبحانه **الحرباء** بکسر حای مهمله و ساکن رای مهمله
و بای موحده والمد آفتاب پرست یا آفتاب گشت میکنند و بجهت آن
رو رنکارنک میشود و بهندی کرکت نامند و ماده اورا ام حبین
میکویند چرا که جماعت حرباء موئث مثل ارض محیه زمین حیه باک
امام غزالی در عجایب المخلوقات نوشته است و وقتیکه حربا مستوی میشود
برخاستن و دویدن مدبر دارد و بعد احتقالی او در ابراهیمه بجحه سدا
کرده که دو چشم او میکردد بهر جانب از ایکه در یافت میکند شکار
خود را بی حرکت و بی قصد و در مکان خود مثل سنگ مینشیند کویا

کرپایه جای ندارد و غیر هر درخت که باشد بزرگ او مشکل میشود و نیله
زباب و غیره از جنس شکار او قریب او میشود و زبان خود بیرون آورد
و میگیرد بسرعت برق و زبان او حق تعالی بقدر سینه شبر پیدا کرده است
و از دور که می بیند رفته از بر اسپید میکند و حشرات سمی مانند
هزارپا و عقرب را نیز صید میکند و میخورد و گویند کیمی را لمیکرد
و گسنده است و معالجه ندارد و در ایام گرما چهره آن سرخ میگردد
و او غیر همیشه ماهی کوچک می باشد و برای او چهار پاست مثل
کرپسه و او هر وقت سر روی خود بطرف آفتاب دارد و بعد
غروب آفتاب معاش طلب نماید الحلم حرام است چرا که
از جنس وزغ است و از دوات سموم است و ام حبین که مادر حرباست
و مقدار کف دستی و او غیر اللون است و چهار دست و پا دارد
و مقدار ضفدع است بعضی گفته اند که برابر آفتاب می ایستد و میگردد
با آفتاب بهر نوع که آفتاب میگردد و هرگاه که براه میرود بسیار سر
پیش می اندازد و بر می دارد از جهت بزرگی شکم و در حدیث است
که عمر دید بلال را که بیرون آمده بود شکم او پیش فرموده ام حبین و شنیده

فرموده بلال را بام حبین و ابن ارفع فرمود و ام حبین در مذهب شافعی
حلال است و حربا بالاتفاق حرام است حالا که صاحب حیوة الحیوان از
امام رافعی علیه الرحمه نقل کرده که نر و ماده از جنس واحد مختلف میشود
در حل و حرمت والله اعلم بالصواب **الحُلَکاء** بضم لام و
فتح حای مهمله و کاف و مد و بر وزن همزه نیز آمده کرمکی است
کبود دم دراز مانند کرسه و حلکا و حلکه نیز میگویند و او کرمها ماهی
است چون آدمی را می بیند در ریگ عوض میکند در زمین میماند
الحکم حلال نیست اکل وی زیرا که از انواع وزغ است او
از حشرات الارض است **العنکبوت** بفتح عین مهمله
و اسکان نون و فتح کاف و ضم بای موحده و واو و تای فوقانیه
تننده مونث است گاهی مذکر مستعمل میشود و مونث او عنکباة و
عکنباه و علبوت و عنکباء است مانند کر عنکب است و مونث عنکبة است
عنکبوتات و عناکب جماعت و عنکاب و عکب و ام عکب سمای
جموع است و ماده او را ام فنعم میگویند و بهندی مکرطی نامیند
و او دابه کوچک است که می باشد در هوا پاها کوتاه و چشمهای بزرگ

بزرگ دارد و هشت پا دارد و شش چشم و مگس را صید میکند و میگه
اراده صید ذباب میکند بزمین میچسبد و اطراف خود را ساکن میگرداند
و بر میجهد بر ذباب پس میگیرد افلاطون گفته که حریص ترین اشیا
مگس است و قانع ترین اشیا عنکبوت است پس حق تعالی رزق قانع
ترین اشیا را حریص ترین اشیا گردانید فسبحان الرزاق
اللطیف الخبیر سـ٥ بی مگس مرکز مانند عنکبوت رزق
را روزی بانسان بر میدهد و عنکبوت فی الحال که متولد شد قوت
بافتن دارد و می بافد بی تعلیم و چون متولد شد به روز صورت او
مکمل میشود و خانه که می بافد شکل مثلث دارد و جماع طویل دارد
پس وقتیکه اراده میکند ذکر مادینش جذب میکند بعض رشته ها
که ما فیه است و همچنین ماده نیز جذب میکند بعد ازان هر دو نزدیک
آمده میچسبند و شکم نر با شکم ماده مقابل میباشد و از حکمت اوست که
اول تار دراز میکند بعد ازان پود می بافد و ابتدا میکند از وسط
و مهیا میکند موضع را برای شکار خود مثل خزانه پس اگر واقع
میشود مگس در آن جلد بران تازد یعنی باو اگر طاقت برداشتن ندارد

و اگر شیئی دیگر در ان می افتد آنرا بشیر می بافد تلف کردن او وقت
دهد در منسوج او و اگر شکسته سر بردارد و پس آن عنکبوت آن شکسته
باز طیار میکند و گاهی خانه بافته او را بقدر وسعت دارد که
یک شخص در ان ساکت شود و ثعلبی از امیر المؤمنین علی رضه
روایت کرده که فرمود پیغامبر علیه السلام که پاک کنید خانه را
از نسج عنکبوت که گذاشتن نسج عنکبوت در خانه موجب فقر است
و در مراسیل ابو داود از ابن مزید مرویست که فرمود پیغامبر
علیه السلام که عنکبوت شیطان است بکشید او را و ابو نعیم در ترجمه
مجاهد روایت کرده که او سبب نزول قول الله تعالی اینما تکونوا
یدرککم الموت ولو کنتم فی بروج مشیده گفته که در زمان ماضی
زنی بود که او را مردی اجیر بود در خدمت او میکرد آن زن را
دختری زائید و گفت آن مرد که اجیر او بود بیاور پاره آتش
آن اجیر از ان رفت بطلب آتش دید که بر در خانه مردی ایستاده
سوال کرد که این زن چه زائید گفت دختری آن مرد گفت
که این دختر نمیرد تا صد مرد با او زنا کند و بعد از ان اجیر با دی

بدی نکاح خواهد کرد و بسبب مرگ زن عنکبوت خواهد شد ان
اجیر در خاطر خود گذرانید که چون بعد ازین زن را من نکاح او خواهم
کرد آن زبان او را انگشتم کارد بر داشت و شکم آن دختر بشکافت
و روی او بر زمین کرده بگریخت و بکشتی سوار شده بسفر رفت
ان دختر را شکم بدوختند و معالجه کرده خوب شد نعوذ بالله مردم
زنا با آدمی کردند و کنانید با آمد و بزنا مشغول بود و آن اجیر از سفر
باز آمد با مال بسیار و در کنار دریا که آن دختر بود فرود آمده بدلالی
گفت که زنی خوب صورت می خواهم که زن کنم بعد الکن آن دلال
گفت که زنی هست که مانند شکل او کسی نیست و تا غایت بزنا
مشغول بود الکنون ترک کرده ان مرد اجیر گفت بیاور او را تا
نکاح کنم چون بیاورد و نکاح کرد بعد از مدتی ان مرد اجیر حکایت
می کرد که من چون شکم دختری شکافتم و بگریختم ان زن که نکاح
کرده بود گفت من آن دخترم و بسبب صدق زنا از من واقع
شده توبه کردم و این زمان در نکاح توام ان مرد اجیر گفت
که گفته اند که سبب مرگ تو عنکبوت باشد و خانه خوب داران

ضجر جهت آن زن ساخت و روزی دید که عنکبوتی در سقف

دست آن زن گفت که این عنکبوت می کشد مرا ناگاه عنکبوت افتاد

انگشت او را گزید آماس کرد و بمرد آیة اینما تکونوا یدرککم الموت ولو کنتم

فی بروج مشیدة بعد از آن نازل شد و عنکبوت را همین شرف بس است

که نسج کرد بر در آن غار که پیغمبر و صدیق اکبر علیهما السلام در آنجا پنهان

شده بودند تا جاسوسان گفتند که چون نسج عنکبوت بر در این غار است

هیچکس در آنجا نخواهد بود و بعضی گفته اند که بر داود علیه السلام نیز نسج کرده بود

که وقت جالوت در طلب داود بود و در تاریخ امام حافظ مذکور است

زید بن علی بن الحسین رضی را برهنه مصلوب کرده بود بر شرمگاه او حضرت

عنکبوت نسج کرده بود **الحکم** حرام است خوردن عنکبوت زیرا که از

حشرات الارض است و بسبب سمیت او **الخواص** هرگاه که نسج

عنکبوت بنهند بر جراحت تازه قطع کند و نگذارد که ورم کند و نقره

که متغیر شده باشد چون نسج عنکبوت بمالند در وجلا یابد و نسج عنکبوت چون

بیاویزند از کسی که او را تپ باشد خوش شود و اگر او را با برگ آس نرم

بکوبند و در خانه عنکبوت بگریزد و از آن خانه **التی تطیر**

الثانی تطیّر بیان آن جانور است که حلال نیست در مذهب امام شافعی
بلاخلاف و طیران میکند منجمله یعنی موصده و کمتورهای عجیبه
بازی یا طایریست شکاری معروف الوز و بوز و بیشتران مرا
شجاعت کذا فی الصحاح و لقاموس و در حیوة الحیوان گفته
افصح لغات او بازی است بیای مخففه و ابن سیده دو لغت
دیگر حکایت کرده یکی باز دیگر بازی با یای مشدده و آن مذکر
است بلاخلاف و در تثنیه آدمی گویند بازیان و در جمع بزاة
می گویند مثل قاضیان و قضاه و لفظ او مشتق است از بزوان
معنی یا نرسیس عربی و فارسی او یکی است و در عربی
عرف یار اانداخته بازی گویند بهترین صیاد او آنکه پرهای
وی کم باشند و چشمهای وی بسیار سرخ و گردن در انحو و سینه
گشاده دارد او در میان جانوران به تکبر و بدخلقی معروف است
از عراب او بعضی اهل تاریخ گفته اند باز نمی باشد مگر ماده
و نر او از جنس مرغان دیگر باشد چون زاغ و شاهین و
از این جهت شکل او ترکیب متنوع می باشند و بهر حال با نفاق

ماده او دلیل است بشکار کردن از نر بری و از منافات با نیمروز زند باشه را که او را باشق بفتح سین معجمه و بقاف می گویند او را گفته اند که لا ملوک و پادشاهان است چه شکل خوب و از دو سه در نظر خود می نماید و در وزن گران است حکایت آورده اند که هارون رشید خلیفه با روانست بر آمد و غایب شد و بعد از زیک بسیار چنانچه برنشسته بودند آمد در چنگال ماهی داشت پس خلیفه علما را جمع کرده پرسید مقاتل گفت که حضرت ابن عباس فرموده است که در هوای انم مختلف الخلق ساکن اند در آن دایه های سفید اند که بیضه می نهند که از آن بچه بهیئت ماهی بر می آید برای او باز و پر نمی باشد و حرام است خوردن جمیع انواع او زیرا که رسول الله علیه السلام چنگال که بدان شکار می کنند نزد امام مسلم طلم نزد امام مالک مکروه است کما سبق و سه ز و پس خورده درندگان مرغ مکروه است چون چرغ و بازی و شاهین و قیاس این بود که نجس باشد مثل درندگان چهار پایان لکن طهارت او استحسانا است زیرا که طیور می نوشند منقار و منقار عظم طاهر است و بهایم می نوشند

می نوشند بزبان و آن لعاب آلوده می باشد و لعاب او متولد
است به گوشت نجس سبب چیزی از لعاب با آب مخلوط می شود
لهذا آب نجس می شود بخلاف مرغان که هیچ چیزا آلوده می باشد
منقار آنها اللکن چونکه آنها با نجاسات و مردار ها مخالط می باشند مشابه
شدند با مرغ خانگی که گوه میخورد خانه اگر یقین باشد که منقار آنها با نجاست
آلوده نبود سور آنها در آن وقت کراهت ندارد کذا فی البرهان
شرح مواهب الرحمن و افکنده و بلدهی مرغیست حرام است خوردن
آن چون بازی و صقر نجس است نجاست خفیفه در مذهب اصح از امام اعظم
کذا فی البرهان و غیره و تعلیم باز و شکار کردن بدان و ربان کلب
گذشته متذکره الخواص و دماغ باشه در جهت خفقان که
رنجور را باشند نفع رساند چون یک درهم از آن با گلاب بخورند
و زهره وی اندر چشم کشند تاریکی چشم را دور کند الشاهین بفتح
شین معجمه و کسرهای هوز و کان با و نون در آخر طایریست معروف و
شاهین لفظ عربی نیست لکن عرب تکلم میکنند با جمعش شواهین
و اد فی الحقیقة از جنس صقرهای چرخ است لکن از اقلش بفرط حرارت خشک تر است

و حرکت او از بالا به نشیب است و گاه است از هیبت خود را از بالا چنان
بر زمین میزند که میمیرد و استخوانش شکسته است و بعضی گفته اند که شاهین
است مانند اسم خود یعنی ترازو که میانه حالت درست متوسطه نه سیر میتواند
ماند و نه گرسنه طاقت هیچکدام ندارد یعنی اندک سیری و گرسنگی را تحمل
نمیکنند میگویند از ملوک پیشین شاهین تعلیم کرده بود که بر سر وی سایه
میکرد و یکروز مرغی بر زمین میرفت یک شاهین از بالای سر وی
بزود آمد و آنرا گرفت او را خوش آمد بعد از آن دیگر باو صید میکردند
و از اوصاف او اینست که سر بزرگ دارد و چشمهای سرخ **الحکم**
حرام است زیرا که او از قسم صقر است و او نوعی مخلب است که بچنگال شکار
میکند **الصقر** بفتح صاد مهمله و اسکان قاف و زای مهمله در
آخر طایریست که فارسی او چرغ است و بهندی ... نامند و ابن سیده
گفته که صقر هر جانوریکه با آن شکار میکنند چون بازی و شاهین صقر
و صقور و صقورة و صقار و صقارة و صقر جماعت تصقر شکار کرد
به صقر و گاهی صاد را برای عجمه بدل میکنند زقر میگویند و گاهی سین
سقر میگویند چه هر کلمه در آن صاد و قاف است در آن سه لغت درست

ونیست است چون بعلاق براق بیاق و او معرب چرخ است و او را

سنقر بالفتح میر شکلو بند و در صید بشیخ الاسلام است عرب بر نوع مرغی که

بدان صید کنند غیر از عقاب و کرکس دیگر همه را صقر میگویند اما ردیء

جمیع از جمله مزاج آب منجمد و ازین جهت بوی دهان دارد و از

مزاج شاهین خشک تر است و ازین جهت از بالا بطرف پائین محکم

حرکت میکنند چنانچه خود را بر زمین میزنند و می میرد و اول کسی که بچرخ

صید کرد بهرام بود و بعضی اهل تاریخ برانند که اول کسی که بچرغ صید کرد

حارث بن معاویه بن ثور بود الحکم حرام است اکل او نزد جمیع علما

بجز امام مالک که او حلال میدارد و بکراهت است الخواص سفوف را

زهره نیست ازین جهت چون گرفتند او را آگاه است که از ترس میمیرد

العقاب بضم عین مهمله و قاف و بای موحده پرنده ایست

معروف که بدان شکار کنند و بهندی کبوده نامند اعقب و عقبان جمع

فارسی او اله بضم همزه و فتح لام و ها و بعضی لام را مشدد میخوانند و آن

پرنده ایست معروف که پر او را بر تیر نصب کنند عرب عقاب را سیید قرحا

میگویند و رنگهای مختلف دارد و سرخ سیم و سیه است چابک است و در عرف

میکنند و شام و ربیع و سه تخم عش میکنند و سی روز آنرا محافظت میکنند
تا بچه بیرون می آید و از آن سه بچه یکی دور میکنند و محافظت دو بچه
میکنند و آن یک بچه که بیرون میکنند حق تعالی مرغی را که سنگ شکننده نام اینها
می نامند بر او مهربان میگرداند که او را کلان میکند و از عجایب آنکه
بعضی اهل تاریخ آورده اند که عقاب همه ماده میباشد و با غیر جنس خود
جفت میگردد و دیگر چون پیر شود کور گردد و بچگان وی او را بر میدارند
و میبرند می برند به چشمه آبست در آنجا غوطه میدهند بعد از آن در آفتاب
میدارند تا پرهای او میریزد و پرهای نو بیرون می آورد و چشم او
روشن میشود و دیگر آنکه چون او را قصوری باشد در جگر پیدا شود جگر روباه
و جگر خرگوش میخورد نیکو شود و از عادات اوست چیزیکه صید کند فی الحال
برنمیدارد و از موضعی بموضعی دیگر می برد و نمی نشیند الا بر جاهای
بلند و میخورد مارها را مگر سر آنها را نمی گذارد و میخورد پرنده را مگر دل
آنها را میگذارد الحکم حرام است اکل عقاب زیرا که مخلب دارد
و اختلاف کرده اند در قتل او بعضی گفته اند که مستحب است و بعضی گفته
اند که نه مستحب است نه مکروه و ارسطاطالیس نقل کرده که در هر سال عقاب

جدا میشود

عقرب جدا میشود و حداة بعقاب میشود الخواص زهره او را
در چشم نیم سوز و عمل آب را منع میکند و چشم را تیز میکند و پر او را بسوزانید
در خانه از آن خانه مارها بگریزند و اگر کلنده زده بر جا بر بالند منع سازند

الغراب الابقع زاغ پیسه یعنی زاغیکه سیاه و سفید باشد
در هند او را چتکبرا میگویند **الحکم** حرام است خوردن زاغ پیسه نزد
شافعی کذا فی حیوة الحیوان و فی الهدایة لا یوکل الابقع الذی یاکل
الجیف یعنی جانور خورده نمیشود زاغ پیسه که مردار میخورد و در عینی شرح کنز
مذکور است که غراب الابقع ملحق است بخبائث خورده نمیشود نزد امام اعظم
و تفصیل او در غراب الزرع گذشته فتذکره **الحداة** بکسر حای و
مهمله بعدها جیم بر وزن عنبه زغن حد الحدأ الاداة و حدا بر وزن
کتاب و حدان بالکسر جماعت و صاحب صراح فارسی او خاد نوشته
است و آن را غلیواز و غلیواج هم میگویند و بهندی چیل نامند و او دو
دو تخم مینهد گاهی سه تخم و بهر حال سه بچه بیرون آورد و صید میکند
می رباید و در مساجد هم بدیوان ساکن میشود چنانچه بر پای وی حرکت میکند
و او بعضی مرغان است در حق همسایه خود که طایر باشد چنانچه اگر از کسیکی

بمیرد قصد بچه و تخم هرمرغ که نزدیک وی و همسایه او باشد میکند و میـ
گویند که در زمان سلیمان علیه السلام حداة صید میکرد مانند باز
و شاهین چون سلیمان علیه السلام دعا کرد که خدا مرا ملکی ده که بعد از
من کسی را نباشد و صید کردن از جمله این ملک بود چون سلیمان
فوت شد صید کردن وی بر طرف شد **الحکم** گوشت وی حرام است
زیرا که او از فواسق خمسه است که امر کرده است رسول خدا صلعم بکشتن آنها
و مراد از فسق تحریم اکل است و علامه برجندی اورا از ذی مخلب شمار
کرده است و آن حضرت صلعم امر فرمود بکشتن وی هرچند انکس احرام
حج کرده باشد حیاة بحیه بعضی علما کشتن اورا واجب داشته اند کذا فی
الصیدیه **الخواص** زهره اورا در تاریکی خشک کنند و در بینی
بجنبانند چون کسی را گزنده گزد و در آن موضع مالند نافع باشد و
همچنین اگر از آن آب سرمه کنند بشرط آنکه اگر زخم گزنده بطرف راست
آن شخص باشد در چشم چپ کشد و اگر در طرف چپ باشد در راست کشد

و هر خانه که در آن حداة باشد مار و کژدم در نیاید **البغاث**
بتثلیث الحرکات و بغین معجمه و ثاء مثلثه نوعی از مرغان مردار خوار

بغراثی شود و سنگ بغاث با لکسر جماعت و فی المثل ان البغاث بارضنا
تستنسر ای من جاورنا عزبنا یعنی بودنیستکه بغاث در زمین ما کرکس
بشوند ای هرکه همسایه شود عزت یابد بما و بعضی گفته اند معناه ان الضعیف
یستضعفنا و یظهر قوته علینا یعنی بودنیستکه ذلیلان ذلیل صید انند مرا
در اینها بلند قوة خود بر ما ای بما بودنیستکه ذلیلان در ارض من دعوی
عزیزان میکنند او پرنده است تیره رنگ مردار خوار بطی الطیران
بعربی بغاث پرنده ها وازان پرندگان است که صید نکنند و بفارسی
روباه خورک است وآن مرغی است کوچک سیاه که پیوسته در مرغزار
می باشد غذای او روباه است گو بید در جاهای که شنید نتوانند بر خاست
و در مخزنکی صاحب آورده که ابابیل همان است کذا فی البرهان
حکم حرام است خوردن او از جهت خبث او و علامه برجندی
رفته از ذی مخلب بشمار کرده و در هدایه گفته که او حرام است نزد امام اعظم
رحمه الله علیه و مولانا البحمة بفتح بای مهمله و خای معجمه و میم
و نای فوقانیه بر زبان وحده است مرغ مردار خوار و هندی گدو گویند
ماننده زاغ و پرنده است سیاه رنگ مشتی مالیش می باشد و منقار او زرد است

حیوانات

در ماده او را انوق بفتح همزه و ضم نون و واو و قاف میگویند و در

گفته که او بپر و دست سیاه و سفید مشابهت بالسر دارد و در خلقت و

بزرگ جثه سفید و سبزی مایل با خطوط سیاه و چشم آن بسیار زرد و

در کوهستان و بیابانها می باشد و از مردم بسیار خایف و در اماکن

بعیده بیضه میدهد و بیضه آن از بیضه مرغ خانگی بزرگتر است و دیده

شده که در بنگاله و هند نزدیک دریاها و رودخانها بسیار می باشد باعتبار

آنکه هنود اکثر مرده خود را نیم سوخته در آب دریا می اندازند و بکنار آمده

بخوراک آنها و سگ و شغال و کلاغ و غیره است همه با هم جمع شده میخورند

و بسبب خور مردار سیری و سستی طبیعت باز هم متوجه خوردن میگردند

و او حماقت بسیار دارد و لهذا امام علی در وصف روافض فرموده

که اگر روافض از جنس دواب بودی حمار بودی و اگر از جنس پرنده

بودی رخمه بودی لکن چهار خصلت نیک در نزد او یافته میشود

یکی آنکه بیضه خود را نگاه میدارد و فرخ خود را محفوظ میدارد و بغیر

نر خود جفت نمیشود و با بچه خود الفت بسیار دارد و بیضه او بدست

کمی می آید لهذا عرب در مثل میگویند اعز من بیض الانوق

الاغوق هر که خانه او در کوه وحشی باشد یا در مکان صعب و تغیر از یک بغیر

الحکم حرام است خوردن او زیرا که مردار میخورد کذا فی الهدایة و غیرها

الخواص هرگاه در خانه سر او بسوزانند حشرات میروند از خانه و

بولی که در زن شود سختی دارد و سر او نگاه دارد از سختی دارد و سر او نگاهدارد

زن حامل نزاید ملاعب ظله ملاعب بضم میم و فتح لام و کسر عین

و بای موحده اسم فاعل از ملاعبه یعنی بازی کردن با هم و ظل بکسر ظای

معجمه و لام مشدده سایه برای بازی کننده سایه خود و این نام مرغیست

که با سایه خود بازی کند و او را خاطف ظله نیز گویند زیرا که وقتیکه

می بیند سایه خود را در آب متوجه میشود بسوی او تا او را خطف نماید یعنی

می رباید او را تا بگیرد او را و او را رفراف نیز گویند و قرلی بکسر قاف و

کسره رای مهمله و لام مشدده مفتوحه و او طائریست کوته نیز بین هشیار بزرگ دون

او نیز ضعیف است اگر می بیند ماهی را در آب در می آید مثل سنگ سرعت میرود

میکشد از مغاکی آب و پر کشاده بر آب می ماند یکبار و در هوا و ار

یکبار در آب الحکم حرام است زیرا که از ذی مخلب است

النسر بفتح نون و اسکان سین مهمله و رای مهمله آخر کرکس و بهندی

که مانند جمع قلت است جمع کثرت مقصود آن مرغ مردارخوار باشد
و در مؤید الفضلا گفته که کرکس مرغی است که لطیف جثه می باشد
فیل را بهوا می رباید و در زمین می زند و می خورد و شد در این بیا
نست گویند که می ربا بینی را و می گوید یابن آدم عش ما شئت
فان الموت ملاقیک و او در طیور عمر طویل دارد و بعضی گفته اند هزار
سال عمر می باشد و بعضی قوم زعم کرده اند که ماده او بچه نمی دهد بسبب
نظر نر ماده او بیضه در جای بلند می نهد و او را بتیزی بصر وصف کرده
چنانچه می بیند مردار را از چهار صد فرسنگ و حاسه شامه نیز قوی
دارد لکن وقتیکه پاکیزه و خوشبوئی را می بوید همون وقت میمیرد
او شدید است در طیران و بازوها قوی دارد حتا که در یکروز از مشرق
تا مغرب می پرد و وقتیکه بر جیفه می افتد اگر بر جیفه عقاب می باشد می
ترسد تا وقتیکه عقاب سیر نمی باشد و با جفت خود محبت بسیار دارد
چنانچه نر و ماده از صدای یکدیگر می فهمند و در سباع طیور جثه او
بزرگ است و یافعی در کتاب لمحات الازهار و لمعات الانوار از علی
بن ابی طالب رض روایت کرد که شنیدم از حبیب خود صلی الله علیه

علیه وسلم که نموده فرود آمد جبرئیل پس گفت ای محمد برای هر شیء

سیدیست پس سردار بشر آدم است و سید اولاد آدم شمار

است و سید روم صهیب و سید فارس سلمان و سید حبش بلال و سید

درخت سدره است و سید طیر نسر و سید شهور رمضان و سید جمعه و سید

کلام عربیه و سید عربیه قران و سید قران سوره بقره علم حکم

حرام است خوردن او از جهت استخباث و خوردن او ضعیف

و در هندی وغیره مذکور است که هزار طیور شغلست است و فی الحدیث

انه صلی الله علیه وسلم قال کل ما دف ودع ما یقال الحم

دف الطیر و طیرانه اذا حرکه جناحیه و اذا لم یحرکهما فعل الجوارح صف

کذا فی احیاء الخواص اگر زاید را بخورند بر عورت دشوار باشد بدان

زیرا و بسرعت می زاید و اگر استخوان پر کرکس را بر خود معلق سازد و نزد

ملوک و سلاطین ایمن باشد از غضب ایشان و اگر بخور کنند بر بش او

در خانه هوام باقی نمی ماند و کبد او را سوخته می نوشند باه را نفع عظیم

رساند الذباب بضم ذال معجمه و فتح بای موحده و الف و

بای موحده در آخر مگس و بهندی مکهی ذبابه یکی از به ود بان

بالکسر و ذب بالضم جماعت و ضبط ذبّه بالکسر یعنی آن شتر
و ذباب بسبب کثرت حرکت و اضطراب چه ذب بمعنی آمد و شد
و رفت کردن و در مسند ابی یعلی موصلی نیز از انس مرویست
که عمر ذباب چهل شب است و ذباب همه در نار است مگر مگس عسل
و بعضی گفته اند که در آتش بودن ذباب از جهت عذاب ایشان نیست
بلکه از جهت تعذیب اهل نار است که ذباب بر ایشان می افتند
و ذباب اجهل مخلوقات است جهت آنکه خود را در معرض هلاک
می اندازد و افلاطون گفته که حریص تر از مگس چیزی نیست
گویند در خانه های تاریک از عفونت پیدا می شود و بعد از آن
با یکدیگر جفت می کنند و بچه بسیار پیدا می شود و هیچ جانور
از پرندها بسر زبان آب نمی خورد مگر مگس و او را پلک نیست
گویی حدقه او و پلک صیقل پرده حدقه است از غبار نگاه می دارد
و چون چشم مگس پلک ندارد و غبار در حدقه وی بدست این کار
می کند حق تعالی دستهای او را مصقل حدقه او گردانیده است
از این جهت است که دایم مسح می کند به هر دو دست چشم خود را

خود راوی از ابوهریره روایت کرد که آنحضرت صلعم فرمود چون
بیفتد مگس در آوند یکی از شما پس باید که غوطه دهد او را همه او را
یعنی در بالای آب باشد بعد بیرون مینداز دور کند از برای آنکه یکی
از دو بازوی مگس مند رستی است و صحت و در بازوی دیگر درد است
و بیماری زیرا که دری بیشتر می اندازد و بازوی را که درد وی
در روایت است پس غوطه دهید او را تا بازوی دوا نیز آید و
دفع درد کند و ضرر نرساند و صاحب حیوة الحیوان گفته تأمل
کردم ذباب را یافتم که مناسب است که دارد در ضلع ایسر او شد
میخوانند این مناد درست و از امر عجب او آنکه افکنده مگس
بر سیاه سفید است و بر سفید سیاه و او از حیوانات شمسی است
جهت آنکه زمستان پیدا نیست و در تابستان پیدا می شود
حکایت کرده که ابوجعفر خلیفه نشسته بود مگسی بسیار بر روی
او می نشست و تشویش او می داد او را به تنگ کرده بود
گفت نظر کنید که کیست آمده بدر خانه گفتند مقاتل بن سلیمان
گفت پیش من آورید چون مقاتل پیش او آمد جعفر پرسید از

کرد از که اما می دانی که لمس زناب از جهت چیست گفت

بلی تا حوا کرد ام صحابه را و تا عجز شاکردان ظاهر گردد و در مناقب امام

شافعی علیه الرحمه است که مامون سوال کرد از وکیع که از جهت چه

حق تعالی زناب را آفرید از جهت مذلت ملوک مامون صدق کرد

وگفت تو دیدی که زناب هر چه من انداختم گفت بلی تو سوال کردی

هزار زنان در بزم من می بود جواب چون دیدم که انداختم از تو صبحی

که هیچ کس نشد بامحا اهدی فتح کرد الله تعالی مرا این جواب مامون

گفت بعد از آن و مکس بر جسد مبارک حضرت رسول مقبول صلی

الله علیه وسلم می نشسته و حکمت در این است که بر نجاست می

نشیند و دیگر آنکه بر آن شخص که می نشیند او را اندک عجز و خوار است

منقول است که روزی مقاتل بن سلیمان نشسته بر قبله نشسته گفت

که سوال کنند از من از ما دون عرش شخصی گفت که اول حج

که آدم کرد سر از کر تراشید گفت نمیدانم و این از علم شما نیست بلکه

برای ابتلای لازم است که بعلم خود تعجب کرده بودم بعد روزی

دیگر همچنین گفت شخصی دیگر سوال کرد که امعای مکس در مقدم

از رشد مبارک است یا در صورت خرا گفت نمی دانم **الحکم** همه انواع او حرام است
و بعضی فقهای شافعیه گفته مگسی که از ماکول متولد است حلال است و در دو ما حنفیه را
هر جانور در میوه و ماکول پیدا میشود مانند کرم که از آن میوه جدا است همراه میوه
خوردنش روا است و تنها خوردن بی میوه روا نیست کذا فی الجامع و غیره
و امام غزالی در احیاء العلوم گفته اگر واقع میشود مگس یا مورچه در طعام و پخته
و همراه شده باشد مباح است اکل آن کذا فی حیوة الحیوان و در صیدیه گفته
حرام است خوردن مگس اما اگر در دیگ آش افتد و جوشیده شود و در میان
آش ناپدید شود آش حلال است و پاک نیست مردن حیوانی که برای او
خون سایل در رگهای نباشد چون مگس و پشه در شوربا و مانند آن و امام حلوانی
فرموده که پشه که از نجاسته متولد میشود نجس نیست مگر پشه که از حیض و بول
آدمی ساقط شود آن نجس است باوجودیکه خون ندارد و فقیه ابوجعفر گفته
که از شر پاک است کذا فی البرجندی و افکنده مگس اعتباری ندارد و در فساد
کذا فی بز العباد و مگس جای مزبور اگر بنشیند بر پارچه فاسد نمیکند مگر و بلیه
نیز باشد کذا فی الخزانة **الخواص** هر گاه که مگس را بسوزانند و سحق
کنند و مخلوط سازند بعسل و تمالند در داء الثعلب موی بر آید بر آن محل

وچون بخور کنند خانه را به برگ درخت پنبه برود و از آن خانه [illegible]

برندای برگ را دباشند در زمین و دیوار خانه مگس [illegible] آن [illegible] اگر [illegible]

بضم زای معجمه و سکون نون و بای موحده مضمومه و رای مهمله و آخر مگس شهد

دهندی [illegible] زنبور زنبار بالکسر لک زمین [illegible] زمین زنبور تاک

واو دو صنف است کوهی است و غیر کوهی کوهی در کوه خانه میسازد

و معیشت او از درخت است و رنگش سیاهی نزدیک است و در اول کرمی

است که بزنبور میشود و خانه از خاک درست میکند مثل خانه نحل [illegible]

خانه را چهار در از جهت دیوان چهار با او غذای او از [illegible]

است و سر بزرگ نر از ماده میباشد و زنبور غیر کوهی سرخ میباشد و در

زیر زمین جای دارد و خاک از زمین بیرون می آرد مانند مورچه و در بیابان

متقی می ماند در زمستان بجمع می کند بخلاف مورچه و چون وقت

بیچ می آید مثل چوب خشک می شود و اگر تشنگی و سرما مضمحل [illegible]

میوه در دمی [illegible] سر میوه یافته مثل سال اول می شود [illegible]

او ست و از این نوع صنفی هست مختلفه الالوان مستطیل الجسد بد طبیعت

ادوحرص است و تنها می پرد و ساکن میشود در بطن زمین و هرگاه

هماکه فرو رفت در روغن ساکن میشود و هرگاه در سرکه فرو کنند بسیار
می ماند و در مخزن گفته که زنبور در اکثر صفات مانند نحل است که
ملکس عسل نباشد و گویند چون ایام زمستان آید در خانه خود شود
و بیرون نیاید تا هنگامیکه هوا باعتدال آید و ملکس را صیده می باید و چون
کسی متعرض خانه او گردد همه زنبوران متعرض اذیت او گردند
و بگزند او را ولی تعرض بشر مردم را مثل مگس نحل کمتر دارد و آن عضو
مردم را شورش و خارش میکند و چون روغن بر او بریزند
حس کرده مانند مرده میشود و چون بروی سرکه اندازند باز
بحرکت آید و چون روغن چراغ بر آن ریزند بمیرد و گویند آنرا
یک نیش قوی زهر دار است و ماده آنرا دو نیش ضعیف
نر بر در ایام زمستان نیش آن می افتد و با سمیت آن کم گردد و نوع
سرخ آنرا سمیت زیاده از انواع دیگر است الی الرضا از ابی عمار یمنی حدیث
کرده که شخصی بود در سفر و دشنام میداد ابوبکر و عمر رضی الله عنهما را چون بقضای
حاجت رفت زنبور رها کرد او فرو گرفتند و چندان نیش زدند که پاره
پاره شد و بمرد چند که رفیقان او خواستند که قبری جهت او بکنند از عجایب

بعضی زمین تنوانستند و او را از روی زمین کنده شدند بر سر آن
بر روی او افتادند و دیگری نیز بقضای حاجت رفته بود و زنبوری
نیز نقشش او را گزیده بود و اصلا در دیگر رفیقان را لحوق شد که زنبور
مامور بوده بکشتن آن بی ادب که دشنام صحابه میداد و **الحکم**
حرام است اکل او و مستحب است قتل او جهت آنکه پیغامبر علیه السلام فرموده
هر کس که زنبوری را قتل کند کسب کرد و حاصل نمود ده حسنه لکن سوختن
خانه او بآتش مکروه است زیرا که عذاب بنار نمیکند مگر رب النار و در ستم
نیز جایز نیست چنانکه است کشتن او و کذا فی حیوة الحیوان دمیری و در ستم است
زیرا که از حشرات است **الخواص** هر گاه که زنبور در زیت افتد
و بمیرد چون او را در سر کنند از نو زنده خواهد شد و اگر کسی را زنبور
بگزد آب باقلا و لوبیا بمالند در آن محل خارش شود **الحیوانات**
التی هی حرام فی مذهبه علی الاصح بیان
آن جانورهاست که حرام اند در مذهب که اصح مذاهب شافعیه است
التی لا تطیر و آن نیز بر دو قسم هست یکی آنکه طیران
نمیکند چون **الفیل** بکسر فا و اسکان یای تحتانیه و لام در آخر پیل

در پیلان پیوند نمائی مانند افیال فحول فیله بکسر اول و فتح دوم جماعت فیلة

مونث فیال باشند به پیلبان و مخشری در ربیع الابرار گفته که فیل ... مستی

میشود گوشت ابوالعباس بود گویند نر او چون پنج ساله شود جفت گیرد

و ماده بعد از دو سال بچه آرد شکم ... سه سال باشد و تا سه سال یکبار جفت

می گردد و بعد گذشتن سه سال بعد از آن البته جفت می کند و بر یک

بیش جفت نمی شود و عمر بسیار دارد و وقت زائیدن در میان

آب میرود و میزاید و فیل زنگیان را در بچه او سی باشند ابیات و ... هند

گاه می ... که زبان فیل مقلوب است و اگر مقلوب نبودی تکلم می کردی

و نابهای فیل بغایت بزرگ و دراز است گاهی یک ناب بوزن صد من ... رسد

و خرطوم او بینی است که بآن طعام و آب میگیرد و در دهن می نهد و بآن

حک می کند و آواز او شبیه جثه او نیست زیرا که مانند آواز کودکان

آواز می کند و نوشش ... است که درختهای عظیم را از بیخ بر می کند و خانها

خراب میکند بیک حمله و فهم بسیار دارد و هر چه فیلبان گفت از سلام و ملوک

و غیره بجا میکند و با جنس مقابله بسیار میکنند و مغلوب از آن تابع و خاضع غالب

می باشد و گوشت طویل دارد و حمل بسیار بزرگی دارد و کام ضعیف دارد

که گاهی با انسان میکند رد و در او را از کلام او نمی شناسد و از علما گفته که

چهار صد سال عمر فیل باشد و فیل با گربه عداوت است و گاه از گربه بگریزد و همچنان

شیر از خروش سفیدی بگریزد و همچنانکه عقرب و تیلیه می بیند و زغدرا می بیند و بول

محرم سنه سه صد و هشتاد و دو از تاریخ ذی القرنین که پیغمبر علیه السلام در مکه متولد بود

ابرهه از جانب اصحمه پادشاه حبشه قصد کرد که کعبه معظمه را خراب کند و سبب آن

بود که در صنعا کلیسه ساخته بود که مردم ترک زیارت کعبه کنند و متوجه آن

کلیسه شوند شخصی از بنی کنانه شبی در کلیسه رفت و پلید ساخت نجاست

این حرکت ابرهه را بغضب آورد سوگند یاد کرد که البته کعبه خراب کند و با لشکر

متوجه کعبه شد و فیلی محمود نامی که بسیار قوی با دوازده فیل دیگر با او بود چون

به مغمس رسید که تا کعبه دو ثلث فرسخی است ابو رغال که رهنمای او بود

بمرد و عرب در او را سنگسار کردند و هنوز هرکه بانجا رسد سنگ بران قبر

می زنند و از مکه می آیند بعضی با نجا مزبله سازند چون راه نمایان کرد

ابرهه جمعی فرستاد بمکه و دولت بسیر عبدالمطلب گرفتند و جمعی از اهل مکه قصد

جنگ کردند با ایشان چون معلوم کردند که طاقت ندارند ترک جنگ کردند

و فرستاد ابرهه کسی بگه که مقصود ما خراب کردن کعبه است نه جنگ با شما اگر شما

جنگ نکنید از شما

یکی به خواهی شما بیرون برم عبدالمطلب جواب رسول ابرهه گفت که ما نمی خواهیم

حرب با ابرهه و حاجتی نداریم این خانه خداست و خانه خلیل او ابراهیم خدای تعالی

نگاه خواهد داشت خانه خود را کسی که خواهد که آن را خراب کند و عبدالمطلب

رفت بجانب ابرهه چون عبدالمطلب شخصی جسیم و تازه رو بود و بر وی هیبتی

که هر کس او را میدید دوست میداشت و سخن او در همه کس مقبول بود

چون نزدیک ابرهه رسید با ابرهه گفتند که این بزرگ قریش است

و مردم را طعام میدهد در زمین و طیور و وحوش را طعام میدهد در کوهها

چون ابرهه عبدالمطلب را بدید تعظیم کرد و بر تخت پهلوی خود نشاند و ترجمان

گفت بپرس که چه حاجت داری عبدالمطلب گفت حاجت من این

ملک است که دویست شتر من باز دهد چون این سخن بشنید ابرهه

ترجمان گفت که بگو که چون ترا دیدم تعجب کردم و چون این سخن گفتی

ترک کردم ترا یعنی نیکوی با من از جهت دویست شتر و ترک میکنی خانه

که دین تو و دین پدران است من از جهت این خانه آمده ام که خراب

کنم و آن هیچ نگوی یعنی عبدالمطلب گفت که من رب مالک شترانم

و این خانه را ربی است که باز دارد ترا از هدم آن ابرهه گفت چه منع کرد

و عبدالمطلب هفت بود و بر روی او هیچ توانایی و او ... ابرهه

شتران عبدالمطلب واو بازگشت بقریش و خبر کرد و باقی وامر کرد

ایشان را به سر کوه رفتن تند مکه بکوهها و غارها و خود آمد و حلقه در کعبه

گرفت و دعا کرد از الله تعالی که این خانه تست و تو حافظ او هستی نگاه دارم

و سخانه را العبده با قریش متوجه کوهها شد و منتظر بودند که ابرهه با مکه چه کنند

چون صباح شد و ابرهه با لشکر مستعد شد که داخل مکه شود و خراب کند

و فیل محمودی پیش کردند هر چند آن فیل را میزدند که پیش رود نمی رفت

و چندان بزدند که فیل خون آلوده شد اما بر نخاست و قدم پیش ننهاد

پس او را از دنبال بنمودند بر خاست و متوجه شد پس باز او را متوجه

بکعبه ساختند باز پیش نرفت در آن حال حقتعالی فرستاد پرنده ابابیل

که زد ایشان را بسنگ ریزها پس افتادند هر یک براهی و هلاک شدند

و ابرهه را آبلستان افتاد و جدا از ایشان تا بصنعا رسید و مرغی

بالای سر او بود تا زمانی که پیش پادشاه حبشه آمد و چون حکایت تمام کرد

آن مرغ که بالای سر او بود سنگ بر او انداخت و او را نیز هلاک کرد

و بعضی گفته که ابرهه جد نجاشی بوده که در زمان مصطفی علیه السلام بوده

و ... بچاه ... که اصحاب فیل هلاک شده بودند پیغامبر علیه السلام متولد
شدند الحاصل حرام است اکل فیل بر مذهب مشهور و صحیح امام شافعی
حنفیه مذهب امام اعظم است که او حرام است زیرا که ناب دارد کما صرح
الزیلعی وغیره و رافعی از ابوعبدالله الشافعی روایت کرده که او حلال است
و امام احمد میفرماید که فیل از اطعمه مسلمین نیست و درست است بیع
او زیرا که بروی سوار میشوند و ازوی نفع دیگر مثل حمل وغیره میگیرند
کذا فی العینی و در بحر الرائق مسطور است که جلد و پوست فیل نیز بدباغت
پاک میشود نزدیک امام اعظم و ابی یوسف زیرا که در حدیث ثوبان آمده
است که پیغامبر علیه السلام برای فاطمه رضی الله عنها خرید کرده بود دو سوار
از عاج و عاج دندان فیل را گویند کذا قال الجوهری و بیهقی آورده است
که نزد رسول خدا صلعم شانه از عاج بود که استعمال میکرد آنرا و در بعضی روایات
آمده که فیل نجس العین است نزد امام محمد پس اگر آنکه از حلقوم او برمی آید
بر پارچه یا بدن آدمی برسد شستن آن واجب است دار الشحه
بچکد مثل سرهای سوزن چندین معتبر نیست اعتبار ندارد پس شستن او را
وجه ... و علی ... قیاس فی جمیع النجاسات کذا فی المختصر و شیخ

دهلوی علیه الرحمه گفته نقل کرده امام احمد حنبل [illegible]

و دیگر البته چنین است و از سلف منقول است که استخوان مردنی مانند فیل

و جز آن انتفاع میکردند و از آن دهان می نمودند و شانه میساختند و بعضی از آثار

آورده که آنحضرت صلعم را شانه بود از عاج و آورده اند که برای فاطمه رضی الله عنها

دستوانه خریده از عاج و مشهور است که عاج نام دندان فیل است و بعضی از

محدثان گفته اند که نام حیوانی دیگر است دریائی که از زبر او دیل [illegible] رسد بفتح

دال مهمله و جیم و بعضی گویند که نام سلحفاة بحریست و در صحیح بخاری که اصح الکتب

بعد کتاب الله است مذکور است که گفت زهری در استخوانهای حیوانات

مرده مانند فیل و جز آن از آنچه خورده نمیشوند دریافتم مردم بسیاری را

از علماء پیشین که شانه میساختند از آن استخوانها و روغن میکردند در آنها

بجائی که نمی دیدند بدان باکی و این دلیل طهارت است نزد ایشان

و مسئله نجاست عظم و رس یعنی هر حیوان مرده ماکول اللحم باشد یا غیر ماکول

و طهارت آنها مبنی است بر ثبوت حیات و عدم آن و آنها را

این نزد و طاهراند نزد امام اعظم زیرا که حیات نیست در آن بدلیل

عدم تألم به بریدن آن و چون حیات نیست [illegible]

زیرا چه موت زوال حیات است و نجس است نزد مالک و شافعی لیکن نزد
مالک عظم فیل طاهر است بدکوه زیرا که بعد از اکل طاهر میشود بدادوه و نزد شافعی
نجس است بفروشند و در رنده [illegible] و در صحیح بخاری مذکور است که گفت محمد بن سیرین و
ابراهیم نخعی باک نیست بخرید و فروخت عاج پس طاهر شد زیرا چه بیع نجس
جایز نیست عاج بخفیف جیم جوهری گفته استخوان فیل است و مشهور خاص دندان
فیل است و انکار کرد خلیل اینکه نام کرده شود غیر دندان فیل را عاج [illegible] الحیوان
لیکن چرک گوش او را با آب بخورد هفت شبانه روز در خواب بماند و هر که
دو یا سه نوبت بر برص طلا کنند رفع رساند و استخوان فیل هر گاه که با درخت
از کردن بچه فرع بکند و هر جا که استخوان او بیاویزند از درختی آن سال میوه
بار نیاورد و هر گاه که دفن کنند استخوان او در جایی که پشه باشد بمیرد
و هر کس که از خرده عاج هر روز دو درم با آب و عسل سرشته بخورد قوت
حافظه زیاده شود هر زنی که نزاید و هفت روز از این دو درم با آب
و عسل بخورد و شوهر با او مجامعت کند بعد از آن آبستن شود باذن
الله تعالی و اگر کسی را فسخ باشد و در پوست او تعویذ کند به شود و دود
[illegible] ست بواسیر ابن اوی بکسر همزه و

اسکان بای موحده و نون و همزه ممدوده بالف غیر ملفوظه بود و اشـ بید
الف مقصوره شغال و بهندی سیال بکسر اول و کسر دوم باشند و تبابه اوی را
جماعت شغال با بفتح شین معجمه و غین منقوطه بالف کشیده مدم
نده جانوریست معروف و مشهور و او برزخ است میان گرگ و روباه
گویند در زمان سلطان نوشیروان عالم بهم رسیده بود و پیش ازان ایا
هرگز بهم نرسیده بود و او را ابن اوی بدین جهت میگویند که اوی گ
بلغت جاکرمن است و او جای میکرد در غیر جنس خود و آواز او
مشابه گریه طفلان است و ناخن او کلان میباشد و او حمله میکند بر غیر خود
و هر چیز را که صید میکند میخورد و کیان ازوی خوف بسیار دارند
چنانکه اگر بر درخت باشند و ابن اوی زیر آن درخت گذرد خود را
می اندازد بر زمین و در مخزن گفته که او در جمیع بلاد میشود و در ویرانها
بیشتر مأوی دارد و در روز کم بر می آید و از مردم گریزان و حیله ور و مکار
و وقت شام از خانهای خود بر می آید و قریب بربع شب که گذشته باشد
میکند و باطراف میرود و همینکه یکی آواز میکند همه باتفاق آواز میکنند و
مرغی و جانوری خرد تر از خود را میرود

بناچار خود میبرد و بند و هیچ گاهی با سنگ ریزی جمع میشود و دماغ حاصل میکرد در

الحلم در مذهب شافعی بدو قول است صحیح ابو حامد شافعی قابل

حل است و در محرر و منهاج و حاوی صغیر است که اکل وی بر آدمی

حرام است و هو المختار زیرا که ناب دارد و بناب حمله میکند و عجیب است

از شافعیه که این آدمی با وجودیکه ضعیف الناب است مانند ضبع و ثعلب

بلکه ضعف منها او را حرام میدارند و آن هر دو را حلال و نزد امام

اعظم حرام است زیرا که ناب دارد و لذا فی الزاهدی و بمذهب امامیه نیز حرام

و نزد مالک و احمد حلال کذا فی الفواید الجلالیة **الخواص**

رباب او را در خانه بگذارند در میان اهل آن خانه جنگ شود و گوشت

او در رحمت دیوانگی و زحمت صرع که در آخر ماه پیدا میشود سود مند

باشد گوینده چشم است او را بر چیزی بندند چشم زخم نرسد **البقرة**

الاهلیة والوحشیة گاو خانگی و جنگلی بره بکره ها و رای

مهملة مشدده و رای تا نیث در آخر موئث بقره است بکرها و رای مشدده

گاو نر هر دو جمع بقر است و بقره جمع جمره موئث است و بعضی

گفته اند تا و ماده در وی برای نا سه و او را سقد نیز گویند بکسر سین مهمله

و قتیکه بون متعدده مشابه بجماعت و او جیوانیست که الف میگیرد با دمی
حق تعالی خلق او کرده از جهت دفع موش و جوانان گربه همانی بشرست چنانچه
منقول است که اعرابی گربه بگرفت و نمیدانست که چه جانورست ناگاه مرد
رسید از مرد گفت این سنور چیست بعد از ان بشخص دیگر ملاقی شد ان شخص
گفت که این قط چیست و ملاقی دیگری شد گفت این هر چیست و ملاقی
دیگری شد گفت این ضیطل چیست اعرابی گفت بردارم و بعد فروشم که یک ر
حق تعالی مراد رین جبر بسیار چیزها بازار آورد و پرسیدند که بچند گفت بصد درم
گفتند نیم درهم نمی ارزد اعرابی انداخت ان گربه را و گفت لعنت خدای
بر این با که نام بسیار دارد و بهای اندک منقول است که اهل سفینه نوح
علیه السلام از موش در زحمت بودند حضرت نوح علیه السلام دست در پیشانی
شیر مالید شیر عطسه زد از بینی او گربه افتاد و شبیه ترین چیزی به شیر
گربه است. و او ظریف و لطیف است و بلعاب خود روی خود را مسح میکند
و هر گاه که بدن آلوده شود بچیزی پاک میکند آنرا و در آخر زمستان او را شهوت
غالب میکند و منالم میشود بسیار از ماده بسبب شهوت و متصل فریاد میکند تا این ماده
رفع میکند شهوت و ماده او چون گرسنه شود بچه خود را بخورد و بعد

بدیه از بهت [illegible] و هرجا که باشد می‌کشد حق جهودی می‌کشند

تا بوی آن موش بشنود و از سوراخ بیرون نیاید و در خانه که الفت

دارد آنها نگذارد و آنجا چنگ سخت می‌کشد بار شان و هرگاه که عنبری می‌سوزند

می‌گریزد جهت آنکه [illegible] و [illegible] در دل فتیل [illegible]

نهاده از گربه چون گربه را می‌بیند می‌گریزد و در سالی دو نوبت آبستن می‌شود

و مدت حمل او پنجاه روز می‌باشد و گربه بر سه قسم است خانگی و صحرائی

و گربه زباد و بعضی رابی سنجم و بابی موحد و گربه صحرائی است دم دراز

دارد و موی او لباسی نزدیک تر است و رنگ او که مانند نور باشد

از طرف هندی آورند چرک او سیاه و در شکم و ران دوم رومی باشد بوی

وی مانند مشک است و این پاک است لذا فی الصدقة الحکم

نزد لیث بن سعد و زهری و ابو یحیی که شافعی المذهب حلال است و پاک

است و نزد امام اعظم خوردن گوشت همه اصناف گربه حرام است و نزد

امام مالک و امامیه اسماعیلیه مکروه است و از امام احمد روایت مختلفه

آمده و اصح آنست که در مذهب او نیز حرام است چنانچه در مذهب صحیح شافعی

حرام بدلیل حدیثیکه ترمذی و ابو داود روایت کرده از جابر

که آنحضرت صلعم نهی کرده است از خوردن [illegible] از خوردن بهای سنور

گربه را بفروشند و بهای آن را بخورند پس خوردن گربه حرام است باتفاق ائمه و جواز

بیع وی و اکل ثمن خلاف است نزد ما حنفیان و امام نووی و اکثر شافعیه مر گربه

گربه خانگی را بهای ستانیدن روا است و بعضی علما گفته اند که مکروه است بحدیث

مذکور و علمای مجوزین جواب داده اند ازین حدیث که منع در گربه صحرایی است

که از آن نفع نمیتوان گرفتن و نگاه نمی توان داشت و صاحب حیوة الحیوان گفته

که بجای او حلال است و آن مذهب کافه علما است و طیبی در شرح مشکوة گفته که

نهی از بیع سنور نهی تنزیه است و بیع وی صحیح و اعاده وی جایز است نزد جمهور علما و

انچه روایت کرده شده است از ابی هریره و از جماعه تابعین احتجاج کرده اند

بظاهر این حدیث ملا امام مالک و احمد و دارمی و نسائی و ابن ماجه از ابو قتاده

روایت کرده اند که آنحضرت صلعم فرموده که گربه نیست پلید که آب خوردن آن اند [illegible]

وی پلید کرد و بدرستی که از طواف کنندگان و گردبرآیندگان است اگر نر است

از طوافین است و اگر ماده است از طوافات و مراد اینست که چون وی گرد

ایشان بسیار میگردد اگر حکم نجاست پس خورده او کنم در حرج و مشقت افتید پس آن

رخصت بوده یا مراد اینست که وی در حکم گرد ستانی [illegible] و خانه جستا بلا

برعهده بر نفقه باشد لازم با وی مهربانی و سناه با

مسئله مسائل همه اینها نزد امام اعظم سؤر هره مکروه است اگر آب دیگر یافته شود

وضو کند بآن و تیمم نکند و اگر با وجود آب پاک سؤر هره وضو کند جایز بود

لیکن مکروه و نزد ابی یوسف و ایمه دیگر طاهر است و قول امام اعظم کراهت

بجهت آنست که بحدیث دیگر هره را از سباع خوانده و سؤر سباع نجس است

چنانچه حاکم از ابی هریره روایت کرده که رسول خدا صلعم گفته سؤر سبع

نجس لیکن حدیث انها من الطوافین آورده نجاست را بکراهت آورد و اگر هره

شاشه کند در چاه کشیدن تمام آب واجب است و همچنین است وقتیکه

در کشاکش گربه در چاه افتد زیراکه وقت فرار خصیه ازوی خارج میشود

کذا فی الخزانه و سؤر هره مکروه است بکراهت تنزیه هو الاصح کذا فی الخلاصه

و اگر هره موش خورد و بعد ازان آب نوشید فی الفور آن آب نجس است

و اگر بعد یکساعت و دو ساعت آب نوشید نجس نیست زیراکه نجاست

بلعاب زایل شد لیکن مکروه است بکراهت تنزیه کذا فی السراجیه و در

خزانه آورده سؤر القضاة منقول است که شاشه هره و افکنده او نجس است

و در نظم روایات [illegible] یکپارچه را و در حاویه از نصاب مسطور است

که اگر در ظروف بره شناشته کند فاسد میشود و اگر

بره که در ثبات ضرورت است زیرا که بعد از شناشته در خل میشود و میچسبد که بثبات

پس ازان احتراز ممکن نیست زیرا که در ثبات ضرورت است زیرا که در

شناشته در خل میشود و میچسبد بثیاب پس ازان احتراز ممکن نیست از علی بن

احمد سوال کردند از ماهی که خرسش تا آب بشد که ازان بره نوشیده بود فرمود

مکروه نیست کذا فی مطالب المومنین و اگر کسی را بره باشد که مرغان را میکرد

و طعام مردم میخورد و این عادت وی شده باشد بروی تاوان است بر

چیزی که از کسی تلف کند بمذهب امام شافعی اما قیاس مذهب امام اعظم آنکه تاوان

نیست مگر او را گویند که از گربه تو ضرر است دفع کن اگر او دفع نکرد بعد ازان

که آن تاوان بعید ازان ضرری برسد تاوان است کذا فی الصیدیه اگر کسی گربه

بکشد درین تفصیل است بمذهب امام شافعی اگر در وقتیکه ضرر میرساند گربه

را میکشد مثلا روا باشد و اگر درین حالت نباشد روا نیست و بعضی علما

گفته اند که اگر در سلم بچه دار در هیچ حال کشتن روا نباشد اما بمذهب امام اعظم

گربه که ایذا میکند و ضرر میرساند روا باشد که بکارد تیز سر ببرند لیکن نشاید که

سر ببرند گوش او را بمالند خدا که باشعارف باشد و دردم الخ

... [illegible] ... و آن به اهل کاه نخورد و ستوران بکار نکنند و جگر او را بر صورت

بر دوام خویش می‌پرورد به بیند و دفع کند و مشهور آنکه به صحرای کلان بزرگ یابند [illegible]

که به نفع [illegible] **النملة** بفتح نون و سکون میم و فتح لام مورچه و بهندی

چیونتی نامند و بزرگ آن را [illegible] و کبرا گویند نملة یکی از جن نمله بفتح نون

و کسر میم نمل آنک طعام منقول نقل میکند و از آن صید نمیچه رسیدن است و مورچه

را نمله گویند بجهت نقل او و بسی کثرت حرکت او و قلت پایهای او و مورچه

جفت نمیکند بلکه از وی چیزی اندک ساقط میشود بر زمین و او بچه میشود

و او از همه جانوران در طلب روزی حریص تر است و اگر می‌یابد یکی از آنها

چیزی را بیکدیگر را اطلاع مینماید تا دیگران هم بگیرند و قوت خود را در زمان گرما

ذخیره مینماید برای زمان سرما و دانها را که ذخیره نهد دو نیم کند که سبز نگردد

مگر کشنیز را که بهمان گذارد و دو نیم نمیکند که اگر دو نیم بکند گاهی بیشتر که دانها

گنده شود و اگر گنده شود بیرون می‌آرد از خانه خود و بر زمین پراکنده

میسازد و در این حرص بعضی گفته‌اند که هیچ وی از خوردنی نیست چرا که

ضعیفه ندارد بلکه مورچه دانه زنده و از اسباب هلاک [illegible] و مقابله بر

بر غیر آن [illegible] عصا فرو میشود و هیچ حیوان نیست که از طاقت بدن خود

زیاده بردارد دیگر مورچه که دو چند می بردارد و حاکم خر بردار
حرب ... الاکه برای وی در ان منفعت نیست و قوت شامه آن غالب بر
از حیوانات دیگر الحاکم در ... از شافعی ... روایت است ... بر دات
حرام است بسبب ورود نهی از قتل او و نزد امام مالک حلال است باز است
و نزد امام ... حرام است زیرا که از حشرات الارض است که صحیح بالبر جمله
واگر ایذا و ضرر نرساند مکروه است کشتن او بلکه حرام است و چون ایذا
کند جایز است کشتن او و اما در آب یا در آتش انداختن و سوختن
خانه وی روا نیست و در کشتن او تفصیل است و آنچه کلان و درازه
پا هی است وا ز ایشان ضرر نیست کشتن وی روا نباشد و مورچه خورد
که در وی ایذا و ضرر باشد کشتن او روا است ... چه مورچه در دهان
یا در دست و پای خود دارد مکروه است خوردن وی و در این باب
حدیث نقل کرده اند از حضرت رسول صلعم که منع فرموده اند کذا فی
الصدیه ... در شرع ما روا نیست سوختن حیوان و همچنین است حکم ... و
جز آن در ... امیر المومنین از محمد بن مسلمه در قتل نمله آورده که گفت
اگر ایذا کند ترا بکش آنرا و اگر ایذا نکند مکش و لغت است ... الوبت

ـه و مانند این اخذ میکنیم یا فرقی میان مبدء هم و مکروه نیست انداختن
مورچه در آب و سوختن نمل مورچه تمل واحده کذا فی جامع الرموز و در
صحیحین آمده که گزید مورچه پیغمبری از پیغمبران را پس امر کرد و سوخته شد قریه
نمل که سوخته شود پس سوخته شد پس وحی فرستاد خدای تعالی بسوی آن
پیغمبر که از جهت گزیدن یک مورچه که گزید سوختی گروهی را که تسبیح میکردند خدا
را و درین دلیل است بر جواز قتل نمله و بر عدم جواز در غیر حالت ایذا
کذا فی الکبری و در هدایه در جنایات الحج ذکر کرده که در قتل نمله هیچ جبر نیست
و مراد از نمله سیاه های ریزه که ایذا نمیرسد و آنچه آدمی را میگزد حلال است
قتل او و از ابو جعفر سوال کرده شد از القا کردن مورچه و دیگر در آب
که ایذا میرسند در نشف آفتاب درست است یا نه فرمود مکروه نیست زیرا که
دران منفعت است برای آدمیان آیا نمیدانی که مردی گیرد ماهی را و
می اندازد در آفتاب پس مکروه نیست کذا فی الحاوی الخواص
بیض مورچه با عانه بچه که بالغ نشده باشد مالند موی بر نیاید و اگر بچه مورچه
در خانه اندازند اهل آن خانه متفرق شوند اگر گوگرد با زهره گاو در خانه
مورچه بریزند بمیرد و اگر مورچه را در روغن زیت بجوشانند و از آن زخم

قطره [illegible] بگوش کسی که آواز کند چکانیدند هم چنانند الضفدع [illegible]

[illegible] فا و کسر دال مهمله و آخر بر وزن زبرج و بفتح ضاد و دال هم بر وزن جعفر

بضم ضاد و فتح دال و بکسر ضاد و فتح دال نیز آمده جمع ضفادع است و بعضی گفته

ضفدعه مونث ضفادع و ضفادی جماعت و ضفدع الماء ای کثرت ضفادعه

شد و به فارسی بفتح جیم پارسی و عین منقوطه و زای هوز جانوریست آبی

که آنرا ورق و غوک گویند و در فرهنگی به بیدان آمده که چغز آواز و صدای

غوک را مانند و ضفادع انواع کثیره دارد و گاهی از جفت نر و ماده پیدا میشود

و گاهی بغیر آن متولد میشود از آب ایستاده اندک بسبب عفونت و از عقب

باران پیدا میشود بمرتبه که گمان می برند که از ابر افتاده است و حال آنکه

فی الحال در آن زمین مخلوق میشود ولی آنکه از نر و ماده پیدا میشود در [illegible]

ندارد و بعضی آواز می دهند و بعضی آواز نمیکنند و هر که آواز میکند برآن

می آید که آواز و از نزدیک گوش او و بیرون آب آواز نمیدهد و هر که آتش

را بیند آواز نمیکند و حیرت ماند و لایزال نظر در آتش دارد و از ابن عباس

مرویست که ضفدعی از ترس خدا خود را در آتش انداخت پس ثواب داد

او را حق تعالی آب سرد و گردانید آواز او را تسبیح و ابو عبد الله قرطبی

کرده ذکر چغز

حضرت داود فرمود که تسبیح کنم امشب تسبیحی که تسبیح نکرده باشد
هیچ احدی مثل آن تسبیح آواز داد صفدعی با داود فیما میلنه
عزوجل تسبیح خود و حال آنکه هفتاد سال است که مرا زبان خشک نشده
از تسبیح تو میکنم و مرا ده شب است که طعام نخورده ام
از جهت اشتغال بذکر حضرت داود علیه السلام فرمود که آن دو کلمه
چیست صفدع گفت یا مسبحا بکل لسان و مذکورا بکل مکان و ثعلبی روایت
کرده از انس بن مالک که داود پیغمبر علیه السلام گمان برد در نفس خود
که مدح نکرده احدی خالق را با فضل از آنچه مدح کرده او پس فرود آمد
فرشته ملکی و داود در قرائت بود آن فرشته گفت یا داود فهم کن
که چه آواز میدهد صفدع حضرت داود گوش کرد تا آواز صفدع را
شنید که میگفت سبحان الله و بحمده منتهی علمک پس ملک گفت حضرت
داود را که چگونه دیدی داود فرمود که بحق آن ملکی که گردانیده مرا فدای
تو من مدح نکرده ام خدا را باین مدح ابن سینا گفته که در سالی که صفدع
بسیار باشد از عقب آن دران و بار و با واقع شود
نزد بعضی از شافعیه که قایل اند بحل جمیع ما فی البحر گماهند مالک صفدع

۱۴۷

را بعضی حلال گویند لکن در اصح مذهب است فهی حرام

آنچه نجس است از قبیل او در نزد حنبلیه و امامیه حرام است و التفصیل ...

و السمک فقد کره و نزد ما حنفیان حرام است هر جانور که در دریا باشد الا ماهی

عجز ها دارو که در آن ضفدع باشد آنرا بکار بردن روا نیست

در سنن نسائی مرویست طبیبی ذکر کرده که در دارو ضفدع بکار

می آید او را نهی کرد از قتل ضفدع و بکار بردن آن در دارو و در

مردار مائی المولد ای جانوریکه جای زادن او آب باشد آب نجس

نمیشود از هدایه مفهوم میشود که مائی المولد آنست که تولد جای او در آب

باشد و در خلاصه گفته که مائی المولد آنست اگر بیرون آید از آب بمیرد

همون ساعت پس بر این قیاس سرطان و ضفدع مائی المولد است و در

تغیر آنها نیست کذا فی البرجندی لیکن ضفدع داخل در قسم آن چیز است

که خون سایل نمیدارد کذا فی البرجندی و در خزانه است که اگر ضفدع

کبیره که برای او خون سایل باشد در آب بمیرد نجس میکند و در کنز گفته

که ضفدع دوم سایل نمیدارد از موت او آب نجس نیست مراد عینی شرح

کنز گفته مراد از ضفدع بحری است نه بری و در ... و در هدایه گفته که ضفدع

که صفدع و سایل مدور و زیرا که دائم همیشه در آب ساکن می باشد و اندر سر او چیست
ضفدع بری اگر بمیرد و در آب باقی بماند آن حال باز است که متعفن ریزه
ریزه شود و ابسته [illegible] زیرا که اجزای صفدع در آن هستند و صفدع
[illegible] هست و همچنین است حال هر غیر ماکول اللحم و در تاتارخانیه است
که اگر صفدع بحری ریزه ریزه شود و در آب [illegible] و در آن [illegible] است در
بدایه نقله که صفدع بری و بحری برابر است در حکم و بعضی میگویند
که صفدع بری اگر کلان باشد و در آن خون سایل باشد [illegible] مفسد
بر آب [illegible] و خون و فرق در میان بری و بحری آن است که در میان
انگشتان صفدع بری فرجه نباشد و ستره نباشد و در بحری فرجه
نباشد کذا فی الخزانه **الخواص** هرگاه که صفدع بدو پاره
کنند از سر او تا اسفل او و در آن نظر کنند بان شهوه او غالب شود
و بسیار میل کند بر دو هرگاه که زبان او را در زیر زبان بچه باشند کسی را
که [illegible] بوزدی باشد قرار کند اگر [illegible] گروه باشند و خون او را
بر موی که طلا کنند در محلی که موی کنده باشند از آنجا هرگز موی بر
نیاید **السرطان** بفتح سین و رای و طای مهملات و نون

در آخر هیچ بانک دارو را کردم آب پخته شد و آنرا افطار در فقره یک بوتیمار
و به با نیکو آشامیدند و آن جانوریست آبی معروف که دست و پای بزرگ دارد
دارد و در خشکی و آبی هر دو راه رود و نان او از آب است و در خشکی شد و سخت
میشود و دندان او بسیار دارد و پشت او محکم است کسی که او را و بد حوالی کی هم
دوم می آید و چشمان او در دو کتف اوست و دهن او در سینه اوست و او را
هشت پا می باشد و یک جانب راه می رود و در زمستان آب هوا میکند و در سالی سه سنشان
نوبت پوست می اندازد و خانه خود را دو در می سازد یکی بطرف آب و دیگر
بطرف خشکی و چون پوست می اندازد دری که بطرف آب دارد محکم میکند
از ترس ماهی و دری که بطرف خشکی است باز می ماند از جهت وزیدن باد
تا اعضا خشک و محکم شود و چون محکم شد این دری که جانب آب است باز
میکند و طلب معاش میکند و اگر او را در سوراخ بر پشت افتاد در آن حال
مرده باشد علامت همینست و در آن ولایت از آن جهت بلای آسمانی
و هر گاه که او را بیاویزند بر درختی که میوه نمیدهد آن درخت بسیار میوه دهد
گفته اند که در دیار حبش سرطان که بیرون می آیند سنگ میشوند طبیبان
آنرا میگیرند و از آن دارو میسازند از جهت روشنی چشم و بردن سفیدی

سلها یعنی اهل چشم و حلق سرطان را زایل کند و شامل است سلکه از صدف

پیدا میشود و مروارید می آید بعد از آن جو الد پیدا میشود والحکم

حلال است نزد مالک و در یک روایت از شافعی و نزد امام اعظم و در

صحیح مذهب شافعی حرام است از جهت خباثت و حرمت و آن مثل صدف

است و جزو ما حقیقت آن جانور دریایی است و سوا ماهی از جانوران

دریایی هیچ حلال نیست و سرطان ماهی نیز حرام است بسبب آن او

را ... از رمل الجواهر اگر او را بر درخت ببندد در آن سال بار نه میوه او بسیار

شود و گوشت او را در رخصت بسیار نافع است خصوصا برای مسلول و مفلوج

السلحفاة

بکسر سین مهمله و فتح لام و اسکان حای مهمله و فا و الف

و ها وقفی و در آخر دابه ایست دریایی و در صحاح گفته که بضم سین و در صراح

گفته که بضم سین با جمع یعنی لشف سلاحف جماعت و در ... گفته بضم سین

و فتح فا یعنی سنگ پشت است و کشف نیز گویند و لاک پشت نیز گویند و بعضی

بچها خورند و هرگاه که بیضه بخورد که جمع شود با ماده و او میکند و چشم

پیدا میکند و ... میکند فی الحال ماده مطیع او میشود و آن ...

نمیشناسد آدمی و چون بیضه ها را نظر کردن و در چشم خود بچه بیرون آرد و حکم

او محکم است که هیچ ندارد و دو نباله میسکند و ترا بمعدن می برد و قلیما به

و مار چندان خود را بر پشت او میبندد که بجای خبر دارد او را جثه عجیب است در صید

کردن چون مار از آب بیرون می آید و خود را در خاک می مالد و پنهان میشود

در محلی که جانوران تا آب خوردن می آیند و لیش بر جستن هر جانور که می رسد

میگیرد و بآب ... و در آب می برد و چندان نگاه میدارد که آن جانور می میرد

بعد از آن میخورد و نر او دو ذکر دارد و ماده او دو فرج دارد **الحکم**

بعضی از علمای شافعیه و مالک قایل حل او است و ابن حزم از شافعیه میگوید

که بری و بحری هر دو حلال اند و بعضی او نیز حلال است و رافعی از شافعیه تحریم

او تصحیح کرده کما هو مذهب الامام الاعظم از جهت استخباث او و نیز آنکه اکثر خوراک

او مار است کذا فی حیوة الحیوان و التفصیل مر فی السمک **الخواص** چون

او را کباب کنند در باغی که میوه کم بار داشته باشد بر پشت اندازند چنانچه پاره های

وی اطراف آن باغ باشد میوه آنجا بسیار حاصل برساند و خوردن او را باعث زحمت

مفاصل نیک است که برای مفاصل مالند و ظرف ذنب او وقت هیجان شهوت

بر خود دوسیدن موجب زیادتی قوت باه است **التنی لقطین** ابن بابل

آن جانوریست که در اصح مذهب شافعی حرام اند و طیران میکنند و می پرند

دوم چیزی بدر از جمله الغراب الاسود الکبیر ای زاغ سیاه
بزرگ که او را جبلی گویند یعنی در کوه باشد الحکم آن حرام است برین
صحیح شافعیه و نزد شافعی ... و در تهذیب الحسین الشافعی حلال است و حکم شافعی
چنین بود مگر در ... پندارم زاغ سیاه بزرگ است و نزد ما حنفیان جمیع اقسام
زاغ حرام اند مگر آنکه دانه میخورد و نجاست نمیخورد و در مذهب مالک جمیع
اصناف زاغ حلال است و تفصیل المذاهب مع الدلائل گذشت اولا العقعق
بفتح هر دو عین مهمله و قاف اول که در زبان عقعق است ساکن پرنده
است ابلق سیاه و سفید آواز او مشابه عین و قاف است آواز اش را
عقعقه گویند و فارسی او عکه است و آن بفتح عین مهمله و تشدید کاف و های
مدوره نام مرغیست معروف و آن از جنس کلاغ است ابلق و سیاه و سفید
میباشد عبد العلی برجندی میفرماید که عکه از قسم زاغ است دم دراز دارد
و در آن سیاهی و سفیدی است و بعضی او را کالنجه و قالنجه گویند و در
حیوة الحیوان است که عقعق مرغیست بقدر کبوتر بر شکل غراب و جناح او
بزرگ تر است از جناح کبوتر و سیاه و سفید است و دنبال دراز دارد و او را
قعقع نیز گویند و خانه در زیر سقف نمیکند بلکه در جاهای مشرف خانه می

با طبع خبیث است و بدزدی و خیانت روزرا وصف البند چون ...

بوم در رخت مهمان میبارزد و از جهت آنکه اگر شب پره ... یک نحو ...

ربوده شده میشود و فوت ... مهمان سپیکنند ...

واگر بوم را میبیند فی الحال می درد و در چشم وارد ...

در حل او نزد شافعی دو وجه است یکی آنکه خورده میشود

مانند زاغ است و دیگر آنکه حرام است و آن اصح است کذا فی الروضه تبعا

للبغوی والبوسحی و در امام احمد میگوید که اگر مردار نمی خورد لا باس به است و

بعضی حنبلیه میگویند که حلال است چنانچه مذهب مالک است و نزد ما حنفیه

حلال است و بران فتوی است و قاضیخان نقل کرده از ابی یوسف که پرسید

ابا حنیفه را از خوردن عقعق فرمود لا باس است گفت ابو یوسف نجاست

هم میخورد فرمود که وانه هم میخورد پس مشابه شد مثل ماکیان غلیظ خوار کذا

فی البرجندی و بجز در ظهیریه مذکور است که باکی نیست بخوردن عقعق

و هدهد و خطاف و در هدایه گفته لا باس است باکل عقعق و در عینی است

عقعق خورده میشود در مذهب حنفیه و هو الاصح و کذا فی الزیلعی انتهی و

در مطالب المؤمنین است که خوردن عقعق در اصل حلال است لکن مستحب نیست

ثابت است و در آن مشهور است بر که بعضی میخورند و بعد آفت رسیده گذرد
ی از کرامات ائمه اطهر بوده اند بعد امام اعظم است که اگر کسی سر برین رفته
باشد که هیچ ضرر و درد و دست و عقعق نشود و تا بر گردد کافر شود گویند نهی رضاب
از طعام و ثابت است نام آن یعنی است که کافر شود مجرد این گویند فی حیوة الحیوان
در صید به است و در گوشت آن بحث اختلاف است احتیاط در ترک خوردن آنست

خطاف بضم خای معجمه و طای مهمله مشدده و فا در آخر پرنده
ایست سیاه آنرا فراستوک و فراسک و پرستوک گویند و بهندی ابابیل
و الیفا و ... دیوری نامند گویند فی مخزن الادویه خطاطیف جمع است
و ایشان را زوار هند میگویند و خانه ها در جاها دور از آدمی میسازد
تا کسی را دست بر ایشان نرسد و این مرغ را مردم عصفور جنه نام نهاده اند
از جهت رغبت ندارند بچه هایی که در دست انسان است و قوت او ...
و ملمس است و از عجایبهای خطاف است که اگر چشمش بکنند باز میروید
و پیدا میشود و چیزی که میخورد و بر زمین نمی نشیند و جمع نمیشود با ماده در نظر
مردم و خفاش دشمن اوست قصد بچه وی میکند و او در آشیان خود
کرفس می نهد زیرا که از بوی وی خفاش می گریزد و آشیان خود را

از کاه و گل میسازد و فضله بچه های خود را او را بیرون می اندازد و بعد از آن
خاک می غلطد و پرهای وی را گل آلوده میکند و از آن آشیانه میسازد
چون آواز رعد میشنود از ترس نزدیک است که بمیرد و در آشیانه همچنان می باشد
بیرون می آید و می اندازد و بچه او که بزرگ شد او را تعلیم میدهد و اصحاب یرقان
بچه او را بزعفران می مالند چون بچه خود را زرد بیند گمان می برد که او را
یرقان رسیده میرود و سنگ یرقان می آورد و می اندازد و به بچه زند
و آن سنگ سنگیست کوچک که در او خطها است میان سرخی و سیاهی و مشهور
است بچه نو و صاحب یرقان آن سنگ میستاند و در گردن خود می آویزد
یا میساید و آب آن می آشامد و صحت می یابد و خواجه نصیر طوسی گفته
که معلوم نیست این سخن راست است یا دروغ و ارسطو گفته که خطاف
چون کور شود زهره خورد و در رخی که از آن عین شمس میگویند روشن میشود و در
رساله قشیریه مذکور است که خطافی مجوست که با خطافی جمع شود بر قبه
سلیمان علیه السلام و آن خطاف با وی گفت که مقصود مرا حاصل کن تا هوا از
همراهی منقلب سازم خبر به سلیمان رسید حضرت سلیمان علیه السلام آن
خطاف را طلب کرد و فرمود که چه ترا باعث شد برین سخن گفته یا ایها

چشمه الحیوان . و شنوده‌ام که فوائد این عاشقان را هوا خود بلبند

در معانی ایشان حضرت سلیمان علیه السلام فرموده که پرستو می‌گوید طلب

چند نوع است بعضی شکارها در دریا می‌کنند و خانه از نی می‌سازند و بچه ایشان

کوکاچه است ... عصفور و رنگ ایشان خاکستری است و مردم او را ... نام

می‌نهند ... و نوعی سبز می‌شود و پشت او سرخ می‌شود و

اهل مصر آن را خضری می‌گویند به جهت سبزی او و قوت این پرنده

ملس است و نوعی دیگر طویل الاجنحه و در کوه‌ها می‌باشند و خوردن ایشان

مورث ... است و ایشان را سمامه می‌نامند و بعضی این را ... نوعی نامند و این

نوع بسیار است در حرم کعبه در سقف مسجد می‌باشد در باب ابراهیم و باب بنی شیبه

و بعضی مردم گمان می‌برند که طیر ابابیل این است که عذاب کرد الله تعالی اصحاب

فیل را با این مرغان و در بعضی تفاسیر نقل ثعلبی گفته که آدم را چون از بهشت بیرون کردند

از بهشت شکایت کرد بخدای تعالی از وحشت تنهایی پس پرستو ... حق تعالی او را

... و ملازم گردانید او را و در خانه او ساکن گرفت به بینی آدم و با او ست

چهار آیه از قرآن و آن لو انزلنا هذا القرآن علی جبل تا آخر سوره و می‌کشد

صوت خود را در العزیز الحکیم که آخر سوره است الخ و در صحیفه ... الاسلام

مذکور است که در مذهب امام اعظم حلال است اما در روایت ... امام شافعی

روایت است ماوردی گفته که حرام است از جهت خبث گوشت او و بعضی

میگویند که حلال است بنابر آنکه قوت و حلال است صحیح تحقیقه خرست در دریا

نمیشود و ابوعاصم عبادی شافعی میگویند بر ظرف میش کرده اگر ...

ماوردی در شرح مهذب از ابو یحیی زبیری حل وی روایت کرده کذا فی

حیوة الحیوان و در شرح حاوی گفته خطابی حرام است از جهت ابن قیس و

بلکه ذی ... الحاوی و غیره من الکلب المعز انه حرام و نزد امامیه دو

روایت است کراهت اشبه است کذا فی الشرایع **الخواص**

زهره وی موی سفید را سیاه کند و خوردن گوشت وی سبب بیخوابی گردد

و دل او را خون خشک کند با ... بخورند قوت باه را زیاده کند

النحل بفتح نون و سکون حای مهمله و لام در آخر زنبور عسل و انگبین

شهد کی ... کذا فی المخزن و آن مذکر و مونث یکسانست نحله یکی را ...

گفته نامیده شده مگس عسل بنحل زیراکه ... نحل کرد او را یعنی عطا کرده ...

را شهد که خارج میشود از نحل چه نحله بمعنی عطیه است و آن جانوری صاحب

خبرکی دارد و آخرکار را ملاحظه دارد و او را پادشاهی باشد که همه اطاعت او کنند

بکشند، اگر دو ازان دعوی پادشاهی بکنند یکی دیگری را قتل نماید و جثه
موضع پاکیزه می باشد و ازان خانه ها ... بسازند بعد ازان خانه ها برای
پادشاه خود بنا کنند بعد ازان برای ذکور خود و آنکه در جاها تر از ماده
کوچک باشد و پادشاه ایشان با همه زنبورها بیرون می آید و در ان گروه‌ها
وزیر و پیاده و قاصد می باشد و جمیع ارکان دولت در آن می باشند
و هر یکی را کاری مخصوص است که آن کار میکند و در سواری پادشاه
طمطراق و انتظام قرار واقعی میشود و بیوت ایشان بر اشکال مختلفه می باشند
گاهی مثلث و گاهی مربع و گاهی مستطیل و گاهی مسدس و اکثر بشکل مسدس
می باشند بلکه بعضی گویند که خانه او سوای مسدس شکل دیگر ندارد و موافق بیان
نحل در پادشاه ایشان از انصاف و عدل نشانها می باشد و تدبیر ملک
سیاست خوب میکند و هر که از رعایا بر دیگری ظلم میکند سزای او موت
وقت بسیار است و جزای قتل قتل و علی هذا القیاس و وقتیکه پادشاه در خانه
خود میرود چند زنبوران مانند دربانان بر در دولت ایستاده دیگران
را ممانعت میکنند تا بر پادشاه هجوم ننمایند و بی اذن پادشاه هیچ یکی
را ممکن نیست که پیش پادشاه رود و پادشاه [illegible] میگویند و اولاد

و منفعت موم‌ها با بر و بحر و بجمیع ادراکات بحمیده منفعت بیکسانند و فنا

حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه وفات یافته حضرت علی مرتضی رضی

بر صدیق السابقه آیت بود که گفت دائره یعسوب المؤمنین

انت کالجبل لا تحرکه العواصف ولا تزیله القواصف و منفعتی از لعاب

نحل عسل و شمع را بیرون می‌آرد یکی را ضیا میکردانند و دیگری را شفا و بها

برای شرافت او قوله تعالی عز و جل و اوحی ربک الی النحل ان

اتخذی من الجبال بیوتا و من الشجر و مما یعرشون ای الهام فرستاد

پروردگار تو بسوی زنبور شهد که بساز خانه‌ها را از کوه‌ها و از درختان

و از آنچه مردمان بنا میکنند ثم کلی من کل الثمرات فاسلکی سبل

ربک ذللا یخرج من بطونها شراب مختلف الوانه فیه شفاء للناس

ان فی ذلک لآیة لقوم یتفکرون باز بخور از جنس میوه‌ها و برو در راه‌ها

پروردگار خویش رام شده آن را بیرون می‌آید از شکم زنبورها نوشیدنی

گوناگون رنگهای او و در آن آشامیدنی شفا است مر مردمان را هر آینه

در این مقدمه نشانه است گروهی را که تفکر میکنند و چون زنبور شهد مراتب

را که ما را بسته خانهای مسدس و متساوی آراسته بحسن صنعت و بحکمت تمام

باید باشد و اراده و غذا و کلا بجز بعد و در روغن ایشان استعمال کرده و لیکن بشرط
آنکه از چهره بستان میبایند و شاید بر ولا می آید ... می اشاره آنها
بطریق النات و بلکه مختلف در منافع بعضی اعضا ... جوان است
در دیگر از آن میشد هم سال است و سرخ که زبان اسپرست و در و بلاد ...
و بعضی از که اختلاف انواع عسل بحسب اختلاف نفوای است بهترین آن
سرخ رنگ شفاف و خوشبوی غلیظ محوس طعام حار و ... است که
در آن بر طلس موم نباشد و چون بانگشت بر دارند تار بندد و این
در برای مداوی بهتر است و بعد از آن سعید بیاض رنگ ... جهت
مذکوره در آن در برای الذت و تغذیه و ربیعی بهتر است از صیفی و شتوی
آن روغن و همچنین بستر و ساده و ... از یکسال گذشته و با جنگ شده
و رطوبات آن تحلیل یافته و در حدیث است هر که اراده شفا داشته
باشد باید که صبح ناشتا عسل آب باران ممزوج کرده بیاشامد و جالینوس
گفته هیچ چیز بهتر از عسل نیست و ... از برای برء و علاج اکثر امراض
و از برای سن ... بجهت آنکه سبب لزوجت و غلظت قوام ...
... استخراج و حفظ ... و دفع فساد و السبب جلا و تحریک ...

طبایع و لذیذ و رساننده قوای ادویه است لاسیما در علاج ... عنبر
در فواید بسیار خصوصا برای امراض بلغمی بسیار نافع و رسول الله صلی الله علیه
و سلم فرموده که شفا در سه چیز است شربت عسل و شرط محجم و داغ
کردن بآتش محجم آلتی از حدید که بوی حجامت کنند و انهی امتی عن الکی
کردن بآتش که در بعضی احادیث آمده نهی تنزیهی است چه مشهور است
که وی چشم باده درد میکند و نهی کرده تا احتیاط و تأمل نمایند پیش از استعمال
آنرا و اگر بکنند و امید شفا از جانب حق دارند جایز است و بعضی گفته
است که نهی از داغ در موضع خطر و تردد است و علما میگویند این
حدیث اشاره است بمعالجه جمیع امراض مادی چه امراض مادی یا
دموی است یا صفراوی و یا بلغمی و یا سوداوی و اگر دموی است علاج آن
باخراج خون است و اگر از سه قسم دیگر است علاج آن باسهال است بشرب العسل
تنبیه کرده بر مسهلات و بمحجم بر فصد و حجامت و تنبیه کرده بداغ کردن
بآتش بر حالتیکه طبیب از معالجه آن برآمده در ماند و آخر الدواء الکی
بالجمله مختار سنت که داغ کردن و سوختن عضو مکروه است کراهة تحریمی
مگر نزد غالب ظن بقول طبیب حاذق کنند از شرح سفر السعاده [illegible]

همچنین مردی نزد حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم آمد وگفت
برادر من شکمش روان است علاج این چه باشد آنحضرت صلعم فرمود که بیاشامان
او را عسل آن مرد برفت و باز آمد گفت عسل نوشانیدم امّا اسهال بند
نکرد بلکه زیاده شد ... شدن شکم دو بار شد این واقعه تا سه بار که
... است و هر بار امر باشامیدن عسل میکرد و بار چهارم یا سوم فرمود
راست گفته خدا تعالی یعنی که عسل باشفای امراض ساخته بقول خود
که فیه شفاء للناس بار است گفته است و دراینکه ... که علاج استطلاق
بطن و ... آشامیدن عسل است ... اند که این معنی ... است زیرا که
آیه دلالت ندارد بر آن که عسل شفای ... است و دروغ میگوید شکم
برادر تو که قبول شفا نمیکند و ... احتمال کذب در موضع خطا نیز کنند
چنانکه کذب سمعک دروغ گفته گوش تو یعنی خطا کرد و در نیافت حقیقت
و آنچه شنیده ... لذت ... صلاحیت قبول نکرد و خطا کرد از آن
امام فخر الدین الرازی گفته که آنحضرت صلعم بنور وحی دریافت که نفع
عسل در استطلاق بطن آخر ظاهر شدنی است و چون در حال ظاهر نشد گویا
... شکم با صاحب شکم کرد و در نفع نیست و دروغ گفت از این جهت اطلاع

عقب هلاک گردیده و در بزار آمد با شامیدن [illegible] عسل [illegible] معده وی باید
مقداری بوی بنوشانید اسهال زیاده شد بار دیگر آمد فاعلام نمود یعنی معلوم وی [illegible] اسهال میکند
و [illegible] زیاده [illegible] [illegible] که رفع مرض را زیاده [illegible]
تو [illegible] چندان تردد کرد که مقاوم مرض شد [illegible] اطلاق زیاده میشد و
امر باعاده شرب عسل میفرمود تا آنکه حق [illegible] بالجمله فرمود [illegible]
و کذب بطن اخیک و [illegible] بطن اخیک عبارت است از شرب ماده و باقی ماده و
چون در آخر آن قوت داد که در اخراج ماده و دفع مرض وی کافی و وافی گردد
و نفع آن ظاهر شد پس از این معلوم شد که طب نبوی را علم الطب الاطبا
نسبت ندارد چه طب نبوی منقول متیقن النجح است قطعا چه مبادی آن از
وحی الهی و مشکوة نبوی و کمال عقل بود اما طب غیر وی غالبا ماخوذ است از حدس
و ظن و تجربه که منشا خطا است و هر کس که از طب نبوی منتفع نشود یقین باید دانست
که آن ضعف ایمان و [illegible] است و هر که آنرا بقبول و صدق تلقی کند با اعتقاد و
پاک فرا گیرد البته منتفع میشود چنانکه قرآن کریم که شفای صدور و قلوب است
هرگاه آنرا بالاخلاص و قبول تلقی نکند [illegible] در مرض وبال میشود برانچه مذکور شد
ظاهر گشت بطلان اعتراض ملاحده که میگویند عسل مسهل است [illegible] و صفت [illegible]

۱۸

ضعف ... اسهال چگونه توان کرد ... ازین جا لازم

که علت ... وجوه و اسهار ... اسهال ... الشی ... بطعم بقای

ورد ... بعده کرده ... مشتعل ... که موجب ...

واخراج آن مواد گردد و نبود عسل خصوصا ممزوج آب باران بغایت نافع است

دارد امیر المؤمنین علی رضی الله تعالی عنه آمده است که فرمود هرگاه اشتکا کند و در

روایتی چون طلب کنند شفا یکی از شما باید که طلب کند از زن خود

از مهر مهر او چیزی دیگر و بدان عسل و بنوشد ازان کتابت آیه را ... و بنوشد

آنرا با آب آسمان و خلط کند با عسل شفا دهد خدا تعالی او را و بعضی علما در

توجیه آن گفته اند که حقتعالی فرموده است وننزل من القرآن ما هو شفاء

ورحمة و فرموده ونزلنا من السماء ماء مبارکا و جای دیگر ماء طهورا و فرموده

فان طبن لکم عن شیء منه نفسا فکلوه هنیئا مریئا یعنی اگر ببخشند زنان شما را

بخوشی نفس خود چیزی از مهر خویش پس بخورید آنرا خوش و گوارنده و فرموده

در عسل فیه شفاء للناس پس چون درینجا همه اسباب شفا جمع گردد امید

حصول آن بفضل خدا غالب آمد و هو الشافی اللهم اشفنا شفاء عاجلا

بحق القرآن العظیم و بحرمة نبیک الکریم علیه وعلی آله وصحبه الصلوة والتسلیم

[illegible] عسل است و عسل [illegible] بنده و آن [illegible]

نوع [illegible] باشد یکی آنست که زنبور عسل عسل را از [illegible] جمع میکنند و این [illegible]

[illegible] و [illegible] خوبی باشد و [illegible] عسل [illegible]

آن می آید و دوم آنست که بر درهای خانه خود را از دخان عنبار و دود [illegible]

عسل می باشد و این متوسط است در خوبی و بدی و سوم معروف [illegible]

است و آن جزری [illegible] او رنگ است هر کدام بعضی خانه خود می مالد و این

زنبور است الحکم در حیوة الحیوان گفته که بعضی سلف خوردنش

حلال میدانند مانند ملخ و این وجه ضعیف است و اصح مذهب آنست که

او حرام است کما هو مذهب الامام الاعظم و دلیل بر حرمتش نهی از قتل

اوست و در حاوی گفته که او از حشرات الارض است و لهذا حرام

است و شهد حلال طیب است مثل آدمیکه بنفسه حلال است برای طفل

و گوشت او حرام است مطلق و مجاهد قتل نحل را مکروه میداند و قیاس

میخواهد که حلال باشد چه او نیش دارد و حمله میکند بر آدمی کما ذکر الرافعی

فی کتاب الحج انه یجوز قتل الصقر البازی من الجوارح و غیره الخواص

طبیعت عسل تازه در درجه دوم گرم و در زوال خشکی [illegible] کنند [illegible]

از منقار بیرون آید ... بیرون رود و انواع بیماری و سموم دفع کند و بصحت حیاة
بکسر مخلوط شود بسبب آنکه عسل که نرسیده است ... و آب ... الشمس و دخان
بچاه که تنها او نافع است برای تیزی آب چشم و هر که مسموم مجبور هدهد
را بسبب صحی نشود و ... **الهدهد** بضم هر دو ها حلال و بکسر ان دال
مهمله پوپک بضم بای فارسی اول و مجهول رسیده و فتح بای فارسی
و ضم و کاف زده هر دو هاء مشدده هر دو جانب است و این جانور است
مشهور که خطوط دارد و بوی بد دارد و مشهور است که دلیل سلیمان علیه السلام
بود از این جهت که آب را در زیر زمین می بیند **الحکم**
حلال است بمذهب امام ابو حنیفه رحمه الله و یک روایت امام شافعی رحمه الله
فتوی بمذهب او آنکه حرام است از جهت آنکه بوی بد می آید و گوشت
آن گرم است و دیگر آنکه حضرت رسول علیه السلام منع فرمود از کشتن
او کذا فی الصدقیه و در حیوة الحیوان گفته که حلال است اکل وی و در
قتل وی فدیه است و فدیه جنبت نکرد در ماکول گفول دیگر امام شافعی
در حیوة الحیوان مذکور است و در جامع ذوی گفته که بحرم الهدهد و در عطاء
والمومنات ... الکراهیة لا باس باکل الهدهد والفاخته وکذا فی البرجندیه

و در [illegible]

[illegible] ابو الصلت [illegible]

[illegible]

داشته باشند [illegible] دمادم [illegible] باشند و دیگر [illegible]

بکر برند و اگر کسی با خود دارد بر دشمن ظفر یابد و چون وی [illegible] چشم سفیدی را

که در چشم پیدا شده باشد ببرد و مغز سر وی ببرد در کبوتر خانه دود کند کبوتر

از جانوران ایمن باشند و اگر او را تمام در خانه بیاویزند اهل آن خانه

از سحر و جادو ایمن باشند **اللقلق** بفتح هر دو لام لکلک را گویند

لقالق جماعت لقلقه او را نیز و آن معرب لگلگ است بفتح هر دو لام

و هر دو کاف فارسی پرنده ایست معروف گردن و منقار دراز دارد

و کوچک از لکلک مارخوار است و در زمانی بیرون آمده [illegible] که جا وده

لکلک با لکلک دیگر در می آمیزد و [illegible] آنرا پاره پاره میکنند و آن

پرنده اعجمی است گردن دراز او را بسرکی وصف کنند و او زیرکی

او آنست که دو خانه میسازد و به هفت سال در یک خانه و نصف سال در

دیگر خانه می ماند و وقتیکه تبدیل هوا در یافت میکند می آید [illegible] از خانه

مار باشد ... بیند و ... گفته آن

... شکار ...

مار را دایل به ... میشود و از جای خود

از خار خانه نمیشد و برای محافظت بچهای خود دارند

... مار و شمن ... است و ... نیز بسبب حرارت و یبوست مزاج خود

... بدو دمان ضرر می رساند الحکم حلال است در مذهب

امام ابو حنیفه کذا فی الصدیه و در حاشیه ... شلو ... است که خوردن

نقلی از جمل حلال است لکن ... زیرا که متعارف و مشهور است

در مردمان هر که میخورد در آفت گرفتار میشود پس اولی این است که

احتراز کند از آن کذا فی ... الظهریه و در بزازیه گفته

که ... اکل نقلی نزد امام و در مذهب امام شافعی دو روایت

است صحیح ... حلال میداند و ترجیح داده آن قول را امام غزالی و

روایت دیگر آنکه حرام است صحیح کرد آنرا البغوی و جزم کرد بآن

عبادی و حجت آورده که میخورند مار را و در روضه ... است

که اصح اینست که نقلی حرام است لیکن نقلی که از جانوران دریای

است ... است کذا فی حیوة الحیوان و دمیری گفته و ... القتل

الیه حاله تعلیم الحکایت و صفت و فی الحال

با صفت تعالی [illegible] از حرف [illegible] و صفت [illegible]

فصل خواص الحواصل [illegible] سفید و [illegible]

دانشمند [illegible] مانند سود دارد و از عجایب او آنکه بعضی حکما آورده اند

که اگر کسی را غم و اندوه بسیار باشد استخوان وی را بر خود دارد و غم [illegible] شود [illegible]

عاشق باشد و غریب [illegible] آنکه اگر کسی چشم وی را با خود دارد در آب غرق

نشود و هر چند شنا نداند البغا جمع [illegible] سوخته او [illegible] و [illegible] های

نامه و [illegible] معجمه بفارسی طوطی و بهندی طوطا نامند و گاهی پای

زیر شد و [illegible] او را [illegible] اهل مهد [illegible] مهد و طوطی

هم گویند او را اصناف می باشد گاهی سبز و گاهی سرخ و گاهی سفید [illegible]

و زبان فصیح دارد چنانچه شیخ علی حریری نقل کرده که [illegible] را که

سوره یس میخواند و او را مردم بگوش آواز وی استماع میکنند و گویند

در وقت [illegible] الدوله طوطی سفید بود [illegible] و بالای وی سیاه [illegible] سر

تاج و در زمان سلطان ابو سعید طوطی سرخ آورده اند او را هم [illegible]

بیست قوه دارد بر حکایت مردم [illegible] و قبول [illegible]

[illegible] پوست [illegible] تا کوشت خود را می خورد
[illegible] دیگر [illegible] بعد [illegible] شود و [illegible] بحیرت
و [illegible] من لمن کانت الدنیا همه الحکم [illegible]
اما حکم حلال است و بر مذهب [illegible] جمهور [illegible] از [illegible]
[illegible] است در معاد و دو جهت یکی از آن حرام است زیرا که [illegible]
[illegible] از استطابت نیست [illegible] منقول است که بقلق [illegible] حلال
[illegible] اصح الوجهین و به قال احمد و ابو حنیفه حلال [illegible] مالک در حیوة الحیوان گفته
نزد بعضی شافعیه حلال است زیرا که طیبات میخورد و از ذوات [illegible]
نیست و نه از ذوات مخلب است [illegible] کرده [illegible]
بعضی شافعیه گفته‌اند حرام است بسبب خبث لحم او و صحح الرافعی و طوطی
و قفص کردن جایز نیست زیرا که در آن تعذیب است [illegible] بیع او جایز
زیرا که آدمی بآواز او انس میگیرد و نفع می یابد کذا فی مطالب المومنین
الخواص هر که زبان طوطی بخورد فصیح زبان گردد و خورد [illegible]
الطاوس [illegible] زهره وی لکنت پیدا کند در زبان [illegible] علم
[illegible] الف و همزه [illegible] مهمله [illegible] و آخر

و بفارسی او را [illegible] است معربش طاوس است بیضه [illegible]

طاوس جامعست و بعد در طیر مانند [illegible] در دو اسب

غریب حسن و در طبع او عفت است و دوستی حسن و [illegible]

می نماید و بر خود عقد میکنند مثل طاق [illegible] و عکس ماده نظر [illegible]

و در سه سالگی نزدیک بکمال میرسد و پر تمام بیرون می آید و رنگ

بکمال میرسد و ماده او در سالی بیضه مینهد و در سالی یکبار تخم می نهد و دوازده

تخم بیش نمینهد و بیشتر نمی نهد و در ایام ربیع نر و ماده جمع میشوند و در

ایام خریف پر می اندازد مانند درخت که برگ می اندازد و برگاه

برگ درخت پیدا میشود او نیز پر بیرون می آورد و با ماده بسیار

بازی میکنند چنانچه تخمها را می شکنند و از این جهت تخم وی را در زیر ماکیان

می نهند اما زیاده از دو تخم را نمی پرورد که نگاه دارد و زیاده از دو تخم

کنده میشود و بچه طاوس که مرغ بیرون می آورد حسن وی کمتر از اصل

میگردد چو خورد تر میشود و می باید که محافظت ماکیان نماید که زیر

او بیضه طاوس نهاده است تا از روی بیضه برنخیزد که هوا آنرا کهنه

کند و [illegible] بچه بیرون می آرد و عجایب این آنکه [illegible] بیضه [illegible]

[illegible] کشی [illegible] پیدا میشود و مانند

اسرار [illegible] مرغی [illegible] گفته اند که با بن جنس

[illegible] او [illegible] مشاهده نمودیم که

[illegible] وقت [illegible] شد و سبب بیماری او آن توانند بود [illegible] خوک

[illegible] بهشت و خروج آدم از بهشت بسبب طاوس بوده و از جهت

[illegible] بهشت آمد آدم [illegible] دنیا [illegible] است که [illegible]

[illegible] حکایت کرده اند که چون آدم علیه السلام درخت انگور نشانید

ابلیس آمد و طاوسی ذبح کرد در پای آن و آن درخت چون طاوس

خورد و چون برگها بیرون آورد بار ابلیس میمونی ذبح کرد در پای

آن و آن درخت خون میمون را نشانید و چون ثمر پدید آمد بر آن

بار ابلیس شیری در پای آن کشت و آن درخت خون او و خوک

نشانید از این جهت شارب خمر چهار صفت دارد اول که آشامد

شراب را رنگ و بو نیکو میشود و نشاط پیدا میکند مثل طاوس و چون

اول مستی پیدا شد بازی میکند و میجهد مثل میمون در رقص میکند و چون

سخت [illegible] مانند شیر میشود [illegible] میکند بعد از آن مثل خوک

سبز و زرد و قمص ... باشد

الحکم

حلال است و در ... و الحل و در شعتی بالجلال ...

کذا فی الصیدیه و در مطالب المؤمنین مباح است که خوردن ...

و از حنبلی قول است که مکروه است اشد کراهت و بالاول یفتی کذا فی

و در در البحور مذکور که در اصح وجهین حرام است ... قال ...

خلاف لمالک و در مذهب شافعی دو روایت است یکی آنکه حلال است

از جهت آنکه چیزی پلید نمیخورد و دیگر آنکه حرام است از جهت بدی گوشت

و فی الحاوی یحرم الطاوس و الببغاء و هی التی تسمی الدرة الخ

و فروختن و بهای او گرفتن روا است باتفاق جهت آنکه نفع میکند

او را و دم او از برای زینت بکار می آید و نزد امام اعظم ...

... قطع ... زینت ... در اصل مباح است و مخالفت ... ائمه

الخواص

ثلثه کذا فی حیوة الحیوان گوشت ... العضم

است و ردی المزاج است و چون در طعام زهر باشد هر کاه که طاوس

آنرا ببیند رقص کند و فریاد زند و شور نماید گوشت ردی کیمیا کذا ...

... نفع کند ... سکنجبین و آب ... یفع ساند

ودل تنگ ... و برا خود ... دو روز
... ... گران شند ... ...
... ... بر جایکه ... ...

البوم والبومة بضم باي موحده ...
... چغد ... مشعل براي نر و ماده است چغد بضم جيم
و عين منقوطه و دال مهمله جانور پرنده شوم که نسبت بروز
روز نه بيند و بود باش در خرابه بود و آنرا بوچه و کول ... هم گويند
و در مخزن گفته ... آن ... که در روز قوت باصره آن
بسيار ضعيف ميگردد و سبب نور آفتاب ... نمي تواند از
جاي خود برآيد و پرواز نمايد و سه قسم ميباشد يکي بزرگ جثه و ...
بوم ... بوم و بهندي الو نامند و قسم اوسط سياه رنگ ... آنرا
چغد ... و قسم صغير و کوچکتر از هم که جثه آن بقدر قمري و سرآن
بمقدار نارنج کوچکي است آنرا ... و بهندي ... نامند و آن ...
... است و سبب عداوت است که جانوران براي پادشاهي او را
... بر ... گفتند که هم جنس ... ...

میشود با ماده زاغ گفت که او عمر [illegible] باقیست

بعد خواهد شد [illegible] بر اجتناب باید و چند [illegible] زاغ [illegible]

حکایت کیفیت جنگ ایشان در کلیله و دمنه مسطور است

قوت دارد چنانچه بر بیشتر پرندها غالب میگردد و [illegible] ایشان [illegible]

بچه ایشان را میخورد و چون روز میشود پنهان میشود [illegible]

که بر حمل او بشم رسد حکایت آورده اند که [illegible] غزو [illegible] را که [illegible]

مرغان شکار کن [illegible] که بدترین [illegible] [illegible] کباب [illegible]

بدترین مردمان [illegible] این شخص بوم گرفت و [illegible] تلخه [illegible] کرد

جاهل که قصد مال مردمان [illegible] و او را [illegible]

گوشت او با همه انواع حرام است مگر یک روایت ضعیف از امام

و در برجندی [illegible] و مطالب المؤمنین مسطور است که بوم خورده

میشود گفته فی الفتاوی الظهیریه و زعم عرب [illegible] بوم بر خانه هر کس

می افتد و آواز میکند و بموت و هلاک [illegible] خبر میدهد [illegible] شارع این

اعتقاد را باطل گردانیده و حکم کرده که این چیزی نیست و بعضی گفته

که [illegible] لا هامه که در حدیث وارد گشته لا هامه مراد بوم است

آن

در طاهر ... پیدا گردد و بپرد و ...

و ... باشد که آن ... تا آنکه ... شود ... و بعضی ...

... و فریاد زند ... چون ... بپیچاند و چون ...

... بپرد و برفت ... همین قول صحیح است ... داخل ... است ...

مقبول ... باطل ... رسیده ... [illegible] ...

سبب ... عمال ... است ... مقبول آن ... و اگر

بجرم اعتقاد کند البته چنین خواهد شد آن ... [illegible] ...

فی جامع الاصول **الخواص** چراغ بوم ... چشم او گشاده میماند

... پوشیده ... چشم گشاده ... نزد دارد و در خواب نزد

... او تاریکی چشم را دور کند **الضوع** بضم ضاد معجمه و فتح

واو بر وزن صرد و بکسر ضاد و فتح واو نیز آمده و عین مهمله در آخر نوعی

از جغد و آن را چغک خوانند که همه شب بانگ کند مانند بوم را گویند ...

است سیاه مانند غراب اضواع و ضیعان ... جمع ضواع ...

بانک ... و آن بضم اول ... رسیده و فتح کاف و کاف ثانی

... بیت از جنس جغد ... از جغد بسیار بزرگ می باشد

وچغد را نیز گویند و در مخزن ... شرح ... بزرگ ... مدینه نقارشی گوک نام
گویند و آن پرنده است نامبارک که اشتراء ... ذر را در خراب
الحکم نزد امام نووی حلال است و در صحیح ... شش است
شرح ... فی شرح المهذب و نزد ... صنعانی اکثر حرام است پس مانند
حکم اوست والله اعلم بالصواب **الصَّرارة** بفتح صاد مهمله و راء
اولی مهمله مشدده مفتوحه و راء ثانیه مفتوحه مهمله که او را صرار نیز
گویند و آن طایر کوچک است که شب بانگ کند و بعضی او را صدی
نام نهند و این را طایر اللیل نیز گویند و صدی بفتح صاد مهمله و دال
مقصوره بوم است و صرار را در فارسی جرداسک گویند بفتح جیم تازی
و سکون راء مهمله و واو بالف کشیده و فتح سین مهمله و کاف و در
بعضی جراسک آمده و آن جانوری باشد کوچکتر از ملخ سبزرنگ در
بالستان میان سبزه زارها باشد و بانگ و صدا ... کند و در هند
جهینگر نامند و آن را در عربی جدجد نیز گویند و آن بالضم پرّ و جیم رنگ
سیاه که شب بانگ میکند ... کذا فی حیوة الحیوان و از کلام مصنف معلوم
میشود که صرار مرغ بوم است که فریاد میدارد ... که بوده الحیوان

... [illegible] خلقت و ابلغ در قدرت [illegible] الکل

از آنچه [illegible] بسیار [illegible] و بچه را شیر میدهد و دندان دارد

و بعضی گفته که از عیسی علیه السلام طلب خلق خفاش

نموده است که مرغی پرده [illegible] میرود شد [illegible] الطیران است [illegible]

[illegible] است [illegible] دراز دارد و نیز از بچه [illegible]

هفت بچه و بچه را نگاه میدارد زیر بال خود و گاه [illegible] بر میدارد

در زمان طیران [illegible] شیر میدهد و مشهور است [illegible] الحلم

حرام است باتفاق کذا فی الصدیة و در [illegible] الجواهر گفته حرام است

زیرا که حضرت نهی فرموده از قتل او و در کفایه مذکور است که در بعضی

مواضع مذکور است که خفاش خورده میشود و در بعض مواضع مذکور است

که خورده نمیشود و در [illegible] شرح کنز گفته که خفاش حرام است زیرا که [illegible]

دارد و در [illegible] گفته که مکروه است خوردن خفاش و در برجندی

گفته که خفاش خورده نمیشود کذا فی الفتاوی الظهیریة و در خزانه

نقلا عن دستور القضاة که بول خفاش [illegible] نجس نمیکند آب را

و جامه را زیرا که احتراز [illegible] متعذر است الخواص سر خفاش [illegible]

[illegible] شبپره [illegible] ۱۱۲

و آنست [illegible] حسب [illegible] است [illegible]

[illegible] شبپره سیحک [illegible]

[illegible] اورا [illegible]

الخفاش بضم خاء مهمله و فتح [illegible] مهمله [illegible]

شبپره سیحک نیز گویند و او اول پرنده است که روزه داشت برای
خدای تعالی در روز عاشورا صدر اول جماعت و شبپره سیحک بر سبیل معجزه
عیسای مجهول رسیده و کسر رای مهمله و ضم کاف پارسی و سکون نون
و کسر جیم و سین منقوطه و کاف زده پرنده ایست بزرگ درنده و مردار
خوار و او را کرکاک نیز گویند بفتح واو و سکون رای مهمله و کاف بالف
کشیده [illegible] هالی که هندی [illegible] را مانند و او در غیبت بزرگ تر از سیحک
و سیحک را صید میکند و سری بزرگ دارد و در درخت می نشیند و بینی او سفید
است بینی سیاه و منقاری بزرگ تر دارد و انگشتان بزرگ کبی
فادر غیبت برگرفته او و سخت حرارت و بدبغلی دارد و خوش اوگوشت
است و نفرت دارد از مردم و فریاد مختلف میزند و مرغان از او

... مطلب چون جمع ... منکر ... مشهور شد ...

آله ... الحاکم نزد امام مالک ... شافعیه

... حضرت امام شافعی ... محرم ...

ست که در مذهب صحیح شافعی حرام است زیرا که رسول علیه

... فرموده از قتل وی و نهی از قتل دلیل حرمت است

ز امام مالک آنست بگوید که نهی از قتل برای آنست که عرب گمان برد

اند که مشئوم است می باید کشت او را و در صحیح گفته حرام است ...

بیشتر علما و نزد امام اعظم نیز حرام است و در مطالب المؤمنین ...

است خوردن ... زیرا که مردار خوار است و نیز از قتل او نهی

فرموده اند محمد رسول الله صلی الله علیه و علی آله و صحبه ... و سلم

بالصواب و الیه المرجع و المآب الحمد لله رب العالمین الحمد لله رب العالمین

الحمد لله رب العالمین الحمد لله الملهم للاتمام و الموفق للاختتام ...

للانام من الخواص و العوام ... الاقسام ...

ربیع ... من الهجرة النبویة علی ...

الصلوة ... سلام ...

المنعام حاوی خان العلماء والاعلام مولانا محمد حسین بن محمد

المعلم غفر لهما ولوالدیهما فی دار السلام بحرمة سیدنا خاتم علیه وعلی

وصحبه افضل التحیات الصلوة مع السلام آمین آمین آمین یا

رب الانام الحمد لله حمدا کثیرا وسبحان الله بکرة واصیلا وصلی الله

محمد وآله وصحبه اجمعین تمام شد

کتاب کفایة البیان فیما یحل ویحرم من الحیوان